

آیة اللہ اعظمی مکارم شیراز

شرح تازه و جامی بخش ابلاغ

پیام امام
امیر المؤمنین علیہ السلام

نامہ

۷۹-۵۳

جلد چهارم

کتاب برگزیده بال

با مکاری حبی ارض صاد و نشان

فهرست مطالب

۲۱	بخش شانزدهم	...
۲۲	شرح و تفسیر: مراقبت دقیق از کارگزاران
۳۱	بخش هفدهم
۳۳	شرح و تفسیر: طرق صحیح اخذ مالیات اسلامی
۴۱	بخش هجدهم
۴۲	شرح و تفسیر: منشیان و کارگزاران
۵۱	بخش نوزدهم
۵۲	شرح و تفسیر: تجارت و صنعت را این گونه سامان ده
۶۱	نکته: احتکار در شریعت اسلامی
۶۳	بخش بیستم
۶۵	شرح و تفسیر: بسیار مراقب قشر محروم باش
۷۴	نکته: حمایت از نیازمندان در اسلام
۷۷	بخش بیست و یکم
۷۸	شرح و تفسیر: تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم
۸۳	بخش بیست و دوم
۸۳	شرح و تفسیر: کار امروز را به فردا میفکن

بخش بیست و سوم ۸۷	
شرح و تفسیر: در همه چیز حتی نماز اعتدال را رعایت کن ۸۸	
بخش بیست و چهارم ۹۳	
شرح و تفسیر: عیوب پنهان شدن زمامدار از دید مردم ۹۴	
نکته: دیدارهای مستقیم مردمی ۹۸	
بخش بیست و پنجم ۱۰۱	
شرح و تفسیر: با زیاده خواهی اطرافیانت مبارزه کن ۱۰۲	
بخش بیست و ششم ۱۱۱	
شرح و تفسیر: احترام به عهد و پیمان از مهم‌ترین واجبات است ۱۱۳	
نکته: وفای به عهد و پیمان، در تعلیمات اسلام ۱۲۱	
بخش بیست و هفتم ۱۲۵	
شرح و تفسیر: از ریختن خون بی‌گناهان بپرهیز ۱۲۶	
نکته: اهمیّت گناه قتل نفس در اسلام ۱۳۰	
بخش بیست و هشتم ۱۳۳	
شرح و تفسیر: از این صفات زشت بپرهیز ۱۳۴	
نکته: چگونگی حبط اعمال ۱۴۰	
بخش بیست و نهم ۱۴۳	
شرح و تفسیر: از کارهای شتاب‌زده و سخنان نسنجیده بپرهیز ۱۴۳	
نکته: خطرات بزر غصب ۱۴۷	
بخش سی‌ام ۱۵۱	
شرح و تفسیر: حجت را بر تو تمام کردم ۱۵۲	
نکته: عهداً نامهٔ مالک اشتر، دستوری جامع برای کشورداری ۱۵۶	

۱۵۹	نامه ۵۴
۱۶۰	نامه در یک نگاه
۱۶۲	شرح و تفسیر: از این راه پر خطر برگردید
۱۶۹	نکته: ادامه نامه امام علیا درباره عایشه
۱۷۱	نامه ۵۵
۱۷۱	نامه در یک نگاه
۱۷۴	شرح و تفسیر: فراموش مکن برای چه به دنیا آمده‌ای
۱۸۳	نامه ۵۶
۱۸۳	نامه در یک نگاه
۱۸۵	شرح و تفسیر: بر نفس خود مسلط باش
۱۸۹	نامه ۵۷
۱۸۹	نامه در یک نگاه
۱۹۱	شرح و تفسیر: به یاری من بستابید
۱۹۵	نامه ۵۸
۱۹۵	نامه در یک نگاه
۱۹۸	شرح و تفسیر: ماجراهی صفین در چند جمله
۲۰۷	نامه ۵۹
۲۰۷	نامه در یک نگاه
۲۱۰	شرح و تفسیر: باید به همه با یک چشم نگاه کنی

۲۱۵	نامه ۶۰
۲۱۵	نامه در یک نگاه
۲۱۸	شرح و تفسیر: نباید سپاهیان به مردم در مسیر زیان برسانند
۲۲۲	نکته: چگونگی استفاده سپاهیان از اموال مردم
۲۲۳	نامه ۶۱
۲۲۳	نامه در یک نگاه
۲۲۵	شرح و تفسیر: آنچه را که بر عهدهات گذاشته ایم حفظ کن
۲۲۸	نکته: کمیل بن زیاد کیست؟
۲۳۱	نامه ۶۲
۲۳۴	نامه در یک نگاه
۲۳۵	بخش اول
۲۳۶	شرح و تفسیر: به خاطر حفظ اسلام
۲۴۳	بخش دوم
۲۴۴	شرح و تفسیر: دریابر این دشمن غدّار آماده شوید
۲۴۹	نکته: هوشیاری در مقابل دشمن
۲۵۳	نامه ۶۳
۲۵۳	نامه در یک نگاه
۲۵۸	شرح و تفسیر: این فتنه خطرناکی است
۲۶۵	نکته: شناسایی بیشتر ابوموسی

۲۶۷	نامه ۶۴
۲۶۹	نامه در یک نگاه
۲۷۱	بخش اول
۲۷۲	شرح و تفسیر: آن شمشیری که با آن بستگانت را زدم هنوز نزد من است.
۲۸۳	بخش دوم
۲۸۴	شرح و تفسیر: مقامی را می طلبی که لایق آن نیستی
۲۹۰	نکته: آیا باز هم می گویید همه صحابه اهل بهشت‌اند؟
۲۹۳	نامه ۶۵
۲۹۵	نامه در یک نگاه
۲۹۷	بخش اول
۲۹۸	شرح و تفسیر: زمان آن رسیده که بیدار شوی.
۳۰۵	بخش دوم
۳۰۶	شرح و تفسیر: سخنانت بی محتواست
۳۱۱	نامه ۶۶
۳۱۱	نامه در یک نگاه
۳۱۳	شرح و تفسیر: آنچه باید مورد علاقه تو باشد.
۳۱۷	نامه ۶۷
۳۱۸	نامه در یک نگاه
۳۲۰	شرح و تفسیر: ضرورت رسیدگی به نیازمندان و امور مربوط به حج
۳۲۵	نکته: آیا استفاده از خانه‌های مکه برای همه مباح است؟

۳۲۷	نامه ۶۸
۳۲۷	نامه در یک نگاه
۳۲۹	شرح و تفسیر: دنیا چون مار خوش خط و خال است
۳۳۲	نکته‌ها
۳۳۲	۱. سلمان فارسی کیست؟
۳۳۵	۲. مثل‌های دنیا در قرآن و روایات اسلامی
۳۳۹	نامه ۶۹
۳۴۱	نامه در یک نگاه
۳۴۳	بخش اول
۳۴۴	شرح و تفسیر: یک رشته اندرزهای مهم
۳۵۵	بخش دوم
۳۵۶	شرح و تفسیر: راه رستگاری
۳۷۱	نکته: حارت همدانی کیست؟
۳۷۵	نامه ۷۰
۳۷۵	نامه در یک نگاه
۳۷۸	شرح و تفسیر: فراریان دنیا پرست
۳۸۱	نکته‌ها
۳۸۱	۱. سهل بن حنیف انصاری کیست؟
۳۸۳	۲. فراریان به شام چه کسانی بودند؟
۳۸۵	نامه ۷۱
۳۸۵	نامه در یک نگاه

شرح و تفسیر: تو شایسته این مقام نیستی ۳۸۸	
نکته: «منذر بن جارود عبدی» کیست؟ ۳۹۲	
نامه ۷۲	
نامه در یک نگاه ۳۹۵	
شرح و تفسیر: ابن عباس! غمگین مباش ۳۹۷	
نامه ۷۳	
نامه در یک نگاه ۴۰۳	
شرح و تفسیر: خواب آشفته می بینی! ۴۰۶	
نکته: پیشگویی های پیغمبر اکرم ﷺ درباره معاویه ۴۱۱	
نامه ۷۴	
نامه در یک نگاه ۴۱۵	
شرح و تفسیر: پیمانی میان دو قبیله بزر ۴۱۸	
نکته ها ۴۲۲	
۱. چگونگی انعقاد پیمانها در گذشته و حال ۴۲۲	
۲. احترام به پیمانها ۴۲۳	
نامه ۷۵	
نامه در یک نگاه ۴۲۵	
شرح و تفسیر: زودتر بیعت کن و نزد من آی! ۴۲۷	

۴۳۱	نامه ۷۶
۴۳۱	توصیه در یک نگاه
۴۳۳	شرح و تفسیر: همه را با یک چشم بنگر
۴۳۷	نامه ۷۷
۴۳۷	توصیه در یک نگاه
۴۳۹	شرح و تفسیر: دربرابر خوارج با سنت پیامبر علیه السلام استدلال کن
۴۴۳	نکته: چرا استدلال به سنت؟
۴۴۵	نامه ۷۸
۴۴۵	نامه در یک نگاه
۴۴۸	شرح و تفسیر: از راه حق منحرف مشو و آتش فتنه را خاموش کن
۴۵۴	نکته: ابوموسی اشعری کیست؟
۴۵۹	نامه ۷۹
۴۵۹	نامه در یک نگاه
۴۶۱	شرح و تفسیر: دو عامل بدیختی
۴۶۲	سخن پایانی بخش نامه‌ها

ملاحظه

عهدنامه مالک اشتر - شرح فرمان مبارک امیر مؤمنان علی^{علیہ السلام} به
مالک اشتر - نامه تاریخی آن حضرت است که ما آن را به سی
بخش تقسیم کردایم. به علت طولانی بودن آن، بخش‌های ۱ تا
۱۵ در جلد پیشین (جلد ۱۳) مورد بررسی و تفسیر قرار گرفت
و ۱۶ تا ۳۰ در آغاز این جلد (جلد ۱۴) آمده است.

بخش شانزدهم

٢١ صفحه

, o Y A M^{1/2} ° U , A E T i A a Ä F w B Ù ° B Å n ¼ A ù o è » A Y
 , B ° A M T ^¾ A « ½ f U / » B h ° A n \ ° K Ä j ½ B - B - B i
 ð o f A » B Ù , ¼ Ü F ° A w B A ù ð k Ü ° A , d ° B ° A R B U L ° Å N A j ½
 n ½ A K c A Å ù æ M , B o A j ½ B - ° A ù N c A , B â A Å A c A B c i A
 , v û » B Tw A a Å ° c q ¼ B i , ÿ A p n A a Å a l w A Y A è »
 A - Y A o ¼ A A û ° B ¼ A a Å \ e , k A S d I B / ñ » B j Å ° « o
 ¼ B i , a Å ù B ° A ÿ k ° A N A j ½ ¼ Ä ° A W Ä M A ° B Å A k Ü Ù U Y T P A
 Ö ù o ° A , » B / A B - Ä T w A a Å ° k e n ½ o v ° A ù k Ä B
 S Ä - T] A » B A k à v M « ½ k e A / B i ; ¼ A Å A j ½ ä û d U / Ä o ° M
 M Ü Ä ° A a Å S à v I Ù , A k { B m M ü T F A » Å n B i A k « Å a Å B M
 T w , m - o Å B Ü - M T L » Y a Å j ½ J B A B M Ü i A , k M ù
 / - T ° A Å Ü c , » B h ° M

بخش هفدهم

٢١ صفحه

B e e e ù ¼ B i , a A c a B M Z A h ° A ¼ A k Ü Ù U
 a Å ñ B Å a f t B « o A , M A A w j - ° b , A w j - °
 J \ T w A ù o è » j ½ æ M n A n B Å ù o è » j ° / a A Z A h ° A
 n B - Ä o A E M Z A h ° K a ç j ½ ; n B Ä ° B M A n k q ¼ , Z A h ° A
 A Ü Y A { ¼ B Ù / a c A o ¼ A Ü F ° j B I Ä ° A a A j L ° A o i A
 B M d] A A ÿ o ô B o - B A Ç n A o B A A ° B M J o { i B a Ü A A a Å
 { a Å j Ü X ; o ¼ A M a ¼ A] o U B M « Å S ü u i , y a Å
 , j M n B - Å ù a Å M 4 j Ä o i l » B i , « Å » - ° A M S ü u i
 n k Ä ° A a B Ü T w B M d \ L U , « B i v e M \ T w A ½ T j q U

فِيهِمْ، مُعَتمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ، وَالشَّفَةَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَدْتَهُمْ مِنْ عَذْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ، فَرَبِّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَلَتْ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ احْتَمَلْوَهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمُرَ أَنْ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلَتْهُ، وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابَ الْأَرْضِ مِنْ إِغْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا يُغْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ، وَقِلَّةِ اِنْتِفَاعِهِمْ بِالْعَبَرِ.

صفحة ٤١

بخش هجدهم

PA a wB } iA , o i n ½A aÅñ ù MBñB e ù o è »AY
 i - ½ÿ i A°B] ° Ä] BM nA wA k B/B ù ñi k U
 M ÜW β½ oé dM °ö i ù aÅBM oT ù, ½A°Aoá IU
 , «ÅJA °A aÅBUñA nA A, aÅ °BÅREHUB/žAo A Å ù EA
 i Åq\ Ä , ° kÜTÅMÅÜÅò Äé , «½ à Ä °mi BB-ù
 Ñ \B°ABù,n ½ A ù v û»nk c æP½N \ , aÅkÜÅBÿ ç A
 TwA ù aÅ B nBT A i YÑ] Ao o nk ÜM4 v û»nk ÜM
 °ABwAû °¼ a oÄT ñB] o°ABù , «½ è°A v e T½EA
 / { »B½ A d «°A½ q nAu ° , Th i j v e Ä TM
 ½B°A ù ¼B «v e k-ÅB, qL i d °B a oA o BM oIT A j °
 S o i - o a o T » aÅñ q q ½B,B] »B2 B ù oÅA , AY
 Bo Lf o Ü , « ½B A v n ½J ½o ½ñ ft A oÑÄ] A / o ½A
 / TqA «ÅS MñK Åj ½ MB ù ¼BB-½ , Bo X aÅS T
 ٥١ صفة

بخش نوزدهم

« ½ Ü oAA i M A , RBÅB °A l nB TñB TwA Y
 Ö ùA - oABLwA , i ùB - oAA ½ »B , kIMÖùoT°A, °BM oà é - oA

وَجُلَامِهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرُؤُ وَنَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سَلْمٌ لَا تُخَافُ بَأْقِفَتُهُ، وَصَلْحٌ لَا تُخَشَّى غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدُ أُمُورُهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَالِيِّ بِسَلَادِكَ.

وَأَعْلَمُ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِيقًا فَاحْشَأَ، وَشُحًّا قَبِيْحًا، وَاحْتِكَارًا لِلْمَهَافِعِ، وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيَاعَاتِ، وَذَلِكَ بَابٌ مَضَرٌّ لِلْعَامَةِ، وَعَيْنٌ عَلَى الْأُولَاءِ.

فَأَمْنَعْ مِنَ إِلَاحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مَنْعِ مِنْهُ.

وَلِيَكُنَّ الْيَعْ بَيْعًا سَمْحًا: بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَأَشْعَارٍ لَا تُجْحِيفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبَيْعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُكْمَرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَّاهُ فَنَكَلَ بِهِ، وَعَاقِبَهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

صفحة ٦٣

بخش بيستم

i fBv - °A ½ o a e i mºA ½ ³uvºA ÜlaºA ù &A&A Y
 , ATÄ ½ BÄBc ÜlaºAm ù ¼Bi , «¹qºA w LºÄ A i]BTI -ºA
 , °B/S M ½Bv c °ÑÄjA , ù Üe i ½ è ûd TwAB½ æé ûeA
 NX½ « ½ c ° ¼Bi , kMñf ù ¿ wß A ùA R ô i ½Bv c
 nmÄU »Bi , oA M «Å «²Z ; Üe S ÅoTwAk c Nf , »j ° mºA
 oÄ U , «Å - } hz U ù / -ºA XºA ½B ß , ùHºAÄ é TM
 oÜl U , ¼ ÄºA-d TÜl -½ «½ ²N i ½n ¹Ak Ül U , ° ki
 Äùo a ù , i âA TºA z h °Ä A i ½ TÜY ° Éoûù ñB oºA
 i M ½ ¼Bi , ÜBÜ &A ÄnAÄß M ù Ñ-ÅAY, n ¼A
 Üe j EJ ù &A ÄmÄBi Nf / o ô i ½öB »ß A ÄZ e A ÄoºA
 K « o a e i - ¼ vºA ù coºA l TºÄ Ak ÄU / Ä
 ao Äüüh k c ; Ñ ÜY af Öd oA , Ñ ÜY °A aÅ q , v û » Bv -ºo
 / °&Aj Å ¼ÿk MAÜY , v û » AoL ù Ic Äºo Älç ? A cA aÅ

صفحة ٧٧

بخش بيست و يكم

ºu a U , h { ù °ÉoûUBv c « ¼RB]Bd oA mºÑÄjA

مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَتَقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكُمْ وَأَغْوَانَكُمْ
مِنْ أَخْرَ اسْكَنَ وَشُرَطِكُمْ؛ حَتَّى يُكَلِّمُكُمْ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرُ مُتَّهِعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ
رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ: لَنْ تَقْدَسَ أَمْمَةُ
لَا يُؤْخَذُ لِلْمُضَعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرُ مُتَّهِعٍ. ثُمَّ احْتَمِلُ الْخُرُقَ مِنْهُمْ
وَالْعِيَاءَ، وَلَا يَحْبَبْ لَكَ شَوَّابٌ طَاعِتِهِ. وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَذِينَا، وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ.

صفحة ٨٣

بخش بيست و دوم

BÄ B-M °B Å MBÅ B<½ BL{BL½ ½ okM n ½A; ½n ½A Y
MZod UB-M a ÅBj n ɿ tB «°RE]Be nÅ ÅB<½ , MB «Å
v û« oÑÄ]A / ùB½ Ñ o½Bi , a Å ɿ Ñ oü ½A / »AAAn k
S »Bf ½A , ɿ Bv ç A ¶ñq] A ,S çA-ºA ¶ñé ùA&A; M «MB-ù
/ Åo°B«½S -aW , «°B ùS d a AA aºBaf

صفحة ٨٧

بخش بيست و سوم

° TºAé oÅ ½BA «j aº M h UB½ B ù; °
&A å M MÜ UB/ö , nB» aº ù åM ½&A; ÅBi , B
ùS -ç AA /æMB½ åM ½BAM Ü½ ɿ åxø ô ½B q; ½
° åºAM ½B «ºAù ½Bi , BÄ ½ Aû½ » U ù,tB «º U
? M a Aò f :; -ºA å «] ; e ﴿ ﴿ &Añ wnS Bw kç /]BdºA
/B-e n; «½-ºM f ùÅ A f MN :ñBù

صفحة ٩٣

بخش بيست و چهارم

i Å °AB\ TeA½Bi , T Ån; Å MBEA; ° a U ù,kÄBA
«Åì a Ü «½JB\ TE A;n ½ BI aÅ ac ,Ö éºA; ½ IÄ ÅºA
cIÜ ,o ÄE ºA è Ä ,o L ºA k« ÅoÄE ù » j AL TeAB½ å

الْحَسَنُ، وَيَحْسُنُ الْقَيْمُ وَيُشَابِّهُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ. وَإِنَّمَا الْوَالِيَّ بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَيَسْتَ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصَّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ، وَإِنَّمَا أَئْتَ أَحَدَ رُجُلَيْنِ: إِمَّا امْرُؤٌ سَخَّنَتْ نَفْسُكَ بِالْبَذْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ احْتِجَابِكَ مِنْ وَاحِدٍ حَقِّ تَعْطِيهِ، أَوْ فَعْلُ كَرِيمٍ تُسْلِيْهِ! أَوْ مُبْتَلٍ بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِكَ إِذَا أَيْسُسُوا مِنْ بَذْلِكَ! مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَوْرِيَّةَ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شَكَّاً مَظْلِمَةً، أَوْ طَلَبَ إِنْصَافِ فِي مُعَامَلَةٍ.

بخش بيست و پنجم

صفحة ١٠١

ù öB »A a c ,ñ ãB U nBTwA ù, »BM B °A²⁰¹/₄ A Y
 k e i Ää ÜÜ ñA e A aUBLwA à ÜM °A jB½ v eBù, a½B½
 i → Mé U k ÜÅjBÜÅA ù «¹/₂ Ä-a , Äa c T½B T{Be i ¹/₂
 , o ô a Å T ¹/₂¹/₄ a-d , oT ¹/₂Ñ-Å AJ o{ ù,tB «°A ¹/₂B a
 Öd °Åq Å/o i ABkºA ù aÅ LÅ , »j ° q B ¹/₂¹/₄ ù
 i ¹/₂ q BÄc A,BL T ¹/₂AMB q ù i f ,k ÄLºAK oÜpÅ ¹/₂ ¹/₄º i ¹/₂
 LÆ¹/₂Bù, « ¹/₂ aÅÑÜKB-MTcÅæMA, c We T B MA
 « ÅñkÅA, nmÅM °od Bi Bûe M ÅoºA ii ¹/₄A / j -d ¹/₂ q
 AAÅA , TÅoMBÜh , v û«° «¹/₂ aB n q ù ¹/₂Bi , nE BM » ii
 Öd °A aÅ - Üj ¹/₂ TBe Me II

Åj c a °A ù ¹/₂Bi â n ù a kÅ A Å Bd a i ÄukU
 i ¹/₂nnd °Åf nnd °Å ° , j LºBÅA , ¹/₂ - i ¹/₂ eAn , j « °
 ù UAjqd °BMh ù , NûATºJ nB BM kÄºA Bi , d a kÄM kÅ
 , ¹/₂ «¹/₂ TºLºA A kÜÅ kÅ j M « MRkÜÅ ¹/₄A / èºA ve q

فَحُكْمُ عَهْدِكَ بِالْوَفَاءِ، وَأَرْعَ ذَمَّتِكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَاحَةً دُونَ مَا أُعْطِيَتِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشَتِّتِ أَرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ. وَقَدْ لَزَمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدَرِ؛ فَلَا تَغْدِرْ
بِذِمَّتِكَ، وَلَا تَخِيَّسَنَ بِعَهْدِكَ، وَلَا تَخْتَلِنَ عَدُوكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِيقٌ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذَمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيمًا يَسْكُنُونَ إِلَى مَنْعَةِهِ، وَيَسْتَفْيِيْهُونَ إِلَى جِوارِهِ، فَلَا إِذْعَالَ وَلَا مُدَالِسَةَ وَلَا خَدَاعَ فِيهِ، وَلَا تَعْقِدَ عَقْدًا تُجَوَّزُ فِيهِ الْعَلَلَ، وَلَا تُعَوِّلَنَ عَلَى لَسْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْكِيدِ وَالتَّوْثِيقِ وَلَا يَدْعُوكَ ضَيْقٌ أَمْرٌ، لَزَمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ اِنْفَسَةِ اِخْرَيِهِ بِعَيْنِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبَرَكَ عَلَى ضَيْقِ أَمْرٍ تَرْجُو اِنْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِنْ عَدْرٍ تَخَافُ تَبِعَتِهِ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طِلْبَةً، لَا تَسْتَهِقْ فِيلَ فِيهَا دُنيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ.

صفحة ١٢٥

بخش بیست و هفتم

è ÅA , -Ük ° j A { u ° »B1,B‰ o ÅBB ûw 1BºA B
/BÜe o ÅEM BkºA ûw ; ½ k ¼ Bå ÜA, -ÄñAqM oe A , ÄT°
 ؟ BkºA ½A ûBv UB- ù,jB!Ä °A M d °M k T ½ »B Iw &A
 , « üÄé B-½ q ¼ B1,ñAe ؟ j ûv M »B w ; ½ BºA
 û ¼ ,k-Ä °ÄTc ù k «Å &Ak«Å °nmÅ / äk aq ÑM
 k A û w A ç w a Åä o ûA B h M\$ TMA / kLºA c
 »B a w h » M d -å U ù, äÜ/Bc ùBù qf °A û ¼ B1 ; MÜäºM
 / Üe ñ TÜºA BA A j U/Åi Å

صفحة ١٣٣

بخش بیست و هشتم

¼Bù , oÅç B Åe , B<½ L Ä BMÜXºA v û«MB\ Åß A B
 ¼Bv e B1 ½/4 B½Öd - ° v û » û ¼B zºA ou ÖYÅ ½ q

بخش پست و نهم

k c B-½ M «Ä UB-Å MB°A wA ùtB «o B M BXw A B
å ôA «Åò z «UN a c B-Å / o Ä «½l i B½ »Bi,¼ Ä°cå
å w , ke n w , ü»A -e a½Å e -ao «½ò T ,n ½ A
å v°A o i BU , njBL°A M q Nf i ½ oTeA , »B °J oô , k
oX U Te v ü»i ½ q d U o ,nBT A a-Tu lé ô i v T
/ M q BiBÄ°o AfmM ½ -

پہنچ سی ام

A jBÅ½ e ; ½ ÜU → é ½ BøfmlU/A aÅK]A oA
JBTf ù é ou A aW oC aÅ&A a BL»j ÅoY A aÅBù «W
B½BLUA ù v û« o k T U ,B ù M aÅB½Rk {BBM kTÜU ,&A
o , aÅ v û« o \ d oÅ½ M ÜYT wA ,A k Å ù aÅk Å
, T en Äv M&AñBwAB»A /B A aÅ v û»i ov U k «Å aÅ o ¼ U
j ½ Bn ù B»o BA «Ül ¼A, lön Ñf aÅÅ aÅ lkç èÅ
.jBÄ o A ù «BXºAve i ½ Üa i aÅ aÅcåA o AmÄ o A aÅ ½ B A
o o Th ¼A , ½ AºA aÅ Äé U -Äºo AB-U,j LºA ù o Y AÑ -
&A a &Añ wn aÅ ; vºA ¼ ÄjAn aÅ ,jBzºA jBÄºo BM
/j vºA ,A X B »v U aW ,j o aÅ A LºA aW oC aÅ

بخش شانزدهم

لَمْ اُنْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَالَكَ فَاسْتَعْمَلْهُمْ اخْتِبَارًا، وَلَا تُوَلِّهُمْ مُحَابَاةً
وَأَثْرَهُ، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ وَتَوْخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ
الْتَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاةِ، مِنْ أَهْلِ الْبَيْوَنَاتِ الصَّالِحةِ، وَالْقَدْمُ فِي الْإِسْلَامِ
الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَحْلَاقًا وَأَصْحَّ أَعْرَاضًا، وَأَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا،
وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَرًا، لَمْ أَسْعِ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ
لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَذْفَسِهِمْ، وَغَنِيَ لَهُمْ عَنْ تَنَاؤلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ،
وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ حَالُفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمُوا أَمَانَتَكَ لَمْ تَفْقَدْ أَعْمَالَهُمْ،
وَابْعَثَ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاہَدَكَ فِي السُّرِّ
لِأُمُورِهِمْ حَدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ وَتَحْفَظُ
مِنَ الْأَغْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسْطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ
عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ، اكْتَهَيْتُ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسْطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي
بَدْنِهِ، وَأَحَدَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، لَمْ ذَهَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَمَّهُ
بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدَهُ عَارَ التُّهْمَةِ.

تو جمه

سپس در امور مربوط به کارگزارانت دقت کن و آنها را با آزمون و امتحان و نه
از روی «تمایلات شخصی» و «استبداد و خودرأیی» به کار گیر، زیرا
این دو، کانونی از شعب ظلم و خیانت‌اند، از میان آنها افرادی را برگزین
که دارای تجربه و پاکی روح باشند از خانواده‌های صالح و پیشگام و باسابقه

در اسلام، زیرا اخلاق آن‌ها بهتر و خانواده آنان پاک‌تر و توجّه آن‌ها به موارد طمع کمتر و در سنجش عواقب کارها بیناترند. آن‌گاه روزی آن‌ها را فراوان کن (و حقوق کافی به آن‌ها بده) زیرا این کار سبب تقویت آن‌ها در اصلاح خویشتن می‌شود و ایشان را از خیانت در اموالی که زیر نظرشان است بی‌نیاز می‌سازد و اضافه بر این حجتی دربرابر آن‌هاست اگر از دستورات تو سرپیچی کنند یا در امانت تو خیانت ورزند. سپس با فرستادن مأموران مخفی راستگو ووفدار کارهای آنان را تحت نظر بگیر، زیرا بازارسی مدام پنهانی سبب تشویق آن‌ها به امانت‌داری و مدارا کردن با زیردستان و مراقبت از معاونان می‌شود.

و هرگاه یکی از آن‌ها (از کارگزاران تو) دست به سوی خیانت دراز کند و مأموران مخفیات متفقاً نزد تو بر ضد او گزارش دهند به همین مقدار به عنوان گواه و شاهد قناعت کن و مجازاتِ بدنه را در حق او روا دار و به مقداری که در کار خود خیانت کرده کیفر ده سپس (از نظر روانی نیز او را مجازات کن و) وی را در مقام خواری بنشان و داغ خیانت را بر او نه و قلاده ننگ اتهام را به گردش بیفکن (و او را چنان معرفی کن که عبرت دیگران گردد).

شرح و تفسیر مراقبت دقیق از کارگزاران

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به مطلب مهم دیگری می‌پردازد و آن، بیان صفات کارگزاران حکومت است، می‌فرماید: «سپس در امور مربوط به کارگزاران دقت کن و آن‌ها را با آزمون و امتحان و نه از روی «تمایلات شخصی» و «استبداد و خودرأیی» به کار گیر زیرا این دو، کانونی از شعب ظلم

و خیانت‌اند؟ (لَمْ يُنْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَالِكَ فَاسْتَعْمَلُوكُمْ اخْتِبَارًا، وَ لَا تُؤْلِمُمْ مُحَابَاةً^۱
وَأَثْرَةً^۲، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ).

شک نیست که زمامداران بدون همکاری کارگزارانشان نمی‌توانند کاری انجام دهند. چنانچه این کارگزاران افرادی صالح و سالم باشند، امور مملکت بر محور صحیح می‌چرخد و گرنه در همه‌جا فساد و ظلم و جور آشکار می‌گردد. امام علیہ السلام در این جا معیار انتخاب آن‌ها را آزمایش و امتحان قرار داده و مالک اشتهر را به شدت از این‌که معیار رابطه‌ها - و نه ضابطه‌ها - حاکم گردد و آن‌ها بدون مشورت گزینش شوند برحذر می‌دارد و تصریح می‌کند که انتخاب بدون مشورت و یا با تمایلات شخصی مجموعه‌ای از شاخه‌های جور و خیانت را به وجود می‌آورد.^۳

این گفتار امام علیہ السلام درواقع اشاره به اوضاع نابسامان جامعه اسلامی در زمان خلیفه سوم است که گروهی از بنی‌امیه را به‌سبب رابطه خویشاوندی و بدون هیچ‌گونه مشورت (یا مشورت با امثال مروان که او هم از بنی‌امیه بود) برای پست‌های حساس کشور اسلام برگزید و آن‌ها هم مصدق بارز «جماعٌ مِنْ شُعْبِ الْجَوْرِ وَالْخِيَانَةِ» بودند؛ تا توanstند ظلم و ستم کردند و اموال بیت‌المال را به غارت بردنده به‌گونه‌ای که همه مسلمانان ناراحت شدند و شورش عظیمی بر ضد آن‌ها و بر ضد خلیفه برپا شد.

۱. «مُحَابَاة» به معنای تمایلات شخصی و بخشیدن چیزی به کسی به‌علت رابطه خاص است. از ریشه «حَبْو» بر وزن «حَمْد» به معنای بخشیدن و عطا کردن گرفته شده است.

۲. «أَثْرَة» به معنای استبداد و خودرأی در کارها و بدون مشورت عمل کردن از ریشه «أَثْر» بر وزن «خَبْر» به معنای تأثیرگذاری یا مقدم داشتن خویشن بر دیگری گرفته شده است.

۳. ضمیر «إِنَّهُمَا» که تثنیه است به مُحَابَاة وَأَثْرَة بازمی‌گردد و اشاره به کسانی است که بر اساس این دو معیار نادرست برگزیده می‌شوند، هرچند در بعضی از نسخ به جای آن «إِنَّهُم» به صورت ضمیر جمع آمده که ناظر به برگزیده شدگان است. ولی نسخه تحف العقول که به جای ضمیر تثنیه اسم ظاهر به کار برده و گفته است: «إِنَّ الْمُحَابَاةَ وَالْأَثْرَةَ جِمَاعٌ» گواه بر صحت نسخه اول است.

آنگاه امام علیه السلام اوصاف آن‌ها را در سه جمله کوتاه و پرمعنا بیان می‌دارد، می‌فرماید: «و از میان آن‌ها افرادی را برگزین که دارای تجربه و پاکی روح باشند از خانواده‌های صالح و پیشگام و باسابقه در اسلام»؛ (وَتَوَّخُّ أَمِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِيَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُنَقَّدِمَةِ).

وصف اول، یعنی باتجربه بودن در کاری که برای آن انتخاب می‌شود تأثیر غیر قابل انکاری دارد و همه کسانی که می‌خواهند شخصی را برای کار مهمی انتخاب کنند بر آن تأکید دارند که باید در آن امر صاحب تجربه باشد.

«الحياء» که به معنای انقباض نفس در مقابل معصیت است درواقع اشاره به نوعی از عدالت است، زیرا عدالت به معنای مصطلح که حالت خداترسی درونی و پرهیز از گناه است، تقریباً با حیا به معنای وسیع کلمه یکسان خواهد بود.

اما وصف سوم، یعنی از خانواده‌های صالح و پیشگام در اسلام بودن اشاره به معنای وراثت است، زیرا خانواده‌های اصیل افزون بر این‌که صفات ذاتی خود را به فرزندان خویش منتقل می‌کنند به امر تربیت آن‌ها نیز همت می‌گمارند و غالباً فرزندان صالح و سالمی را تقدیم جامعه می‌کنند.

آنگاه امام علیه السلام به ذکر دلیل برای انتخاب افرادی که واجد این صفات‌اند پرداخته، می‌فرماید: «زیرا اخلاق آن‌ها بهتر و خانواده آنان پاک‌تر و توجه آن‌ها به موارد طمع کمتر و در سنجه عاقب کارها بینانرند»؛ (فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا وَأَصْحَّ أَعْرَاضًا، وَأَقْلَلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا^۲، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَرًا).

۱. «تَوَّخُّ» به معنای جستجو کردن و برگزیدن است. از ریشه «وْحَى» بر وزن «وْحَى» به معنای قصد کردن و آهنگ چیزی نمودن گرفته شده است.

۲. «قَدَمَ» در این‌گونه موارد به معنای سابقه می‌آید و «صاحب قدم» یعنی کسی که دارای حسن سابقه است.

۳. در بسیاری از نسخ به جای «إِشْرَاق» که به معنای نورافشانی است «إِشْرَاف» که به معنای نظر کردن از محل بالا به چیزی است آمده از جمله در نسخه تحف العقول و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تمام نهج البلاغه

با توجه به این که ضمیر «انهم» به کسانی که دارای مجموعه این صفات‌اند بازمی‌گردد، آثاری که امام علیه السلام برای آن‌ها بر شمرده هر یک نتیجه یکی از آن اوصاف است. پاکی اخلاق، و قداست خانوادگی مربوط به اهل بیوتات صالحه است، بی‌اعتنایی به موارد طمع نتیجه حیاست و بیناتر بودن در عواقب امور، از اهل تجربه بودن سرچشمه می‌گیرد. بنابراین، این علل چهارگانه نتیجه آن صفات سه‌گانه است.

آن‌گاه امام علیه السلام دستور دیگری درباره کارگزاران حکومت می‌دهد و مسئولیت زمامدار را بعد از انتخاب آن‌ها با اوصافی که در عبارات قبل آمد چنین بیان می‌فرماید: «آن‌گاه روزی آن‌ها را فراوان کن (و حقوق کافی به آن‌ها بده) زیرا این کار سبب تقویت آن‌ها در اصلاح خویشن می‌شود وایشان را از خیانت در اموالی که زیر نظرشان است بی‌نیاز می‌سازد و اضافه بر این حجتی دربرابر آن‌هاست اگر از دستورات تو سرپیچی کنند یا در امانت تو خیانت ورزند»؛ (ثُمَّ أَسْبَغَ عَلَيْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةً لَهُمْ عَلَى اسْتِضْلَاحِ أَنفُسِهِمْ، وَعِنْهُمْ عَنْ تَنَاؤلٍ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةً عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَمُّوا أَمْانَتَكَ).

جالب این که امام علیه السلام این فرمان را هم در مورد قضات بیان فرموده، هم فرماندهان لشکر و هم کارگزاران کشور اسلام. دستور می‌دهد: آن‌ها را سیر کن، چراکه شکم گرسنه، به اصطلاح، ایمان ندارد. شایان دقت است که امام علیه السلام سه دلیل برای این مطلب ذکر فرموده است:

→ و این نسخه مناسب‌تر است. شاهد دیگر این که در بخش قبل که امام علیه السلام صفات قضات را بیان می‌فرمود تعبیر «لا تشرف نفسه علی الطَّمَع» آمده است.

۱. «أَسْبَغَ» از ریشه «سبوغ» بر وزن «بلغ» به معنای فراخی نعمت است و در اصل به معنای گشاد بودن پیراهن یا زره و «اسیاغ» به معنای چیزی را فراوان ساختن آمده است.

۲. «ثَمُّوا» از ریشه «ثلم» بر وزن «سرد» به معنای شکافتن یا شکستن چیزی است و در بالاکه در مورد امانت به کار رفته اشاره به خیانت در امانت است.

دلیل اوّل اصلاح خویشتن است، زیرا انسان نیازمند نمی‌تواند به اصلاح اخلاق خود بپردازد و دربرابر ارباب رجوع غالباً حالت پرخاشگری پیدا می‌کند؛ ولی اگر زندگی او در حد معقول اداره شود آرامش لازم را می‌یابد.

در داستان ورود سفیان ثوری (متصوّف معروف) بر امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که آن حضرت از جمله مسائلی که در نفی کارهای سفیان بیان داشت این بود: «ثُمَّ مَنْ قَدْ عَلِمْتُمْ بَعْدَهُ فِي فَضْلِهِ وَرُزْهِ سَلْمَانٌ وَأَبُو ذِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَأَمَّا سَلْمَانٌ فَكَانَ إِذَا أَخَذَ عَطَاءً رَفَعَ مِنْهُ قُوتَهُ لِسَنَتِهِ حَتَّى يَخْضُرَ عَطَاؤُهُ مِنْ قَابِلٍ، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْتَ فِي زُهْدِكَ تَصْنَعُ هَذَا وَأَنْتَ لَا تَدْرِي لَعْلَكَ تَمُوتُ الْيَوْمَ أَوْ غَدَاءً! فَكَانَ جَوَابُهُ أَنَّ قَالَ: مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِي الْبَقاءَ كَمَا خَفْتُمْ عَلَيَّ الْفَنَاءَ أَمَا عَلِمْتُمْ يَا جَهَلْتُ أَنَّ النَّفْسَ قَدْ تَلْتَاثُ عَلَى صَاحِبِهَا إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهَا مِنَ الْعَيْشِ مَا يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فَإِذَا هِيَ أَخْرَزَتْ مَعِيشَتَهَا اطْمَأْنَتْ؛ بعده از رسول خدا علیه السلام از فضل وزهد سلمان و ابوذر (رضی الله عنهم) شنیده اید؛ سلمان هنگامی که سهمیه خود را از بیت‌المال می‌گرفت قوت سال خود را (به صورت زاهدانه) از آن بر می‌داشت تا سال دیگر فرا رسد. کسی به او گفت: ای سلمان! تو با این که زاهدی چنین می‌کنی با این که نمی‌دانی شاید مر تو امروز یا فردا فرا رسد؟ جواب سلمان این بود: چرا همان‌گونه که درباره مر من می‌ترسید درباره بقای من امیدوار نیستید؟ آیا شما جاهلان نمی‌دانید که نفس آدمی گاه به صاحبیش می‌پیچد (و او را در فشار قرار می‌دهد) هرگاه وسیله زندگی قابل اعتمادی نداشته باشد؛ اما هنگامی که معیشت خود را فراهم ساخت آرامش پیدا می‌کند؟^۱

سلمان درواقع این سخن را از کلام پیغمبر علیه السلام گرفته بود که می‌فرمود: «إِنَّ النَّفْسَ إِذَا أَخْرَزَتْ قُوتَهَا اسْتَقَرَّتْ؛ نفس آدمی هنگامی که قوت خود را به دست آورد آرامش می‌یابد». ^۲

۱. کافی، ج ۵، ص ۶۸، ح ۱.

۲. همان، ص ۸۹، ح ۲.

دلیل دوم این‌که شخص وقتی مستغنى شد کمتر گردد خیانت می‌گردد و در حفظ آنچه به او سپرده‌اند امانت را رعایت می‌کند.

دلیل سوم این‌که اگر در امانت خیانتی کنند یا برخلاف فرمان رفتار نمایند مجرم بودن آن‌ها به آسانی اثبات می‌شود، زیرا مستغنى بودند و حتی دلیل ظاهری برای خیانت در دست نداشتند.

آن‌گاه دستور دیگری درباره کارگزاران می‌دهد و آن، دستور نظارت بر اعمال آن‌ها به‌وسیله بازرسان و مأموران مخفی است می‌فرماید: «سپس با فرستادن مأموران مخفی راستگو و وفادار کارهای آنان را تحت نظر بگیر، زیرا بازرسی مداوم پنهانی سبب تشویق آن‌ها به امانت‌داری و مدارا کردن با زیرستان می‌شود»؛ (ثُمَّ تَعْقِدُ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْمُئِمُونَ مِنْ أَهْلِ الصَّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاہُدَكُ فِي السَّرِّ لَا مُوْرِّهِمْ حَدْوَةٌ^۱ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِيَّةِ).

امام علیه السلام در جمله‌های مذکور بر این امر تأکید می‌ورزد که باید مأموران مخفی را از میان افراد راستگو و درستکار و وفادار انتخاب کنی. در ضمن فلسفه این کار را نیز بیان می‌فرماید و آن این‌که چون کارگزاران احساس کنند مأموران پنهانی اعمالشان را به زمامدار گزارش می‌دهند از یکسو به کارهای نیک تشویق می‌شوند و از سوی دیگر خود را از خیانت و بدرفتاری به مردم برکنار می‌دارند. امام علیه السلام بعد از آن، جمله کوتاهی بیان کرده است، می‌فرماید: «سبب) مراقبت از معاونان می‌شود»؛ (وَتَحْفَظْ مِنَ الْأَعْوَانِ).

این جمله ممکن است دنباله جمله‌های پیشین باشد و به صورت «وَتَحْفَظِ» خوانده شود و ناظر به این معنا باشد که وجود مأموران مخفی سبب می‌شود کارگزاران افزون بر حفظ امانت و خوش‌رفتاری با رعیت، مراقب اعوان و یاران

۱. «حدوّة» به معنای تشویق کردن و تحریک نمودن کسی است و در اصل از ریشه «حداء» به معنای حرکت دادن سریع شتران با آواز مخصوصی گرفته شده است.

و معاونان وزیرستان خویش باشند و از افراد خائن و بد رفتار پرهیزند، بنابر این تفسیر، جمله‌های بعد ادامه بحث‌های گذشته درباره کارگزاران خواهد بود و ارتباط و پیوند میان جمله‌های قبل و بعد کاملاً محفوظ خواهد ماند؛ ولی کمتر کسی از مفسران و شارحان نهنج البلاعه به سراغ چنین تفسیری رفته است.

تفسیر دیگر این است که «تَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَان» دستور جدیدی باشد و معنای آن این است: «از معاونان خود پرهیز و بر حذر باش»، به این صورت که بحث عمال با جمله پیشین پایان گرفته و امام علیه السلام به معاونان زمامدار پرداخته باشد و جمله‌های بعد که سخن از خیانت و مجازات خائنان می‌گوید ناظر به معاونان باشد.

این تفسیر از جهاتی بعيد به نظر می‌رسد، زیرا طبق معمول، امام علیه السلام هر گروه جدیدی را که ذکر می‌کند مطلب را با «ثم» شروع کرده، نخست صفات و شرایط آن‌ها را بیان می‌دارد و سپس به رسیدگی به حال آنان توصیه می‌کند و سرانجام دستورات انضباطی را درمورد آنان صادر می‌فرماید در حالی که در اینجا هیچ‌یک از این امور مراعات نشده است؛ نه با «ثم» تجدید مطلع شده، نه صفات اعوان و معاونان که مهم‌ترین نزدیکان زمامداران اند بیان گردیده و نه درباره حقوق آن‌ها توصیه شده، بلکه حضرت مستقیماً به سراغ مجازات خیانت کاران رفته است. در ضمن، بحث گذشته که درباره مأموران مخفی است ناتمام می‌ماند، چراکه از نتیجه کار مأموران مخفی و مجازات متخلفان سخن به میان نیامده است. این احتمال نیز داده شده که «تَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَان» جمله معتبر ضهای باشد؛ به همان معنای «از معاونان خود بر حذر باش» و جمله بعد ادامه بحث درباره کارگزاران باشد.

با توجه به آنچه گفتیم روشن می‌شود که تفسیر اول از همه مناسب‌تر است، هرچند کمتر کسی به آن پرداخته است.

آن‌گاه امام علیه السلام بعد از دستوراتی که جنبه تبشير و تشویق داشت از انذار

و تحذیر سخن می‌گوید، می‌فرماید: «و هرگاه یکی از آن‌ها (از کارگزاران تو) دست به‌سوی خیانت دراز کند و مأموران مخفی ات متفقاً نزد تو بر ضد او گزارش دهند به همین مقدار به عنوان گواه و شاهد قناعت کن و مجازاتِ بدنی را در حق او روا دار و به مقداری که در کار خود خیانت کرده کیفر ده سپس (از نظر روانی نیز او را مجازات کن و) وی را در مقام خواری بنشان و داغ خیانت را برا او نه و قلاده ننگ اتهام را به گردنش بیفکن (و او را چنان معرفی کن که عبرت دیگران گردد)؛ فَإِنْ أَحَدُ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعْتُ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ، اكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخْذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمُذَلَّةِ، وَوَسَّمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ).

امام علیؑ در این حکم بر چند موضوع تأکید ورزیده است:

یکم: برای اثبات مجرم بودن، تنها به اخبار یک نفر از مأموران مخفی قناعت نکند، بلکه باید تمام آن‌ها بر خیانت یک فرد اجماع داشته باشند، از این‌رو در بعضی از نامه‌هایی که گذشت مشاهده می‌کنیم که امام علیؑ می‌گوید: مأمور پنهانی من چنین گزارشی داده اگر چنین باشد چنان خواهد بود و اگر... معلوم می‌شود امام علیؑ در مسائل مهم تنها به اخبار یک نفر قناعت نمی‌کرد (خواه مربوط به موضوعات باشد یا احکام و این همان چیزی است که در علم اصول نیز بر آن تأکید کرده‌ایم).

دوم: بعد از اجماع آن‌ها تردید به خود راه ندهد و بدون ملاحظه مقام و موقعیت افراد، کیفر لازم را برای آن‌ها مقرر دارد.

سوم: این کیفر باید هم جنبه جسمی داشته باشد و هم روحی و به‌گونه‌ای

۱. «أَخْذَتَ» در اصل از ریشه «أَخْذٌ» به معنای گرفتن است؛ ولی بسیار می‌شود که به معنای مجازات کردن به کار رود، زیرا هنگام مجازات نخست مجرم را دستگیر و سپس مجازات می‌کنند. در قرآن مجید نیز کراراً این معنا به کار رفته است؛ مانند: «أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ» (مؤمنون، آیه ۷۶).

باشد که درس عبرت برای همگان گردد، زیرا کیفرهای مجرمان به دو منظور انجام می‌شود: نخست بازداشت مجرم از جرم در آینده و دوم بازداشت افراد دیگری که احتمال آسودگی آن‌ها می‌رود.

چهارم: باید مجازات به اندازه جرم باشد نه بیشتر و جمله «أَخْذُوهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلٍ» اشاره به این معنا می‌کند.

درباره عيون و مأموران مخفی و اطلاعاتی، در بخش ششم همین عهدنامه مطالب لازم بیان شد.

* * *

بخش هفدهم

وَنَهْقَدْ أَمْرُ الْخَرَاجِ بِمَا يُضْلَحُ أَهْلَهُ، فَإِنَّ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ
صَلَاحًا لِمَنْ سِواهُمْ، وَلَا صَلَاحٌ لِمَنْ سِواهُمْ إِلَّا بِهِمْ، لِأَنَّ النَّاسَ كُلُّهُمْ
عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ وَلَيْكُنْ نَظَرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ
نَظَرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ، لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ؛ وَمَنْ
طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةِ أَخْرَبِ الْبَلَادِ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ
إِلَّا قَلِيلًاً فَإِنْ شَكَوْا ثُقَلاً أَوْ عَلَةً، أَوْ اِنْقِطَاعًا شَرِبًّا أَوْ بَالَّةً، أَوْ إِحَالَةً
أَرْضٍ اغْتَمَرُهَا غَرَقٌ، أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطْشٌ، حَفَقَتْ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُونَ وَأَنْ
يُضْلَحَ بِهِ أَمْرُهُمْ؛ وَلَا يَشْقَلَنَّ عَلَيْكَ شَيْءٌ حَفَقَتْ بِهِ الْمَوْنَةُ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ
ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَكُرْبَينِ وَلَائِكَ، مَعَ
اسْتِجْلَابِكَ حُسْنِ ثَنَائِهِمْ، وَتَبَعُّدِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ، مُعْتَمِدًا
فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ، وَالثُّقَةُ مِنْهُمْ بِمَا
عَوَّدَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقِكَ بِهِمْ، فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأَمْرِ مَا إِذَا
عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِ احْتَمَلُوهُ طَبِيبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ؛ فَإِنَّ الْعُمْرَانَ
مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلَهُ، وَإِنَّمَا يُؤْتَى حَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا، وَإِنَّمَا
يُغَوِّزُ أَهْلَهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْأُولَاءِ عَلَى الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ
وَقَلَّةِ اِنْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ.

ترجمه

مسئله خراج و ماليات را به دقت زير نظر بگير، به گونه اي که به صلاح
خراج دهنديگان باشد، زيرا بهبودي و صلاح وضع خراج و بهبودي و صلاح حال
خراج گزاران سبب بهبودي حال ديگران (و ساير قشرهای جامعه اسلامی)

می‌شود و هرگز دیگران به صلاح نمی‌رسند مگر این‌که خراج‌گزاران به صلاح برستند، زیرا تمام مردم وابسته به خراج و خراج‌گزاران هستند و باید توجه تو در عمران و آبادی زمین بیش از توجهت به جمع‌آوری خراج باشد، چون خراج جز با آبادانی به‌دست نمی‌آید و آن‌کس که بخواهد خراج را بدون عمران و آبادانی طلب کند شهرها را ویران و بندگان خدا را هلاک ساخته و پایه‌های حکومتش متزلزل خواهد شد، به‌گونه‌ای که بیش از مدت کمی دوام نخواهد داشت، بنابراین اگر رعایا از سنگینی خراج و یا آفت‌زدگی یا خشک شدن آب چشممه‌ها یا کمی باران و یا دگرگونی زمین براثر آب‌گرفتگی (و فساد بذرها) یا تشنجی شدید زراعت (و به‌دلیل آن کمبود محصول) به تو شکایت کنند، خراج آن‌ها را به‌مقداری که امید داری کار آن‌ها را اصلاح کند و بهبود بخشد، تخفیف ده.

هرگز تخفیف هزینه‌هایی که به آن‌ها می‌دهی بر تو گران نیاید، زیرا آن، ذخیره‌ای خواهد بود که از طریق عمران کشورت به تو بازمی‌گرداند و حکومت تو را زینت می‌بخشند و اضافه بر آن از تو به نیکی یاد می‌کنند و به سبب گسترش عدالت توسط تو در میان آن‌ها (و رضایت آنان از حکومت) از آنان خرسند خواهی شد. این در حالی است که می‌توانی با تقویت آن‌ها از طریق ذخیره‌ای که نزدشان نهاده‌ای آنان را آسوده‌خاطر سازی و به سبب عدالت و مهربانی ای که آن‌ها را به آن عادت داده‌ای به آنان مطمئن باشی.

وبسیار می‌شود که در آینده برای تو گرفتاری‌هایی پیش می‌آید که اگر در دفع آن گرفتاری‌ها بر این رعایا تکیه کنی آن‌ها با طیب خاطر آن را پذیرا می‌شوند (و در حل مشکل به تو یاری می‌دهند) زیرا (بر دوش) عمران و آبادی، هرچه بنهی تحمل می‌کند. ویرانی زمین تنها به علت فقر صاحبان آن حاصل می‌شود و فقر آن‌ها تنها به سبب توجه زمامداران به جمع کردن مال و زرائدوزی و بدگمانی به بقای حکومتشان و کم عبرت گرفتن (از سرنوشت زمامداران پیشین) خواهد بود.

شرح و تفسیر

طرق صحیح اخذ مالیات اسلامی

امام علی^ع بعد از بیان شرایط و وظایف فرماندهان لشکر و قضاط و کارگزاران حکومت اسلامی از مسأله خراج و مالیات سخن می‌راند و دستورات مهمی به مالک اشتر در این باره می‌دهد، می‌فرماید: «مسأله خراج و مالیات را به دقت زیر نظر بگیر، به گونه‌ای که به صلاح خراج دهنده‌گان باشد، زیرا بهبودی و صلاح وضع خراج و بهبودی و صلاح حال خراج گزاران سبب بهبودی حال دیگران (وسایر قشراهای جامعه اسلامی) می‌شود و هرگز دیگران به صلاح نمی‌رسند مگر این‌که خراج گزاران به صلاح برسند»؛ (وَتَقْعِدُ أَمْرُ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ، فَإِنْ فِي صَلَاحِهِ وَصَلَاحِهِمْ صَلَاحًا لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ).

خراج، مطابق آنچه در بسیاری از روایات مربوط به اراضی خراجیه^۱ آمد، مال‌الاجاره زمین‌های متعلق به عموم مسلمانان است که در جنگ‌ها نصیب آنان شده است. جمله‌های بعد نیز که در آن امام علی^ع توصیه به عمران و آبادی اراضی خراجیه می‌کند شاهد این معناست؛ ولی از یک نظر سایر مالیات‌های اسلامی را اعم از خمس و زکات و جزیه و مالیاتی که حکومت اسلامی طبق ضرورت بر درآمدها می‌بندد نیز شامل می‌شود (البته از باب ملاک و تتفییح مناط).

بدیهی است که همه بخش‌های حکومت اسلامی اعم از دستگاه قضایی، ارتش و سپاه، کارمندان و کارگزاران و جز آن نیاز به منابع مالی دارند و اگر اختلالی در امور مالی حکومت رخ دهد آثار آن در همه بخش‌ها آشکار می‌شود، لذا امام علی^ع به دنبال گفته قبل در جمله‌ای کوتاه و پرمعنا به این موضوع اشاره کرده، می‌فرماید: «زیرا تمام مردم وابسته به خراج و خراج گزاران هستند»؛ (لَأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَأَهْلِهِ).

۱. رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۱۴، باب ۱۵ و ۱۸ از ابواب «احکام المزارعه».

آنگاه دستور دیگری که جنبه اصولی و اساسی در امر خراج دارد به مالک می‌دهد، می‌فرماید: «باید توجّه تو در عمران و آبادی زمین بیش از توجهت به جمع آوری خراج باشد»؛ (وَلَيْكُنْ نَظَرُكَ فِي عِمَارَةِ الْأَرْضِ أَلْبَغَ مِنْ نَظَرِكَ فِي اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ).

این دستور درواقع اشاره به این است که باید به منابع اصلی درآمد بازگشت و آن‌ها را حفظ کرد تا درآمدها ثابت و برقرار بماند و هرقدر منابع تقویت شود درآمدها افزون خواهد شد.

لذا در ادامه این بحث به عنوان ذکر دلیل می‌فرماید: «چون خراج جز با آبادانی به دست نمی‌آید و آن‌کس که بخواهد خراج را بدون عمران و آبادانی طلب کند شهرها را ویران و بندگان خدا را هلاک ساخته و پایه‌های حکومتش متزلزل خواهد شد به گونه‌ای که بیش از مدت کمی دوام نخواهد داشت»؛ (لَإِنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرِكُ إِلَّا بِالْعِمَارَةِ وَمَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَةٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ، وَأَهْلَكَ الْعِبَادَ، وَلَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا).

در الواقع امام علیه السلام برای حکومتی که در بند عمران و آبادی نیست و تنها به فکر جمع آوری خراج است سه نتیجه شوم ذکر می‌فرماید: نخست، ویران شدن این زمین‌ها، زیرا عمران و آبادی جز با حمایت حکومت اسلامی میسر نمی‌شود. در طول تاریخ نیز دیده شده که در مناطقی که حکومت‌ها خراج سنگینی بر اراضی می‌بستند و به آبادی زمین نمی‌اندیشیدند، کشاورزان زمین‌ها را رها کرده و برای در امان ماندن از شر جمع آورنده‌گان خراج به نقاط دیگر فرار می‌کردند.

دیگر این‌که مردم به هلاکت سوق داده می‌شوند، زیرا فقر دامان آن‌ها را می‌گیرد و یکی از عوامل مهم هلاکت به معنای واقعی یا به معنای اجتماعی، یعنی از دست دادن روحیه‌ها همان فقر است.

سومین نتیجه نیز از همین جا حاصل می‌شود، به این صورت که فقر عمومی

سبب عدم همکاری توده‌های مردم بلکه شورش آن‌ها بر ضد حکومت می‌گردد آن هم حکومتی که دستش خالی است و درآمدی ندارد. چنین حکومتی چند صباحی بیشتر نمی‌تواند خود را نگه دارد.

آن‌گاه امام علی^ع به نکتهٔ مهم دیگری می‌پردازد و آن گرفتاری‌های مختلفی است که ممکن است برای کشاورزان اراضی خراجیه پیدا شود و نتوانند مال‌الخارج معین را پردازنند و باید مشمول تخفیف والی گردند. جالب این‌که حضرت روی عوامل مختلف انگشت می‌گذارد و آن‌ها را یک‌به‌یک برمی‌شمارد.

می‌فرمایید: «بنابراین اگر رعایا از سنگینی خراج و یا آفت‌زدگی یا خشک شدن آب چشم‌های یا کمی باران و یا دگرگونی زمین براثر آب‌گرفتگی (و فساد بذرها) یا تشنجی شدید زراعت (و به‌دبیال آن کمبود محصول) به تو شکایت کنند، خراج آن‌ها را به‌مقداری که امید داری کار آن‌ها را اصلاح کند و بهبود بخشد، تخفیف ده؟»؛ (فَإِنْ شَكُوا ثِقْلًا أَوْ عِلْمًا، أَوْ انْقِطَاعَ شَرْبٍ أَوْ بَالَّةً، أَوْ إِحَالَةً أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا^۱ غَرَقًّا، أَوْ أَجْحَافًّا^۲ بِهَا عَطَشٌ خَفَّتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلُحَ بِهِ أَمْرُهُمْ). در این‌جا امام علی^ع اسباب شکایت کشاورزان را در شش چیز خلاصه کرده است:

نخست: همه چیز زمین و زراعت رو به راه است ولی مال‌الاجاره و خراجی که بر آن بسته شده سنگین و غیر عادلانه است.

۱. «علة» در اصل به معنای بیماری است و در این‌جا به معنای آفاتی است که به گیاهان و درختان می‌رسد.
۲. «بالَّة» به معنای ترکننده از ریشه «بل» بر وزن «حل» به معنای مرتبط شدن گرفته شده و «بالَّة» در این‌جا اشاره به باران و رطوبت‌های زمینی است که گیاهان را پرورش می‌دهد.
۳. «إِحَالَة» در اصل به معنای تغییر یافتن است و در این‌جا که اضافه به ارض (زمین) شده است اشاره به دگرگونی زمین براثر آب‌گرفتگی است که موجب گندیدن بذر گیاه و ثمر ندادن می‌شود.
۴. «إِغْتَمَر» از ریشه «إِغْتَمَار» به معنای آب‌گرفتگی است.
۵. «أَجْحَفَ» از ریشه «أَجْحَاف» در اصل به معنای کندن پوست چیزی است. سپس به معنای به مشقت‌انداختن و بی‌اثر ساختن و خراب کردن آمده است.

دوم: از آفات زمینی یا آسمانی آفته به زراعت بر سد و سبب کمبود یا نابودی محصول شود.

سوم: آب نهر و قنات زراعت‌هایی که با آب آن‌ها سیراب می‌شود بر اثر عوامل مختلف، قطع شود و محصولی به دست نیاید و یا به اندازه مورد انتظار نباشد.

چهارم: زمین‌هایی که دیمی است و با آب باران سیراب می‌شود، بر اثر خشکسالی و کمبود نزولات آسمانی گرفتار کمبود محصول شود.

پنجم: بر اثر سیلاب‌ها و آب گرفتگی زمین‌های زراعی همه یا قسمتی از محصول از میان برود یا فاسد گردد.

ششم: آب به اندازه کافی به زراعت نرسد.

تفاوت عامل ششم و سوم روش است؛ در عامل سوم سخن از قطع کامل آب بود؛ ولی در مورد ششم سخن از کمبود آب است.

به هر حال در تمام این صورت‌ها والی باید توان کشاورزان را در نظر بگیرد و خراج هر کدام را به اندازه‌ای که گرفتار ضرر و زیان شده‌اند تخفیف دهد و یا حتی اگر به هیچ وجه توان ندارند به کلی از خراج معاف کند.

در دنیای امروز نیز حکومت‌هایی که مدیر و مدبر هستند تمام این امور را در نظر می‌گیرند و مالیات‌ها را به همان نسبت تخفیف می‌دهند. حتی گاهی چیزی به عنوان کمک به مالیات‌دهندگانی که گرفتار زیان شده‌اند می‌پردازند.

آن‌گاه امام علیه السلام به مالک اطمینان می‌دهد که تصور نکند تخفیف‌هایی که برای رعیت در این‌گونه موارد قائل می‌شود به زیان او تمام می‌گردد، بلکه به تمام معنا سودآور و از جنبه‌های مادی و معنوی سرشار از فایده است، می‌فرماید: «هرگز تخفیف هزینه‌هایی که به آن‌ها می‌دهی بر تو گران نیاید، زیرا آن، ذخیره‌ای خواهد بود که از طریق عمران کشورت به تو بازمی‌گردانند و حکومت تو را زینت می‌بخشنند و اضافه بر آن از تو به نیکی یاد می‌کنند و به سبب گسترش

عدالت توسط تو در میان آن‌ها (و رضایت آنان از حکومت) از آنان خرسند خواهی شد»؛ (وَلَا يُنْقَلِّ عَلَيْكَ شَيْءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَؤْوِنَةَ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ إِلَيْكَ فِي عِمَارَةِ بِلَادِكَ، وَتَزْبَينِ لَائِكَ، مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ، وَتَبَيْحِكَ بِاسْتِفَاضَةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ).

امام علیہ السلام در اینجا چهار نتیجه قابل توجه برای تخفیف خراج در موارد بحرانی بیان می‌فرماید.

نخست: این تخفیف‌ها از بین نمی‌رود، بلکه سبب عمران و آبادی زمین‌ها می‌شود و در آینده، بهتر و بیشتر از آن بهره‌مند خواهی شد.

دوم: سبب آبرومندی وزینت حکومت می‌گردد، زیرا مردم احساس می‌کنند والی علاقه‌مند به آن‌هاست و در مشکلات با آنان همدرد است.

سوم: هرجا می‌نشینند تعریف و تمجید می‌کنند و پایه‌های حکومت از این طریق محکم می‌شود.

چهارم: خود والی نیز از رفتار خود به دلیل گسترش عدالت شاد و مسروور می‌شود و روحیه تازه‌ای برای ادامه حکومتش می‌یابد.

از این تعبیرات استفاده می‌شود که حکومت در این‌گونه حوادث سخت نه تنها باید خراج و مالیات را تخفیف دهد، بلکه در صورت لزوم باید به آن‌ها کمک نیز بکند و یقین داشته باشد این کمک‌ها بازمی‌گردد.

شاهد این سخن جمله‌ای است که در روایت تحف العقول اضافه بر آنچه گفته شده آمده (و مرحوم سید رضی بهنگام گزینش آن را حذف کرده است) و آن جمله این است: «وَإِنْ سَالُوا مَعْوَنَةً عَلَى إِصْلَاحٍ مَا يَقْدِرُونَ عَلَيْهِ بِأَمْوَالِهِمْ فَاكْفِهِمْ مَوْنَتَهُ؛ هرگاه آن‌ها برای اصلاح کردن چیزی که با اموال خود قادر به اصلاح آن نیستند کمکی از تو خواستند به آن‌ها کمک کن». ۲

۱. تَبَيْحُ به معنای مسروور شدن از ریشه بَحْجٌ بر وزن مَدْحٌ به معنای فرح و شادی گرفته شده است.

۲. تحف العقول، ص. ۹۲

سپس امام علیه السلام در تأکید بر این معنا می‌فرماید: «این در حالی است که می‌توانی با تقویت آن‌ها از طریق ذخیره‌ای که نزدشان نهاده‌ای آنان را آسوده‌خاطر سازی و به دلیل عدالت و مهربانی‌ای که آن‌ها را به آن عادت داده‌ای به آنان مطمئن باشی»؛ (مُعْتَمِدًا فَضْلَ قُوَّتِهِمْ، بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَاعِكَ لَهُمْ، وَالثَّقَةُ مِنْهُمْ بِمَا عَوَدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَرِفْقَكَ بِهِمْ).

اشاره به این‌که حمایت از رعایا مخصوصاً در سختی‌ها و مشکلات طاقت‌فرسا از یک‌سو سبب راحتی و آسایش خاطر آن‌ها و از سوی دیگر سبب اعتماد تو به آن‌ها می‌شود که آن نیز خود مایه آرامش خاطر توست.

از مجموع این سخنان استفاده می‌شود که حکومت زمانی سامان می‌یابد که تکیه‌گاهش توده‌های مردم آن کشور باشد در غیر این صورت همیشه تنیش‌ها و ناآرامی و شورش در گوشه‌ای از کشور حکم فرما خواهد بود؛ شورش‌هایی که سرکوب کردن آن‌ها نفرت بیشتری از حکومت به بار می‌آورد و اگر مانند بعضی از حکومت‌های زمان ما تکیه‌گاه، حکومت‌های بیگانه باشد، مصیبت آن افزون خواهد شد، زیرا بیگانگان هرگز بدون منافع مهمی، از حکومت دیگری حمایت نخواهد کرد و نتیجه آن مستعمره شدن کشور اسلامی به وسیله بیگانگان از اسلام خواهد بود.

سپس امام علیه السلام به نتیجه این‌گونه ارفاق‌ها در حق رعیت پرداخته، می‌فرماید: «بسیار می‌شود که در آینده برای تو گرفتاری‌هایی پیش می‌آید که اگر در دفع آن‌ها بر این رعایا تکیه کنی با طیب خاطر آن را پذیرا می‌شوند (و در حل مشکل به تو یاری می‌دهند)؛ (فَرَبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَلَتْ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدٍ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَةً أَنْفُسُهُمْ بِهِ).

۱. «إِجْمَام» به معنای آسوده ساختن و استراحت بخشیدن از ریشه «جموم» که به معنای اجتماع کردن است گرفته شده و از آن‌جا که انسان به هنگام استراحت خاطری جمع دارد این واژه به آن اطلاق شده است.

بديهي است که محبت، محبت ايجاد مى کند و کمک به افراد، و جدان آنها را بيدار مى سازد و خود را مدیون محبت کننده مى بینند، بنابراین هرگاه مشکلی برای محبت کننده پيش آيد آنها با رضايت خاطر به کمک مى شتابند و اين بهترین سرمایه زمامداران برای اداره کشور و بقای حکومت است.

سپس امام علی^ع در جمله‌اي کوتاه و پرمعنا مى فرماید: «زيرا (بر دوش) عمران و آبادی، هرچه بنهى تحمل مى کند»؛ (فَإِنَّ الْعُمَرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَلَتْهُ). اشاره به اين که اساس کار و آنچه حرف اوّل را مى زند عمران و آبادی است؛ اگر زمين‌های کشاورزی و سایر منابع درآمد مردم يك کشور آباد گردد و بنية اقتصادي همه قوى شود هر مشکلی پيش آيد قابل حل است.

آنگاه در پيان اين سخن به نكته ديگري که عامل اصلی ويراني کشورهاست اشاره کرده، مى فرماید: «ويراني زمين تنها به علت فقر صاحبان آن حاصل مى شود و فقر آنها تنها به سبب توجه زمامداران به جمع کردن مال و زراندوزی و بدگمانی به بقای حکومتشان و کم عبرت گرفتن (از سرنوشت زمامداران پيشين) خواهد بود»؛ (وَإِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازٍ أَهْلَهَا، وَإِنَّمَا يُعَوِّزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاةِ عَلَى الْجَمْعِ، وَسُوءِ ظَلَمَهُمْ بِالْبَقَاءِ، وَقِلَّةِ اِتِّفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ). مسائل اجتماعي وحوادثی که در کشورها مى گذرد همواره علت و معلول يکديگرند؛ هنگامي که زمامداران براثر بي کفايتی يا ظلم به مردم از آينده خود ناميل شوند و از تجارب پيشينيان در زمينه زمامداري صحيح بهره نگيرند دستپاچه مى شوند و به جمع کردن مال مى پردازنند؛ گاه آن را در نقاط دور و نزديک پنهان مى سازند و گاه به بستگان خود منتقل مى کند و گاه به کشورهای خارج اگر محل مورد اطمینانی داشته باشند انتقال مى دهند و همین امر باعث ويراني زمين‌ها و منابع اقتصادي و فقر عمومی مى شود وارکان حکومت را

۱. «إِعْوَاز» به معنای کمبود و فقر است.

متزلزل می‌سازد. تجربه نشان داده است که این‌گونه افراد کمتر می‌توانند از اموالی که گرد آورده‌اند بهره بگیرند. نمونه‌های آن را حتی در عصر خود درباره شاهان گذشته دیده و شنیده‌ایم.

این نکته نیز شایان توجه است که بسیاری از برنامه‌های عمرانی زمان می‌طلبد و هرگاه زمامداران امید به بقای خود نداشته باشند زیر بار چنین برنامه‌هایی نمی‌روند و طبعاً برنامه‌های عمرانی تعطیل می‌شود و فقر دامان توده‌های مردم را می‌گیرد.

نیز اگر زمامداران دفتر تاریخ را دربرابر خود بگشایند و هر روز صفحه‌ای از آن را بنگرنند به‌زودی به اشتباهات خویش پی‌می‌برند؛ ولی غرور یا غفلت مانع از این کار می‌شود.

شگفت این‌که بعضی از شارحان نهج‌البلاغه احتمال داده‌اند جمله «وَسُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ» به این معناست که آن‌ها مر را فرموش می‌کنند و گمان می‌کنند سالیان دراز زنده‌اند در حالی که این عبارت هرگز تاب چنین تفسیری را ندارد، زیرا سوء‌ظن را درواقع به معنای حسن ظن تفسیر کرده‌اند.

* * *

بخش هجدهم

لَمْ انظُرْ فِي حَالٍ كُتَابَكَ فَوْلَ عَلَى أُمُورِكَ حَيْرَهُمْ، وَاحْصُصْ
رَسَائِلَكَ الَّتِي نُذِخَلُ فِيهَا مَكَايِدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ
الْأَخْلَاقِ مِمْنُ لَا تُبَطِّرُهُ الْكَرَامَةُ، فَيَجْتَرِي إِلَيْكَ فِي خِلَافِكَ
بِحَضْرَةِ مَلَأَ وَلَا دَهْنَهُ صُرُبَهُ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيَادِ مُكَاتِبَاتِ عُمَالِكَ عَلَيْكَ، وَإِصْدَارِ
جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيمَا يَا حُذْلَكَ وَيُعْطِي مِنْكَ، وَلَا يُضْعِفُ
عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ، وَلَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ، وَلَا يَجْهَلُ مَبلغَ
قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ
أَجْهَلُهُمْ لَا يَكُنُ احْتِيَارُكَ إِيَاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِكَ وَاسْتِامَاتِكَ وَحُسْنِ الظَّنِّ
مِنْكَ، فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفَرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِهَمَنْعِهِمْ وَحُسْنِ
خِدْمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الْأَنْصِحَةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ وَلِكِنَّ احْتِيَرُهُمْ
بِمَا وَلُوا الْمَالَاجِينَ قَبْلَكَ، فَاعْمَدْ لَا خَسِنَهُمْ كَانَ فِي الْعَامَةِ أَثْرًا، وَأَعْرَفُهُمْ
بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا، فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِكَ لِهِ وَلِمَنْ وُلِيتَ أَمْرَهُ
وَاجْعَلْ لِرَأْسِ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَا يَقْهُرُهُ كَبِيرُهَا
وَلَا يَهْشَتْ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا، وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَابَكَ مِنْ عَيْنِ فَتَعَاَيْتَ
عَنْهُ الْزِمْتَهُ.

ترجمه

سپس در وضع دیبران و منشیانت دقت کن و کارهایت را به بهترین آنها بسپار. نامه‌های سری خود را که دربر دارنده نقشه‌ها و اسرار مخفی است، در اختیار کسی قرار ده که بیش از همه دارای فضایل اخلاقی باشد. از کسانی باشد که مقام و موقعیت، او را مست و مغورو نسازد تا جرأت کند در حضور بزرگان

و سران مردم با تو مخالفت کند و گستاخی ورزد. کسی که در رساندن نامه‌های کارگزارانت به تو و گرفتن پاسخ‌های صحیح آن، از تو غافل نشود، خواه از اموری باشد که برای تو دریافت می‌کند یا ازسوی تو می‌بخشد. کسی باشد که هرگاه قراردادی برای تو بینند سست نبند و هرگاه قراردادی بر ضد تو بسته شد، از یافتن راه حل آن عاجز نماند. کسی که از ارزش و قدر خویش در امور مختلف بی‌خبر نباشد، زیرا آنکس که به قدر و منزلت خویش جا هل است به قدر و منزلت دیگران جا هل تر خواهد بود.

سپس در انتخاب این منشیان هرگز به فراست و هوشیاری خود، و اعتماد شخصی و حسن ظن خویش قناعت مکن، زیرا افراد (فرصت طلب) برای جلب توجه زمامداران به ظاهرسازی و خوش خدمتی می‌پردازند در حالی که در ماورای این ظاهرِ جالب هیچ‌گونه خیرخواهی و امانت‌داری وجود ندارد. آنها را از طریق مقاماتی که نزد حاکمان صالح پیش از تو داشته‌اند بیازمای و به کسانی اعتماد کن که در میان مردم بهترین آثار نیک را گذاشته‌اند و در امانت‌داری معروف‌ترند. اگر چنین کنی این دلیل بر خیرخواهی و اطاعت تو از پروردگار است، همچنین اطاعت از کسی که ولایت را از طرف او پذیرفته‌ای (یعنی امام و پیشوای تو).

برای هر بخشی از کارهایت رئیس و سرپرستی از میان آنها انتخاب کن؛ کسی که کار مهم، او را مغلوب و درمانده نسازد و کثرت کارها پریشانش نکند و (باید بدانی که) هر عیبی در منشیان مخصوص تو یافت شود که تو از آن بی‌خبر بمانی مسئول آن خواهی بود.

شرح و تفسیر منشیان و کارگزاران

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه درباره منشیان مخصوص و حافظان

قراردادها و نامه‌های سرّی و محرمانه دستورات مهمی صادر می‌کند، می‌فرماید: «سپس در وضع دبیران و منشیان دقت کن و کارهایت را به بهترین آن‌ها بسپار»؛ (ثُمَّ انْظُرْ فِي حَالٍ كَتَابِكَ فَوْلٌ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرُهُمْ). «خیرهم» تعبیر جامعی است که تمام اوصاف برجسته را که لازمه چنین مقام حساسی است شامل می‌شود.

امام علیہ السلام در ادامه این سخن به شرایط کسانی می‌پردازد که نامه‌های سرّی و محرمانه و قراردادهای حساس را در اختیار دارند، می‌فرماید: «نامه‌های سرّی خود را که در بردارنده نقشه‌ها و اسرار مخفی است، در اختیار کسی قرار ده که بیش از همه دارای فضایل اخلاقی باشد»؛ (وَاحْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِي تُدْخِلُ فِيهَا مَكَائِيدَكَ وَأَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُوهِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ).

سپس این فضایل مهم اخلاقی را که باید دبیران مخصوص، واجد آن باشند در پنج چیز خلاصه می‌کند:

نخست می‌فرماید: «از کسانی باشد که مقام و موقعیت، او را مست و مغورو نسازد تا جرأت کند در حضور بزرگان و سران مردم با تو مخالفت کند و گستاخی ورزد»؛ (مِمَنْ لَا تُبَطِّرُهُ الْكَرَامَةُ، فَيَجْتَرِي بِهَا عَلَيْكَ فِي خَلَافِ لَكَ بِحَضْرَةِ مَلَأٍ). بسیار شده که افراد کم ظرفیت هنگامی که مقام والا و ویژه‌ای پیدا می‌کنند چنان مغورو می‌شوند که حتی دربرابر کسی که این مقام را به آن‌ها سپرده گستاخی می‌کنند گویا زمام اختیار او را نیز به دست خود می‌دانند و کراراً دیده شده است که همین مسئله قاتل جان آن‌ها شده و مقام بالاتر نه فقط او را برکنار ساخته، بلکه به مجازات سختی گرفتار کرده است.

۱. «مکاید» جمع «مکیده» به معنای حیله و چاره‌های پنهانی برای حل مشکلات است.
۲. «تُبَطِّرُهُ» از ریشه «بَطَر» بروزن «بشر» به معنای طغيان و غرور براثر فزوونی نعمت یا رسیدن به مقام و قدرت گرفته شده است.

در دومین وصف می فرماید: «کسی که در رساندن نامه‌های کارگزارانت به تو و گرفتن پاسخ‌های صحیح آن، از تو غافل نشود. خواه از اموری باشد که برای تو دریافت می‌کند یا ازسوی تو می‌بخشد»؛ (وَ لَا تَقْصُرْ بِهِ الْغَفْلَةُ عَنْ إِيْرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَالِكَ عَلَيْكَ، وَ إِصْدَارِ جَوَابَتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ، فِيمَا يَأْخُذُ لَكَ وَ يُعْطِي مِنْكَ).

اشارة به این که این دبیران و منشیان، واسطه میان زمامدار و کارگزاران او هستند؛ دستوراتِ مهم و فرمان‌های لازم را باید برسانند و تقاضاهای کارگزاران را نیز منتقل کنند. لحظه‌ای غفلت ممکن است سبب نابسامانی‌های زیادی گردد. به همین دلیل باید این افراد کاملاً هوشیار و بیدار باشند نه غافل و بی‌خبر.

در سومین وصف می‌افزاید: «کسی باشد که هرگاه قراردادی برای تو ببنند سست نبند»؛ (وَ لَا يُضِعِّفْ عَقْدًا اعْتَقَدَهُ لَكَ).

زیرا قراردادها در صورتی ارزش دارد که محکم و غیر قابل تردید و خالی از هرگونه ضعف، سستی وابهام باشد مبادا طرف قرارداد از نقاط ضعف استفاده کند و هر زمان موافق میل خود نبیند به فسخ قرارداد اقدام کند.

آنچه در این وصف آمد مربوط به عقد قراردادهاست. در وصف چهارم درباره فسخ قراردادها سخن می‌گوید، می‌فرماید: «و هرگاه قراردادی بر ضد تو بسته شد از یافتن راه حل آن عاجز نماند»؛ (وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْكَ).

نه این که ظلم و ستم کند و به قرارداد پاییند نباشد، بلکه پیش‌بینی‌های لازم را در قرارداد اعمال کند تا به هنگام بروز پاره‌ای از مشکلات بتواند راه چاره را بیابد. در پنجمین و آخرین وصف می‌فرماید: «کسی که از ارزش و قدر خویش در امور مختلف بی‌خبر نباشد، زیرا آنکس که به قدر و منزلت خویش جاهم است به قدر و منزلت دیگران جاهم تر خواهد بود»؛ (وَ لَا يَجْهَلُ مَيْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ، فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَكُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ).

اشاره به این‌که دبیران و منشیان مخصوص باید هم موقعیت خود را به‌خوبی بفهمند و هم موقعیت مخاطبان را تا بتوانند با هرکس موافق موقعیتش مکاتبه کنند و نیز توان خویش را در کارها بدانند تا بتوانند توان دیگران را هم درک کنند و با حکم و درایت با مردم رفتار نمایند.

از آنچه درباره صفات دبیران ذکر شد به‌خوبی استفاده می‌شود که امام علیه السلام برخلاف آنچه در دنیای امروز و دیروز معمول بوده است همه‌جا بر ضوابط و ارزش‌ها و شایستگی‌ها تکیه می‌کند، نه بر مسائل عاطفی و روابط و دوستی‌ها. بسیار دیده‌ایم افرادی که به قدرت می‌رسند دوستان و بستگان و خویشاوندان خود را گرد خود مهره‌چینی می‌کنند بی‌آنکه ارزش و قدرت آن‌ها را برای کارهای بزر حساب کرده باشند و به عکس افراد لائق و بالارزش و قدرتمند را که با آن‌ها رابطه عاطفی خاصی ندارند کنار می‌زنند.

آن‌گاه امام علیه السلام بعد از ذکر صفات لازم برای انتخاب دبیران و منشیان مخصوص به‌طرز تشخیص این صفات و تحقق آن‌ها در افراد می‌پردازد و راه شناسایی افراد دارای این صفات را به مالک نشان می‌دهد.

می‌فرماید: «سپس در انتخاب این منشیان هرگز به فرات و هوشیاری خود، و اعتماد شخصی و حسن ظن خویش قناعت مکن، زیرا افراد (فرصت طلب) برای جلب توجه زمامداران به ظاهرسازی و خوش خدمتی می‌پردازند در حالی که در ماورای این ظاهر جالب هیچ‌گونه خیرخواهی و امانت‌داری‌ای وجود ندارد»؛ (ثُمَّ لَا يَكُنْ اخْتِيَارُكَ إِيَّاهُمْ عَلَىٰ فِرَاسَتِكَ١ وَاسْتِنَامَتِكَ٢ وَحُسْنِ الظَّنِّ مِنْكَ)

۱. «فِرَاسَةً» به معنای درک درون افراد با ظن صائب است. به بیان دیگر هوشیاری و مهارت در شناخت باطن و ظاهر امور. این واژه در اصل به معنای صید کردن است و به همین مناسبت در مسائل مربوط به هوشیاری نیز به کار رفته است.

۲. «استِنَامَةً» به معنای آرامش و اعتماد و اطمینان است. از ریشه «نوم» به معنای خواب گرفته شده، زیرا انسان در حالت خواب به آرامش دست می‌یابد.

فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصْنُعِهِمْ وَحُسْنِ خِدْمَتِهِمْ، وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الصِّحَّةِ وَالْأَمَانَةِ شَيْءٌ.

این یک واقعیت مهم است، کسانی که در پی احراز مقامات بالا هستند سعی می‌کنند خود را در نظر زمامداران افرادی امین، پرکار، هوشیار و فعال نشان بدهند تا از این طریق توجّه آن‌ها را به خود جلب کنند و چون بر مرکب مراد سوار شدند دست به سوء استفاده و خیانت بزنند. به همین دلیل نباید به ظاهر سخنان و اعمالی که در آغاز کار انجام می‌دهند دلخوش کرد. همچنین حسن ظن و اعتماد شخصی و اعتقاد به هشیاری خویشتن را در این‌گونه موارد باید کنار گذاشت و برای حسن انتخاب کارگزاران و معاونان و منشیان و مانند آن‌ها به سراغ معیارهای دیگری رفت؛ معیارهایی که کاملاً قابل اعتماد و کمتر خط‌پذیر است؛ همان معیارهایی که امام علیه السلام در جمله‌های بعد به آن اشاره فرموده است.

می‌فرماید: «آن‌ها را از طریق مقاماتی که نزد حاکمان صالح پیش از تو داشته‌اند بیازمای»؛ (**وَلِكِنْ اخْتَيِرُهُمْ بِمَا وُلُوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَكَ**).

این مسئله معیار بسیار اطمینان‌بخشی است، هرگاه دیدی فلان شخص سال‌ها با حکومت‌های صالح همکاری داشته و مورد قبول آن‌ها بوده می‌توان فهمید که او شخص لایق و درستکاری است؛ ولی اگر در پرونده زندگی او همکاری با ناصالحان و قبول پست‌هایی از سوی زمامداران سوء وجود داشته باشد باید از او صرف نظر کرد.

امام علیه السلام در بخش‌های پیشین همین عهدنامه درباره وزیران به همین نکته اشاره کرد و فرمود: «إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِكَ مَنْ كَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَكَ وَزِيرًا؛ بَدْتَرِينَ وَزَرَائِيكَ تُوْكَسَانِي هَسْتَنَدَ كَه وزیر زمامداران شرور قبل از تو بوده‌اند».

۱. «تصنُع» به معنای ظاهرسازی و تلاش برای خوب نشان دادن شخص یا چیزی است. از ریشه «صنع» و «صنعت» گرفته شده و هنگامی که به باب تفعل می‌رود به معنای تکلف برای ساختن چیزی است.

کوتاه‌سخن این‌که اشخاص را از سوابق آن‌ها باید شناخت و به ظواهر فعلی آن‌ها که گاه برای فریقتن زمامداران و جلب توجه آن‌هاست قناعت نکرد.

سپس به معیار دومی برای این انتخاب اشاره کرده، می‌فرماید: «و به کسانی اعتماد کن که در میان مردم بهترین آثار نیک را گذاشته‌اند و در امانت‌داری معروف‌ترند»؛ (فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ كَانَ فِي الْعَامَةِ أَثْرًا، وَأَعْرِفُهُمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهًا). به‌یقین قضاوت توده‌های مردم درباره اشخاص یکی از بهترین طرق شناسایی آن‌هاست.

در فرمایش‌های امام علیؑ در اوایل همین عهدنامه این جمله آمده بود: «إِنَّمَا يُسْتَدَلُّ عَلَى الصَّالِحِينَ بِمَا يُبَرِّي اللَّهُ لَهُمْ عَلَى الْسُّنْنِ عِبَادِهِ؛ برای تشخیص افراد صالح، از آنچه خداوند بر زبان بندگانش (و توده‌های مردم) جاری می‌سازد می‌توان بهره گرفت».

سپس در پایان این سخن می‌فرماید: «اگر چنین کنی این دلیل بر خیرخواهی و اطاعت تو از پروردگار است، همچنین اطاعت از کسی که ولایت را از طرف او پذیرفته‌ای (یعنی امام و پیشوای تو)؛ (فَإِنَّ ذَلِكَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحتِكَ لِلَّهِ وَلِمَنْ وُلِيَّتْ أَمْرَهُ).

این احتمال نیز در جمله «لِمَنْ وُلِيَّتْ أَمْرَهُ» هست که منظور از آن مردم باشند؛ یعنی دقت در انتخاب منشیان مخصوص، نشانه خیرخواهی در پیشگاه خدا و خیرخواهی در مورد مردمی است که بخشی از حکومت بر آن‌ها را بر عهده گرفته‌ای. یعنی اگر در انتخاب منشیان مخصوص دقت‌های لازم را از طرقی که برای تو شرح دادم به کار گیری و آن‌ها را بر اساس حسن ظن و هوشیاری شخصی خود انتخاب نکنی این دلیل بر آن است که حق این امانت الهی (زماداری) و خیرخواهی رعایا را انجام داده‌ای.

سپس امام علیؑ در پایان این فقره از عهدنامه به دو موضوع مهم دیگر درباره

منشیان مخصوص و دبیران اشاره می‌کند که نخستین آن‌ها درباره لزوم تقسیم کار در میان آن‌هاست، می‌فرماید: «برای هر بخشی از کارهایت رئیس و سرپرستی از میان آن‌ها انتخاب کن؛ کسی که کار مهم، او را مغلوب و درمانده نسازد و کثرت کارها پریشانش نکند»؛ (وَاجْعُلْ لِرَأْسٍ كُلًّا أَمْرِ مِنْ أُمُورِكَ رَأْسًا مِنْهُمْ، لَا يَقْهَرُهُ كَبِيرُهَا وَلَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ كَثِيرُهَا).

اشاره به این‌که تقسیم کار باید به صورتی انجام شود که مسئولیت هر یک از آنان روشن شود؛ مثلاً بخشی از نامه‌ها مربوط به پیمان‌های صلح، و قراردادها اعم از قراردادهای مربوط به خارج و قراردادهای داخلی درباره زمین‌های کشاورزی و مانند آن است که باید مسئول معینی داشته باشد. بخش دیگری نامه‌های محترمانه است که احتیاج به مدیریت خاصی دارد و بخشی مربوط به نامه‌های فرمانداران و استانداران و امثال آن‌ها و قسمتی مربوط به تظلم‌های مردم مظلوم و مستمدیده است. هر یک از این‌ها باید مسئول خاصی داشته باشد؛ مسئولانی که دارای این دو صفت باشند؛ نه از کارهای بزر بهراسند و نه کثرت کار، آن‌ها را پریشان و درمانده کند.

بعضی از شارحان نهج‌البلاغه این دستور را تنها ناظر به دبیران و منشیان مخصوص ندانسته‌اند، بلکه ناظر به تمام کارهای مملکتی می‌دانند. مفهوم آن این است که بخشی از کارها باید به دست وزیری سپرده شود و وزارت‌خانه او ناظر به امور معینی باشد بی‌آن‌که تداخلی در کارها رخ دهد و یا کاری بدون سرپرست و مسئول باقی بماند.^۱

ولی دستور بعد که مربوط به کتاب است با توجه به این‌که پیش از این نیز در این فراز از عهدنامه سخن از کتاب در میان بوده قرینه می‌شود که این جمله نیز ناظر به کاتبان باشد، هرچند ملاک آن دیگران را شامل شود.

۱. شرح نهج‌البلاغه علامه خویی، ج ۴، ص ۹۲

بعضی معتقدند که تقسیم کار حکومت به این صورت که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این عهدنامه به آن اشاره کرده از اموری است که در قرن‌های اخیر پیدا شده و در گذشته به این صورت وجود نداشت؛ ولی همان‌گونه که ملاحظه می‌کنید امام علیه السلام آنچه را که در این زمینه لازم بوده با ظرفت خاصی بیان فرموده است.

در دو میں دستور به این نکته اشاره می‌فرماید که تعیین مسئول برای هر کار، از تو سلب مسئولیت نمی‌کند؛ تو نیز با آن‌ها مسئولیت مشترک داری. می‌فرماید: «و (باید بدانی که) هر عیی در منشیان مخصوص تو یافت شود که تو از آن بی خبر بمانی مسئول خواهی بود»؛ (وَمَهْمَا كَانَ فِي كُتَّابِكَ مِنْ عَيْبٍ فَتَعَالَىتْ أَعْنَاهُ الْزِمَّةَ).

این همان چیزی است که از آن به مسئولیت مشترک تعبیر می‌شود و اشاره به آن است که تعیین مسئول برای هر کار از مقامی بالاتر سلب مسئولیت نمی‌کند، چراکه او باید در عین تقسیم کار و مدیریت‌ها، بر وضع مدیران خود نظارت مستمر داشته باشد همان‌گونه که در دنیای امروز نیز چنین است که اگر مدیری در فلان وزارت‌خانه دست به کار خلافی زد وزیر را احضار کرده و از او بازخواست می‌کنند. به این شکل، درباره کارهای مهم نظارت مضاعف صورت می‌گیرد و این، سبب استحکام برنامه‌های اجرایی حکومت خواهد شد.

* * *

۱. «تعابیت» از ریشه «تعابی» همان‌گونه که پیش از این هم اشاره شد به معنای تغافل از ریشه «غباء» به معنای جهل و بی‌خبری گرفته شده است گویا کسی که خود را به فراموشی و تغافل می‌زند درباره آن امر جاهل و بی‌خبر است.

بخش نوزدهم

نُّمَ اسْتَوْصِ بِالْتَّجَارِ وَذَوِي الصُّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا: الْمُقِيمِ
مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبُ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقُ بِبَدْنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ
الْمَرَاقِفِ وَجُلَالُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَهْلِكَ
وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَمِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْرِيُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ
سِلْمٌ لَا تُخَافُ بِأَدْقَتِهِ، وَصُلْحٌ لَا تُخَشَّى غَائِتَتِهِ، وَتَفَقَّدُ أُمُورُهُمْ بِحَضْرَتِكَ
وَفِي حَوَالِيِّ بِلَادِكَ وَأَعْلَمُ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَيْقاً
فَاحِشاً، وَسُحْراً قَبِيحًا، وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَتَحْكُمًا فِي الْبِيَاعَاتِ، وَذَلِكَ
بَابُ مَحْرَرٍ لِلْعَامَةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْأُولَاءِ، فَامْنَعْ مِنَ الْاْحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ
اللهِ - صَلَى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مَنَعَ مِنْهُ وَلِيْكُنَ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمْحاً:
بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَايْعِ وَالْمُبَيَّعِ. فَمَنْ
قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهِيِّكَ إِيَّاهُ فَنَكِّلْ بِهِ، وَعَاقِبَهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ

ترجمه

سپس درباره تجار و صاحبان صنایع نخست به خودت توصیه کن (که مراقب
حفظ و تقویت آنان باشی) و نیز دیگران را به نیکی کردن به آنان سفارش نما. (در
این توصیه) بین بازرگانانی که در مراکز تجاری اقامت دارند و یا آنها که سیار
و در گردش اند و نیز صنعتگران و کارگرانی که با نیروی جسمانی خود به کار
می پردازنند، تفاوت مگذار، زیرا آنها منابع اصلی منفعت (مردم) و اسباب
آسایش (جامعه) هستند و مال التجاره های مفید را از سرزمین های بعید
و دوردست، از صحرا و دریا و سرزمین های هموار و ناهموار محل حکومت تو

واز مناطقی که عموم مردم با آن سروکاری ندارند و (حتی) جرأت رفتن به آن را نیز در خود نمی‌بینند، گرداوری می‌کنند، زیرا آن‌ها (بازرگانان، پیشه‌وران و صنعتگران) مردم سالمی هستند که بیمی از ضرر آن‌ها نمی‌رود و صلح دوستانی که خوفی از خیانت و نیرنگ آن‌ها نیست. کارهای آن‌ها را پیگیری کن و سامان ده چه آن‌ها که در حضور تو (و مرکز فرمانداری‌ات) زندگی می‌کنند و چه آن‌ها که در گوش و کنار کشورت هستند.

و بدان! با تمام آنچه گفتم در میان آن‌ها جمع کثیری هستند به شدت تنگ‌نظر و بخیل زشت‌کار و احتکار کننده مواد مورد نیاز مردم و اجحاف کننده در تعیین قیمت‌ها و این‌ها موجب زیان برای توده مردم و عیب و ننگ برای زمامداران‌اند. از احتکار (به شدت) جلوگیری کن، چراکه رسول خدا علیه السلام از آن منع فرمود و باید معاملات با شرایط آسان صورت گیرد: با موازین عدل و نرخ‌هایی که نه به فروشنده زیان رساند و نه به خریدار، و هرگاه کسی بعد از نهی تو از احتکار، دست به چنین کاری زند او را کیفر ده؛ ولی (هرگز) در مجازات زیاده‌روی نکن.

شرح و تفسیر

تجارت و صنعت را این‌گونه سامان ده

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود به گروه ششم از گروه‌های اجتماعی پرداخته و در این زمینه به مالک اشتر سفارش‌های مهمی می‌کند.

نخست می‌فرماید: «سپس درباره تجار و صاحبان صنایع نخست به خودت توصیه کن (که مراقب حفظ و تقویت آنان باشی) و نیز دیگران را به نیکی کردن به آنان سفارش نما؛ (ثُمَّ اسْتَوْصِ اِبْلِلْتُّجَارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ حَيْرَاً).

۱. «استوص» از ریشه «وصیت» به معنای پذیرش وصیت آمده است و به تعبیر دیگر، خویشتن را سفارش به چیزی کردن، در مقابل «أوص» که به معنای سفارش به دیگران است.

بنابراین، زمامدار، نخست باید خودش درباره این گروه اجتماعی فعال، حساس باشد و سپس اهمیت آن‌ها را به دیگران گوشزد کند.

این احتمال نیز درباره «استووص» هست که هرگاه دیگران درباره این گروه سفارش‌های مثبتی کنند، سفارش آنان را پذیر و به آن جامه عمل بپوشان. آن‌گاه امام علیؑ به گروه‌های مختلف تجار و صاحبان صنایع اشاره کرده، می‌فرماید: «(در این توصیه) بین بازرگانانی که در مرکز تجارتی اقامت دارند و یا آن‌ها که سیار و در گردش‌اند و نیز صنعتگران و کارگرانی که با نیروی جسمانی خود به کار می‌پردازنند، تفاوت مگذار»؛ (**الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبُ^۱ بِمَا لِهِ وَالْمُتَرَفِّقُ^۲ بِبَدَنِهِ**).

روشن است که تجار دو گروه‌اند: گروهی مرکز ثابت دارند و عده‌ای دائمًا اموال تجاری را از نقطه‌ای به نقطه دیگر واژ آن نقطه به نقطه ثالثی می‌برند و مواد مورد نیاز مردم را به آن‌ها می‌رسانند. سرمایه اصلی صنعتگران نیروی بدنی آن‌هاست که با آن برای رفع نیازهای مردم تلاش و کوشش می‌کنند.

سپس امام علیؑ به فلسفه تجارت و آثار مثبت آن - دربرابر کسانی که تجار را سربار جامعه می‌دانند - پرداخته، می‌فرماید: «زیرا آن‌ها منابع اصلی منفعت (مردم) و اسباب آسایش (جامعه) هستند و مال التجاره‌های مفید را از سرزمین‌های بعید و دوردست، از صحرا و دریا و سرزمین‌های هموار و ناهموار محل حکومت تو واژ مناطقی که عموم مردم با آن سروکاری ندارند و (حتی) جرأت رفتن به آن را نیز در خود نمی‌بینند، گردآوری می‌کنند»؛ (**فَإِنَّهُمْ مَوَادٌ**

۱. «المضطرب» در اینجا به معنای تاجر سیار است که از نقطه‌ای به نقطه دیگر برای فروش اموال خود مسافرت می‌کند. از ریشه «ضرب فی الأرض» که یکی از معانی آن سیر کردن در زمین است گرفته شده است.

۲. «المترفق ببدنه» در اینجا به معنای کارگر و کسانی است که با نیروی جسمانی خود به تولید مشغول‌اند. از ریشه «رفق» بر وزن «وقف» به معنای مدارا و همراهی کردن گرفته شده است.

الْمَنَافِعُ، وَأَسْبَابُ الْمَرَاقِيقِ^۱، وَجُلَّابُهَا^۲ مِنَ الْمَبَاعِدِ^۳ وَالْمَطَارِحِ^۴، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرُءُونَ عَلَيْهَا).

امام علیه السلام سپس با دو جمله اهمیت موقعیت بازرگانان با ایمان را بیان می‌کند، می‌فرماید: «زیرا آن‌ها (بازرگانان، پیشه‌وران و صنعتگران) مردم سالمی هستند که بیمی از ضرر آن‌ها نمی‌رود و صلح دوستانی که خوفی از خیانت و نیرنگ آن‌ها نیست»؛ (فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بِأَيْقُنَتِهِ^۵، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ^۶).

برخلاف آنچه بعضی می‌پنداشتند، تجار، سربار جامعه اقتصادی و واسطه ناسالم نیستند (مشروط به این‌که به وظایف صنفی خود درست عمل کنند) و فلسفه آن را چنان‌که گفتیم امیرمؤمنان علیه السلام در عبارات مورد بحث شرح داده است.

می‌دانیم که هر منطقه‌ای در روی زمین، تولیدهای کشاورزی و صنعتی خاص خود را دارد و اگر این تولیدات به مناطق دیگر منتقل نشود هم آن‌ها گرفتار خسارت فوق العاده می‌شوند و هم مناطق دیگر محروم می‌مانند و اگر نقل و انتقال تجاری صورت نگیرد یک منطقه ممکن است در چیزی گرفتار قحطی و منطقه دیگر دچار فزونی بی‌حد و حساب شود. بازرگانان نقش تعديل اقتصادی را در کشورهای جهان و در شهرهای مختلف یک کشور دارند و آن‌ها که برای این کار به نقاط دور و نزدیک می‌روند گاه حتی جان خود را نیز به خطر می‌افکنند.

۱. «المرافق» به معنای وسائل آسایش است.

۲. «جلاب» جمع «جالب» به معنای وارد سازنده و گردآوری کننده است.

۳. «المبعاد» جمع «مبعد» به معنای نقطه دور دست است.

۴. «المطارح» جمع «مطرح» به معنای نقطه دور دست است.

۵. «بائقة» به معنای ستم کردن و ایجاد حادثه وحشتناک است از ریشه «بُؤوق» بر وزن «حقوق» به معنای فاسد شدن و هلاک گشتن است.

۶. «غائلة» به معنای شر از ریشه «غول» بر وزن «قول» است که در اصل به معنای فسادی است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ می‌کند، لذا به قتل‌های مخفی و ترور «غیله» گفته می‌شود.

درست است که آن‌ها دنبال منافع خویش‌اند؛ ولی در کنار تأمین منافع شخصی یک منفعت بزر اجتماعی برای مردم یک کشور یا کشورهای مختلف جهان دارند. آن‌ها به مجرد این‌که احساس کنند فلان‌جنس در فلان‌منطقه نسبت به منطقه دیگر ارزان‌تر است به‌سوی آن منطقه هجوم می‌آورند و اجناس اضافی آن منطقه را به منطقه‌ای که آن جنس کمیاب است می‌برند تا سودی عایدشان شود؛ ولی این سود سبب بهره‌مندی هر دو نقطه می‌گردد.

آن‌گاه امام علیهم السلام دستور دیگری درباره بازرگانان و صنعت‌گران به مالک داده، می‌فرماید: «کارهای آن‌ها را پیگیری کن و سامان ده چه آن‌ها که در حضور تو (و مرکز فرمانداری‌ات) زندگی می‌کنند و چه آن‌ها که در گوش و کنار کشورت هستند»؛ (وَتَقْدِمُ أَمْوَالُهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَائِشِ بِلَادِكَ).

درست است که حکومت نباید امر تجارت و صنعت را به‌دست گیرد، بلکه بهترین راه آن است که آن را به بخش خصوصی واگذار کند؛ ولی با این حال نباید جهات حمایتی و هدایتی را از آن‌ها دریغ دارد، زیرا غالباً بدون حمایت و هدایت حکومت به مشکلات زیادی برخورد می‌کنند که دامنه آن عموم مردم را دربر می‌گیرد. به همین دلیل اقتصاددان‌های آگاه در دنیای امروز به همین امر توصیه می‌کنند که دولت بی‌آن‌که خود تاجر و صنعتگر باشد باید از آن‌ها حمایت کند و در موارد لازم نظارت و هدایت آن‌ها را نیز به عهده بگیرد و این کار نقش مهمی در موقیت تجارت و صنعت خواهد داشت.

ولی گاه می‌شود که تجار از مسیر سالم خود منحرف شده برای دست‌یابی به سود بیشتر بازار سیاه ایجاد می‌کنند یا به سراغ احتکار می‌روند یا با ایجاد واسطه‌های غیر ضروری عملانه نرخ کالاهارا بالا می‌برند یا برای اهداف سیاسی، کشوری را در محاصره اقتصادی و ابزاری برای سیاستمداران قرار می‌دهند و گاه بالعکس سیاستمداران به صورت ابزاری در دست آن‌ها عمل می‌کنند. آن‌گونه که در دنیای امروز بسیار دیده می‌شود.

به همین دلیل امیرمؤمنان علیه السلام در ذیل این جملات درباره آن‌ها هشدار داده و خطاب به مالک می‌فرماید: «بدان که با تمام آنچه گفتم در میان آن‌ها جمع کثیری هستند به شدت تنگ‌نظر و بخیل زشت‌کار و احتکار کننده مواد مورد نیاز مردم و اجحاف کننده در تعیین قیمت‌ها و این‌ها موجب زیان برای توده مردم و عیب و ننگ برای زمامداران‌اند»؛ (واعلم - مع ذلک - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِّنْهُمْ ضِيقاً^۱ فَاحْشَاً، وَشُحّاً^۲ قَبِيحاً، وَاحْتِكَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحْكُمَاً فِي الْبِيَاعَاتِ^۳، وَذَلِكَ بَأْ مَضَرَّةٌ لِلْعَامَةِ وَعَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ).

امام علیه السلام در این تعبیر کوتاه و پرمکانی چهار نقطه ضعف مهم را که ممکن است دامنگیر تجار و صنعتگران شود برمی‌شمارد:

یکم: تنگ‌نظری فاحش، اشاره به آن‌ها که انحصار طلب‌اند و تنها به منافع خود می‌اندیشند و حاضر نیستند دیگری در تجارت و صنعت پرورش پیدا کند. دوم: بخل قبیح، اشاره به کسانی که حاضر نیستند چیزی از درآمد خود را در کارهای خیر و به نفع محروم‌مان جامعه مصرف کنند.

سوم: احتکار که سبب می‌شود اجناس را هنگام فراوانی ارزان بخرند و برای روز کمیابی انبار کنند تا بسیار گران بفروشند.

چهارم: تحکم بر قیمت‌گذاری‌ها بدون توجه به منافع مردم و قدرت خرید آن‌ها، به این صورت که از طرق مختلف برای ایجاد بازار سیاه و بالا بردن نرخ‌ها به صورت کاذب تلاش کنند و گاه دست به دست یکدیگر بدهنند تا قیمت‌ها را به طور مصنوعی بالا نگه دارند.

۱. «ضيق» در این جا به معنای سخت‌گیری در معامله است.

۲. «شح» همان‌گونه که راغب در کتاب مفردات آورده به معنای بخل توأم با حرص است که به صورت عادت درآمده است.

۳. «البياعات» جمع «بياعة» بر وزن «زيارة» به معنای متعاق است و منظور از «تحکم در بياعات» تعیین نرخ ظالماًه برای متعاق‌هاست.

این چهار عیب بزر است که در دنیا دیروز به صورت کم رنگ و در دنیا امروز به صورت پر رنگ در امر تجارت و صنعت خودنمایی می‌کند. در ضمن امام علیہ السلام تأکید می‌کند که اگر این‌گونه مسائل در امور اقتصادی راه یابد دو مشکل بزر پیدا می‌شود:

۱. توهدهای مردم در تنگنای اقتصادی قرار می‌گیرند و سبب نارضایتی آن‌ها از حکومت می‌شود همان چیزی که ممکن است به شورش‌های خطرناک بینجامد.
۲. لکه ننگی بر دامان حکومت می‌نشیند و دلیل بر بی‌کفایتی و عدم مدیریت او خواهد بود، زیرا حل مشکلات اقتصادی از مهم‌ترین یا مهم‌ترین وظیفه حکومت است. اگر در این قسمت واماند کارهای دیگر او مردم را راضی نخواهد ساخت. امام علیہ السلام در ادامه این سخن چند دستور درباره مسائل اقتصادی می‌دهد و از احتکار شروع می‌کند، می‌فرماید: «از احتکار (بهشت) جلوگیری کن، چراکه رسول خدا علیه السلام از آن منع فرمود»؛ (فَامْنَعْ مِنَ الْاحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مَنَعَ مِنْهُ).

احتکار به معنای گردآوری احتیاجات مردم و ذخیره کردن آن و به انتظار گرانی نشستن و منافع کلان بردن است و در اصل از ریشه حَكْر (بر وزن مکر) به معنای ظلم و ستم و بدرفتاری گرفته شده و از آنجایی که احتکار طعام، از روش‌ترین مصادق‌های ظلم و بدرفتاری است این واژه بر آن اطلاق شده است. در فقه اسلام بحث مشروحی درباره احتکار آمده و همه فقهای اسلام آن را حرام شمرده‌اند و روایات بسیاری در این زمینه وارد شده است از جمله در حدیثی که در کتب اهل سنت و امامیه وارد شده از رسول خدا علیه السلام می‌خوانیم: «الْمُحْتَكِرُ مَلْعُونٌ؛ مُحْتَكِرٌ رَانِدٌ درگاه خداست». ^۱

در حدیث دیگری از امام امیرالمؤمنین علیہ السلام در غررالحكم آمده است:

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۹۲.

«الْمُحْتَكِرُ الْبَخِيلُ جَامِعٌ لِمَنْ لَا يَشْكُرُهُ وَقَادِمٌ عَلَى مَنْ لَا يَعْدِرُهُ؛ مُحْتَكِرٌ بِخِيلٍ، شَرُوتٍ جَمْعٍ مَّا كَنَدَ بِرَأْيٍ وَارْثَانِيَّ كَهْ هَرَگَزَ اَوْ رَاضِيَ نَخْواهَنْدَ شَدَ وَبِرَّ خَدَائِيَّ (در محشر) وَارَدَ مَّا شَوَدَ كَهْ اوْ رَامَعْذُورَ نَخْواهَدَ دَاشَت».۱

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «يَقُولُ الْمُحْتَكِرُ مَكْتُوبٌ بَيْنَ عَيْنَيْهِ: يَا كَافِرُ تَبَوَّأْ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ؛ شَخْصٌ مُحْتَكِرٌ در روز قیامت در حالی محسور می‌شود که بر پیشانی او نوشته شده است: ای کافر! جایگاه خودت را در آتش دوزخ انتخاب کن».۲

درباره این‌که احتکار مخصوص مواد غذایی است یا همه احتياجات مردم را شامل می‌شود، حکومت اسلامی با محتکر چگونه برخورد کند و اموال احتکارشده را با چه شرایطی در اختیار توده‌های مردم نیازمند گذارد؟ گفت‌وگوهای زیادی در فقه شده است که این‌جا محل شرح آن نیست. همین قدر باید دانست که احتکار از بدترین مفاسد اقتصادی است که اسلام از آن به‌شدت نهی کرده و همان‌گونه که در ادامه همین عهدنامه می‌آید برای محتکران مجازات قائل شده است.

دومین دستوری که امام علیه السلام به مالک اشتر در زمینه مسائل اقتصادی می‌دهد این است که می‌فرماید: «بَايِدَ مَعَاملَاتَ بَا شَرَاطِ آسَانِ صُورَتِ گِيرَد؛ بَا مَوازِينِ عَدْلٍ وَنَرْخٍ هَايِيَ كَهْ نَهْ بَهْ فَروْشَنَدَهْ زَيانَ رَسانَدَ وَنَهْ بَهْ خَريَدار»؛ (وَلَيْكُنِ الْبَيْعُ يَيْعَأْ سَمْحًا^۳: بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَأَسْعَارٍ^۴ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبَتَاعِ^۵). امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پرمعنا نخست دستور کلی می‌دهد که معاملات با

۱. غرالحكم، ح ۸۲۰۵

۲. کنزالعمال، ح ۴۳۹۵۸

۳. «سَمْحٌ» به معنای آسان گرفتن و سخاوت کردن است.

۴. «أَسْعَارٍ» جمع «سعَر» بروزن «شَعْر» به معنای نرخ اجناس است.

۵. «الْمُبَتَاعٌ» به معنای مشتری و خریدار است.

شرایط آسان باید انجام گیرد، آن‌گاه آن را به‌شکل مسروچ‌تر در دو جمله بیان می‌فرماید: نخست این‌که میزان‌های سنجش باید عادلانه باشد؛ کم‌فروشی و تقلب در کار نباشد و دیگر این‌که قیمت‌ها باید متعادل گردد و معنای تعادل در قیمت‌ها آن است که هم از تولیدکننده حمایت کنند و هم از مصرفکننده، زیرا هرگاه تنها به نفع مصرفکننده باشد و تولیدکنندگان زیان ببینند دست از تولید می‌کشند و این خود مایه گرانی و کمبود اجناس می‌شود و اگر تنها جانب تولیدکننده در نظر گرفته شود و با منافع زیاد، اجناس خود را عرضه کنند مصرفکنندگان به زحمت می‌افتنند.

بسیاری از فقیهان و دانشمندان از این جمله امام علی^{علیه السلام} استفاده کرده‌اند که حکومت اسلامی در مواردی که لازم می‌بیند حق قیمت‌گذاری را دارد و اگر نرخ‌هایی برای مواد غذایی وغیر آن تعیین کند همه مردم باید آن را معتبر بشمارند و تخلّف از آن ممنوع است.

البته در روایاتی، از قیمت‌گذاری نهی گردیده و گفته شده که قیمت‌ها باید بر اساس عرضه و تقاضا باشد، از جمله در حدیثی می‌خوانیم که پیغمبر اکرم علیه السلام از کنار جمعی از محتکران عبور می‌کرد. دستور داد انبارهای آن‌ها را بگشایند و اجناشان را در بازار عرضه کنند. کسی به حضرت عرض کرد: چه خوب است قیمت آن را نیز تعیین کنیم. پیغمبر علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «أَنَا أَكُوْمُ عَلَيْهِمْ؟ إِنَّمَا السُّعْرُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَرْفَعُهُ إِذَا شَاءَ وَيَخْفِضُهُ إِذَا شَاءَ؛ آیا من قیمت را تعیین کنم؟ قیمت به دست خداست هر زمان بخواهد آن را بالا می‌برد و هر زمان بخواهد پایین می‌آورد».^۱

این جمله اشاره‌لطفی است به همان مسئله عرضه و تقاضا که به‌طور طبیعی قیمت‌ها را تعیین می‌کند؛ یعنی اساس در نرخ‌گذاری همان عرضه و تقاضاست؛

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۲۶۵، ح ۳۹۵۵.

ولی در موارد خاصی حکومت اسلامی می‌تواند دخالت کند و قیمت‌ها را تحت کنترل درآورد.

حضرت در پایان این بخش می‌فرماید: «هرگاه کسی بعد از نهی تو از احتکار، دست به چنین کاری زند او را کیفر ده؛ ولی هرگز در مجازات زیاده‌روی نکن»؛ (فَمَنْ قَارَفَ^۱ حُكْرَةً بَعْدَ نَهِيْكَ إِيَّاهُ فَنَكَلْ بِهِ، وَعَاقِبَهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ).

اگرچه «قارف» از ریشه «مقارفه» به معنای اکتساب و به دست آوردن چیزی است؛ ولی با توجه به این‌که از ریشه قرف (بر وزن حرف) به معنای کندن پوست از درخت و مانند آن است ممکن است در اینجا اشاره به این نکته باشد که محتکران در واقع با عملشان پوست نیازمندان و فقرا را می‌کنند و به همین دلیل مستحق مجازات‌اند.

تعییر «نکل» (مجازات کن) که از ماده «تنکیل» و از ریشه نکل (بر وزن نسل) به معنای لجام حیوان گرفته شده نشان می‌دهد که منظور از این مجازات همان مجازات بازدارنده است که از آن تعییر به تعزیر می‌شود. هدف، انتقام‌جویی نیست بلکه هدف آن است که محتکر را از تکرار عمل بازدارند و دیگران هم عبرت گیرند و به سراغ احتکار نروند.

به هر حال تصریح به مجازات محتکر دلیل روشنی است برای این‌که بدانیم احتکار از گناهان کبیره است، زیرا تعزیر تنها در گناهان کبیره آمده است.

تعییر «فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ» اشاره به مطلبی در باب تعزیرات در فقه است که تعزیر باید متناسب با گناه مجرم باشد و این‌که گفته‌اند به اختیار حاکم شرع است منظور اختیار در انتخاب مجازات مناسب گناه است.

در نسخه تحف العقول و تمام نهج البلاغه که گزینش مرحوم سید رضی در آن

۱. «قارف» از ریشه «مقارفه» به معنای نزدیک شدن به چیزی یا ارتکاب عملی است.

۲. «نَكَلْ بِهِ» یعنی او را کیفر ده از ریشه «تنکیل» به معنای کیفر و مجازات دادن گرفته شده است.

نیست، این جمله اضافه دیده می‌شود که امام علیہ السلام در ذیل عبارات مورد بحث فرموده‌اند: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَعَلَ ذَلِكَ؛ پیغمبر اکرم علیه السلام نیز درباره محتکر اقدام به مجازات فرمود».

نکته

احتکار در شریعت اسلامی

حرام بودن احتکار در میان علمای اهل سنت مورد اتفاق واجماع است، همان‌گونه که در کتاب الموسوعة الفقهية الكويتية^۱ آمده است؛ ولی در ظاهر چنین به نظر می‌رسد که فقهای امامیه در آن اختلاف نظر دارند؛ گروهی آن را مکروه می‌دانند و گروهی حرام و بعضی معتقدند که دارای احکام خمسه است؟؛ ولی با دقت در ادلۀ این اقوال روشن می‌شود که نزاع لفظی است همان‌گونه که صاحب جواهر در پایان این بحث آورده است، زیرا آنکس که قائل به حرمت است منظورش احتکاری است که سبب ضرر و زیان توده مردم مسلمان می‌شود همان‌گونه که در کلام امیر مؤمنان علیہ السلام در همین فصل از عهدنامه آمده بود: «وَذِلْكَ بَابُ مُضَرَّةٍ لِّغَامَةٍ» و همان‌گونه که در ذیل همین فصل اشاره به مجازات محتکران شده بود.

کسانی مانند مرحوم محقق در شرایع و جمیع دیگر که احتکار را مکروه دانسته‌اند ناظر به ذخیره کردن اجنبای هستند که در شرایط خاص سبب ضرر و زیانی به مردم نمی‌شود، بلکه قیمت‌ها کمی ترقی می‌کند.

از جمله شواهدی که نشان می‌دهد احتکار به معنای مذکور حرام است این است که فقهاء اتفاق نظر دارند امام المسلمين (حکومت اسلامی) حق دارد محتکر

۱. الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۲، ص ۹۰.

۲. به کتاب جواهر الكلام، ج ۲۲، ص ۴۷۷ به بعد، و کتاب مهذب الاحکام، ج ۱۶، ص ۳۰ به بعد مراجعه شود.

را به فروش مجبور کند، در حالی که اگر احتکار مکروه باشد اجبار بر بيع معنا ندارد. این اجبار نشان می‌دهد احتکارِ حرام ناظر به مواردی است که اگر محتکر مجبور به فروش نشود مردم برای به دست آوردن نیازهایشان در تنگنای شدید گرفتار می‌شوند.

جالب این‌که مرحوم شیخ در مبسوط (بنا به نقل شهید ثانی در کتاب مسالک) در کتاب الاطعمة می‌گوید: «هرگاه صاحب طعام (در موارد اضطرار مردم) از بذل طعام خودداری کند مگر به زیادتر از قیمت اگر شخص مضطرب قادر باشد با او می‌جنگد اگر مضطرب کشته شود مظلوم است و دیه او باید پرداخت شود و اگر مالک طعام کشته شود خون او هدر است و اگر قادر به جنگیدن با او نباشد یا قادر باشد و نخواهد کار به خون‌ریزی برسد می‌تواند از طریق حیله با او وارد معامله شود و طعام را به قیمتی که او می‌گوید (هرچند بسیار زیاد) بدون قصد جدی خریداری کند ولی بعداً تنها قیمة المثل را بپردازد».^۱

* * *

۱. مسالک، ج ۱۲، ص ۱۲۱.

بخش بیستم

نُّمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ
وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسِ وَالْزَّمْنِي، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًاً وَمُعْتَرِّاً،
وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ
مَالِكٍ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَوْصَى
مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدَى، وَكُلُّ قَدْ اسْتُرْعَيْتَ حَقَّهُ؛ وَلَا يَشْخُلُكَ عَنْهُمْ
بَطْرٌ، فَإِنَّكَ لَا تُغْذِرُ بِتَهْبِيَّكَ التَّاسِفَةَ، لَا حَكَامَ الْكَثِيرِ الْمُهْمَّةِ
فَلَا ذُشْرِحْ هَمْكَ عَنْهُمْ، وَلَا ذُصَرْ خَدَكَ لَهُمْ، وَذَفَّقَدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَمْلِعُ
إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ دَقْتَحْمُهُ الْعَيْوُنُ، وَنَحْقِرُهُ الرِّجَالُ؛ فَفَرَغْ لِأَوْلَىكَ ثِقَتَكَ
مِنْ أَهْلِ الْخَشِيَّةِ وَالْتَّوَاضِعِ، فَلَيْرَفْعُ إِلَيْكَ أُمُورُهُمْ، ثُمَّ اغْمَلْ فِيهِمْ
بِالْأَعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَوْلَاءِ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَّةِ أَخْوَجُ إِلَى
الْأَدْصَافِ مِنْ عَيْرِهِمْ وَكُلُّ فَاعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي نَادِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ وَتَعَهَّدْ
أَهْلَ الْيَسِّيرِ وَدَوِيِ الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسَالَةِ
ذَهَسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْأُولَاءِ ذَقِيلُ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ذَقِيلٌ؛ وَقَدْ يُحَفَّفُهُ اللَّهُ عَلَى
أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَذْهَسَهُمْ، وَوَدَّقُوا بِصَدْقٍ مَوْعِدِ اللَّهِ لَهُمْ

تر جمه

سپس (امام علیہ السلام فرمود:) خدا را خدا را (در نظر داشته باش) درباره طبقه پایین اجتماع؛ همانها که راه چاره‌ای (حتی برای معیشت ساده) ندارند. آنها مستمندان و نیازمندان و تهی دستان و از کار افتادگان هستند و (بدانکه) در این طبقه گروهی قانع‌اند (و به آنچه به آنها بدنه‌ند اکتفا می‌کنند) و گروهی دیگر

کسانی هستند که سؤال می‌کنند (و دربرابر کمک‌هایی که به آن‌ها می‌شود گاه اعتراض می‌نمایند). آنچه را که خداوند درباره حق خود درمورد آن‌ها به تو دستور داده است حفظ کن؛ بخشنی از بیت‌المال مسلمین و قسمتی از غلات خالصه‌جات اسلامی را در هر شهر (و آبادی) به آن‌ها اختصاص ده، زیرا آن‌ها که دورند به‌مقدار کسانی که نزدیک‌اند سهم دارند و تو مأموری که حق همه آن‌ها را رعایت کنی. هرگز غرور و سرمستی زمامداری، تو را به خود مشغول نسازد (واز رسیدگی به کار آن‌ها بازندارد) زیرا هرگز به بهانه کارهای فراوان و مهمی که انجام می‌دهی از ترک خدمات کوچک معذور نیستی. نباید هم خود را از آن‌ها برگیری و روی از آنان برگردانی (و بی‌اعتنایی کنی). و کارهای کسانی را که دسترسی به تو ندارند و مردم به دیده تحقیر به آن‌ها می‌نگرنند، (حتی) رجال حکومت نیز آن‌ها را کوچک می‌شمرند (با دقت) بررسی کن و برای این کار، فرد مورد اطمینانی را که خداترس و متواضع باشد برگزین تا وضع آن‌ها را به تو گزارش دهد. سپس با این گروه آنگونه رفتار کن که به‌هنگام ملاقات پروردگار (در روز قیامت) عذرت پذیرفته باشد چراکه از میان رعایا، این گروه از همه به احراق حق نیازمندترند و باید در ادائی حق هر فردی از آنان در پیشگاه خدا عذر و دلیل داشته باشی به‌گونه‌ای که حتی حق یک فرد هم ضایع نشود.

به کار یتیمان و پیران از کارافتاده که هیچ راه چاره‌ای ندارند و نمی‌توانند دست نیاز خود را به‌سوی مردم دراز کنند رسیدگی کن، گرچه انجام این امور (درباره قشر محروم و نیازمند) بر زمامداران سنگین است، ولی ادائی حق، تمامش سنگین است و گاه خداوند تحمل حق را بر اقوامی سبک می‌سازد؛ اقوامی که طالب عاقبت نیک‌اند و خویش را به استقامت و شکیبایی عادت داده‌اند و به صدق وعده‌های الهی اطمینان دارند.

شرح و تفسیر

بسیار مراقب قشر محروم باش

در این بخش، امام علیهم السلام به سراغ آسیب‌پذیرترین قشر جامعه می‌رود و درباره آن‌ها تأکید زیادی می‌فرماید که در بخش‌های گذشته تا این حد نبود. به همین دلیل آن را با «الله الله» آغاز می‌کند، می‌فرماید: «سپس خدا را خدا را (در نظر داشته باش) درباره طبقهٔ پایین اجتماع؛ همان‌ها که راه چاره‌ای (حتی برای معیشت ساده) ندارند»؛ (ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ) سپس آن‌ها را به شکل مسروحتر - به عنوان ذکر تفصیل بعد از اجمال - بیان کرده، می‌فرماید: «آن‌ها مستمندان و نیازمندان و تهی‌دستان و از کار افتادگان هستند»؛ (مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى^۱).^۲

گروه اول، یعنی مساکین کسانی هستند که از شدت فقر گویی به زمین چسبیده‌اند و توان برخاستن ندارند و گروه دوم، محتاجان، نیازمندانی اند که در حد مساکین نیستند؛ ولی از نظر زندگی و معیشت گرفتارند، و گروه سوم، یعنی اهل بؤس به فقیرانی گفته می‌شود که فقرشان از همه بیشتر است؛ همان‌گونه که در حدیثی در اصول کافی از امام صادق علیهم السلام آمده است که در تفسیر بائس می‌فرماید: او از همه فقیرتر و تنگدست‌تر است: (وَالْبَائِسُ أَجْهَدُهُمْ)^۳ و گروه چهارم «زمّنی» به کسانی گفته می‌شود که براثر بیماری از کار افتاده‌اند و به این صورت، امام علیهم السلام تمام افرادی را که گرفتار فقر و تنگدستی هستند با توجه به سلسله

۱. «بُؤسَى» از ریشه «بُؤس» گرفته شده که به معنای شدت فقر است، در مقابل «بَأْس» که به معنای شجاعت است.

۲. «زَمْنَى» جمع «زَمِن» (به کسر میم) به معنای کسی است که به بیماری‌هایی گرفتار شده که او را از کار انداخته است.

۳. کافی، ج، ۳، ص ۵۰۱، ح ۱۶.

مراتب آن‌ها مورد توجه دقیق قرار داده است. گویا امام علیه السلام با این تقسیم‌بندی می‌خواهد اولویت‌ها را در مورد کمک کردن به نیازمندان به مالک گوشزد کند تا آن‌ها که بیشتر با فقر دست به گریبان‌اند بیشتر مورد توجه واقع شوند.

سپس امام علیه السلام به تقسیم دیگری درباره این قشر جامعه پرداخته، می‌فرماید: «(و) (بدان‌که) در این طبقه گروهی قانع‌اند (و به آنچه به آن‌ها بدهند اکتفا می‌کنند) و گروهی دیگر کسانی هستند که سؤال می‌کنند (و در برابر کمک‌هایی که به آن‌ها می‌شود گاه اعتراض می‌نمایند)؛ (فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًاً وَمُعْتَرِّضًاً).

بعضی نیز «قانع» را به معنای فقیرانی تفسیر کرده‌اند که زبان سؤال دارند و در مقابل آن‌ها «معترض» است که بدون سؤال حال خود را نشان می‌دهند و با زبان حال تقاضای کمک می‌کنند.

امام علیه السلام با این تعبیر می‌خواهد به مالک گوشزد کند که مبادا از ناسیانی و اعتراض نیازمندان ناراحت شود زیرا طبیعی است که شخص نیازمند گاه از کوره بیرون می‌رود و عقده‌ها و ناراحتی‌های خود را حتی در برابر فردی که به او نیکی کرده آشکار می‌سازد.

در ادامه سخن تأکید می‌فرماید: «آنچه را که خداوند درباره حق خود در مورد آن‌ها به تو دستور داده است حفظ کن»؛ (وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقٍّ فِيهِمْ). اشاره به این‌که خداوند تأکیدهای فراوانی درباره آن‌ها کرده و این حق پروردگار است که باید با دقت رعایت شود. آن‌گاه بعد از این تأکیدات چند

دستور درباره رعایت حقوق این قشر محروم جامعه اسلامی می‌دهد: نخست می‌فرماید: «بخشی از بیت‌المال مسلمین و قسمتی از غلات خالصه‌جات اسلامی را در هر شهر (و آبادی) به آن‌ها اختصاص ده، زیرا آن‌ها که دورند به مقدار کسانی که نزدیک‌اند سهم دارند و تو مأموری که حق همه آن‌ها را

رعايت کنی»؛ (وَاجْعُلْ لَهُمْ قِسْمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكِ، وَقِسْمًا مِنْ غَلَاتِ صَوَافِيٍّ
الإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَكُلُّ قَدِ اسْتُرْعِيَتْ حَقَّهُ).
امام علیہ السلام در اینجا به دو نکته اشاره می‌کند:

نخست این‌که بخشی از بیت‌المال و بخشی از درآمد اراضی خراجیه (زمین‌هایی که در فتوحات اسلامی به دست لشکر اسلام افتاده است) باید به مساکین و نیازمندان و از کارافتادگان اختصاص یابد. گرچه در دنیای امروز در بودجه کشورهای مختلف چنین پیش‌بینی‌هایی شده است؛ ولی به گفته مرحوم مغاییه در شرح نهج‌البلاغه، در هزار و سیصد سال قبل دولتی را سراغ نداریم که مقید باشد سهمی از خزانه دولت را به نیازمندان و محرومان اختصاص دهد و این یکی از نشانه‌های عظمت اسلام است.^۲

دیگر این‌که برخلاف آنچه در مرور بخشی از بیت‌المال معمول بوده که میان حاضران تقسیم می‌شده، امام علیہ السلام تأکید می‌فرماید که بخش مربوط به محرومان همه نیازمندان را شامل می‌شود چه آن‌ها که در مرکز حکومت اسلامی می‌زیستند و چه آن‌ها که در دورترین نقاط زندگی می‌کردند، زیرا اراضی خراجیه تقریباً در تمام مناطق بود و می‌بایست از درآمد آن، بخشی صرف رفع نیازمندی این نیازمندان شود و درنتیجه باید تمام مسلمانان نیازمند در سراسر کشور اسلامی زیر پوشش این کمک بیت‌المال باشند.

جمله «اللأقصى منهُمْ مثلَ الَّذِي لِلأدْنَى» اشاره به این است که حاکم اسلامی

۱. «صَوَافِي» جمع «صَافِيَه» به معنای زمین‌هایی است که به عنوان غنیمت به دست مسلمانان افتاده یا از طریق دیگری در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفته است. این زمین‌هایی همان زمین‌های خراجی است، درآمدش به همه مسلمانان تعلق دارد. و تعبیر به «صَافِيَه» برای آن است که آن را جزء خالصه‌جات حکومت می‌دانستند که اشخاص حق خاصی در آن نداشتند.

۲. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۰.

مجاز نیست برای حاضران در مرکز حکومت امتیازی نسبت به افراد دوردست قائل شود.

این نکته شایان دقت است که «صَوْافِي» جمع «صَافِيَة» به معنای اراضی اختصاصی است و هنگامی که اضافه به اسلام شود تمام زمین‌های «مفتوح عنوة» و به تعبیر دیگر، زمین‌های خراجیه را شامل می‌گردد و از این‌جا روشن می‌شود که آنچه ابن‌الحدید در تفسیر این واژه گفته که منظور از «صَوْافِي» خالصه‌جاتی بوده که مخصوص پیغمبر اکرم علیه السلام بوده و آن را به معنای اراضی «غیر مفتوح عنوة» تفسیر کرده صحیح نیست^۱، زیرا در این‌جا سخن از «صَوْافِي» الإسلام است نه «صَوْافِي» رسول الله به علاوه زمین‌های غیر خراجی نیز اختصاص به پیغمبر اکرم علیه السلام نداشت، بلکه برای آن مصارفی بود که در آیه هفتم سوره «حشر» آمده و از آن جمله یتیمان و مساکین و ابن سبیل نیز هست. و ابن‌الحدید این آیه را رها کرده و به سراغ آیه خمس رفته است که ارتباطی به بحث ما ندارد، زیرا غایم جنگی شامل زمین‌های فتح شده نمی‌شود.

حضرت در سومین دستور می‌فرماید: «هرگز غرور و سرمستی زمامداری، تو را به خود مشغول نسازد (و از رسیدگی به کار آن‌ها بازندارد) زیرا هرگز به بهانه کارهای فراوان و مهمی که انجام می‌دهی از ترک خدمات کوچک معذور نیستی؟؛ (وَلَا يُشْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ^۲، فَإِنَّكَ لَا تُعْدَرُ بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهَ^۳ لِإِحْكَامِكَ الْكَثِيرَ الْمُهِمِّ). امام علیه السلام در این‌جا نخست به مالک اشتر هشدار می‌دهد که گاه می‌شود سرمستی مقام، و غرور حاصل از آن، انسان را به خود مشغول می‌دارد به گونه‌ای

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌الحدید، ج ۱۷، ص ۸۶.

۲. «بَطْر» بر وزن «بَشَر» به معنای طغیان و غرور براثر فزوئی نعمت است و ترک شکرگزاری در معنای آن نهفته شده است.

۳. «تَافِه» به معنای چیز قلیل و کم ارزش از ریشه «تَقَه» بر وزن «ثَمَر» به معنای کاستی و قلتگرفته شده است.

که وظایف خود را فراموش می‌کند و نیز هشدار می‌دهد: مباداً گمان کنی که اگر به امور مهم نیازمندان رسیدگی کردی در ترک امور غیر مهم معذور هستی. چنین نیست؛ بلکه همه امور آن‌ها باید مورد نظر باشد از کوچک تا بزر و چه بسا تصمیع کار کوچکی سبب مصائب بزرگی شود و یا لاقل مایه شکستن قلب آن‌ها گردد.

این احتمال نیز در تفسیر جمله مذکور داده شده که مفهوم کلام امام علی^ع این است که اشتغال به کارهای مهم کشور اسلام نمی‌تواند عذری برای ترک رسیدگی به کارهای فقرا و حاجتمندان شود؛ ولی این تفسیر با توجه به جمله «بِتَضْيِيعِكَ التَّافِهَ» بعيد به نظر می‌رسد، زیرا امام علی^ع هرگز رسیدگی به حال نیازمندان را «تافه» (کوچک و بی‌ارزش) نمی‌شمرد.

آن‌گاه در چهارمین و پنجمین دستور می‌فرماید: «نباید هم خود را از آن‌ها برگیری و روی از آنان برگردانی (وبی‌اعتنایی کنی)؛ (فَلَا تُشْخُصْ ۱ هَمَّكَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ ۲ خَدَّكَ لَهُمْ).

به این ترتیب امام علی^ع نخست دستور می‌دهد که بخش مهمی از هم و غم او متوجه حال نیازمندان باشد و سپس دستور می‌دهد که با برخورد خوب و چهره گشاده با آنان روبرو شود، درخواست‌های آن‌ها را بشنود و ترتیب اثر دهد.

در ششمین دستور به مطلب مهم دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «کارهای کسانی را که دسترسی به تو ندارند و مردم به دیده تحریر به آن‌ها می‌نگرند، (حتی) رجال حکومت نیز آن‌ها را کوچک می‌شمرند (با دقت) بررسی کن و برای این کار، فرد مورد اطمینانی را که خداترس و متواضع باشد (و تمام هم

۱. «لَا تُشْخُصْ» از ریشه «اُشْخَاص» در اصل به معنای تبر زدن به نقطه بالاتر از هدف است و سپس به خارج ساختن و بیرون کردن اطلاق شده، بنابراین جمله «فَلَا تُشْخُصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ» مفهومش این است که فکر (و همت) خود را از گروه نیازمند بیرون مبر.

۲. «تُصَعِّرْ» از ریشه «صَعْر» در اصل یک نوع بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند و جمله «وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ» یعنی با بی‌اعتنایی از ایشان روی مگردن.

و غمـش پرداختن به این کار باشد) برگزین تا وضع آنها را به تو گزارش دهد؟^۱
 (وَنَقَدْ أَمُورٌ مَّنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِّمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ، فَرَغْ^۲
 لِّوَلَئِكَ تِقْتَكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالْتَّوَاضِعِ، فَلَيَرْفَعَ إِلَيْكَ أَمْوَرُهُمْ).

جمله «مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُيُونُ» اشاره به کسانی است که توده مردم به آنان چندان اعتنایی ندارند و آنها را کوچک می‌شمارند.

«تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ» اشاره به این است که مردان حکومت نیز آنها در خور اعتنا نمی‌دانند.

تعییر «فرغ» اشاره به این است که کسی برای شناسایی این افراد انتخاب می‌کنی باید تمام هم و غمـش همین کار باشد نه اینکه در کنار کارهای دیگر به این کار هم رسیدگی کند.

در ضمن امام علیه السلام برای مأموران بازرگانی حال نیازمندان و شناسایی آنها سه وصف ذکر فرموده است: مورد اعتماد و اطمینان باشند، خدا ترس و متواضع باشند.

امام علیه السلام در توصیه هفتم می‌فرماید: «سپس با این گروه آنگونه رفتار کن که به‌هنگام ملاقات پروردگار (در روز قیامت) عذرت پذیرفته باشد، چراکه از میان رعایا، این گروه از همه به احراق حق نیازمندترند»؛ (ثُمَّ أَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْأَعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هُؤُلَاءِ مِنْ يَبْيَنِ الرَّعِيَّةَ أَحْوَجُ إِلَى الْإِنْصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ).

به این ترتیب امام علیه السلام به مالک اشتراحت درباره مسئولیت عظیمی که روز قیامت در پیشگاه پروردگار در ادائی حقوق این گروه دارد هشدار می‌دهد و علت این هشدار و سنگینی این مسئولیت را این می‌داند که آنها از همه نیازمندتر به احراق

۱. «تَقْتَحِمُ» از ریشه «اقتحام» در اصل به معنای داخل شدن در کار شدید و پر زحمت است و جمله «تَقْتَحِمُ الْعُيُونُ» مفهومش این است که از بس کوچک هستند چشم‌ها به زحمت آنها می‌نگردند.

۲. «فَرَغْ» از ریشه «فراغ» بروز «بلاغ» در اصل به معنای خالی شدن ظرف و مانند آن است و هنگامی که به باب تعقیل برود به معنای خالی کردن می‌آید. سپس این واژه در مورد کسی که فکر خود را از همه چیز خالی می‌کند و تنها به یک موضوع می‌اندیشد استعمال شده است.

حق‌اند، زیرا اولًا آن‌ها قشر محروم جامعه هستند و ثانیاً قدرت دفاع از خویشتن را ندارند و حتی بسیاری از آنان راه دادگاه و محاکمه قضا را بلد نیستند و قاضی را نمی‌شناسند و اگر زمامدار مراقب حقوق آنان نباشد ضایع خواهد شد.

از آن‌جا که ممکن است کسی فکر کند که اگر حق اکثربیت آن‌ها را ادا کرد عدم رسیدگی به جمع اندکی از آنان مشکل ایجاد نمی‌کند، امام علی^{علیه السلام} هشدار می‌دهد که باید به حق فرد فرد آن‌ها رسیدگی کنی: می‌فرماید: «باید در ادای حق هر فردی از آنان در پیشگاه خدا عذر و دلیل داشته باشی به گونه‌ای که حتی حق یک فرد هم ضایع نشود»؛ (وَكُلُّ فَاعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ).

امام علی^{علیه السلام} خود بهترین نمونه و برگزیده‌ترین اسوه و پیشوای این مورد بود. تمام عمرش در خدمت محروم‌مان گذشت و هرگز از حال آن‌ها غافل نشد و حتی این صفت را در عصر حیات پیغمبر اکرم علی^{صلوات الله عليه وسلم} نیز به‌طور بارز داشت، لذا پیغمبر اکرم علی^{صلوات الله عليه وسلم} در حق او فرمود: «يَا عَلِيٌّ إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَيَّنَكَ بِزِينَةِ لَمْ يُزِينِنَ الْعِبَادَ بِزِينَةِ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْهَا، زَيَّنَكَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا وَجَعَلَكَ لَا تَرْزَأُ مِنْهَا شَيئًا وَلَا تَرْزَأُ مِنْكَ شَيئًا وَوَهَبَ لَكَ حُبَّ الْمَسَاكِينِ فَجَعَلَكَ تَرْضَى بِهِمْ أَتْبَاعًا وَيَرْضُونَ بِكَ إِمَامًا؛ ای علی! خداوند تو را به زیوری آراسته که هیچ‌یک از بندگانش را به زیوری از این محظوظ‌تر نیاراسته است، تو را مزین به زینت زهد (و بی‌اعتنایی به) دنیا کرده است، و تو را چنان قرار داده که نه تو از دنیا چیزی بر می‌گیری و نه دنیا از تو و محبت مساکین را به تو بخشید آن‌گونه که تو از این‌که آن‌ها پیروان تو باشند خشنودی و آن‌ها نیز از این‌که تو امام و پیشوای آن‌ها باشی خشنودند».^۱

آن حضرت در هشت‌مین توصیه درباره این قشر محروم درباره یتیمان و پیران از کارافتاده که از همه کس بیشتر نیازمند حمایت‌اند، می‌فرماید: «به کار یتیمان و پیران از کارافتاده که هیچ راه چاره‌ای ندارند و نمی‌توانند دست نیاز خود را

۱. بحار الانوار، ج ۲۸، ۴۰، ح ۵۵

به سوی مردم دراز کنند رسیدگی کن»؛ (وَتَعَهَّدُ أَهْلَ الْيَشِّ وَذَوِي الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسَالَةِ نَفْسَهُ).

تعییر به «ذَوِي الرِّقَّةِ فِي السِّنِّ» که اشاره به پیران از کارافتاده است می‌تواند از این جهت باشد که «رقت» گاه به معنای ضعف و ناتوانی آمده؛ یعنی آن‌ها به‌سبب سن زیادشان ناتوان و افتاده شده‌اند و گاه به معنای نازکی آمده، زیرا پوست بدن به‌هنگام پیری نازک می‌شود. احتمال سومی نیز داده شده که منظور از «رقت» عواطف رقیق مردم درباره آنان به‌علت شدت کھولت باشد و جمع میان این احتمالات سه گانه نیز بعید به نظر نمی‌رسد، همان‌گونه که در آیات قرآن جمع میان تفاسیر مختلف ممکن است.

جمله «لَا يَنْصِبُ لِلْمَسَالَةِ نَفْسَهُ» اگر اشاره به یتیمان و پیران هر دو باشد مفهومش این است که آن‌ها حتی توان سؤال برای رفع حاجاتشان ندارند و اگر تنها وصف پیران باشد اشاره به این است که آن‌ها به‌واسطه کبر سن سؤال و تقاضا را در شان خود نمی‌دانند، همان‌گونه که در قرآن مجید درباره گروهی از نیازمندان آمده است: «يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءٌ مِّنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلَّا حَافَّاً»؛ (افراد ناآگاه هنگامی که به چهره آن‌ها می‌نگرند گمان می‌برند از اغنية هستند؛ ولی تو با دقت در چهره آنان را می‌شناسی (و آثار فقر را در چهره آنان می‌نگری) آن‌ها هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی‌طلبند).^۱ آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این بخش با اشاره به تمام دستورات گذشته که درباره اقسام نیازمند جامعه بیان کرد می‌فرماید: «گرچه انجام این امور (درباره قشر محروم و نیازمند) بر زمامداران سنگین است، ولی ادای حق، تمامش سنگین است»؛ (وَذَلِكَ عَلَى الْوُلَاةِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ).

این تعییر که تنها در این مورد آمده شاید اشاره به این باشد که در کار

نیازمندان و محرومان باید زیاد دقت کرد و همان‌گونه که گفته شد، دور و نزدیک را باید در نظر داشت و لحظه‌ای از کار آن‌ها غافل نگشت. این دقت با توجه به کثرت نیازمندان در جوامع انسانی کار سنگینی است.

اضافه بر این، خدمت کردن به گروه‌هایی که پیش از این اشاره شد به‌دلیل خدماتی که در مقابل انجام می‌دهند آسان‌تر است؛ اما خدمت به نیازمندان باید بدون انتظار خدمتی از آن‌ها باشد و این بر سنگینی کار می‌افزاید. افرون بر این‌ها بسیاری از محرومان براثر فشار زندگی عصبانی و ناراحت‌اند و تعبیرات تند و خشن و ناگواری بر زبان می‌رانند که تحمل آن‌ها کار آسانی نیست. به این دلایل سه گانه امام علی^{علیه السلام} هشدار می‌دهد که ادای حق این گروه بر زمامداران کار سنگینی است.

جمله «وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ» اشاره به این است که ادای حقوق تنها در این مورد سنگین نیست؛ در همه‌جا سنگین است، زیرا غالباً برخلاف خواسته نفس است و انسان‌ها به‌طور طبیعی به‌هنگام مزاحمت حقوق با یکدیگر جانب خویش را ترجیح می‌دهند.

امام علی^{علیه السلام} در ادامه این سخن راه آسان شدن این امر سخت و سنگین را در چند جمله کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید: «گاه خداوند تحمل حق را بر اقوامی سبک می‌سازد؛ اقوامی که طالب عاقبت نیک‌اند و خویش را به استقامت و شکیبایی عادت داده‌اند و به صدق وعده‌های الهی اطمینان دارند»؛ (وَقَدْ يُخَفِّفُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنفُسَهُمْ وَوَرَثُوا بِصَدْقٍ مَوْعِدَ اللَّهِ لَهُمْ).

جمله «طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ» اشاره به افراد دوراندیش، عاقبت‌نگر و طالب حسن عاقبت است. قرآن مجید نیز می‌فرماید: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَقْنِينَ»؛ «عاقبت نیک برای پرهیز کاران است».۱

۱. قصص، آیه ۸۳.

جمله «صَبَرُوا أَنفُسَهُمْ» اشاره به اين است که خود را به استقامت و شکيابي
و ادار مى كنند تا عادت و حالت آنها شود و جمله «وَوَتَّقُوا بِصِدْقٍ مَوْعِدِ اللَّهِ لَهُمْ»
اشاره به ايمان قوي آنها به معاد و وعده های الهی در حق نيكوکاران است.

نکته

حمایت از نیازمندان در اسلام

همان گونه که در اين بخش از عهدنامه امام امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر یا به
تعبيير دیگر به همه زمامداران حق جو و حق طلب آمده بود، امام علیه السلام بيشترین تأكيد
را درباره قشر نیازمند جامعه فرمود و سفارش هايي را که درباره آنها کرد درباره
هیچ يك از گروه هايي که دست اندر کار توليد و سوددهي و امنيت جامعه هستند
نفرمود، هرچند به آنها نيز اهميت فراوان داد با اين که تصور بسياري بر اين
است که از کارافتادگان اجتماع و نیازمندان بى دست و پا چون نقشی در توليد
و پيشرفت جامعه ندارند نباید اهميتی داشته باشنند.

حتى در دنيا مادي، امروزه گروه هايي هستند که معتقدند از بين بردن آنها با
يک روش آسان و بدون درد کار شايسته اي است و بحث هاي مربوط به «أتانا زاي»
(مر از روی ترحم) مدافعان سرسختی دارد!

البته تفکرات مادي نتیجه هاي جز اين ندارد، زيرا به عقيدة آنها اين گروه تنها
صرف کننده و سربار جامعه اند؛ ولی ازنظر اديان آسماني و مخصوصاً اسلام که
بر محور مسائل اخلاقی و انسانی دور مى زند و پرورش عواطف بشری را در
سايه خدمت به اين گروه مى داند بيشترین تأكيد درباره رسيدگي به آنها شده
است.

در جهان خلقت نيز چنین است: اگر مثلاً عضوي از بدن انسان آسيب ببیند
و کارايی خود را موقتاً يا برای هميشه از دست بدهد قلب و ساير اعضاء، رساندن

خدمات به آن را هرگز تعطیل نمی‌کنند، بلکه گاهی قلب خون بیشتر و غذای فراوان‌تری به آن جا می‌فرستد و تا حد ممکن در ترمیم آن می‌کوشد.

اضافه بر این نباید فراموش کرد که بسیاری از این گروه روزگاری در خدمت جامعه بوده و گاه بهترین خدمات را ارائه داده‌اند. اگر امروز به فراموشی سپرده شوند یا کسی تسریع در مر آنان را با قساوت و بی‌رحمی طالب باشد انگیزه خدمت در دیگران که پایان کار خود را به این صورت می‌بینند ضعیف می‌شود. افزون بر این نهایت بی‌انصافی است که در روز توانایی خدمت کنند و در روز ناتوانی محروم گردند و این سخن یادآور حديث معروفی است که از مولا علی علیه السلام نقل شده و در آن آمده است: «مَرْ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّهِ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَصْرَانِيُّ، قَالَ: فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّهِ: اسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبَرَ وَعَجَزَ مَنْعَمْتُمُوهُ! أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ؛ پیر مرد نابینای ناتوانی در حال عبور بود که از مردم درخواست کمک می‌کرد. حضرت فرمود: او کیست (که دست به سوال دراز کرده است؟) عرض کردند: مردی است نصرانی. فرمود: در آن روز که قوی و توانا بود از وجود او استفاده کردید؛ اما امروز که پیر و ناتوان شده رهایش ساختید؟ باید از بیت‌المال مسلمین او را اداره کنید». ^۱

آنچه امام علی علیه السلام در این بخش از سخنانش فرموده با روایات زیادی که از رسول خدا و سایر معصومان علیهم السلام در زمینه کمک به نیازمندان وارد شده و آن را یکی از بزر ترین حسنات شمرده‌اند هماهنگ است.

رسول خدا علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةٍ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَكَانَمَا عَبَدَ اللهَ تِسْعَةَ آلَافِ سَنَةٍ صَائِمًا نَهَارَهُ قَائِمًا لَيَالَهُ؛ کسی که برای برآوردن حاجت برادر

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۲، ح ۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۶۶، ح ۱.

مسلمانش تلاش و کوشش کند مانند آن است که خدا را نه هزار سال عبادت کند؛

به طوری که تمام روزها را بگیرد و شب را تا صبح به عبادت برخیزد». ^۱

در حدیث دیگری از امام کاظم علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ هُمُ الْأُمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»؛ خداوند بندگانی در زمین دارد

که برای رفع نیازهای مردم تلاش می‌کنند. آن‌ها در روز قیامت در امنیت‌اند». ^۲

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «مَنْ سَعَى فِي حَاجَةٍ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ طَلَبَ وَجْهَ اللَّهِ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ الْأَلْفُ الْأَلْفُ حَسَنَةً»؛ کسی که برای برآوردن حاجت برادر مسلمانش کوشش کند و این کار را برای خدا انجام دهد خداوند متعال هزار هزار حسنے به او عطا می‌کند». ^۳

* * *

۱. بحار الانوار، ج ٧١، ص ٣١٥، ح ٧٢.

۲. همان، ص ٣١٩، ح ٨٤.

۳. همان، ص ٣٣٣، ح ١١٠.

بخش بیست و یکم

وَاجْعَلْ لِذَوِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا ُفَرْغٌ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَلَجْلَسْ
لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَهْوَاضُعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَالَقَ، وَتَقْعُدُ عَنْهُمْ جُنْدُكَ
وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَسُرَطِكَ؛ حَتَّى يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُسْتَعْنَعٍ،
فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ
مَوْطِنٍ: لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلنَّصْعَيْفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْفَوْيِ غَيْرِ
مُسْتَعْنَعٍ، لَمَّا احْتَمَلَ الْحُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعَيْ، وَلَمَّا عَنْهُمُ الضَّيْقَ وَالْأَذْفَ يَبْسُطِ
اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْذَافَ رَحْمَتِهِ، وَلَمَّا وَجَبَ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَأَغْطِ مَا
أَعْطَيْتَ هَنِينًا، وَأَمْنَعَ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ.

ترجمه

برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی را مقرر کن که شخصاً (و چهره به چهره) به نیاز آنها رسیدگی کنی و مجلسی عمومی و همگانی برای آنها تشکیل ده (و در آنجا بنشین و مشکلات آنها را حل کن) در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده است تواضع کن ولشکریان و معاونان را اعم از پاسداران و نیروی انتظامی از آنها دور ساز تا هر کس بخواهد بتواند با صراحة و بدون ترس ولکن زبان، سخن خود را با تو بگوید زیرا من بارها از رسول خدا - که درود خدا بر ایشان و خاندان پاکش باد - این سخن را شنیدم که می فرمود: «امتی که در آن حق ضعیف از زورمند با صراحة گرفته نشود هرگز روی قداست و پاکی را نخواهد دید (و آرامش از آنها رخت بر می بندد). سپس خشونت و کندی و ناتوانی آنها را در سخن، تحمل کن و هرگونه محدودیت و تنگ خویی

و استکبار دربرابر آن‌ها را از خود دور ساز (تا بتوانند حرف دل خود را بگویند). خداوند با این کار، رحمت واسعه خود را بر تو گسترش خواهد داد و شواب اطاعت‌ش را برای تو قرار می‌دهد. آنچه را که می‌بخشی به گونه‌ای بخشش که گوارا (و بی‌منت) باشد و آن‌گاه که (به هر علت) از بخشش خودداری می‌کنی آن را با لطف و معذرت خواهی همراه ساز.

شرح و تفسیر

تشکیل مجلس عام برای رسیدگی به کار مردم

امام علیه السلام بعد از شرح کامل طبقات جامعه و دستورات لازم درمورد هر یک وظایفی که زمامدار دربرابر آن‌ها دارد، نکاتی را یادآور می‌شود که ناظر به همه آن‌هاست و هر یک به‌نحوی در آن مشترک‌اند. نخستین دستور این‌که می‌فرماید: «برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی را مقرر کن که شخصاً (و چهره به چهره) به نیاز آن‌ها رسیدگی کنی و مجلسی عمومی و همگانی برای آن‌ها تشکیل ده (و در آن‌جا بنشین و مشکلات آن‌ها را حل کن)؛ (وَاجْعَلْ لِذِي الْحَاجَاتِ مِنْكَ قِسْمًا تُفَرَّغُ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا).

بعضی تصور کرده‌اند که این فصل دنباله فصل سابق و مربوط به محرومان و نیازمندان جامعه است در حالی که چنین نیست و ممکن است کسی کاسب یا تاجر یا کارمند اداره‌ای باشد و فرد زورمندی حقش را پایمال کرده باشد و نیاز به دادخواهی داشته باشد.

تعییر «ذوی الحاجاتِ مِنْكَ» به جای «ذوی الحاجاتِ مِنْهُمْ» نیز دلیل بر عمومیت است و تعییر «گرفتن حق ضعیف از قوی» که ذیل این کلام آمده، دلیل دیگری بر عمومیت مفهوم این بخش است.

امام علیه السلام به‌دلیل این سخن می‌فرماید: دو نکته دیگر را نیز فراموش نکن:

نخست این‌که «در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده است تواضع کن»؛
 (فَسَتَّوَ أَضْعُفَ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ^۱).

روشن است که اگر زمامدار تواضع نکند و با ابهت و کبر و غرور در بالای مجلس بنشینند ضعیفان و نیازمندان جرأت نمی‌کنند با صراحت مشکل خود را مطرح کنند.

دیگر این‌که «لشکریان و معاونانت را اعم از پاسداران و نیروی انتظامی از آن‌ها دور ساز تا هرکس بخواهد بتواند با صراحت و بدون ترس و لکن زبان، سخن خود را با تو بگوید»؛ (وَتُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَكَ وَأَعْوَانَكَ مِنْ أَخْرَاسِكَ^۲ وَشَرَطِكَ^۳، حَتَّىٰ يُكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُسْتَغْنِيٍّ^۴).

بدیهی است که اگر مأموران بالباس‌های رسمی اطراف مجلس را گرفته باشند چنان رعب و وحشتی به افراد دست می‌دهد که توان بیان حاجت خود را پیدا نمی‌کنند.

ممکن است گفته شود که حضور زمامدار بدون اعوان و انصار و پاسدار در چنین مجلسی خطرناک است؛ ولی او لاً، زمامداران عادل و مردمی، هنگامی که میان مردم می‌آیند خود مردم محافظ و پاسدار آن‌ها هستند. ثانیاً، ممکن است عده‌ای از مأموران بالباس‌های عادی و معمولی در لابه‌لای جمعیت باشند تا اگر شخصی شرور قصد سوئی داشته باشد بتوانند جلوی او را بگیرند.

۱. در بعضی از نسخه‌ها «رَقَعَكَ» (یعنی برتری داد) آمده است که تناسب بیشتری دارد.

۲. «آخراس» جمع «حارس» و «حرسيّ» به معنای نگهبان از ماده «حراست» به معنای نگهبانی گرفته شده است.

۳. «شَرَطٌ» جمع «شُرُطَةٌ» به معنای پاسبان (نیروی محافظت شهر) است. ارباب لغت گفته‌اند که این واژه از «شَرَطٌ» بر وزن «شرف» به معنای علامت گرفته شده، زیرا این مأموران همیشه علامت‌هایی بر خود می‌نهند که شناخته شوند.

۴. «مُسْتَغْنِيٌّ» به شخصی که دارای لکن زبان است گفته می‌شود. از ریشه «تُغْنِيَّة» به معنای لکن زبان گرفته شده و در واقع شبیه به اسماء اصوات است.

آنگاه امام علیه السلام برای این دستور مهم و اجتماعی دلیل روشنی از کلام پیامبر اکرم علیه السلام نقل می‌کند، می‌فرماید: «زیرا من بارها از رسول خدا - که درود خدا بر ایشان و خاندان پاکش باد - این سخن را شنیدم که می‌فرمود: «امتی که در آن حق ضعیف از زورمند با صراحة گرفته نشود هرگز روی قداست و پاکی را نخواهد دید (و آرامش از آن‌ها رخت بر می‌بندد)»؛ (فَإِنَّمَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ لَّنْ تُقَدَّسْ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقَّهُ مِنَ الْقُوَّىٰ غَيْرَ مُسْتَغْنِيٍّ).

منظور از تقدس و پاکیزگی همان پاکیزه شدن از ظلم و جور و جنایت و هرج و مرج است، چراکه اگر ضعیفان جامعه پناهگاهی برای خود پیدا نکنند دست به دست هم می‌دهند و شورشی به راه می‌اندازند که کترل آن بسیار مشکل و گاه غیر ممکن است و تاریخ نشان می‌دهد که قیام ضعفای جامعه و شورش‌های فرآگیر از همینجا سرچشمه می‌گیرد.

بنابراین آنچه امام علیه السلام و همچنین پیامبر اکرم علیه السلام فرمودند افزون بر این که دستوری اخلاقی و انسانی و سبب پیشرفت دین و آیین است جنبه سیاسی هم دارد. در حدیثی ابن مسعود نقل می‌کند: «أَتَى النَّبِيُّ عَلِيَّ رَجُلٌ يُكَلِّمُهُ فَأَرْعَدَهُ، فَقَالَ: هَوْنَ عَلَيْكَ فَأَسْتُ بِمَلِكٍ إِنَّمَا أَنَا ابْنُ امْرَأٍ كَانَتْ تَأْكُلُ الْقَدَّ؛ مَرْدِي خَدْمَتْ بِيَغْمِيرِ اکرم علیه السلام آمد و در حالی که با پیامبر صحبت می‌کرد می‌لرزید. پیغمبر فرمود: کار را بر خود آسان‌گیر (بیهوده نترس) من شاه نیستم. من فرزند زنی هستم که غذای بسیار ساده‌ای می‌خورد». ^۱

آنگاه امام علیه السلام در دستور دیگری به دنبال دستور بار عالم برای همه حاجتمدان می‌افزاید: «سپس خشونت و کندی و ناتوانی آن‌ها را در سخن، تحمل کن و هرگونه محدودیت و تنگ‌خویی واستکبار دربرابر آن‌ها را از خود دور ساز (تا

بتوانند حرف دل خود را بگویند) خداوند با این کار، رحمت واسعه خود را بر تو گسترش خواهد داد و ثواب اطاعت ش را برای تو قرار می‌دهد؛ (ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرُقَ^۱ مِنْهُمْ وَالْعِيَّ^۲، وَنَحْ^۳ عَنْهُمُ الضّيقَ وَالْأَنْفَ^۴ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبْ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ).

در نهایت می‌فرماید: «آنچه را که می‌بخشی به گونه‌ای ببخش که گوارا (وبی‌منت) باشد و آن‌گاه که (به هر علت) از بخشش خودداری می‌کنی آن را با لطف و معذر خواهی همراه ساز»؛ (وَأَعْطِ مَا أُعْطِيَتَ هَنِينَا، وَامْتَنْعُ فِي إِجْمَالٍ^۵ وَإِعْذَارٍ^۶).

قرآن مجید نیز در این زمینه دستور صریحی دارد، گاه خداوند به پیامبر ش خطاب می‌کند و می‌فرماید: «وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا»؛ (و هرگاه از آنان [مستمندان] روی برتابی و انتظار رحمت (ونعمت) پروردگارت را داشته باشی (تا توانایی یابی و به آن‌ها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنان سخن بگو).^۷

و در جای دیگر عموم مردم را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَبَعُهَا أَذَى»؛ (گفتار پسندیده (دربار نیازمندان) و عفو (و گذشت از تندخوی آن‌ها) از صدقه‌ای که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است).^۸

۱. «خُرُق» به معنای سختگیری و خشونت است در برابر «رفق» که به معنای مدارا کردن است.

۲. «عِيّ» (با کسر عین) به معنای کند زبانی است و «عَيّ» بروزن «حِيّ» معنای وصفی دارد؛ یعنی کند زبان.

۳. «نَحْ» فعل امر از باب تفعیل و از ریشه «تنحیة» به معنای دور کردن و زائل کردن است.

۴. «الْأَنْفَ» یعنی خودداری از کاری براثر استکار و خودبر تربیتی.

۵. «إِجْمَال» به معنای لطف و مدارا کردن است.

۶. «إِعْذَار» به معنای معذر خواهی کردن است.

۷. اسراء، آیه ۲۸.

۸. بقره، آیه ۲۶۳.

امام علیه السلام با این توضیحات، تمام ظرافت‌های مربوط به چنان مجلسی را بیان فرموده و نکات روانی لازم را که سبب بهره‌گیری بهتر و بیشتر از چنین مجلسی می‌شود گفته است.

گرچه در دنیای امروز کمتر زمامداری دست به تشکیل چنین مجلسی می‌زند؛ ولی به‌یقین ارتباط مستقیم با مردم حاجتمند و به‌شکل چهره به چهره می‌تواند حلال بسیاری از مشکلات باشد و فواید زیر را دربر دارد:

۱. مردم می‌توانند عقده‌های دل خود را نزد زمامدار بگشایند.
۲. این امر پیوند محبت را میان مردم وزمامدار محکم می‌کند.
۳. کارمندان و دولتمردان از ترس این‌که در چنین مجلسی رازشان فاش شود از ظلم به رعایا و غصب حقوق آنان خودداری خواهند کرد.

ممکن است گفته شود که با توجه به فزونی جمعیت و سرعت و آسانی ارتباط‌ها، هجوم مردم حاجتمند رشتۀ کار را از دست زمامدار خواهد گرفت، چراکه ممکن است در یک کشور در زمان واحد ده‌ها هزار یا صدها هزار نفر از این قبیل افراد باشند. راه حل این مسئله دادن نوبت و در نظر گرفتن اولویت، و بهره‌گیری از مشاوران امین است.



بخش بیست و دوم

لَمْ أُمُورْ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشِرَتِهَا، مِنْهَا: إِجَابَةُ عُمَالِكَ بِمَا يَعْيَا عَنْهُ كُتَابَكَ، وَمِنْهَا: إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَحْرَجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ وَأَمْضِي لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلَهُ، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا يَئِنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَوْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَأَجْزَلَ تِلْكَ الْأَوْسَامِ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النِّيَّةُ، وَسَلَّمَتْ مِنْهَا الرَّعْيَةُ

تر جمه

سپس (آگاه باش که) بخشی از کارهای تو هست که باید شخصاً به آنها پیردازی (ونباید به دیگران واگذار کنی) از جمله پاسخ گفتن به کارگزاران حکومت در آنجا که منشیان و دفترداران از پاسخ آن عاجزند. و دیگر، برآوردن نیازهای مردم است در همان روز که حاجات و نیازهای آنها به تو گزارش می‌شود و معاونان تو در پاسخ به آن مشکل دارند. (به هوش باش!) کار هر روز را در همان روز انجام بده (و به فردا میفکن) زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد (واگر کار روز دیگر بر آن افزوده شود مشکل آفرین خواهد بود).

و باید بهترین اوقات و بهترین بخش‌های عمرت را برای خلوت با خدا قرار دهی، هرچند تمام کارهایت برای خدادست اگر نیت خالص داشته باشی و رعیت به سبب آن در سلامت و آرامش زندگی کنند.

شرح و تفسیر

کار امروز را به فردا میفکن

امام علیہ السلام در این بخش از عهدهنامه خود به مالک اشتر چند دستور مهم درباره

تقسیم کارها و تقسیم اوقات روزانه می‌دهد، نخست می‌فرماید: «سپس (آگاه باش که) بخشی از کارهای تو هست که باید شخصاً به آن‌ها پردازی (و باید به دیگران واگذار کنی) از جمله پاسخ گفتن به کارگزاران حکومت در آنجا که منشیان و دفترداران از پاسخ آن عاجزند»؛ (ثُمَّ أَمْوَرُ مِنْ أُمُورِكَ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا، مِنْهَا: إِجَابَةُ عُمَالِكَ بِمَا يَعْيَا^۱ عَنْهُ كَتَابَكَ).

این معنای مدیریت صحیح و اثربخش است که کارهای کلیدی و اموری که از دست دیگران ساخته نیست رسماً به دست رئیس حکومت باشد و لحظه‌ای از آن غافل نشود؛ اموری که اگر انسجام یابد تمام بخش‌های حکومت در مسیر صحیح خود قرار خواهد گرفت.

سپس می‌افزاید: «و دیگر، برآوردن نیازهای مردم است در همان روز که حاجات و نیازهای آن‌ها به تو گزارش می‌شود و معاونان تو در پاسخ به آن مشکل دارند»؛ (وَمِنْهَا: إِصْدَارُ^۲ حَاجَاتِ النَّاسِ يَوْمَ وُرُودِهَا عَلَيْكَ بِمَا تَحْرُجُ^۳ يِهِ صُدُورُ أَعْوَانِكَ).

آن‌گاه دستور دیگری می‌دهد؛ دستوری که از نظر مدیریت خرد و کلان فوق العاده اهمیت دارد، می‌فرماید: «(به هوش باش!) کار هر روز را در همان روز انجام بده (و به فردا می‌فکن) زیرا هر روز کاری مخصوص به خود دارد (و اگر کار روز دیگر بر آن افزوده شود مشکل آفرین خواهد بود)؛ (وَأَمْضِ لِكُلِّ يَوْمٍ عَمَلًا، فَإِنَّ لِكُلِّ يَوْمٍ مَا فِيهِ).

این گفته منطقی و روشن است که هر روز مشکلات خاص خود را دارد و اگر کار امروز به فردا افکنده شود مشکلی بر مشکل افزوده می‌گردد و پاسخ‌گویی به آن آسان

۱. «یَعْيَا» فعل مضارع از ریشه «عی» بر وزن «حی» به معنای ناتوان شدن است.

۲. «إِصْدَار» به معنای انجام دادن و صادر کردن است.

۳. «تَحْرُج» فعل مضارع از ریشه «حرج» بر وزن «کرج» به معنای در تنگنا قرار گرفتن است.

نخواهد بود و ممکن است سبب شود که باز کارهای آن روز به روزهای دیگری موكول شود و سرانجام آنچنان کارهای پیچیده و مختلف روی هم انباشته گردد که مانند بهمنی عظیم بر سر مدیران سقوط کند و آن‌ها را بیچاره سازد.

در سومین دستور می‌فرماید: «باید بهترین اوقات و بهترین بخش‌های عمرت را برای خلوت با خدا قرار دهی، هرچند تمام کارهایت برای خدادست اگر نیت خالص داشته باشی و رعیت به سبب آن در سلامت و آرامش زندگی کنند؛ وَاجْعَلْ لِنَفْسِكَ فِيمَا بَيْتَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْكَ الْمَوَاقِيتِ، وَأَجْزَلْ^۱ تِلْكَ الْأَقْسَامِ، وَإِنْ كَانَتْ كُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحْتَ فِيهَا النِّيَّةُ، وَسَلِمْتَ مِنْهَا الرَّعِيَّةُ».

اشاره به این‌که درست است که هر کاری با نیت خالص انجام شود عبادت محسوب می‌شود حتی غذایی که انسان می‌خورد اگر به این قصد باشد که برای انجام وظایف الهی نیرو بگیرد عبادت است؛ خواب و تفریح نیز اگر برای آماده ساختن جسم و روح جهت خدمت به خلق خدا باشد آن هم عبادت بزرگی است؛ ولی با این حال باید بخشی از بهترین اوقات شباهه‌روز برای رازونیاز خالصانه به درگاه خدا اختصاص یابد که حاصل زندگی را پربار و پربرکت و پایه‌های کاخ سعادت انسان را محکم می‌سازد.

در روایات اسلامی نیز از یک سو این حقیقت آمده است که پیغمبر اکرم ﷺ به ابوذر فرمود: «یا أَبَا ذَرٍ لَيْكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ حَتَّىٰ فِي النَّوْمِ وَالْأَكْلِ؛ باید در هرچیز نیت (و قصد قربت) داشته باشی حتی در غذا خوردن و خوابیدن (تا همه آن‌ها جزء عبادات تو محسوب شود)».^۲

از سوی دیگر در حدیثی که در کتاب شریف کافی آمده است می‌خوانیم: «كَانَ عَلَيْهِ إِذَا هَالَهُ شَيْءٌ فَزَعَ إِلَى الصَّلَاةِ ثُمَّ تَلَاهَذِهِ الْآيَةُ ۝ وَاسْتَعِنُوا بِالصَّبْرِ

۱. «أَجْزَلْ» به معنای بهترین و پربارترین از ریشه «جَرْلٌ» بر وزن «عَزل» است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۸۴.

وَالصَّلَاةِ»؛ علی هرگاه مشکل مهمی پیش می آمد به سراغ نماز می رفت (تا مشکل را با قدرت بیشتری حل کند) سپس این آیه شریفه قرآن را تلاوت می فرمود: «از شکنیابی (روزه) و نماز یاری بطلبید».^۱

در آیات ۶ و ۷ سوره مزمّل می خوانیم: «إِنَّ نَاسِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْنًا وَأَقْوَمُ قِبْلًا إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا»؛ (به یقین نماز و عبادت شبانه گامی استوارتر و گفتاری پایدارتر است، زیرا تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت (و عبادت شبانه به تو نیرو می بخشد)). اشاره به این که چون در روز وظایف سنگین بر دوش داری باید روح خود را با عبادت شبانه تقویت کنی و آمادگی لازم را برای کارهای بزر به دست آوری.

* * *

۱. کافی، ج ۳، ص ۴۸۰، ح ۱ و آیه ۱۵۳ از سوره بقره.

بخش بیست و سوم

وَلِيَكُنْ فِي خَاصَّةٍ مَا تُحِلُّصُ بِهِ لَهُ دِينُكَ: إِقَامَةُ فَرَأَءَضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ
خَاصَّةٌ، فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لِنِلَكَ وَهَارَكَ، وَوَفٌّ مَا تَقْرَبَتْ بِهِ إِلَى
اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثُلُومٍ وَلَا مَذْهُوْسٍ، بِالْغَاً مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ، وَإِذَا
قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تَكُونَ مُنَفِّرًا وَلَا هُمْ ضَيِّعُهُ، فَإِنَّ فِي النَّاسِ
حِينَ وَجْهَنِي إِلَى
/B-e n | «½ -ºM
i f üÄâ A f Mñ :ñBÜù? M a Aò f :i - °A
wnS Bw k¢ /]Bd °A° aÄAM ½

ترجمه

از جمله اموری که باید آن را به منظور خالص کردن دینت برای خدا انجام دهی اقامه فرائضی است که مخصوص ذات پاک اوست، بنابراین مقداری از نیروی بدنی خود را در شب و روز در اختیار فرمان خدا بگذار و آنچه را که موجب تقرب تو به خداوند می شود به طور کامل و بی نقص به انجام رسان، هر چند موجب خستگی فراوان جسمی تو شود و هنگامی که به نماز جماعت برای مردم می ایستی باید نمازت نه (چنان طولانی باشد که) موجب نفرت مردم گردد و نه (چنان سریع که) موجب تضییع واجبات نماز شود، زیرا در میان مردم (که با تو به نماز می ایستند) افراد بیماری هستند یا کسانی که حاجات فوری دارند. من از رسول خدا علیه السلام هنگامی که مرا به سوی یمن فرستاد پرسیدم: چگونه با آنان نماز بخوانم؟ فرمود: با آنها نمازی بخوان که همچون نماز ناتوان ترین آنها باشد و با مؤمنان رحیم و مهربان باش.

شرح و تفسیر

در همه چیز حتی نماز اعتدال را رعایت کن

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه دو دستور مهم به مالک در مورد عبادات می‌دهد:

دستور اول درباره عبادت‌های خصوصی است که انسان، تنها با خدا رازو نیاز می‌کند مخصوصاً در دل شب‌ها و در آن زمان که چشم گروهی در خواب است. می‌فرماید: «از جمله اموری که باید آن را به منظور خالص کردن دینت برای خدا انجام دهی اقامه فرائضی است که مخصوص ذات پاک اوست»؛ (ولیکنْ فِي خَاصَّةٍ مَا تُحِلِّصُ بِهِ لِلَّهِ دِينَكَ، إِقَامَةُ فَرَائِضِهِ الَّتِي هِيَ لَهُ خَاصَّةً).

اشاره به این‌که مبادا تصور کنی انجام وظایف زمامداری مخصوصاً خدمت به نیازمندان می‌تواند مانع عبادات و اقامه فرائض گردد که هر یک از این دو جای مخصوص خود را دارد و هیچ‌کدام نمی‌تواند جانشین دیگری شود.

به دنبال آن تأکید بیشتری کرده، می‌فرماید: (بنابراین مقداری از نیروی بدنی خود را در شب و روز در اختیار فرمان خدا بگذار و آنچه را که موجب تقرب تو به خداوند می‌شود به طور کامل و بی‌نقص به انجام رسان، هر چند موجب خستگی فراوان جسمی تو شود)؛ (فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِكَ فِي لَيْلَكَ وَنَهَارِكَ، وَوَفْ مَا تَقَرَّبَتِ بِهِ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ كَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَلَا مَنْقُوِصٍ بِالْغَاءِ مِنْ بَدَنِكَ مَا بَلَغَ).

بنابراین زمامدار هرچند در تمام اوقات به تدبیر امور کشور مشغول است؛ ولی باید بخشنی از اوقات شبانه‌روز خود را برای رازو نیاز با خدا بگذارد و عبادات را به طور کامل انجام دهد، هر چند جمع میان آن و انجام وظایف زمامداری بر او سنگین باشد چراکه این عبادات و رازو نیازها و مناجات‌های با خداست که به او نیرو و توان می‌بخشد و قصد او را در خدمت خالص می‌کند. تعبیر «غَيْرَ مَثْلُومٍ» با توجه به این‌که «ثُلْمَة» در اصل به معنای شکاف

و شکستگی است در اینجا اشاره به کم نگذاشتن از نظر اجزا و شرایط و ترک موانع نماز است، از این رو ممکن است جمله «وَلَا مَنْقُوصٌ» اشاره به کاستی‌هایی از نظر مستحبات و کمالات عبادت باشد؛ یعنی عبادت را به طور کامل انجام ده به گونه‌ای که نه کمبودی از نظر واجبات داشته باشد و نه مستحبات.

درواقع امام علیه السلام با این بیان به تمام کسانی که در اجتماع شغل‌های مهم و پردردسری دارند این درس را می‌دهد که مبادا وجود گرفتاری‌های زیاد سبب شود که آن‌ها خود را از عبادات مستحب و نوافل معاف بدانند که این اشتباه بزرگی است و یا این‌که تصور کنند انجام فرائض به طور کامل ممکن است سبب گردد که در وظایف اجتماعی گرفتار کوتاهی‌ها و خطأ و اشتباه شوند.

جالب این‌که در بعضی از نقل‌ها آمده است: در زمان مرحوم میرزا قمی اطرافیان سلطان وقت به او نوشتند: اگر سلطان در این فصل گرما بخواهد روزه بگیرد ممکن است در اواخر روز حالت عصبانیت به او دست دهد و حکم خلافی صادر کند؛ خون بی‌گناه یا کم‌گناهی ریخته شود و افرادی بیش از استحقاقشان مجازات گردند. مرحوم میرزا قمی در پاسخ نوشت: سلطان باید روزه بگیرد و عصبانی هم نشود.

آن‌گاه به سراغ دومین دستور درباره عبادات جمعی می‌رود و می‌فرماید: «هنگامی که به نماز جماعت برای مردم می‌ایستی باید نمازت نه (چنان طولانی باشد که) موجب نفرت مردم گردد و نه (چنان سریع که) موجب تضییع واجبات نماز شود»؛ (وَإِذَا قُمْتَ فِي صَلَاتِكَ لِلنَّاسِ، فَلَا تَكُونَ مُنْفَرًا وَلَا مُضَيِّعًا).

سپس امام علیه السلام به دو دلیل عقلی و نقلی برای این دستور تمسک می‌جوید: نخست می‌فرماید: «زیرا در میان مردم (که با تو به نماز می‌ایستند) افراد بیماری هستند یا کسانی که حاجات فوری دارند»؛ (فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعَلَّةُ وَلَهُ الْحَاجَةُ).

بنابراین عقل ایجاب می‌کند که امام جماعت وضع آن‌ها را در نظر بگیرد تا نماز جماعت موجب نفرشان نگردد.

آن‌گاه به سراغ دلیل نقلی می‌رود و می‌فرماید: «من از رسول خدا علیه السلام هنگامی که مرا به سوی یمن فرستاد پرسیدم: چگونه با آنان نماز بخوانم؟ فرمود: با آن‌ها نمازی بخوان که همچون نماز ناتوان ترین آن‌ها باشد و با مؤمنان رحیم و مهربان باش»؛ (وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ وَجَهْنَيِ الْيَمَنَ: كَيْفَ أَصْلِي عَلَيْهِمْ؟ فَقَالَ: صَلِّ عَلَيْهِمْ كَصَلَاةِ أَضْعَافِهِمْ وَكُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا).

مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابواب مستحبات نماز جماعت بابی به عنوان «استحباب تخفیف الامام صلاتة» گشوده است و در آن هشت روایت از معصومان علیهم السلام در این زمینه نقل کرده است، از جمله این‌که در روایتی آمده است: «روزی معاذ (بن جبل) در زمان رسول خدا در مسجدی نماز جماعت برگزار کرد و قرائت نماز را طولانی خواند. مردی در نماز به او ملحق شد و معاذ سوره‌ای طولانی را آغاز کرد. آن مرد برای خود سوره کوتاهی خواند و نماز را تمام کرد و سوار مرکب شد (ورفت). این جریان به گوش رسول خدا رسید. کسی را نزد معاذ فرستاد و فرمود: (یا معاذ إیاک أَنْ تَكُونَ فَتَّاناً، عَلَيْکَ بِالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَذَوَاتِهَا؛ ای معاذ! فتنه گر مباش (و مردم را از جماعت دور مساز) لازم است سوره «والشمس وضحاها» و امثال آن (از سوره‌های کوتاه) را بخوانی». ^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «یئبیغی لِلإِمَامِ أَنْ تَكُونَ صَلَاتُهُ عَلَى صَلَاتِهِ أَضْعَافٍ مَّنْ خَلْفَهُ؛ سزاوار است نماز امام همانند نماز ضعیف‌ترین کسی باشد که پشت سر او نماز می‌خواند». ^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۰، ح ۴.

۲. همان، ح ۳.

در حدیث دیگری آمده است: «إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ يُؤْمِنُ أَصْحَابُهُ فَيَسْمَعُ
بُكَاءَ الصَّبِيِّ فَيَخَفِّضُ الصَّلَاةَ»؛ پیغمبر اکرم روزی با اصحابش نماز می خواند،
صدای گریه کودکی را شنید. نماز را تخفیف داد و کوتاه کرد.^۱

در روایت دیگری شبیه آن آمده که اصحاب سؤال کردند: چرا نماز را کوتاه
فرمودی؟ پیغمبر فرمود: «أَوْمَا سَمِعْتُمْ صُرَاخَ الصَّبِيِّ؟؛ آیا صدای گریه کودک را
نشنیدید؟». ^۲

بدیهی است که منظور از تخفیف نماز در این روایات این نیست که واجبات
نماز رعایت نگردد.

* * *

۱. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۴۷۰، ح ۵.

۲. همان، ص ۴۶۹، ح ۱.

بخش بیست و چهارم

وَأَمَّا بَعْدُ، فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَ عَنْ رَعِيَّكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الضَّيقِ، وَقَالَهُ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ؛ وَالاًحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضْعُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَيَقْبِحُ الْخَسْنُ، وَيَحْسُنُ الْقِيَحُ وَيُشَابِّهُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ. وَإِنَّمَا الْوَالِي بِشَرِّ لَا يَعْرُفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَيَسْتَ عَلَى الْحَقِّ سِماتٌ تُعْرَفُ بِهَا صُرُوبُ الصَّدْقِ مِنَ الْكَذِبِ، وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ: إِمَّا أَمْرُوْ سَخَّتْ ذَفْنُسُكَ بِالْبَذْلِ فِي الْحَقِّ، فَفِيمَ احْتِجَابِكَ مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِيهِ، أَوْ فَعَلَ كَرِيمٌ دُسْدِيْهِ! أَوْ مُبْتَلٌ بِالْمَنْعِ، فَمَا أَسْرَعَ كَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسَالِتِكَ إِذَا أَدِسُّوا مِنْ بَذِلَكَ! مَعَ أَنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَوْوِنَةَ فِيهِ عَلَيْكَ، مِنْ شَكَاةِ مَظْلِمَةِ، أَوْ طَلْبِ إِذْصَافٍ فِي مُعَامَلَةِ

تر جمه

و اما بعد (از این دستور)، هیچ‌گاه خود را در زمانی طولانی از رعایا پنهان مدار، زیرا پنهان ماندن زمامداران از چشم رعایا موجب نوعی کم‌اطلاعی از امور (مردم و کشور) می‌شود و آن‌ها را درباره آنچه از آنان پوشیده مانده است بی‌خبر می‌سازد درنتیجه مسائل بزر نزد آنان کوچک و امور کوچک در نظر آن‌ها بزر می‌شود، کار خوب، رشت جلوه می‌کند و کار زشت، خوب؛ و حق و باطل با یکدیگر آمیخته می‌شود. (و به یقین تدبیر لازم برای امور کشور در چنین شرایطی امکان‌پذیر نیست) زیرا والی فقط یک انسان است، اموری را که مردم از او پنهان می‌دارند نمی‌داند و حق، همیشه علامت مشخصی ندارد و نمی‌توان

همیشه «صدق» را در چهره‌های مختلف از «کذب» شناخت (وانگهی) تو از دو حال خارج نیستی: یا مردی هستی که آمادگی برای سخاوت و بذل و بخشش در راه حق داری، بنابراین دلیلی ندارد که خود را پنهان داری و از عطا کردن حق واجب خودداری کنی، و فعل کریمانه‌ای را که باید انجام دهی ترک نمایی، یا مردی بخیل و تنگ‌نظر هستی در این صورت (هنگامی که مردم تو را ببینند و این صفت را در تو بشناسند) از بذل و بخشش تو مأیوس می‌شوند و دست از تو برمی‌دارند. افزون بر این‌ها، بسیاری از حوائج مردم نزد تو، هزینه‌ای برای تو ندارد؛ مانند شکایت از ستمی یا درخواست انصاف در داد و ستدی.

شرح و تفسیر

عیوب پنهان شدن زمامدار از دید مردم

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه خود درباره لزوم رابطه نزدیک میان والی و توده‌های مردم سخن می‌گوید و معاایب دور ماندن او از آن‌ها را شرح می‌دهد و با دلایل مختلف روشن می‌سازد که نباید والی خود را از مردم پنهان دارد و اگر شرایطی ایجاد کند که از آن‌ها پنهان شود نباید این پنهانی به طول انجامد. می‌فرماید: «و اما بعد (از این دستور)، هیچ‌گاه خود را در زمانی طولانی از رعایا پنهان مدار، زیرا پنهان ماندن زمامداران از چشم رعایا موجب نوعی کم‌اطلاعی از امور (مردم و کشور) می‌شود»؛ (وَأَمّا بَعْدُ، فَلَا تُطْوِلَنَّ احْتِجَابَكَ^۱ عَنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوُلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُبَّهَ مِنَ الظِّيقِ، وَقِلَّةُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ).

در طول تاریخ بسیار دیده شده که حواسی سلطان و اطرافیان زمامدار او را عملاً در محاصره خود قرار می‌دهند و تنها اخباری را به او می‌رسانند که موجب خشنودی

۱. «احتجاب» به معنای خویشتن را پنهان داشتن از ریشه «حَجْب» بر وزن «حَجْم» به معنای پوشانیدن آمده است.

او یا به نفع حواشی و اطرافیان باشد و به این ترتیب او را از آنچه در کشور می‌گذرد دور می‌سازند و این وضع، برای اداره یک کشور بسیار خطرناک است؛ اما هنگامی که او با آحاد مردم در جلساتی تماس داشته باشد واقعیت‌های دست اول به او منتقل می‌شود و حتی خیانت اطرافیان و مظالم آن‌ها آشکار می‌گردد.

یکی از دستورات اسلامی این بوده که زمامداران، امامت جماعت را بر عهده می‌گرفتند؛ یعنی در میان مردم همه روز حاضر می‌شدند و این کار می‌توانست بسیاری از واقعیت‌ها را به آن‌ها منتقل کند؛ خواه تلخ باشد یا شیرین.

آن‌گاه در ادامه این سخن می‌فرماید: «وَ آن‌ها را درباره آنچه از آنان پوشیده مانده است بی خبر می‌سازد درنتیجه مسائل بزر نزد آنان کوچک و امور کوچک در نظر آن‌ها بزر می‌شود، کار خوب، رشت جلوه می‌کند و کار زشت، خوب؛ و حق و باطل با یکدیگر آمیخته می‌شود (و به یقین تدبیر لازم برای امور کشور در چنین شرایطی امکان پذیر نیست)»؛ (وَالاِحْتِجَاجُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمٌ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْكَبِيرُ، وَيَعْظُمُ الصَّغِيرُ، وَيَقْبُحُ الْحَسَنُ، وَيَحْسُنُ الْقِبِيجُ وَيُشَابِّ ۝ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ).

امام علیہ السلام به روشنی آثار شوم این دور ماندن از مردم را بیان فرموده و انگشت روی جزئیات گذاشته است، زیرا زمامدار در صورتی می‌تواند تصمیم صحیح در اداره امور کشور بگیرد که حوادث خوب را از بد و بد را از خوب و حق را از باطل و باطل را از حق بشناسد. بلکه در اندازه گیری‌های حوادث نیز به خطأ نزود. اگر حادثه کوچکی را بزر ببیند و درباره آن، تصمیمات شدید بگیرد به یقین گرفتار مشکلات می‌شود و همچنین به عکس، اگر اطرافیان و حواشی، حوادث مهم را در نظر او کوچک جلوه دهند ممکن است وقتی خبردار شود که شیرازه کشور از هم گسیخته باشد.

۱. «**یُشَابُ**» از ریشه «**شَوْبٌ**» بر وزن «**شَوَّق**» به معنای مخلوط کردن و آمیختن و گاه به معنای آلوده کردنی است که منشأ فساد است.

این یکی از دستورات مهم اسلام است و پیامبر اسلام علیه السلام و حاکم عادلی همچون علیه السلام با دقت آن را رعایت می‌کرده‌اند؛ هنگامی که حاکمان جور بنی‌امیه و امثال آن‌ها بر سر کار آمدند وضع دگرگون شد و حاجبان درگاه از ارتباط آحاد مردم با آن خلفای جور جلوگیری می‌کردند. حتی طبق بعضی از تواریخ گاه می‌شد که ارباب حاجت ماهها و حتی گاهی به مدت یک سال بر در کاخ حکومت رفت و آمد می‌کردند؛ ولی آن‌ها را به درون راه نمی‌دادند.^۱ به همین دلیل مردم به کلی از آن‌ها جدا شدند و ادامه حکومتشان جز با استبداد و کشتار بی‌گناهان امکان‌پذیر نبود.

سپس امام علیه السلام به سه دلیل دیگر برای نهی از پنهان ماندن زمامدار از مردم توسل می‌جوید که هر یک به تنها یی می‌تواند برای اثبات این واقعیت کافی باشد. نخست می‌فرماید: «زیرا والی فقط یک انسان است و اموری را که مردم از او پنهان می‌دارند نمی‌داند و حق، همیشه علامت مشخصی ندارد و نمی‌توان همیشه «صدق» را در چهره‌های مختلف از «کذب» شناخت»؛ (وَإِنَّمَا الْوَالِيَّ بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ، وَلَيَسْتُ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ ۚ تُعَرَّفُ بِهَا ضُرُوبُ الصَّدْقِ مِنَ الْكَذْبِ).

این دلیل بسیار روشنی است که زمامدار «عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ» و حق و باطل نیز همیشه نشان‌دار نیست، بهترین راه شناخت این است که با واقعیات بدون واسطه تماس داشته باشد تا از آنچه در کشورش می‌گذرد به‌طور صحیح باخبر گردد.

ممکن است در اینجا سؤال شود که این سخن چگونه با حدیثی که از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل شده سازگار است آن‌جا که فرمود: «إِنَّ عَلَى كُلِّ حَقٍّ حَقِيقَةً وَعَلَى كُلِّ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابيالحديد، ج ۱۷، ص ۹۳.

۲. «سمات» جمع «سمة» به معنای علامت است.

صَوَابٌ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذْوَهُ وَمَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ؛ بر هر حقی نشانه‌ای از حقیقت است و بر هر سخن راستی نوری است. آنچه را که (از روایات) موافق کتاب الله است بگیرید و آنچه را که مخالف آن است رها سازید». ^۱

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا حدیث پیامبر ﷺ ناظر به روایات و احکام است که می‌توان آن‌ها را با معیار سنجشی همچون قرآن مجید سنجید و حق را از باطل جدا کرد؛ اما آنچه در عهده‌نامه مالک آمده مربوط به موضوعات ومصاديق حق و باطل و راست و دروغ است که غالباً نشانه روشنی ندارند.

آن‌گاه امام علیه السلام به سراغ دلیل دوم می‌رود و می‌فرماید: «وانگهی تو از دو حال خارج نیستی: یا مردی هستی که آمادگی برای سخاوت و بذل و بخشش در راه حق داری، بنابراین دلیلی ندارد که خود را پنهان داری و از عطا کردن حق واجب خودداری کنی، و فعل کریمانه‌ای را که باید انجام دهی ترک نمایی، یا مردی بخیل و تنگ‌نظر هستی، در این صورت (هنگامی که مردم تو را ببینند و این صفت را در تو بشناسند) از بذل و بخشش تو مأیوس می‌شوند و دست از تو بر می‌دارند»؛ (وَإِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِمَّا امْرُوْسَخْتَ نَفْسَكَ بِالْبَذْلِ فِي الْحَقِّ فَفِيمَ احْتِبَاجُكَ مِنْ وَاحِبٍ حَقٌّ تُعْطِيهِ إِمَّا فَعْلٌ كَرِيمٌ تُسْدِيهِ إِمَّا مُبْتَلٌ بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ كَفَّالَنَّاسِ عَنْ مَسَالِكِهِ إِذَا أَيْسُوا مِنْ بَذْلِكَ!).

این یک واقعیت است که مردم اگر درباره کسی گرفتار شک و تردید باشند، پیوسته به او مراجعه می‌کنند؛ اما هنگامی که با او تماس نزدیک داشته باشند اگر اهل بذل و بخشش است عطای او را می‌گیرند و به دنبال کار خود می‌روند و اگر

۱. کافی، ج ۱، ص ۶۹، ح ۱.

۲. «تسدی» از ریشه إِسْدَاء به معنای بخشیدن و عطا کردن است و از ریشه سَدْوٌ بر وزن «سر و» به معنای دست به سوی چیزی بردن گرفته شده است.

آدمی بخیل است مأیوس می‌شوند و باز هم به سراغ کار خود می‌روند؛ ولی شخصی که خود را پنهان می‌دارد ممکن است بر در خانه او پیوسته از دحام باشد. سپس امام علیه السلام دلیل سوم را بیان می‌کند، می‌فرماید: «افزون بر این‌ها، بسیاری از حوائج مردم نزد تو، هزینه‌ای برای تو ندارد؛ مانند شکایت از ستمی یا درخواست انصاف در دادوستدی»؛ (معَ آنَّ أَكْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْكَ مِمَّا لَا مَوْنَةَ فِيهِ عَيْنَكَ، مِنْ شَكَاةً مَظْلِمَةً، أَوْ طَلَبٍ إِنْصَافٍ فِي مُعَامَلَةٍ).

اشاره به این‌که تمام مراجعات مردم درخواست مالی نیست بسیاری از آن‌ها درخواست کمک برای حل مشکلات است؛ مثلاً ظالمی به کسی ستمی کرده و مظلوم از تو کمک می‌خواهد یا معامله‌ای صورت گرفته و یکی از دو طرف معامله به دیگری زور می‌گوید، یا بدون مجوز شرعی می‌خواهد معامله را فسخ کند و یا بدھی خود را بدون دلیل نمی‌پردازد. در تمام این‌گونه امور اگر والی در جلساتی با مردم ارتباط مستقیم داشته باشد می‌تواند از نفوذ و قدرت خود استفاده کند و احراق حق نماید بی‌آن‌که هزینه مالی برای او داشته باشد.

نکته

دیدارهای مستقیم مردمی

تنها در این عهدنامه نیست که امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتراحت این توصیه را می‌کند که سعی کند در ساعات معینی با مردم تماس مستقیم داشته باشد و از مشکلات آن‌ها آگاه گردد و جلوی مظالم را بگیرد، بلکه در روایات دیگری از معصومان علیهم السلام نیز بر این معنا تأکید شده است.

از جمله یکی از یاران خاص امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به نام «بزنطی» می‌گوید: نامه‌ای از امام دیدم که به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشته است: «یا ابا

۱. «شکاۃ» به معنای شکایت است.

جعْفَرٌ بْنُ عَيْنِي أَنَّ الْمَوَالِيَ إِذَا رَكِبَتْ أَخْرَجُوكَ مِنَ الْبَابِ الصَّغِيرِ وَإِنَّمَا ذَلِكَ مِنْ بُخْلٍ بِهِمْ لِئَلَّا يَنَالَ مِنْكَ أَحَدٌ خَيْرًا، فَأَسَأَلَكَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَا يَكُنْ مَدْخَلُكَ وَمَخْرُجُكَ إِلَّا مِنَ الْبَابِ الْكَبِيرِ وَإِذَا رَكِبَتْ فَلَيْكُنْ مَعَكَ ذَهَبٌ وَفِضَّةٌ ثُمَّ لَا يَسَأَلَكَ أَحَدٌ إِلَّا أَعْطَيْتَهُ؛ به من اطلاع داده‌اند که خادمان تو هنگامی که (به قصد خروج از مسجد) سوار (مرکب) می‌شود تو را از در کوچک بیرون می‌برند (تا مردمی که دربرابر در بزر ایستاده‌اند با تو ملاقات نکنند) این به دلیل بخلی است که آن‌ها دارند و می‌خواهند خیری از تو به کسی نرسد از تو می‌خواهم به حقی که بر تو دارم (چنین کاری را ترک کنی و) ورود و خروج تو فقط از باب کبیر باشد (تا بتوانی با مردم تماس داشته باشی و بخشی از مشکلات آن‌ها را حل کنی) افزون بر این هنگامی که سوار (مرکب) می‌شود (و می‌خواهی خارج گردی) مقداری درهم و دینار با خود داشته باش و هر کس تقاضایی کرد چیزی به او بده^۱.

در حدیث دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام آمده است: «أَيُّمَا وَالِّي احْتَجَبَ عَنْ حَوَائِجِ النَّاسِ احْتَجَبَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ حَوَائِجِهِ؛ هر والی ای که خود را از برآوردن نیاز مردم پنهان دارد خداوند در قیامت او را از حوائجش پنهان می‌دارد (اجازه نمی‌دهد که به حوائجش برسد)^۲.

البته نمی‌توان انکار کرد که زمان‌ها یکسان نیستند مثلاً در زمان ما یکی از مشکلات مهم، مشکلات امنیتی است که در بسیاری از موارد اجازه نمی‌دهد دولتمردان بدون حاجب و محافظت در میان مردم ظاهر شوند، در حالی که امام علیه السلام در سخنان مذکور دستور می‌داد که تمام حاجبان و پاسداران را از آن مجلس خارج سازند. البته ممکن است نیروهای مخفی تا حدی مشکلات را حل کنند؛ ولی گاه به تنها یکی کافی نیست.

۱. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۰۲، ح ۱۶.

۲. همان، ج ۷۲، ص ۳۴۵، ح ۴۲.

علاوه بر این، فزونی جمعیت در عصر ما و سهولت ارتباطها از اقصا نقاط کشور با مرکز حکومت سبب می‌شود که این‌گونه مجالس شدیداً مورد هجوم واقع شود. البته نباید آن را تعطیل کرد؛ ولی باید تدبیرهایی برای حل مشکلات این‌گونه ملاقات‌ها اندیشید.

مرحوم مغنية در شرح نهج‌البلاغه خود به نکتهٔ دیگری نیز درمورد معايب پنهان ماندن والی از مردم اشاره می‌کند که قابل توجه است. می‌گوید: ممکن است بسیاری از صاحب‌نظران واهل فضل و شخصیت‌های مستقل بخواهند با والی تماس گرفته و نظرات مفید خود را برای حل مشکلات کشور در اختیار او بگذارند. اگر والی خود را از آن‌ها پنهان دارد درواقع آن‌ها را تحقیر کرده و سبب می‌شود که آن‌ها از وی نفرت پیدا کنند (و این خسارت بزرگی است) و بدون شک تحقیر کردن بزرگان و بزر داشتن مأموران کوچک خود، سبب حقارت والی می‌شود و گناهی است نابخشودنی، زیرا درواقع کسی را که به تو بدی نکرده مجازات کرده‌ای و آن‌کس را که می‌خواهد خشنودی تو را به دست آورده و به خشم آورده‌ای، آیا چیزی از این قبیح‌تر و زشت‌تر هست؟^۱

* * *

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۷.

بخش بیست و پنجم

لَمْ إِنَّ لِلْوَالِي خَاصَّةً وَبِطَانَةً، فِيهِمُ اسْتِشَارٌ وَتَطَاوُلٌ، وَقَلَّهُ إِذْصَافٌ فِي
مُعَالَمَةٍ، فَأَحْسِنْ مَادَّةً أُولَئِكَ بِقَطْعٍ أَسْبَابٍ تِلْكَ الْأَخْوَالِ، وَلَا تُقْطِعَنَّ
لِأَحَدٍ مِنْ حَاسِيْكَ وَحَامِيْكَ قَطِيعَةً، وَلَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اغْتِقَادٍ
عَقْدَهُ، وَخُرُّ بِمَنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ، يَحْمِلُونَ
مَؤْوَتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَأً ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَعَيْبُهُ عَلَيْكَ فِي
الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَالْزَّمِنِ الْحَقِّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي
ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَاقْعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَابَتِكَ وَحَاصِنَكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَأَبْعَثَ
عَاقِبَتَهُ بِمَا يَهْقُلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَعْبَةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ وَإِنْ ظَنَّتِ الرَّاعِيَةُ
بِكَ حَيْفًا فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرَكَ، وَأَعْدِلْ عَنْكَ ظُنُونَهُمْ بِإِضْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي
ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرُفْقًا بِرَعِيَّتِكَ، وَإِعْذَارًا تَبَلُّغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ
هَؤُلَّا وَيَمِّهُمْ عَلَى الْحَقِّ.

ترجمه

(اضافه بر اين گاه) زمامدار، خاصان و صاحبان اسراری (و نزدیکان و اطرافیانی)
دارد که خودخواه و برتری طلب‌اند و در دادوستد با مردم عدالت و انصاف را رعایت
نمی‌کنند. ریشه ستمشان را با قطع وسایل آن برکن و هرگز به هیچ‌یک از اطرافیان
و هواداران خود زمینی از اراضی مسلمانان را وامگذار و نباید آن‌ها طمع کنند که
قراردادی به سود آن‌ها منعقد سازی که موجب ضرر هم جواران آن زمین باشد؛ خواه
در آبیاری یا عمل مشترک دیگر، به گونه‌ای که هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند
و درنتیجه سودش فقط برای آن‌هایی باشد و عیب و ننگش در دنیا و آخرت نصیب

تو گردد، حق را درباره آن‌ها بای که صاحب حق‌اند رعایت کن؛ چه از نزدیکان تو باشند یا غیر آن‌ها و در این‌باره شکیبا باش و به حساب خدا بگذار (و پاداش آن را از او بخواه) هرچند این کار موجب فشار بر خویشاوندان و یاران نزدیک تو شود. سنگینی این کار را بپذیر، زیرا سرانجامش پسندیده است و هرگاه رعایا درباره تو گمان بی‌عدالتی ببرند عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با بیان عذر خویش گمان آن‌ها را درباره خود (در مورد آنچه موجب بدینی شده) اصلاح کن، زیرا این امر از یکسو موجب تربیت اخلاقی تو می‌شود و از سوی دیگر ارافق و ملاطفتی است درباره رعیت و بیان عذری است که تو را به مقصودت که وادر ساختن آن‌ها به رعایت حق است می‌رساند.

شرح و تفسیر

با زیاده‌خواهی اطرافیات مبارزه کن

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه چند دستور مهم دیگر به مالک می‌دهد که همه آن‌ها سرنوشت‌ساز است.

نخست می‌فرماید: «(اضافه بر این گاه) زمامدار، خاصان و صاحبان اسراری (و نزدیکان و اطرافیانی) دارد که خودخواه و برتری طلب‌اند و در دادوستد با مردم عدالت و انصاف را رعایت نمی‌کنند»؛ (ثُمَّ إِنَّ لِلَّوَالِي خَاصَّةً وَبِطَائِنَةً، فِيهِمُ اسْتِئْشَارٌ ۚ وَتَطَاؤْلٌ ۚ، وَقِلَّةٌ أَنْصَافٌ فِي مُعَامَلَةٍ).

۱. «بِطَائِنَةً» به معنای لباس زیرین است در مقابل «ظَهَارَةً» که به لباس رویین گفته می‌شود، نیز به افرادی که محروم اسرار هستند «بِطَائِنَةً» گفته می‌شود و منظور امام علیه السلام از این واژه معنای اخیر است.
۲. «اسْتِئْشَار» به معنای چیزی را به خود اختصاص دادن از ریشه «أَسْرَ» در اصل به معنای علامتی بر چیزی گذاشتن گرفته شده و از آن جاکه وقتی انسان چیزی را به خود اختصاص می‌دهد گویی اثری بر آن می‌گذارد این ماده در آن معنا به کار رفته است.
۳. «تَطَاؤْل» به معنای برتری جویی از ریشه «طَوْل» به معنای مرتفع شدن گرفته شده است.

آنچه امام علی^ع در اینجا به آن اشاره کرده یک واقعیت تلغی و گستردگی تاریخی است که همواره دنیاپرستان و فرصت‌طلبان، خود را به مراکز قدرت نزدیک می‌کنند و با اظهار اخلاص و فداکاری کامل به آن‌ها تقرب می‌جویند تا به‌وسیله آن‌ها بخش‌هایی از بیت‌المال در اختیار آنان و منسوبانشان قرار بگیرد و بر دوش مردم مظلوم سوار شوند و اموال و منافع آن‌ها را غارت کنند. امام علی^ع به مالک اشتهر هشدار می‌دهد که مراقب این گروه باشد.

سپس دستور قاطعی در این زمینه صادر کرده، در ادامه سخن می‌فرماید: «ریشهٔ ستمشان را با قطع وسائل آن برکن و هرگز به هیچ‌یک از اطرافیان و هواداران خود زمینی از اراضی مسلمانان را وامگذار و نباید آن‌ها طمع کنند که قراردادی به سود آن‌ها منعقد سازی که موجب ضرر هم‌جواران آن زمین باشد؛ خواه در آبیاری یا عمل مشترک دیگر. به گونه‌ای که هزینه‌های آن را بر دیگران تحمیل کنند و درنتیجه سودش فقط برای آن‌ها باشد و عیب و ننگش در دنیا و آخرت نصیب تو گردد»؛ (فَاحْسِمْ^۱ مَادَّةً أَوْ لَيْكَ بِقَطْعٍ أَسْبَابِ تِلْكَ الْأَخْوَالِ، وَ لَا تُقْطِعُنَّ^۲ لِأَحَدٍ مِنْ حَاسِبِكَ وَ حَامِيكَ^۳ قَطِيعَةً وَ لَا يَطْمَعَنَّ مِنْكَ فِي اعْتِقادِ عُقْدَةٍ، تَصْرُّفِ مِنْ يَلِيهَا مِنَ النَّاسِ، فِي شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرِكٍ يَحْمِلُونَ مَوْتَهُ عَلَى غَيْرِهِمْ، فَيَكُونُ مَهْنَاءً^۴ ذَلِكَ لَهُمْ دُونَكَ، وَ عَيْنِهِ عَلَيْكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ).

این تعبیرات با صراحة بیانگر این حقیقت است که شخص والی و زمامدار باید دست رد بر سینه گروه فرصت‌طلب سودجوی حاشیه‌نشین بزند و هرگز

۱. «احْسِمْ» صیغه امر از ریشهٔ «جسم» بر وزن «رسم» به‌معنای قطع کردن گرفته شده است.

۲. «لَا تُقْطِعُنَّ» از ریشهٔ «قطع» به‌معنای جدا کردن گرفته شده و این واژه هنگامی که به باب افعال می‌رود به‌معنای تخصیص دادن چیزی به کسی مثلاً زمینی را در اختیار کسی قرار دادن می‌باشد.

۳. «حَامِةً» به‌معنای نزدیکان و خاصان و خویشاوندان است از ریشهٔ «حم» به‌معنای گرم کردن گرفته شده به مناسبت این‌که علاقه و دوستی آن‌ها گرم و داغ است. به همین دلیل دوست صمیمی را «حمیم» می‌گویند.

۴. «مهْنَاءً» به‌معنای چیز مرغوب و گواراست.

تسلیم حواسه‌های آن‌ها نشود و زمین‌هایی را که به مسلمانان تعلق دارد در اختیار آنان نگذارد، زیرا آن‌ها به سبب نفوذی که در مرکز اصلی قدرت دارند سعی می‌کنند تمام هزینه‌های این املاک را که قاعده‌تاً باید در میان همه کسانی که ملک مشترک دارند تقسیم شود به زور به گردن دیگران بیندازند و منفعت خالص را از آن خود کنند؛ کاری که ظلم فاحش و خیانت آشکار است.

شایان توجه است که پیغمبر اکرم علیه السلام به فرمان خدا زکات را برابر بنی‌هاشم تحریم کرد مباداً از خویشاوندی آن حضرت استفاده کنند و بخش‌های عظیمی از زکات را در اختیار خود بگیرند. حتی در روایت آمده است: «هنگامی که جمعی از بنی‌هاشم خدمت آن حضرت رسیدند و عرض کردند: اجازه بده جمع آوری زکات حیوانات بر عهده ما باشد. (ما از زکات سهمی نمی‌خواهیم ولی) سهم «والعاملین علیها» (کسانی که زکات را جمع آوری می‌کنند) را به ما ده و گفتند که ما از دیگران به این کار سزاوار نخواهیم. پیغمبر علیه السلام فرمود: زکات (حتی سهم جمع آوری کنندگان آن) بر من و شما حرام است؛ ولی به من وعده شفاعت داده شده ... آیا فکر می‌کنید دیگران را (در شفاعت کردن) بر شما مقدم می‌دارم؟».^۱ دور نگه داشتن خویشاوندان و اطرافیان از حکومت و دسترسی به بیت‌المال، تا مدتی در میان مسلمانان رواج داشت؛ ولی هنگامی که زمان خلافت عثمان فرارسید، اوضاع به کلی دگرگون شد؛ بنی‌امیّه و بنی‌مروان اطراف او را گرفتند؛ هم پست‌ها و مقام‌ها را در میان خود تقسیم کردند هم بیت‌المال و اراضی مسلمانان را. نتیجه آن شورش عظیمی بود که باعث ریخته شدن خون خلیفه شد.

هنگامی که نوبت به امام امیر المؤمنان علیه السلام رسید اوضاع به کلی تغییر یافت تا آن‌جا که حتی برادرش عقیل اجازه نیافت سهم مختص‌الی بیشتر از دیگران از بیت‌المال داشته باشد و چون حکومت به معاویه و بنی‌امیّه و پس از آن‌ها به

۱. کافی، ج ۴، ص ۵۸، ح ۱.

بنی عباس رسید غوغایی برپا شد، اموال مسلمانان و بیت‌المال در میان بستگان و اطرافیان و چاپلوسان تقسیم شد و در عوض، آن‌ها با خشونت تمام از حکومت دفاع کردند و صدایها را در سینه‌ها خاموش ساختند و غالب شورش‌هایی که پیدا شد براثر همین مظالم بود.

تنها از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کنند که وقتی احساس کرد ممکن است این امر سرچشمۀ شورش عظیمی شود دستور اکید داد که تمام این اموال به بیت‌المال مسترد گردد و جلوی این امتیازات گرفته شود.

این امر در دنیای امروز نیز کاملاً رواج دارد، اشخاص و گروه‌های وابسته به حکومت از امتیازهای خاصی برخوردارند. همین امر سبب ناآرامی‌های فراوان و شورش‌های خط‌ناک است.

امام علی^ع در دو مین دستور می‌فرماید: «حق را درباره آن‌هایی که صاحب حق‌اند رعایت کن؛ چه از نزدیکان تو باشند یا غیر آن‌ها و در این‌باره شکیبا باش و به حساب خدا بگذار (و پاداش آن را از او بخواه) هرچند این کار موجب فشار بر خویشاوندان و یاران نزدیک تو شود. سنگینی این کار را بپذیر، زیرا سرانجامش پسندیده است»؛ (وَالْأَرْمَ الْحَقَّ مِنْ لِرْمَهُ مِنَ الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ، وَكُنْ فِي ذَلِكَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا، وَاقِعًا ذَلِكَ مِنْ قَرَائِبِكَ وَخَاصَّتِكَ حَيْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا يُثْقَلُ عَلَيْكَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغْبَةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةٌ).

این همان چیزی است که امروز از آن به مقدم داشتن ضابطه بر رابطه تعبیر می‌شود و کاری است بسیار مشکل که انسان حق را بر پیوندهای خویشاوندی و دوستان نزدیک و همکاران خود مقدم دارد و معاونان خود را در برابر حق به فراموشی بسپرد و اگر خواسته آن‌ها برخلاف حق است اجرای حق را بر خواسته آن‌ها مقدم بدارد. همان چیزی که نمونه کامل و معروف‌ش داستان خود امام علی^ع با

۱. «مَغْبَةٌ» به معنای عاقبت و نتیجه چیزی است.

برادرش عقیل است و همچنین نامه‌ای که برای عثمان بن حنیف نوشته و به علت انحراف کوچک او از مسیر حق، به شدت وی را سرزنش فرمود.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: امیرمؤمنان به عمر بن خطاب چنین فرمود: «ثَلَاثٌ إِنْ حَفِظْتُهُنَّ وَعَمِلْتَ بِهِنَّ كَفَتُكَ مَا سِوَاهُنَّ وَإِنْ تَرْكْتُهُنَّ لَمْ يَنْفَعْكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ»؛ سه چیز است که اگر آن‌ها را حفظ کنی و به آن‌ها عمل نمایی تو را از غیر آن بی‌نیاز می‌کند و اگر آن‌ها را ترک گویی چیزی غیر از آن تو را سودی نمی‌بخشد».

عمر گفت: «وَمَا هُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ؛ ای ابوالحسن! آن سه چیز چیست؟» امام فرمود: «إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَالْعِيْدِ، وَالْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ، وَالْقَسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَخْمَرِ وَالْأَسْوَدِ»؛ اجرای حد درباره نزدیکان و دوران (به طور یکسان) و حکم بر طبق کتاب خدا در حالت خشنودی و غصب و تقسیم عادلانه در میان سفید و سیاه».

عمر گفت: «لَعْمَرِي لَقَدْ أُوْجَزْتَ وَأَبْلَغْتَ؛ به جانم سوگند که مختصر گفتی و حق مطلب را ادا کردي».^۱

تعییر «فَإِنَّ مَغَبَّةَ ذَلِكَ مَحْمُودَةً» اشاره به این است که رعایت عدالت و عدم تبعیض در میان نزدیکان و غیر آن‌ها در دنیا عاقبت نیکی دارد، زیرا سبب اطمینان و خشنودی توده مردم و همراهی آن‌ها با حکومت می‌شود و در آخرت نیز ثواب نیکوکاران و مجاهدان را دارد.

آن‌گاه امام علیه السلام سومین دستور مهم را صادر می‌فرماید که بسیاری از مشکلات حکومت را کم می‌کند. می‌فرماید: «هُرَّگَاه رعایا دربارهٔ تو گمان بی‌عدالتی ببرند عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار و با بیان عذر خویش گمان آن‌ها را دربارهٔ خود (درمورد آنچه موجب بدینی شده) اصلاح کن، زیرا این امر از

۱. تهذیب الأحكام، ج ۶، ص ۲۲۷، ح ۷

یک سو موجب تربیت اخلاقی تو می‌شود و از سوی دیگر ارفاق و ملاطفتی است در باره رعیت و بیان عذری است که تو را به مقصودت که وادار ساختن آن‌ها به رعایت حق است می‌رساند؛ (وَإِنْ ظَنَّتِ الرَّعِيَّةُ بِكَ حَيْفَاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرَكَ، وَاعْدِلْ عَنْكَ طَنُونَهُمْ بِإِصْحَارِكَ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً مِنْكَ لِنَفْسِكَ، وَرِفْقًا بِرَعِيَّسِكَ، وَإِعْدَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيمِهِمْ عَلَى الْحَقِّ).

می‌دانیم که یکی از مشکلات حکومت‌ها این است که بسیاری از مردم از جزئیات مسائلی که در جامعه می‌گذرد ناآگاهاند و گاه زمامدار عادل برای حل مشکلات و اصلاح امور دست به اقداماتی می‌زنند که دلیلش بر آن‌ها مخفی است. همین امر موجب بدگمانی مردم می‌شود و اگر این بدگمانی‌ها روی هم انباشته گردد ممکن است مردم را از حکومت جدا سازد، از این‌رو هرگاه والی و زمامدار احساس کند برای مردم سوء ظنی در باره مسئله‌ای پیدا شده، باید آشکارا دلیل منطقی کار خود را بیان دارد تا آن‌ها آرامش فکر پیدا کنند و سوء ظن‌شان برطرف شود.

در اسلام یکی از بهترین فرصت‌ها برای زمامداران، استفاده کردن از خطبه‌های نماز جمعه است که قریب و بعيد و نزدیکان و غیر آن‌ها در آن جمعه اند و او می‌تواند خود به طور مستقیم یا توسط نائبانش مسائل را بشکافد و دلایل انجام هر کاری را که موجب بدگمانی شده آشکارا بگوید.

امروز با توجه به گسترده‌گی رسانه‌ها، معمولاً با مصاحبه یا دادن بیانیه در

۱. «**حَيْفَ**» به معنای ظلم و ستم و بی‌انصافی است و از آن جاکه وقتی چیزی به وسیله ظلم و ستم از دست برود انسان افسوس می‌خورد، این واژه امروز به معنای افسوس خوردن به کار می‌رود.

۲. «**أَصْحِرْ**» فعل امر از ریشه «**صَرِحَّ**» به معنای بیابان گرفته شده و «**إِصْحَارٌ**» یعنی به بیابان رفتن. از آن جاکه در بیابان همه چیز ظاهر و آشکار می‌شود، این ماده به معنای آشکار ساختن به کار رفته و در کلام امام علیهم السلام نیز به همین معناست.

۳. «**أَعْدِلْ**» از ریشه «**عَدْلٌ**» به معنای برگرداندن گرفته شده است.

۴. «**تَقْوِيمٌ**» به معنای صاف و راست کردن و کجی‌ها را از بین بردن است.

این‌گونه موارد اقدام می‌کنند؛ ولی آن‌ها که عذر موجهی ندارند به‌زودی رسوا می‌شوند و پایه‌های قدرت‌شان به لرزه درمی‌آید.

این نکته نیز قابل توجه است که امام علیه السلام برای افشاگری در موارد سوء‌ظن رعیت دو فایده مهم ذکر فرموده است: اول: رفع سوء‌ظن مردم از طریق بیان واقعیت‌ها و شرح امکانات و تنگناها. دوم: ریاضت نفس والی و زمامدار، زیرا او با این عمل، گویی خود را در اختیار مردم گذاشته واژ اوج قدرت فرود آمده و همچون یک دوست و برادر، با آن‌ها متواضعانه سخن می‌گوید و این تواضع مایه ریاضت نفس و پرورش روح و اخلاق زمامدار است.

پیغمبر اکرم علیه السلام نیز بارها اقدام به این کار فرموده و اسوه عملی برای این دستور بود، ازجمله:

۱. به‌هنگام تقسیم غنائم فراوان جنگ حنین، زمانی که برای رؤسای تازه‌مسلمان قریش مانند ابوسفیان و بعضی دیگر یک‌صد شتر سهمیه قرارداد و سهم مهاجران و انصار پیشین را بسیار کم و در حدود چهار شتر مقرر فرمود، گروهی از آن‌ها سخت ناراحت شدند و بعضی پیغمبر اکرم علیه السلام را به عدم رعایت عدالت در تقسیم غنیمت متهم کردند. در این‌جا پیغمبر خدا علیه السلام عذر خود را آشکارا بیان کرد، به آن‌ها فرمود: من با این کار محبت این افراد را به اسلام جلب کردم تا مسلمان شوند ولی شما را به اسلامتان (که در وجودتان ریشه‌دار است و اگذاشتم) آیا دوست ندارید گروهی شتر و گوسفند ببرند ولی شما محبت و ایمان به رسول الله را با خود ببرید؟^۱

۲. نمونه دیگر جریانی است که در صلح حدیبیه اتفاق افتاد. پیغمبر اکرم علیه السلام در این صلح که با مشرکان مکه برقرار کرد اولاً حاضر شد بدون انجام اعمال عمره - با این‌که خود و یارانش احرام بسته بودند - به مدینه بازگردد و ثانیاً

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۲۰ و تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۶۱، حوادث سال هشتم هجرت.

شرط‌هایی را که به نفع قریش در این صلح‌نامه آمده بود پذیرد که این مسئله بر یارانش سنگین بود.

از جمله کسانی که زبان به اعتراض گشودند عمر بود. در روایتی آمده که او گفت: «ما شَكَّتُ فِي الإِسْلَامِ قَطْ كَشَكَّي يَوْمَ حُدَيْبِيَّةً؛ هیچ‌گاه در اسلام شکی مانند شک روز حدبیه نکردم» خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد: آیا ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: هستید. عرض کرد: آیا آن‌ها مشرک نیستند؟ فرمود: هستند. عرض کرد: پس چرا ما این همه خفت و خواری را در دین خود پذیریم؟ پیغمبر ﷺ یاران خود را مخاطب قرار داد و فرمود: این از ناحیه من نبود؛ خدا چنین دستور صلحی را به من داده واحدی نمی‌تواند با امر پروردگار مخالفت کند و بدانید که خدا مرا ضایع خواهد کرد (و پیروزی‌ها در پیش است).^۱

۳. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمود: چیزی «از مواد غذایی» خدمت پیغمبر آوردن تا (میان اهل صفة) تقسیم کند؛ ولی به اندازه‌ای نبود که به همه برسد، از این‌رو تنها به جمعی از آن‌ها داد و چون ممکن بود دیگران قلبًا ناراحت شوند و معتبرض باشند، مقابل آن‌ها آمد و فرمود: ای اهل صفة! مقدار کمی برای ما آورده بودند؛ من دیدم به همه نمی‌رسد، آن را به افرادی که نیاز بیشتری داشتند دادم (و در آینده جبران خواهد شد).^۲

* * *

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۱۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، کتاب الزکات، باب ح ۲۸، ح ۲؛ منهاج البراعة، ج ۲۰، ص ۲۹۶.

بخش بیست و ششم

وَلَا تَدْفَعْنَ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوكَ وَلَلَّهِ فِيهِ رَضٌّ فَإِنَّ فِي الصَّلْحِ
دَعَةً لِجُنُودِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمْوِكَ، وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ، وَلَكِنَ الْحَذَرَ كُلَّ
الْحَذَرِ مِنْ عَدُوكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارِبٌ لِيَتَغَفَّلَ، فَخُذْ
بِالْحَزْمِ، وَأَنْهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ، وَإِنْ عَقِدتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوكَ
عَقْدَةً، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذَمَّةً، فَحُظِّ عَهْدَكِ بِالْأَوْفَاءِ، وَارْعِ ذَمَّتَكِ بِالْأَمَانَةِ،
وَاجْعُلْ ذَفَقَكَ جُنَاحَ دُونَ مَا أَعْطَيْتَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ
النَّاسُ أَشَدُ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفْرِقِ أَهْوَاهِهِمْ، وَدَسْتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ
الْأَوْفَاءِ بِالْعَهْوُدِ وَقَدْ لَزَمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا يَبْيَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا
اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ؛ فَلَا تَغْدِرْنَ بِذَمَّتِكَ، وَلَا تَخِسِّنْ بِعَهْدِكَ،
وَلَا تَخْتَلِنَ عَدُوكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِّيٌّ وَقَدْ جَعَلَ
اللَّهُ عَهْدَهُ وَذَمَّتَهُ أَمْنًا أَوْ ضَاهٍ بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيمًا يَسْكُنُونَ إِلَى
مَنْعِمَتِهِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ إِلَى جَوَارِهِ، فَلَا إِدْعَالٌ وَلَا مُذَالَسَةٌ وَلَا خَدَاعٌ
فِيهِ، وَلَا تَغْقِدْ عَقْدًا تُجَوَّزُ فِيهِ الْعِلَّ، وَلَا تُعَوِّلَنَّ عَلَى لَحْنِ قَوْلِ بَعْدِ
النَّاكِيدِ وَالنَّوْنَقَةِ وَلَا يَدْعُوكَ ضِيقُ أَمْرٍ، لَرِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ
اَدْفَسَاحِهِ بِعَيْرِ الْحَقِّ، فَإِنَّ صَبَرَكَ عَلَى ضِيقِ أَمْرٍ تَرْجُو اَنْفِرَاجَهُ وَفَصَلَ
عَاقِبَتِهِ، حَيْرٌ مِنْ عَدْرٍ تَحَافُ ثِعَتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طِلْبَةُ،
لَا يَسْتَقِيلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَكَ

تر جمه

هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد می شود و رضای خدا در آن است

رد مکن، چراکه در صلح برای سپاهت آرامش (و تجدید قوا) و برای خودت راحتی از هم‌وغم‌ها و برای کشورت امنیت است؛ اما پس از صلح با دشمنت، از او سخت برحدزرباش، زیرا دشمن گاه نزدیک می‌شود که غافلگیر سازد، بنابراین دوراندیشی را به کار گیر و در این مورد خوشبینی را کنار بگذار.

و اگر پیمانی میان خود و دشمنت بستی یا لباس امان بر او پوشاندی (و او را پناه دادی) به عهدت وفا کن و قرارداد خود را محترم بشمار و جان خویش را دربرابر تعهدات سپر قرار ده، زیرا هیچ‌یک از فرائض الهی همچون بزرگداشت «وفای به عهد و پیمان» نیست و مردم جهان با تمام اختلافات و تشتن آرایی که دارند درباره آن اتفاق نظر دارند. حتی مشرکان زمان جاھلیت - علاوه بر مسلمین - آن را مراعات می‌کردند، چراکه عواقب دردنک پیمان‌شکنی را آزموده بودند. بنابراین هرگز پیمان‌شکنی نکن و در عهد و پیمان خود خیانت روا مدار و دشمنت را فریب نده، زیرا هیچ‌کس جز شخص جاھل و شقی (چنین) گستاخی را دربرابر خداوند روا نمی‌دارد. خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می‌شود به رحمت خود مایه آسایش بندگان و حریم امنی برای آن‌ها قرار داده تا به آن پناه ببرند و برای انجام کارهای خود در کنار آن بهره بگیرند، لذا نه فساد، نه تدلیس و نه خدعا و نیرنگ در عهد و پیمان روا نیست.

(اضافه بر این) هرگز پیمانی را که در آن تعبیراتی است که جای اشکال (وسوء استفاده دشمن) در آن وجود دارد منعقد مکن و (همان‌گونه که نباید عبارتی در عهده‌نامه باشد که دشمن از آن سوء استفاده کند) تو نیز بعد از محکم‌سازی عبارات عهده‌نامه، بر بعضی از تعبیرات سست و آسیب‌پذیر برای شکستن پیمان تکیه نکن و هیچ‌گاه نباید قرار گرفتن در تنگناها به‌سبب الزام‌های پیمان الهی تو را وادر سازد که برای فسخ آن از طریق ناحق اقدام کنی، زیرا شکیبایی تو در تنگنای پیمان‌ها که (به لطف خداوند) امید گشایش و پیروزی در

پایان آن داری بهتر از پیمانشکنی و خیانتی است که از مجازات آن می‌ترسی. همان پیمانشکنی‌ای که سبب مسئولیت الهی می‌گردد که نه در دنیا می‌توانی پاسخ‌گوی آن باشی، نه در آخرت.

شرح و تفسیر

احترام به عهد و پیمان از مهم‌ترین واجبات است

امیر مؤمنان علیه السلام در این بخش، مسائل مهمی را درباره دشمنان و طرز برخورد با آن‌ها در صلح و جنگ بیان می‌کند، نخست می‌فرماید: «هرگز صلحی را که از جانب دشمن پیشنهاد می‌شود و رضای خدا در آن است رد مکن؛ چراکه در صلح برای سپاهت آرامش (و تجدید قوا) و برای خودت راحتی از هم‌وغم‌ها و برای کشورت امنیت است»؛ (وَلَا تَدْفَعْنَ صُلْحًا دَعَاكَ إِلَيْهِ عَدُوكَ وَلَلَّهِ فِيهِ رِضَىٰ فَإِنَّ فِي الصُّلْحِ دَعَةً لِجُنُوِدِكَ، وَرَاحَةً مِنْ هُمُومِكَ، وَأَمْنًا لِبِلَادِكَ).

تعییر «وَلَلَّهِ فِيهِ رِضَىٰ» اشاره به صلح عادلانه است؛ صلحی که سبب سرشکستگی ملت اسلام نشود و در آن اجحافی بر دشمن نباشد؛ صلحی عادلانه و پرفایده.

این تعییر ممکن است اشاره به این موضوع نیز باشد که ممکن است بعضی از افراد پر توقع و تندرو به صلح رضایت ندهند در حالی که رضای خدا در آن است مانند صلح حدیبیه که رضای خداوند و پیامبر اسلام علیه السلام در آن بود؛ ولی بعضی از تندروان با آن به مخالفت برخاستند و سرانجام فهمیدند اشتباه از آنان بوده است. به عکس گاهی گروهی طرفدار صلح‌اند در حالی که خدا از آن راضی نیست مانند آنچه در صفين واقع شد که گروهی فریب‌خورده و نادان بعد از مشاهده قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها بر صلح با معاویه اصرار داشتند در حالی که این صلح مایه بدختی مسلمانان شد و اگر جنگ کمی ادامه می‌یافت کار برای همیشه یکسره می‌شد.

۱. «دَعَةٌ» به معنای سکون و آرامش است و از ریشه «ودع» بر وزن «منع» گرفته شده است.

در عصر ماگاه دولت‌های استعماری دم از صلح با ملت‌ها می‌زنند؛ صلحی که به گفتهٔ مرحوم مُعنيّه در شرح نهج‌البلاغه‌اش در سه چیز خلاصه می‌شود: روی کار آمدن حکومتی مزدور؛ اقتصادی که مصالح استعمارگران را تأمین کند و تشکیلات اداری و نظامی‌ای که تابع اراده آن‌ها باشد. و اظهار می‌دارند که اگر این سه تأمین بشود هر شرط دیگری را خواهند پذیرفت در حالی که نتیجهٔ آن جز بدبختی و شکست همهٔ جانبهٔ نخواهد بود.^۱

بدیهی است که منظور از رضایت خداوند همان تأمین مصالح اسلام و مردم مسلمان است که به وسیلهٔ اندیشمندان و مشاوران آگاه حکومت تضمین می‌شود. فواید سه گانه‌ای که امام علیه السلام در اینجا برای صلح بیان فرموده کاملاً جامع است، زیرا صلح نتیجه‌ای برای لشکر، ثمره‌ای برای زمامدار و فایده‌ای برای مردم دارد؛ لشکر آرامش پیدا می‌کند و می‌تواند برای دفع هرگونه حمله دشمن خود را آماده‌تر از پیش سازد و زمامدار که به‌هنگام جنگ تمام فکرش متوجه برنامه‌های آن می‌شود از این افکار آزاردهنده راحت می‌گردد و به تمشیت سایر امور می‌پردازد و مردم هم احساس امیت می‌کنند و به پیشبرد کارهای اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی می‌پردازنند.

این تعبیرات نشان می‌دهد که جنگ، بلایی بزر است و حتی الامکان باید از آن پرهیز کرد مگر آن‌که خطری برای کشور اسلام احساس شود که در آن‌جا باید شجاعانه ایستاد.

امام علیه السلام در ادامهٔ این سخن به نکتهٔ مهم دیگری اشاره می‌کند، می‌فرماید: «اما پس از صلح با دشمنت سخت از او برحدزr باش، زیرا دشمن گاه نزدیک می‌شود که غافلگیر سازد، بنابراین دوراندیشی را به کار گیر و در این مورد خوشبینی را کنار بگذار»؛ (وَلِكِنَ الْحَدَرَ كُلَّ الْحَدَرِ مِنْ عَدُوٍّكَ بَعْدَ صُلْحِهِ، فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِيَتَعَفَّلَ، فَخُذْ بِالْحَزْمِ، وَاتَّهِمْ فِي ذَلِكَ حُسْنَ الظَّنِّ).

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۱۱۲.

این یک واقعیت است که پیشنهاد صلح از سوی دشمن همیشه صادقانه نیست و نمی‌توان آن را دلیل بر صلح طلبی وی دانست، گرچه باید پیشنهاد صلح شرافتمدانه را پذیرفت؛ ولی نباید به آن دل بست و اطمینان کرد. تاریخ گذشته و معاصر نمونه‌های زیادی از صلح کاذب را به خاطر دارد.

این‌که امام علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «حسن ظن و خوش‌بینی را در این جا کنار بگذار»، با این‌که در اسلام، اصل بر خوش‌بینی است، به این علت است که طرف مقابل، دشمن است نه دوست.

آن‌گاه امام علی^{علیه السلام} دستور مهم دیگری درباره دشمنان بیان می‌دارد و با تأکید تمام به آن می‌پردازد؛ تأکیدی که نشانه روح عدالت و جوانمردی و اخلاق انسانی در اسلام است؛ می‌فرماید: «اگر پیمانی میان خود و دشمنت بستی یا لباس امان بر او پوشاندی (و او را پناه دادی) به عهدت وفا کن و قرارداد خود را محترم بشمار و جان خویش را درباره تعهدات سپر قرار ده»؛ (وَإِنْ عَقدْتَ بِيَنْكَ وَبِيَنْ عَدُوّكَ عُقْدَةً، أَوْ الْبَسْتَةَ مِنْكَ ذِمَّةً، فَحُكْمٌ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ، وَأَرْعَزْ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَاحًا دُونَ مَا أَعْطَيْتَ).

از آن‌جا که مسئله عهد و پیمانها و پاییندی به آن‌ها نقش بسیار مهمی در مسئله صلح در جهان بشری دارد، امام علی^{علیه السلام} با ذکر چند دلیل بر آن تأکید می‌نمهد، می‌فرماید: «زیرا هیچ‌یک از فرائض الهی همچون بزرگداشت «وفای به عهد و پیمان» نیست و مردم جهان با تمام اختلافات و تشتت آرایی که دارند درباره آن اتفاق نظر دارند»؛ (فَإِنَّهُ لَيُسَمِّ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدُ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقٍ أَهْوَاءِهِمْ، وَتَشَتُّتٍ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْوَدِ).

اشاره به این‌که همه مردم جهان در طول تاریخ وفای به عهد و پیمانها را که در میان کشورها و قبایل بسته می‌شود لازم شمرده و می‌شمرند و مخالفت با آن را ننگ می‌دانند، هرچند نمونه‌هایی از پیمان‌شکنی در گذشته و حال داشته‌ایم؛ ولی

پیمان‌شکنان هم اصرار داشته‌اند که کار خود را به نوعی توجیه کنند که رنگ پیمان‌شکنی به خود نگیرد تا مورد نکوهش همگان واقع نشوند.

آن‌گاه به سراغ دلیل دیگری رفته، می‌فرماید: «حتی مشرکان زمان جاهلیت - علاوه بر مسلمین - آن را مراعات می‌کردند، چراکه عواقب دردنای پیمان‌شکنی را آزموده بودند»؛ (وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا أَسْتَوْبَلُوا إِنْ عَوَاقِبُ الْغَدَرِ).

می‌دانیم که عرب در زمان جاهلیت تقریباً از تمام ارزش‌های اخلاقی و انسانی دور افتاده بود؛ غارتگری و کشتار را جزء افتخارات خود می‌شمرد؛ ولی با این حال اگر قبیله‌ای عهد و پیمانی را با قبیله دیگری می‌بست حتی الامکان آن را محترم می‌شمرد و پیمان‌شکنی را گناه بزرگی می‌دانست.

در اسلام نیز وفای به عهد دربرابر دوست و دشمن یکی از اصول مسلم است. در حدیثی می‌خوانیم که شخصی از محضر امام سجاد علیه السلام درخواست کرد: «أَخْبِرْنِي بِجَمِيعِ شَرَائِعِ الدِّينِ؛ تمام اصول اساسی دین را برای من بیان فرما». امام علیه السلام فرمود: «قَوْلُ الْحَقِّ وَالْحُكْمُ بِالْعَدْلِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ؛ سخن حق و حکم به عدالت و وفای به عهد، شرایع دین هستند». ۲

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه همین سخن، با دو بیان دیگر، شدیداً از پیمان‌شکنی نهی می‌کند، نخست می‌فرماید: «بنابراین هرگز پیمان‌شکنی نکن و در عهد و پیمان خود خیانت روا مدار و دشمنت را فریب نده، زیرا هیچ‌کس جز شخص جاهل و شقی (چنین) گستاخی را دربرابر خداوند روا نمی‌دارد»؛ (فَلَا تَغْدِرْنَّ

۱. «استوبلوا» از ریشه «استیبال» به معنای آزمودن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وابل» بر وزن «نقل» به معنای بارش شدید باران است و چون چنین بارشی مشکلاتی ایجاد می‌کند این واژه در مورد ضرر و زیان و امتحانات سخت به کار رفته است.

۲. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۶، ح ۱۰.

بِذِمَّتِكَ، وَلَا تَخِسَّنَ^۱ بِعَهْدِكَ، وَلَا تَخْتَلِنَ^۲ عَدُوَّكَ، فَإِنَّهُ لَا يَجْتَرِي عَلَى اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ^۳ شَقِّيٌّ).

اشاره به اين که پيمانشکني و خيانت در عهد و فريپ دادن دشمن از اين طريق نوعی دشمنی با خداست، زира او به وفای به عهد و ترك غدر و مكر دستور فراوان داده است و مخالفت با آن يا از سر جهل است و يا از روي شقاوت (در فرض آگاهی) از اينجا روشن می شود که اسلام تا چه حد برای وفاداري به عهد و پيمانها اهمیت قائل شده و آن را به عنوان يك ارزش انساني والا واجب و لازم شمرده است.

در تعبيير دوم می فرماید: «خداوند عهد و پيمانی را که با نام او منعقد می شود به رحمت خود مایه آسايش بندگان و حریم امنی برای آنها قرار داده تا به آن پناه برند و برای انجام کارهای خود در کثار آن بهره بگیرند، لذا نه فساد، نه تدلیس و نه خدعا و نیرنگ در عهد و پيمان روانیست»؛ (وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَذِمَّتَهُ أَمْنًا أَفْضَاهُ^۴ يَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ، وَحَرِيمًا يَسْكُنُونَ إِلَيْ مَنَعَتِهِ^۵، وَيَسْتَفِيضُونَ إِلَيْ جَوَارِهِ، فَلَا إِدْغَالٌ^۶ وَلَا مُذَلَّسَةٌ^۷ وَلَا إِخْدَاعٌ فِيهِ).

۱. «لا تَخِسَّنَ» از ريشه «خیس» بر وزن «خیر» به معنای فاسد شدن و متعفن گردیدن گرفته شده سپس به معنای خيانت و نقض عهد به کار رفته است.

۲. «لا تَخْتَلِنَ» از ريشه «ختل» بر وزن «قتل» به معنای خدعا و نیرنگ غافلگيرانه است.

۳. «أَفْضَاهُ» از ريشه «أفضاء» به معنای توسعه دادن و از ريشه «فضا» گرفته شده و گاه به معنای گستردن و منتشر ساختن نيز به کار می رود و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

۴. «مَنَعَةُ» به معنای قوت و قدرتی است که انسان را در مقابل دشمن یا حادث ناگوار حفظ می کند.

۵. «إِدْغَالٌ» از ريشه «دُعْلٌ» بر وزن «عقل» به معنای داخل شدن در يك مكان به صورت مخفیانه است و از آن جا که فاسدان و مفسدان معمولاً به اين صورت وارد می شوند، مفهوم فساد نيز غالباً در آن وجود دارد و «دَغَلٌ» بر وزن «قَمَرٌ» به معنای فساد و گاه به معنای شخص مفسد می آيد و در عبارت بالا نيز معنای فساد مندرج است.

۶. «مُذَلَّسَةٌ» به معنای خدعا و خيانت کردن است و ريشه اصلی آن «دَلْسٌ» بر وزن «قفس» به معنای ظلمت است و سپس به معنای خيانت به کار رفته است.

قابل توجه این که تعبیر «بَيْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ» که همه بندگان، اعم از مؤمن و کافر و دوست و دشمن مسلمانان را شامل می شود به خوبی نشان می دهد که این دستور فقط مربوط به حقوق مؤمنان و برادران مسلمان نیست، بلکه جزء حقوق بشر است که صرف نظر از مذهب و عقیده باید اجرا شود و در سایه آن مردم جهان با تمام اختلافاتی که در آن دارند بتوانند در کنار هم در آرامش زندگی کنند. سپس امام علیه السلام سومین دستور را در زمینه عهد و پیمان با مخالفان می دهد، می فرماید: «(اضافه بر این) هرگز پیمانی را که در آن تعبیراتی است که جای اشکال (و سوء استفاده دشمن) در آن وجود دارد منعقد ممکن»؛ (وَلَا تَعْقِدْ عَقْدًا تُجَوّزُ فِيهِ الْعِلَلَ^۱).

این نکته مخصوصاً در پیمانهایی که در میان اقوام و ملت‌ها و دولت‌ها بسته می شود، بسیار مهم است که تمام بندهای پیمان باید شفاف و روشن باشد و تعبیرات دویهلو که امکان سوء استفاده دارد در آن وجود نداشته باشد، زیرا بسیار می شود که دشمن با زیرکی خود جمله‌ای مبهم را در عهدنامه می گنجاند و سپس برای طفره رفتن از وفا به عهد از آن بهره می گیرد.

در دنیای امروز این مسئله به دقت دنبال می شود؛ مواد عهدنامه‌ها را چندین بار می خوانند و از کارشناسان حقوقی و غیر حقوقی کمک می گیرند تا مبادا بندی از آن مشکل آفرین باشد. سزاوار است مردم در معاملات شخصی و خصوصی نیز این دستور مولا علیه السلام را که در مورد عهدنامه‌ها بیان فرموده رعایت کنند و خود را از مشکلات احتمالی رهایی بخشنند.

حضرت در ادامه سخن در چهارمین دستور می فرماید: «(و همان‌گونه که نباید عبارتی در عهدنامه باشد که دشمن از آن سوء استفاده کند) تو نیز بعد از

۱. «علل» جمع «علة» به معنای بیماری و فساد است و در عبارت بالا به معنای ابهاماتی است که سرچشمۀ توجیهات فاسد و مفسد می شود.

محکم سازی عبارات عهدنامه، بر بعضی از تعبیرات سست و آسیب‌پذیر برای شکستن پیمان تکیه نکن»؛ (وَلَا تُعَوِّلْنَ عَلَى لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ النَّأْكِيدِ وَالْتَّوْثِيقَةِ) این دستور امام علی^ع پاییند بودن اسلام و مسلمانان را به ارزش‌های انسانی درباره وفای به عهد آشکارتر می‌سازد و نشانه روشنی از عدالت اسلام است، زیرا همان‌گونه که سوء استفاده دشمن را از عبارات عهدنامه، نمی‌پسندد به دوست هم اجازه این کار را نمی‌دهد.

البته ممکن است امضاکننده پیمان اظهار کند که هدفم غیر از این بوده است که ظاهر عبارت دلالت دارد، یا من به حکم ناچاری توریه کردم ولی می‌دانم که در تمام پیمان‌ها و حتی اسناد معاملات و وقف‌نامه‌ها و وصیت‌نامه‌ها معیار، ظواهر الفاظ است و هیچ‌کس حق ندارد با هیچ بهانه‌ای از آن فراتر رود.

از این رو امیر مؤمنان علی^ع در خطبه هشتم نهج البلاغه هنگامی که «زبیر» با عذرهاي واهي می خواست بيعت خود را با امام علی^ع بشکند چنین فرمود: «يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَأَيَّعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَأِيْعَ بِقَلْبِهِ فَقَدْ أَقْرَرَ بِالْبَيِّنَةِ وَادَّعَى الْوَلِيْجَةَ فَلِيَاتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَإِلَّا فَلَيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ؛ او گمان می‌کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل پس اقرار به بیعت می‌کند؛ ولی مدعی امری پنهانی است (که نیتش چیز دیگری بوده) بنابراین بر او واجب است دلیل روشنی بر این ادعای خود بیاورد و گرنه باید به آن چیزی که از آن خارج شده بازگردد و به بیعت خود وفادار باشد». در ادامه برای تأکید بیشتر می‌افزاید: «هیچ‌گاه نباید قرار گرفتن در تنگناها به سبب الزام‌های پیمان الهی تو را وادر سازد که برای فسخ آن از طریق ناحق اقدام کنی»؛ (وَلَا يَدْعُونَكَ صِيقُ أَمْرٍ، لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ، إِلَى طَلَبِ اِنْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).^۱

۱. «لَحْنِ قَوْلٍ» به گفته ارباب لغت سخنی است که از قواعد و سنن خود منصرف گردد و نتیجه خلافی از آن گرفته شود.

ممکن است کاهی عمل به عهدنامه‌ای واقعاً مشکل آفرین باشد و مسلمانان را در تنگناها قرار دهد؛ ولی تحمل این مشکلات بر شکستن پیمان کاملاً ترجیح دارد.

آن‌گاه امام علیه السلام به ذکر دلیل آن می‌پردازد، می‌فرماید: «زیرا شکیبایی تو در تنگنای پیمان‌ها که (به لطف خداوند) امید گشایش و پیروزی در پایان آن داری بهتر از پیمان‌شکنی و خیانتی است که از مجازات آن می‌ترسی. همان پیمان‌شکنی‌ای که سبب مسئولیت الهی می‌گردد که نه در دنیا می‌توانی پاسخ‌گوی آن باشی نه در آخرت»؛ (فَإِنْ صَبَرَكُ عَلَىٰ ضِيقٍ أَمْ تَرْجُو اُنْفِرَاجَهُ وَفَضْلَ عَاقِبَتِهِ، خَيْرٌ مِّنْ غَدْرٍ تَحَافُّ تَبِعَتَهُ، وَأَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طِلْبَةُ، لَا تَسْتَقِبِلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتَكَ).

اشارة به این‌که مشکلات آخرت دربرابر مشکلات دنیا قابل مقایسه نیست و خشم پروردگار با هیچ‌چیز قیاس نمی‌شود، بنابراین باید تنگنایها و مشکلات پیمانی که بسته شده تحمل شود و باید از پیمان‌شکنی که مجازات الهی را در پی دارد پرهیز گردد که نه تنها مجازات الهی را در پی دارد، بلکه در دنیا نیز اسباب سرشکستگی و بی‌اعتباری است.

نمونه روشن این مطلب حادثه‌ای است که بعد از عهدنامه صلح حدیبیه اتفاق افتاد چون یکی از مواد این صلح‌نامه این بود که اگر کسی از زندانیان مکه به مدینه فرار کند او را بازگرداند و تحويل دهند؛ ولی اگر از مسلمانان مدینه کسی به مکه فرار کند تحويل او لازم نباشد که این ماده به هنگام نوشتن عهدنامه مورد ایراد بعضی از مسلمانان واقع شد و پیامبر ﷺ پاسخ داد: اگر کسی از ما به سوی مکه فرار کند مفهومش این است که مرتد شده و چنین فردی به درد مسلمانان نمی‌خورد.

۱. طلبۀ اسم مصدر و به معنای طلب و بازخواست است.

به دنبال این موضوع شخصی از زندانیان مکه از قریش، به نام «ابو بصیر» فرار کرد و به مدینه آمد. مگیان دو نفر را برای تحویل گرفتن او به مدینه فرستادند. پیغمبر ﷺ فرمود: ای ابو بصیر! تو می‌دانی که ما با این جمعیت پیمان بستیم و در دین ما پیمان شکنی جایز نیست ناچاریم تورا به آن‌ها تحویل دهیم؛ ولی خداوند گشایش و فرجی برای تو فراهم می‌آورد. آن دو مأمور، ابو بصیر را تحویل گرفتند. در وسط راه ابو بصیر به یکی از آن دو مأمور گفت: شمشیر تو واقعاً برند است؟ گفت: آری. گفت: ببینم. شمشیرش را به دست او داد او هم وی را کشت (و نفر دوم جرأت حمله به وی را نداشت و فرار کرد) ابو بصیر بعد از این جریان به مدینه بازگشت.^۱

نکته

وفای به عهد و پیمان، در تعلیمات اسلام

در آیات قرآن و روایات اسلامی درمورد وفای به عهد و پیمان حتی با دشمنان، تأکید بسیار شده است. این تأکیدهای پی دریی درباره وفاداری به پیمانهای میان ملت‌ها و کشورها و طوایف و قبایل، همه از این‌جا سرچشمه می‌گیرد که بدون آن آرامش و امنیتی در جهان پیدا نخواهد شد و اگر کشورها و دولتها به پیمانهای خود پایبند نباشند، مردم دنیا در وحشت و ناامنی عجیبی فرو می‌رونند. فراموش نکنیم که اسلام این دستور انسانی بسیار مهم را چهارده قرن پیش، داده است؛ چیزی که دنیای امروز هنوز درباره آن گرفتار مشکل است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «ثَلَاثَةُ لَا عُذْرَ لِأَحَدٍ فِيهَا: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرَّيْنِ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ؛ سه

۱. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۴.

چیز است که هیچ‌کس در مخالفت با آن معدور نیست: ادائی امانت، خواه متعلق به انسان نیکوکاری باشد یا بدکار، ووفای به عهد، خواه دربرابر نیکوکاری باشد یا بدکار، ونیکی به پدر و مادر، خواه نیکوکار باشند یا بدکار».^۱

در حدیث دیگری از رسول خدا علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ وَوَعَدَهُمْ فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مُرْوَةَ تُهْ وَظَاهَرَتْ عَدَالُتُهُ وَوَجَبَتْ أُخْوَتُهُ وَحَرُمَتْ غَيْبَتُهُ؛ کسی که با مردم معامله کند و به آن‌ها ستم روا ندارد، وبا آنان سخن گوید و دروغ نگوید، ووعده دهد و از وعده خود تخلف نکند از کسانی است که شخصیتش کامل و عدالت‌ش ظاهر و برادری او واجب و غیبیتش حرام است».^۲

ولی در دنیای امروز که متأسفانه پایه‌های ارزش‌های اخلاقی و انسانی سست شده، گاهی مهم‌ترین و مؤکدترین پیمان‌ها را زیر پا می‌گذارند و با صراحة می‌گویند: «معیار، منافع خصوصی است نه پیمان» و به همین دلیل آرامشی که باید بعد از پیمان‌های صلح حاصل شود فراهم نمی‌گردد.

مرحوم شهید مطهری در کتاب سیری در سیره نبوی نکته‌ای را از نخست وزیر و فرمانده معروف انگلیسی «چرچیل» نقل می‌کند که در کتاب خود درباره حمله متفقین به ایران چنین می‌گوید: «اگرچه ما با ایرانی‌ها پیمان بسته بودیم که به کشور آن‌ها وارد نشویم و طبق قرارداد نباید چنین کاری می‌کردیم ولی این معیارها، یعنی پیمان ووفای به پیمان، در مقیاس‌های کوچک قابل قبول است، (مثلاً) هنگامی که دو نفر با یکدیگر قول و قرار می‌گذارند؛ اما در عالم سیاست هنگامی که پای منافع یک ملت در میان است این حرف‌ها دیگر موهوم است. من نمی‌توانستم از منافع بریتانیای کبیر به عنوان این که این کار ضد اخلاق

۱. بخار الانوار، ج ۹۲، ص ۷۲، ح ۷۲.

۲. همان، ح ۴.

است چشم بپوشم که ما با فلان کشور پیمان بسته ایم و نقض پیمان برخلاف اصول انسانیت است. این حرف‌ها اساساً در مقیاس‌های کلی و شعاع‌های وسیع درست نیست!!^۱.

این در حالی است که قرآن مجید درباره مخالفان اسلام با صراحة می‌گوید:

﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مُّيَتَّقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾; «و (تنها) اگر در (حفظ) دین (خود) از شما یاری طلبند بر شمامست که آن‌ها را یاری کنید جز بر ضد گروهی که میان شما و آن‌ها، پیمان (ترک مخاصمه) است. و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بیناست».^۲

به بیان دیگر لزوم دفاع از دوستان در صورتی است که دربرابر دشمنان مشترک قرار گیرند؛ اما اگر دربرابر کفاری که با مسلمانان پیمان بسته‌اند قرار گیرند احترام به پیمان از دفاع از این گروه لازم‌تر است.

در آیه دیگر می‌خوانیم: **﴿وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مُّيَتَّقٌ فَدِيَةٌ مُّسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرٌ رَقْبَةٌ مُؤْمِنَةٌ فَمَنْ لَمْ يَجْدُ فَصِيَامٌ شَهْرِيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ﴾**; «و اگر از گروهی باشد که میان شما و آن‌ها پیمانی برقرار است، باید خون‌بهای او را به کسان او بپردازد و یک برده مؤمن (نیز) آزاد کند و آن‌کس که نمی‌تواند (برده آزاد کند) باید دو ماه پی درپی روزه بگیرد». ^۳ خلاصه مضمون آیه این است که اگر خاندان مقتول از کفاری باشند که با مسلمانان هم‌پیمان‌اند، در این صورت برای احترام به پیمان باید علاوه بر آزاد کردن یک برده مسلمان خون‌بهای مقتول را به بازماندگانش بپردازند.

تمامی این دستورات و تأکیدات، نشانه روشنی برای لزوم پاییندی مسلمانان به عهد و پیمان‌های است که بدون آن، اعتماد از جامعه رخت می‌بنند.

۱. سیری در سیره نبوی، ص ۹۲

۲. انفال، آیه ۷۲

۳. نساء، آیه ۹۲

بخش بیست و هفتم

إِيَّاكَ وَالدّمَاءُ وَسَقْكَهَا بِغَيْرِ حِلْهَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَذْنَى لِذِقْمَةٍ،
وَلَا أَعْظَمَ لِتَسْعَةٍ، وَلَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَأَدْقِطَاعَ مُدَّةٍ، مِنْ سَفْكِ الدّمَاءِ
بِغَيْرِ حَقِّهَا. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئُ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ، فِيمَا دَسَافُوكُوا مِنَ
الدّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ فَلَا تُنَقِّيَنَّ سُلْطَانَكَ دِسْفَكِ دَمَ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا
يُضِعِّفُهُ وَيُوْهِنُهُ، بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ وَلَا عُذْرٌ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَلَا عِنْدِي فِي
قَتْلِ الْعَمْدِ، لِأَنَّ فِيهِ قَوْدُ الْبَدَنِ. وَإِنْ ابْتُلِيتَ بِخَطَا وَأَفْرَطْ عَلَيْكَ
سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقُوبَةِ؛ فَإِنَّ فِي الْأَوْكَرَةِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً،
فَلَا تَطْمَحَنْ بِكَ نَحْوَةُ سُلْطَانَكَ عَنْ أَنْ دُوَّدِي إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَفْتُولِ حَقَّهُمْ

ترجمه

از ریختن خون ناحق بهشدت بپرهیز، زیرا هیچ چیز در نزدیک ساختن انتقام الهی و مجازات شدیدتر و سرعت زوال نعمت و پایان بخشیدن به حکومت‌ها، همچون ریختن خون ناحق نیست. خداوند سبحان در دادگاه قیامت پیش از هرچیز در میان بندگان خود درمورد خون‌هایی که ریخته شده دادرسی خواهد کرد، بنابراین حکومت و زمامداری خود را هرگز با ریختن خون حرام تعویت مکن، زیرا این عمل، پایه‌های حکومت را ضعیف و سست می‌کند، بلکه بنیاد آن را می‌کند یا به دیگران منتقل می‌سازد و هیچ‌گونه عذری نزد خداوند و نزد من در قتل عمد پذیرفته نیست، و کیفر آن قصاص است و اگر به قتل خطا مبتلا گشته و تازیانه یا شمشیر تو و یا (حتی) دستت به نارواکسی را کیفر داد - چون ممکن است حتی با یک مشت زدن و یا بیشتر، قتل واقع گردد - مبادا غرور زمامداری‌ات مانع از آن شود که حق اولیای مقتول را بپردازی (و رضایت آن‌ها را جلب کنی).

شرح و تفسیر

از ریختن خون بی‌گناهان بپرهیز

امام علی علیه السلام در این بخش از عهدنامه مسأله بسیار مهم دیگری را مطرح می‌کند و آن احترام به خون انسان‌هاست، حضرت با تعبیرات متعدد و مؤکد مالک اشتر را از این امر برحذر می‌دارد. به یقین مالک کسی نبود که خون بی‌گناهی را بریزد، بلکه منظور از این سخن آن است که وقتی فرمان قتل افراد مهدور الدم را صادر می‌کند، نهایت دقت را به خرج دهد تا مباداً بی‌گناهی به اشتباہ کشته شود. نخست می‌فرماید: «از ریختن خون ناحق شدیداً بپرهیز»؛ (إِيَّاكَ وَالدَّمَاءَ وَسَفْكُهَا إِغْيِرْ حِلَّهَا).

این جمله درواقع از قبل توضیح بعد از اجمال است؛ نخست می‌فرماید: از خون‌ها بپرهیز، بعد آن را توضیح می‌دهد که منظور ریختن خون ناحق است. آن‌گاه در ادامه سخن پیامدهای شوم و مرگبار این عمل بسیار زشت را بیان می‌کند، می‌فرماید: «زیرا هیچ‌چیز در نزدیک ساختن انتقام الهی و مجازات شدیدتر و سرعت زوال نعمت و پایان بخشیدن به حکومت‌ها، همچون ریختن خون ناحق نیست»؛ (فَإِنَّهُ لَيَسَ شَيْءٌ أَدْنَى لِنِعْمَةٍ، وَلَا أَعْظَمَ لِتَبَعَّةٍ، وَلَا أُخْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ، وَانْقِطَاعٍ مُدَّةٍ، مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ بِغَيْرِ حَقَّهَا).

امام علی علیه السلام در این عبارت چهار اثر بسیار منفی ریختن خون به ناحق را بیان فرموده است: انتقام شدید الهی، مجازات سنگین او، زوال نعمت‌ها از قبل آرامش، امنیت، سلامت و سعادت و زوال ملک و حکومت.

۱. «سفک» در اصل به معنای ریختن خون یا ریختن اشک از دیدگان است؛ ولی غالباً در همان معنای خون‌ریزی استعمال می‌شود.

۲. «تبوع» در اصل از «تبوع» به معنای متابعت و پیروی کردن و دنبال چیزی رفتن گرفته شده و سپس به مجازات و کیفر که به دنبال اعمال انسان او را می‌گیرد اطلاق شده است و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

تاریخ هم نشان داده است که چگونه خون بهناحق ریخته شده دامان صاحبیش را می‌گیرد و او را در پرتگاه نیستی می‌افکند.

سپس پنجمین اثر شوم آن را بیان می‌فرماید: «خداؤند سبحان در دادگاه قیامت پیش از هرچیز در میان بندگان خود درمورد خون‌هایی که ریخته شده دادرسی خواهد کرد»؛ (وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ مُبِتَدِيٌّ بِالْحُكْمِ يَئِنَّ الْعِبَادِ، فِيمَا تَسَاءَفُوكُوا مِنَ الدّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

درست است که حساب در قیامت بسیار سریع انجام می‌شود؛ ولی این مانع از آن نمی‌گردد که اعمال بهتر زودتر حسابرسی شود و همچنین اعمال بدتر. در روایات آمده است: نخستین چیزی از اعمال نیک که در قیامت به آن نگاه می‌شود نماز است «أَوَّلُ مَا يُنْظَرُ فِي عَمَلِ الْعَبْدِ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ فِي صَلَاتِهِ»^۱ در معاصی بزر نیز نخستین چیزی که خدا درباره آن حکم می‌کند خون بهناحق ریخته شده است.

حضرت در ادامه به چهار پیامد شوم دیگر اشاره می‌کند، می‌فرماید: «بنابراین حکومت و زمامداری خود را هرگز با ریختن خون حرام تقویت مکن، زیرا این عمل، پایه‌های حکومت را ضعیف و سست می‌کند، بلکه بنیاد آن را می‌کند یا به دیگران منتقل می‌سازد»؛ (فَلَا تُقَوِّيَنَّ سُلْطَانَكَ بِسَفْلِكَ دَمٍ حَرَامٍ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَيُوْهِنُهُ، بَلْ يُزِيلُهُ وَيَنْقُلُهُ).

تفاوت میان این چهار جمله (یُضْعِفُ، یُوْهِنُ، یُزِيلُ و یَنْقُلُ) روشن است زیرا گاه ممکن است چیزی ضعیف شود؛ اما پایه‌های آن سست نگردد و با آن حال مدت‌ها بماند، و گاه ممکن است چیزی به ظاهر ضعیف نشود ولی پایه‌های آن سست شده باشد و در آینده خطراتی متوجه آن گردد؛ مثلاً دولت نیرومندی بر اثر حوالثی لشکرش نصف می‌شود، این نوعی ضعف است، ولی گاه لشکر به همان

۱. بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۲۲۷، ح ۵۳

تعداد، باقی مانده اما پایه‌ها سست است و ممکن است روزی با خطر مواجه شود.

جمله «یُزِيلُه» اشاره به نابودی مطلق یک حکومت است مانند کشورهایی که براثر شکست، مستعمره کشوری دیگر و یا ملحق به آن شده‌اند و جمله «يَنْقُلُه» اشاره به این است که حکومت باقی است اما گروهی جانشین گروه دیگری می‌شود. آن‌گاه امام علیه السلام به پیامد شوم قتل عمد اشاره کرده، می‌فرماید: «هیچ‌گونه عذری نزد خداوند و نزد من در قتل عمد پذیرفته نیست»؛ (وَلَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللهِ وَلَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمَدِ).

اشاره به این‌که آنچه در بحث‌های سابق گذشت ناظر به قتل‌هایی است که از روی بی‌توجهی صورت می‌گیرد نه قتل عمد و اما قتل عمد مجازاتش بسیار سنگین است «وَ كَيْفَرَ آنَّ قَصَاصَ اَسْتَ؟ (لَأَنَّ فِيهِ قَوْدًا الْبَدَنِ).

سپس در ادامه می‌افزاید: «اگر به قتل خطا مبتلا‌گشتی و تازیانه یا شمشیر تو و یا (حتی) دستت به نارواکسی را کیفر داد - چون ممکن است حتی با یک مشت زدن و یا بیشتر، قتل واقع گردد - مبادا غرور زمامداری ات مانع از آن شود که حق اولیای مقتول را بپردازی (و رضایت آن‌ها را جلب کنی)؛ (وَإِنَّ ابْتُلِيتَ بِخَطَا وَأَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ أَوْ سَيْفُكَ أَوْ يَدُكَ بِالْعُقوَةِ؛ فَإِنَّ فِي الْوَكْرَةِ ۚ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً، فَلَا تَطْمَحْنَ ۖ بِكَ نَحْوَةَ ۗ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلَيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ).

۱. «قَوْد» به معنای قصاص است و در اصل از «قَوْد» بر وزن «قول» و «قيادت» گرفته شده که به معنای راه بردن و سوق دادن چیز یا شخصی است. از آن‌جاکه قاتل را به محل قتل می‌برند، این واژه به معنای قصاص آمده است.

۲. «وَكْرَة» به معنای مشت زدن از ریشه «وَكْز» بر وزن «مغز» به معنای زدن و عقب راندن گرفته شده است.
۳. «لَا تَطْمَحْنَ» از ریشه «طُمُوح» و «طُمْع» بر وزن «سهم» به معنای بالا بردن و تکبر کردن گرفته شده و در عبارت بالا به معنای کبر و غرور است.

۴. «نَحْوَة» به معنای تکبر است.

می‌دانیم که مطابق آنچه فقه‌ها از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده کرده‌اند، قتل سه نوع است:

یکم: قتل عمد و آن در جایی است که قصد جانی، کشتن طرف مقابل باشد و یا این‌که به‌سراغ کاری برود که غالباً منجر به قتل می‌شود، هرچند قصد او قتل نباشد مانند ضربه سنگینی بر مغز وارد کردن که غالباً سبب قتل می‌شود و اگر جانی قصد قتل هم نداشته باشد محکوم به قصاص است. مگر این‌که صاحبان خون و جانی بر دیه توافق کنند.

دوم: قتل شبه عمد است و آن در جایی است که انسان کاری انجام می‌دهد که غالباً سبب قتل نیست و قصد او هم قتل نیست؛ ولی اتفاقاً منجر به مر می‌شود؛ مانند این‌که کسی سوزنی به بدن دیگری وارد می‌کند و براثر آن، به طرف شوک وارد می‌شود و می‌میرد. بسیاری از تصادفات‌های وسایل نقلیه در جاده‌ها از همین قبیل است و حکم آن تعلق دیه به مال جانی است.

سوم: قتل خطای محض است و آن این‌که انسان، دست به کاری می‌زند که هیچ ارتباطی به شخص مقتول ندارد، اما براثر عواملی، شخص مقتول هدف واقع می‌شود و از بین می‌رود. مثل این‌که شخصی برای شکار کردن تیری به سمت راست رها می‌کند اما این تیر به سنگین خورده کمانه می‌کند و به فردی می‌خورد و او را می‌کشد این را خطای محض می‌گویند و حکم آن تعلق دیه به عاقله (بستگان پدری جانی) است.

در کتاب حدود و دیات آمده است که اگر مجری حد یا تعزیر در اجرای آن خطأ کند و بیش از اندازه اجرا نماید؛ خواه موجب مر محکوم شود یا نه در هر صورت باید جبران گردد. این مسئله با مسئله دیگری که در آن کتاب مطرح شده که هرگاه حد و تعزیر کاملاً به اندازه و بدون افراط و خطا انجام شود ولی سبب مر محکوم گردد آیا بیت‌المال یا مجری حد و تعزیر، ضامن است یا نه؟

ارتباطی ندارد، هرچند در آن مسئله، معروف، عدم ضمان است؛ اما آن حکم نیز خالی از اشکال نیست و آنچه در بعضی از شروح دیده می‌شود که این دو مسئله را با هم خلط کرده‌اند صحیح نیست و کلام امام علیه السلام ارتباطی با مسئله دوم ندارد.

نکته

اهمیت گناه قتل نفس در اسلام

در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی تعبیراتی درباره ریختن خون بی‌گناهان آمده که شبیه آن در هیچ موضوع دیگری دیده نمی‌شود؛ ازجمله در آیه ۳۲ سوره مائدہ آمده است: «مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَانَمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا»؛

«به همین علت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هرکس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته است». در آیه ۹۳ سوره نساء آمده است: «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَصِيبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعْدَلَهُ عَذَابًا عَظِيمًا»؛ «هرکس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل بر ساند مجازات او دوزخ است در حالی که جاودانه در آن خواهد بود و خداوند بر او غصب می‌کند و او را از رحمتش دور می‌سازد و مجازات بزرگی برای او آماده ساخته است».

از تعبیر به «خلود و جاودانگی در آتش» چنین برمی‌آید که قاتل عمد، با ایمان از دنیا نخواهد رفت، زیرا می‌دانیم که هیچ فرد با ایمانی خلود و جاودانگی در آتش ندارد. در حدیثی از پیامبر اکرم علیه السلام نقل شده است: «لَرَوَالُ الدُّنْيَا جَمِيعًا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ دَمٍ سُفِكَ بِغَيْرِ حَقٍّ؛ تمام دنیا ویران شود در پیشگاه خداوند آسان‌تر از این است که خونی به ناحق ریخته شود».^۱

۱. میزان الحكمه، ج ۱۰، ص ۴۷۶۹.

در حدیث دیگری از امام معصوم علیه السلام می خوانیم: «أَتَيَ رَسُولُ اللَّهِ فَقِيلَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتِيلٌ فِي مَسْجِدٍ جُهَيْنَةَ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَسْجِدِهِمْ، قَالَ: وَتَسَاءَمَعَ النَّاسُ فَأَتَوْهُ فَقَالَ مَنْ قَتَلَ ذَاهِبًا؟ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا نَدْرِي فَقَالَ: قَتِيلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَ ظَهَارِنَايَ الْمُسْلِمِينَ لَا يُدْرِي مَنْ قَتَلَهُ وَاللَّهُ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَرِكُوا فِي دَمِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَرَضُوا بِهِ لَا كَبَّهُمُ اللَّهُ عَلَى مَنَاجِرِهِمْ فِي النَّارِ - أَوْ قَالَ - عَلَى وُجُوهِهِمْ؛ کسی خدمت رسول خدا علیه السلام رسید و عرض کرد: ای رسول خدا! کشته‌ای در مسجد (قبیله) جهینه افتاده است. پیامبر علیه السلام برخاست و حرکت کرد تا به مسجد آن‌ها رسید. هنگامی که مردم این سخن را شنیدند در آنجا اجتماع کردند. پیامبر علیه السلام فرمود: چه کسی در این فرد را کشته است؟ عرض کردند: ای رسول خدا نمی‌دانیم. فرمود: کسی در میان مسلمانان کشته شود و قاتل او معلوم نباشد؟ قسم به خدایی که مرا مبعوث به حق کرده است اگر تمام اهل آسمان‌ها و زمین شریک خون مسلمانی باشند و راضی به آن شوند همه آن‌ها را به صورت در آتش دوزخ خواهد افکند».^۱

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۳۸۳، ح ۳.

بخش پیست و هشتم

وَإِيَّاكَ وَالْأَعْجَابَ بِنَفْسِكَ، وَالْحَقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْأَطْرَاءِ
فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْنَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ
إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوَ التَّزِيدُ فِيمَا
كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعِدُهُمْ فَتُتَبَعِّعَ مَوْعِدَكَ بِخَاطِئٍ، فَإِنَّ الْمَنَّ يُبَطِّلُ
إِلْحَسَانَ، وَالتَّزِيدُ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ، وَالخَلْفُ يُوْجِبُ الْمَهْقَتَ عِنْدَ اللَّهِ
• ¼ aÅU U B/2A ° Ü/Å&Ak «ÅBÜ/øLf» : °ÅU&AñBc /tB «°A
ÅB»B ½Ak «ÅB ù à Üv T°Å, B»AAÑLç n ½ BI a Ä°A B
o ½AÑf i é ù, S d â TwÅAB «Åj °AARo «UÅAB ù]B\ a°A
/ Åç ½o ½AÑf i c A , Äâ ½

ترجمہ

از خودپسندی و تکیه بر نقاط قوت خویش و علاقه به مبالغه در ستایش ستایش‌گویان) شدیداً بپرهیز، زیرا این صفات از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است تا کارهای نیک نیکوکاران را محو و نابود کند.

از مُنت بر رعیت به هنگام احسان، شدیداً دوری کن و (همچنین) از افزون شمردن کارهایی که انجام داده‌ای خودداری نما و نیز از این‌که به آن‌ها وعده دهی سپس تخلف کنی برحدزr باش، زیرا مُنت گذاشت، احسان را باطل می‌کند و بزر شمردن نعمت نور حق را می‌برد و خلف وعده موجب خشم خدا و خلق است؛ خداوند متعال می‌فرماید: «نزد خدا بسیار خشم آور است که چیزی را بگویید که انجام ننم، دهید» از عجله در کارهایی، که وقتش نرسیده است جداً بیهیز واز کوتاهی در

کارهایی که امکانات عمل آن فراهم شده خودداری کن، از لجاجت در اموری که مبهم و مجھول است بپرهیز و (نیز) از سستی در انجام آن به هنگامی که روشن شود بر حذر باش. (آری) هر امری را در جای خویش و هر کاری را در زمان خود انجام ده.

شرح و تفسیر

از این صفات زشت بپرهیز

امام علیه السلام در این بخش از عهدنامه به چندین مطلب مهم اشاره کرده و مالک را به رعایت آن‌ها توصیه می‌کند.

نخست می‌فرماید: «از خودپسندی و تکیه بر نقاط قوت خویش و علاقه به مبالغه در ستایش (ستایش‌گویان) شدیداً بپرهیز»؛ (وَإِيَّاكَ وَالْأَعْجَابَ بِنَفْسِكَ، وَالثُّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا، وَحُبَّ الْأَطْرَاءِ).

امام علیه السلام انگشت روی سه نقطه ضعف از نقاط ضعف آدمی به خصوص زمامداران گذاشته است: اول خودپسندی، دوم اعتماد به نقاط قوت خویش و سوم علاقه به مدح و ثنای ثناگویان.

گرفتاری انسان در این‌گونه موارد از آن‌جا نشأت می‌گیرد که حب ذات و علاقه به خویشتن سبب می‌شود نقاط قوت خود را بزر ببیند و بر آن‌ها تکیه کند و دوست دارد او را بستایند، بلکه گاه نقاط ضعف خویش را نقطه قوت می‌شمرد و ثنای ثناگویان را می‌طلبد که این خطرناک‌ترین حالات انسان است. لذا در ادامه سخن به بیان دلیل این نهی شدید پرداخته، می‌فرماید: «زیرا این صفات از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است تا کارهای نیک نیکوکاران را

۱. «اطراء» از ریشه «طراوة» به معنای تر و تازه بودن است و هنگامی که به باب افعال می‌رود معنای شناخوانی و مدح کردن می‌یابد. گویی کسی می‌خواهد با مدح خود، شخصی را تر و تازه نگهاردد. و در بسیاری از موارد به شناخوانی بیش از حد و تملق آمیز گفته می‌شود و در عبارت بالا همین معنا اراده شده است.

محو و نابود کند»؛ (فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أُوْثَقِ فُرْصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِينَ).

دلیل آن روشن است، زیرا هنگامی که انسان کارهای خود را بزر ببیند و طالب ثناخوانی و مداعی شود، قطعاً گرفتار ریاکاری خواهد شد و می‌دانیم که ریاکاری اعمال انسان را بر باد می‌دهد، زیرا خداوند جز عمل خالص را نمی‌پذیرد.

تعییر «فی نَفْسِهِ» در واقع اشاره به شیطان است یعنی شیطان در نظر خود بهترین فرصت را برای نفوذ در انسان و نابود کردن اعمال او همین صفات سه گانه می‌داند.

در دیگر روایات اسلامی نیز از این صفات بهشت نهی شده است؛ در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «قَالَ إِنْلِيسُ لَعْنَهُ اللَّهُ لِجُنُودِهِ: إِذَا اسْتَمْكَنْتُ مِنِ ابْنِ آدَمَ فِي ثَلَاثٍ لَمْ أُبَالِ مَا عَمِلَ فَإِنَّهُ غَيْرَ مَقْبُولٍ مِنْهُ: إِذَا اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَنَسِيَ ذَنْبَهُ وَدَخَلَهُ الْعُجْبُ؛ ابْلِيسُ بَه لشکریان خود چنین می‌گوید: اگر من در سه چیز بر انسان‌ها پیروز شوم، کاری به اعمال آن‌ها ندارم، زیرا اعمال آن‌ها پذیرفته نیست. (نخست این‌که) عملش را بزر بشمرد و (دیگر این‌که) گناهش را فراموش کند و (سوم این‌که) عجب و خودپسندی در او نافذ گردد».^۲

در روایات اسلامی خودپسندی و عجب نیز شدیداً نکوهش شده است از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ أَعْجَبَ بِنَفْسِهِ هَلَكَ وَمَنْ أَعْجَبَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ؛ هر کس خود را بزر ببیند هلاک (و گمراه) می‌شود و آن‌کس که فکر و رأی خود را بزر ببیند هلاک (و گمراه) می‌شود».^۳

در ذیل این حدیث آمده است که عیسی بن مریم می‌گوید: بیماران را مداوا

۱. «یَمْحَقَ» به معنای نقصان و کم شدن تدریجی و سرانجام نابود شدن است.

۲. بخار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۱۵، ح ۱۵.

۳. همان، ص ۳۲۰، ح ۳۵.

کردم و آن‌ها را به اذن خدا شفا بخشیدم؛ کور مادرزاد و کسی را که گرفتار بر ص بود به اذن خدا سالم کردم و حتی مردگان را زنده ساختم؛ ولی هرچه در معالجه احمق کوشیدم قادر به اصلاح او نبودم. عرض کردند: ای روح‌الله! احمق کیست؟ فرمود: آن کسی که خویشن و رأی خود را بزر می‌شمرد و تمام فضیلت را برای خود می‌داند و تمام حق را برای خود می‌خواهد و خود را مديون هیچ حقی نمی‌شمرد. واو احمقی است که درمان پذیر نیست».^۱

در حدیث دیگری نیز از امام امیرمؤمنان علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْأَعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَآفَةُ الْأَلْيَابِ؛ خُودِپَسِندِي ضِدُّ درستکاری وَآفتِ عقلِ انسانی است».^۲ جالب توجه این‌که عرب جاهلی با تمام محرومیت‌های مختلفی که داشت بسیار خودپسند و خودبزر بین بود؛ در فقر و جهل و ناتوانی و ذلت دست و پا می‌زد، ولی خود را بزر ترین انسان روی زمین می‌دانست و حتی هر قبیله‌ای برای خود چنین حالتی را داشت و حاضر نبودند دختران قبیله خود را به ازدواج پسران قبیله دیگر درآورند و حتی گاه هدایای یکدیگر را نمی‌پذیرفتند، چون کسر شان خود می‌پنداشتند. این حالت که پیغمبر اکرم علیه السلام در خطبهٔ فتح مکه از آن با عنوان «نحوت جاهلیت» یاد کرد بسیار آزاردهنده بود تا زمانی که اسلام آمد و قلم بطلان بر این‌گونه افکار شیطانی و بی‌ارزش کشید.

در خطبهٔ فتح مکه می‌خوانیم که پیغمبر علیه السلام فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَدْهَبَ عَنْكُمْ نَحْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَتَفَاقْرُهَا بِآبَائِهَا أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَآدَمُ مِنْ طِينٍ؛ خداوند (در پرتو اسلام) کبر و خودپسندی جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور ساخت. همه مردم از آدم‌اند (و همه برادر یکدیگر) و آدم از خاک است».^۳

امام علیه السلام در ادامه این سخن از سه صفت نکوهیده بهشت نهی می‌کند،

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۰، ح ۲۵.

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۳. منهاج البراعة، ج ۲۰، ص ۳۱۵ و کافی، ج ۸، ص ۲۴۶، ح ۳۴۲.

می فرماید: «از مُنْت بر رعیت به هنگام احسان، شدیداً دوری کن و (همچنین) از افزون شمردن کارهایی که انجام دادهای خودداری نما و نیز از این که به آنها و عده دهی سپس تخلف کنی بر حذر باش»؛ (وَإِيَّاكَ وَالْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ، أَوِ التَّزْيِيدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ، أَوْ أَنْ تَعْدُهُمْ فَتُشْبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ).

از چیزهایی که - طبق صریح قرآن مجید - کمکهای به مردم را باطل می کند مُنْت است، می فرماید: ﴿لَا تُبْطِلُوا أَصَدَاقَكُمْ بِالْمُنَّ وَالْأَذَنِ﴾.^۱ بزر شمردن و بیش از اندازه نمایش دادن فعل خود نیز از اموری است که ارزش کارهای نیک را در پیشگاه خدا بر باد می دهد، چراکه یکی از مصدقهای واضح دروغ است و دروغ از بزر ترین گناهان محسوب می شود. خلف وعد نیز از اموری است که هم در آیات و هم در روایات اسلامی به طور گسترده از آن نهی شده است.

آنگاه امام علی^{علیہ السلام} به ذکر دلیل برای آنچه بیان کرد پرداخته، می فرماید: «زیرا مُنْت گذاشتن، احسان را باطل می سازد و بزر شمردن نعمت، نور حق را می برد و خلف و عده موجب خشم خدا و خلق است؛ خداوند متعال می فرماید: نزد خدا بسیار خشم آور است که چیزی را بگویید که انجام نمی دهید»؛ (فَإِنَّ الْمَنَّ يُبِيِّطُ الْإِحْسَانَ، وَالتَّزْيِيدَ يَدْهُبُ إِنْوَرَ الْحَقِّ، وَالْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ^۲ عِنْدَ اللَّهِ وَالنَّاسِ، فَالَّهُ تَعَالَى: ﴿كَبُرَ مَقْتَنَا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ﴾.^۳.

امام علی^{علیہ السلام} در این عبارت به سه دلیل برای هر سه دستور که در عبارت قبل فرمود توسل جسته و یا به تعبیر دیگر پیامدهای سوء هر یک از آن رذایل اخلاقی را بیان می کند. مُنْت گذاشتن، که یعنی خدمت خود را بزر شمردن و به رخ طرف کشیدن سبب می شود که احسان، هم در پیشگاه پروردگار و هم در نزد مردم، ناچیز یا نابود گردد.

۱. بقره، آیه ۲۶۴.

۲. «مقت» در اصل به معنای بعض شدید و خشم از کسی است که کار بدی انجام داده است.

۳. صف، آیه ۳.

همچنین «تریید» که یعنی واقعیت را بیش از آنچه هست و برخلاف آنچه هست ارائه کردن، نور حق را می‌برد، زیرا مصدق روشن کذب است و می‌دانیم کذب نور حق را ضایع می‌کند.

تخلّف از وعده‌ها افزون بر این‌که موجب خشم و غضب مردم می‌شود در پیشگاه خداوند نیز همین اثر را دارد، بنابراین حاکمان و زمامداران بلکه تمام مدیران و فرماندهان باید از این سه کار بپرهیزنند که محبویت آن‌ها را سخت متزلزل می‌سازد و موقعیت آن‌ها را در میان مردم به خطر می‌افکند.

در حدیث نیز آمده است: «مَنْ كَثُرَ كَذِبُهُ ذَهَبَ بَهَاؤُهُ؛ كُسْيٌ كَهْ زِيَادُ دروغ بَكُوْيِدُ نُورَانِيَّتِ وَ زِيَابِيَّتِ او از بین می‌رود». ^۱

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن از افراط و تفریط در کارها شدیداً برحدّر می‌دارد و به‌طور ویژه روی دو موضوع انگشت می‌گذارد، نخست می‌فرماید: «از عجله در کارهایی که وقتی نرسیده است جداً بپرهیز و از کوتاهی در کارهایی که امکانات عمل آن فراهم شده خودداری کن»؛ (وَإِيَّاكَ وَالْعَجْلَةَ بِالْأَمْوَرِ قَبْلَ أَوَانِهَا^۲، أَوِ التَّسْقُطَ^۳ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا).

می‌دانیم که هرکاری وقتی دارد و هر برنامه‌ای شرایطی. آنگاه که وقت و شرایط فراهم نباشد شتاب کردن سبب ناکامی است و نیز با فراهم آمدن شرایط باید به‌سرعت کار را انجام داد، چراکه در صورت کوتاهی کردن فرصت از دست می‌رود و سبب پشیمانی است. عجله در سوی افراط قرار گرفته و سستی در کار به‌هنگام فرارسیدن وقت عمل، در مسیر تفریط است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۴۱، ح ۱۳.

۲. «وان» به معنای زمان و موقع است.

۳. «تسقط» در اصل به معنای بهترین به سراغ چیزی رفتن است که لازمه آن در بسیاری از موارد سستی و اهمال کاری است که در مسیر تفریط و نقطه مقابل عجله است. در بسیاری از نسخ به جای «تسقط» «تساقط» آمده که به معنای تهاون و سستی کردن است.

در مورد موضوع دوم می فرماید: «از لجاجت در اموری که مبهم و مجھول است بپرهیز و (نیز) از سستی در انجام آن به هنگامی که روشن شود برحدار باش»؛ (أَوِ الْجَاجَةَ فِيهَا إِذَا تَنَكَّرْتُ أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتُوْضَحَتْ^۲).

می دانیم که انسان هنگامی باید به سراغ انجام برنامه‌ای برود که تمام جوانب آن روشن باشد؛ ولی افراد لجوچ علی رغم ابهام‌ها و ناآشنایی‌ها به حقیقت امور بالجاجت به سراغ آن می‌روند و چون راه ورود و خروج برای آن‌ها تاریک است غالباً گرفتار خطا و ناکامی می‌شوند.

این در طرف افراط است و در مقابل، یعنی در طرف تفریط، این‌گونه است که انسان پس از وضوح مطلب گرفتار و سواس شود و در انجام امر کوتاهی کند تا فرصت از دست برود.

در پایان دستوری کلی بیان می‌کند که شامل همه این‌ها و غیر این‌هاست و در مدیریت بسیار کارساز است، می‌فرماید: ((آری) هر امری را در جای خویش و هر کاری را در زمان خود انجام ده)؛ (فَصَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ، وَأَوْقِعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْقَعَهُ).

این همان چیزی است که در تعریف عدالت بیان می‌شود و به گفته خود امام علی^۳ در نهج البلاغه: «الْعَدْلُ يَضْعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا؛ عدالت، هر چیزی را در جایگاه خودش قرار می‌دهد».

علمای اخلاق نیز تمام صفات رذیله را خروج از حد اعتدال و از مصاديق افراط یا تفریط شمرده‌اند که با آنچه امام علی^۴ در کلمات پیشین فرموده کاملاً مطابقت دارد. در خطبه پنجم امام علی^۵ نیز آمده بود: «وَمُجْتَنِي الشَّمَرَةِ لِغَيْرِ وَقْتٍ إِيَّنَا عِهْدًا

۱. «تنگرث» از ریشه «تنگر» به معنای ابهام داشتن و ناآشنا بودن در مقابل واضح و روشن بودن است.

۲. «استوضحت» از ریشه «استیضاح» به معنای توضیح خواستن گرفته شده و عمولاً به صورت متعددی به یک مفعول یا دو مفعول به کار می‌رود؛ ولی در جمله بالا به معنای فعل لازم به کار رفته، یعنی «واضح شدن». از آن جاکه این معنا در کتب لغت نیامده بعضی آن را به صورت فعل مجھول (استوضحت) خوانده‌اند تا هماهنگ با معنای لغوی گردید.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۴۳۷.

کَالْزَارِ بِعَيْرِ أَرْضِهِ؛ آنان که میوه را پیش از رسیدن بچینند به کسی می‌مانند که بذر را در زمین نامناسبی پاشیده است (هیچ‌کدام بهره‌ای از تلاش خود نمی‌گیرند)». امام علیه السلام این سخن را زمانی بیان فرمود که مردم پس از رحلت پیغمبر اکرم علیه السلام و بیعت گروهی با ابوبکر خدمت آن حضرت آمدند و تقاضا کردند که با امام علیه السلام به عنوان خلافت بیعت کنند.

در آیات قرآن مجید نیز از عجله ولجاجت نهی شده است در یکجا می‌فرماید: «خُلُقُ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُرِكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ»؛ ((گرچه) انسان از عجله آفریده شده، به‌زودی آیاتم را به شما نشان خواهم داد ولی با عجله چیزی از من نخواهید». ^۱

همچنین در جای دیگری از قرآن مجید در مذمت گروهی از کفار می‌فرماید: «وَلَوْ رَحِمْتَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَّجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ»؛ «اگر به آنان رحم کنیم و (مشکلات و) ناراحتی‌های آنان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی‌شوند بلکه) در طغيانشان لجاجت می‌ورزند و سرگردان می‌مانند». ^۲

نکته

چگونگی حبط اعمال

«حبط» به معنای بی‌اثر شدن و باطل گشتن است و به همین دلیل در بعضی از آیات قرآن «باطل» بر آن عطف شده است: در آیه ۱۶ سوره هود می‌خوانیم: «أُولئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ». ولی در اصطلاح علمای کلام و عقاید این است که اعمال نیک انسان به واسطه گناهانی که انجام می‌دهد از میان برود. جمعی از بزرگان این علم، حبط و احباط را باطل شمرده و آن را مخالف دلیل عقل و نقل دانسته‌اند.

۱. انبیاء، آیه ۳۷.

۲. مؤمنون، آیه ۷۵.

دلیل عقلی آنان این است که احباط اعمال موجب ظلم است، زیرا نتیجه آن این است که اگر کسی ثواب کمتری انجام دهد و گناه بیشتری داشته باشد اگر گناهان او تمام اعمال نیک را از بین ببرد، همانند کسی خواهد بود که اصلاً کار نیکی نکرده است و این ستمی در حق اوست.

برای دلیل نقلی، آیه شریفه سوره زلزال را عنوان کردند که می‌گوید: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ «پس هر کس هم وزن ذره‌ای کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند و هر کس ذره‌ای کار بد کرده آن را (نیز) می‌بیند».^۱

البته آن‌ها یک مورد را استثنای کردند و آن جایی است که انسان در آخر عمر بی‌ایمان از دنیا برود که اعمال او در این صورت حبط خواهد شد. قرآن مجید نیز در آیات زیادی سخن از حبط اعمال به میان آورده؛ ولی غالباً در مورد کافران است که درباره آن اتفاق نظر وجود دارد.

در جواب می‌توان گفت: ممکن است این نزاع به نزاعی لفظی بازگردد، زیرا آنچه صحیح نیست این است که به صورت یک قاعدة کلی بگوییم: همیشه حسنات و سیئات با هم سنجیده می‌شوند و آن سو که غلبه دارد دیگری را از بین می‌برد و به اصطلاح، کسر و انکسار حاصل می‌شود؛ ولی به صورت قضیه جزئیه نه تنها اشکالی ندارد، بلکه دلایل فراوانی برای آن می‌توان ارائه کرد؛ یعنی همان‌گونه که درباره محو شدن سیئات به وسیله حسنات، قرآن مجید می‌گوید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِبُنَ السَّيِّنَاتِ»^۲ و یا مسأله شفاعت و عفو الهی سبب نابودی گناهان می‌شود و اشکالی لازم نمی‌آید، در مورد محو شدن حسنات براثر گناهان نیز این معنا ممکن است.

.۱. زلزال، آیات ۷ و ۸.

.۲. هود، آیه ۱۱۴.

قرآن مجید درباره از بین رفتن ثواب صدقات بهو سیله مُنْت و آزار بعدی با صراحة می‌گوید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالْأَذْنِ»؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدقات خود را با منت گذاشتن و آزار باطل نسازید).^۱ در سوره حجرات نیز می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيٍّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرٍ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ»؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیامبر بالاتر نبرید و در برابر او بلند سخن مگویید (و او را بلند صدا نزنید) آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدای می‌کنند مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید).^۲ درباره عجب و خودبزر بینی بعد از عمل نیز در روایات آمده است: «الْعَجْبُ يَا كُلُّ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارَ الْحَطَبَ؛ عجب، حسنات انسان را از بین می‌برد همان‌گونه که آتش هیزم را».^۳

در مورد حسد نیز شبیه همین تعبیر آمده است از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم علیه السلام می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْحَسَدَ فَإِنَّ الْحَسَدَ يَا كُلُّ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارَ الْحَطَبَ».^۴ از بعضی از روایات نیز استفاده می‌شود که جسور بودن و بی‌باکی در برابر گناه نیز از عوامل حبط اعمال است،^۵ بنابراین آنچه در کلام امام علیه السلام در این فراز از عهده‌نامه آمده است که علاقه به ثناگویی و تملق فرصتی برای شیطان است تا نیکی نیکوکاران را محو و نابود سازد، مطلبی است حساب شده و موافق با عقل و نقل و آیات و روایات. در ادامه این سخن نیز امام علیه السلام در مورد منت می‌فرماید: از منت بپرهیز که احسان را باطل می‌سازد.

۱. بقره، آیه ۲۶۴.

۲. حجرات، آیه ۲.

۳. تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۵۲۲.

۴. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۲۵۵، ح ۲۶.

۵. مستدرک، ج ۱۱، ص ۲۸۰، ح ۱۶.

بخش بیست و نهم

وَإِيَّاكَ وَالاٰسْتِئْنَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَةٌ، وَالْتَّعَابِي عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا
قَدْ وَضَحَ لِلْعَيْنِ، فَإِنَّهُ مَا حُوَدَ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَعَمَّا قَلِيلٍ تُنْكَسِفُ عَنْكَ
أَعْطِيَةُ الْأُمُورِ، وَيَنْتَهِ هَدْفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ، امْلَكْ حَمِيمَةً أَنْفَكَ، وَسَوْرَةً
حَدْكَ، وَسَطْوَةً يَدِكَ، وَغَرْبَ لِسَانِكَ، وَاحْتَرِسْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفْ
الْبَادِرَةِ، وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضْبُكَ فَتَمِلِكَ الْأَخْتِيَارَ، وَلَنْ
تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ ذَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمْ وَمَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ.

ترجمه

از امتیاز خواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی‌اند جدّاً پرهیز و از غفلت در انجام آنچه مربوط به توست و دربرابر چشمان مردم واضح و روشن است برحدار باش، چراکه به هر حال دربرابر مردم درباره آن مسئولی و بهزودی پرده از کارهایت کنار می‌رود و انتقام مظلوم از تو گرفته می‌شود. بهنگام خشم، خویشتن‌دار باش و از تندي و تيزی خود، وقدرت دست، و خشونت زبانت بکاه و برای پرهیز از اين امور از انجام کارهای شتاب‌زده و سخنان ناسنجیده و اقدام به مجازات، برحدار باش تا خشم تو فرو نشيند و مالک خویشتن گردي و هرگز در اين زمينه حاكم بر خود نخواهی شد مگر اين‌كه بسيار به ياد قيامت و بازگشت به‌سوی پروردگارت باشي.

شرح و تفسير

از کارهای شتاب‌زده و سخنان ناسنجیده پرهیز

امام علیہ السلام در این بخش از عهدنامه به سه موضوع مهم دیگر اشاره کرده و مالک اشتر را از آن بر حذر می‌دارد:

نخست می فرماید: «از امتیازخواهی برای خود در آنچه مردم در آن مساوی اند جدّاً بپرهیز»؛ (وَإِيَّاكَ وَالإِسْتِشَارَ^۱ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَشْوَةُ^۲).

امتیازخواهی حاکمان و حواشی و اطرافیان و حامیان آن‌ها یکی از آفات مهم حکومت‌هاست که در اموری که همه مردم باید در آن یکسان باشند، آن‌ها بیش از حق خود سهم خواهی می‌کنند؛ چیزی که افکار عمومی را بر ضد آن‌ها می‌شوراند. این همان چیزی است که در زمان ما به عنوان رانت‌خواری (امتیاز ویژه طلبیدن) مشهور شده است و متأسفانه در تمام دنیا وجود دارد و عامل مهمی برای جدایی ملت‌ها از دولت‌هاست. امام علی^{علیه السلام} مالک اشتر را از این کار به شدت برحدار می‌دارد، زیرا مردم سخت در این موضوع حساسیت دارند حتی اگر به عنوان نمونه در زمان ما اتومبیل یکی از رؤسا از خیابانی که گذشتن از آن برای دیگران ممنوع است بگذرد دربرابر آن عکس العمل نشان می‌دهند.

در دو مین توصیه می‌فرماید: «و از غفلت در انجام آنچه مربوط به توست و دربرابر چشمان مردم واضح و روشن است برحدار باش، چراکه به هر حال دربرابر مردم درباره آن مسئولی و به زودی پرده از کارهایت کنار می‌رود و انتقام مظلوم از تو گرفته می‌شود»؛ (وَالْتَّغَايِيٌّ عَمَّا تُعْنِي بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ، فَإِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ، وَعَمَّا قَلِيلٍ تَنْكِشِفُ عَنْكَ أَغْطِيَةُ الْأُمُورِ، وَيُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ).

۱. «الإِسْتِشَار» به معنای چیزی را به خود اختصاص دادن است و از ریشه «اثر» بر وزن «خبر» به معنای علامتی است که از چیزی باقی می‌ماند و گویی شخص انحصار طلب در اشیایی علامت می‌گذارد که از آن من و مخصوص من است.

۲. «أشوة» به معنای حالتی است که از پیروی کردن از دیگری حاصل می‌شود و چون نتیجه آن مساوات میان دو چیز است، این واژه به معنای مساوی نیز به کار رفته است.

۳. «تغایی» به معنای تغافل و نادیده گرفتن چیزی است و در اصل از ریشه «غَيْاً وَهُ» به معنای ناآگاه بودن گرفته شده است.

اشاره به این‌که بسیار می‌شود که نزدیکان و حامیان زمامدار کارهای خلافی انجام می‌دهند و حق مظلومی را پایمال می‌سازند و حاکمان جور معمولاً آن را نادیده گرفته و از کنار آن به سادگی می‌گذرند. امام علیؑ مالک اشتر را از این کار به شدت برحدار می‌دارد، زیرا عواقب شومی، هم در دنیا دارد که همان بدینی مردم و جدایی آن‌ها از حکومت است و هم در آخرت، زمانی که پرده‌ها کنار رود و اعمال آشکار شود و خداوند عالم به اسرار، حق مظلوم را از ظالم بگیرد.

متأسفانه در عصر بعضی از خلفا (مانند خلیفه سوم) اموری رخ داد که درست در نقطه مقابل دستورات امام علیؑ است، دستوراتی که از کتاب و سنت پیامبر اکرم علیه السلام نشأت گرفته است:

از جمله به گفتہ ابن قتیبه، مورخ معروف اهل سنت در کتاب الخلفاء: «جمعی از صحابه اجتماع کردند و نامه‌ای به خلیفه سوم، عثمان نوشتند و کارهایی را که برخلاف سنت انجام داده بود بر او خرد گرفتند.... از جمله این‌که بخش‌هایی از اطراف مدینه را به صورت خالصه در اختیار شخص خودش گرفته بود. یکی از مهاجران گفت: ای عثمان! آیا این کار را که کرده‌ای خداوند به تو اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندی؟ (آلله أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللّٰهِ تَقْتُلُونَ)».^۱

نیز همان مورخ در همان کتاب آورده است که «جمعی از صحابه نامه‌ای نوشتند و بخشی از بدعت‌های عثمان را یادآور شدند... از جمله اختصاص دادن مقامات حکومت اسلامی به خویشاوندانش از بنی امیه و افرادی که هرگز محضر رسول خدا علیه السلام را درک نکرده بودند و جوانان بی تجربه‌ای محسوب می‌شدند در حالی که از وجود مهاجران و انصار برای آن مقامات استفاده نمی‌کرد و حتی با آن‌ها به مشورت نمی‌نشست و تنها به رأی خود قناعت می‌کرد و نیز داستان ولید بن عقبه که از طرف عثمان فرماندار کوفه بود و نماز صبح را در حال مستی،

۱. خلفاء ابن قتیبه، (معروف به الامامة والسياسة) ج ۱، ص ۵۰، چاپ منشورات رضی.

چهار رکعت برای مردم خواند، سپس گفت: اگر بخواهید یک رکعت دیگر نیز اضافه می‌کنم. و اجازه نداد حد (شرب خمر) را برابر او اجرا کنند.^۱

این است معنای بی‌اعتنایی به احکام اسلام و بی‌تفاوت گذشتن از کنار اموری که برای همه واضح و آشکار است.

آن‌گاه امام علیه السلام سومین دستور را بیان می‌دارد و مالک اشتر را به شدت از هرگونه قضاوت و حرکت هنگام غضب نهی می‌کند، می‌فرماید: «به هنگام خشم، خویشن‌دار باش و از تندي و تیزی خود، وقدرت دست، و خشونت زبانت بکاه و برای پرهیز از این امور از انجام کارهای شتاب‌زده و سخنان ناسنجیده و اقدام به مجازات، برحذر باش تا خشم تو فرو نشیند و مالک خویشن‌گردی»؛ (املک حمیة^۲ انفک، سورة^۳ حَدَّكَ، سَطْوَةٌ^۴ یَدِكَ، وَعَزْبٌ^۵ لِسَانِكَ، وَاخْرِسٌ مِنْ كُلِّ ذَلِكِ بِكَفِ الْبَادِرَةٍ^۶، وَتَأْخِيرِ السَّطْوَةِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمِلِكَ الْأَخْيَارَ).

به هنگام عصبانیت، انسان گاه باد در دماغ می‌افکند و از کارهای انجام‌شده اظهار تنفر می‌کند و گاه تندي و تیزی نشان می‌دهد و گاه دست به مجازات دراز

۱. خلفاء ابن قتیبه، (معروف به الامامة والسياسة)، ج ۱، ص ۵۰.

۲. «حمیة» از ریشه «خفی» و «حمو» بر وزن «حمد» به معنای شدت حرارت است. سپس این واژه به معنای خشم و تعصّب آمیخته با خشم و نخوت و تکبر به کار رفته است و هنگامی که اضافه به «انف» شود (مانند جمله بالا) به خشم و تکبر اشاره دارد و انتخاب «أنف» (بینی) در این جا برای آن است که آدم‌های متکبر سر خود را بالا می‌گیرند و در واقع نوک بینی شان به طرف بالا قرار می‌گیرد.

۳. «سورة» به معنای شدت و «حد» به معنای تیزی و بربندگی است و هنگامی که این دو به هم اضافه شوند شدت برش را می‌فهمند که به عنوان کنایه از غصب به کار می‌رود.

۴. «سطوة» به معنای سلطه، غلبه و قدرت است.

۵. «عَزْب» این واژه نیز به معنای تیزی و بربندگی است و هنگامی که به لسان اضافه شود اشاره به سخنان تندا و خشونت‌آمیز است. ریشه اصلی آن همان «غروب» است و از آن جا که یک شیء بُرنده مانند شمشیر می‌شکافد و در هدف خود فرو می‌رود و پنهان می‌شود «غرب» بر آن اطلاق شده است.

۶. «البادرة» به معنای سخن یا کار ناگهانی و نسنجدیده است و «کف بادرة» به معنای خودداری کردن از چنین اعمالی است که به هنگام غضب رخ می‌دهد.

می‌کند و گاه به دشنام و بدگویی می‌پردازد. امام علیؑ مالک اشتر را از این پدیده‌های چهارگانه غصب بر حذر داشته و راه جلوگیری از آن را این شمرده است که به‌هنگام غصب هیچ سخنی نگوید و هیچ اقدامی نکند تا آتش غصب فرو نشیند و به حال عادی بازگردد و زمام اراده خود را که در موقع غصب از دست داده بود در اختیار بگیرد.

سپس در ادامه سخن به این حقیقت اشاره می‌فرماید که «هرگز در این زمینه حاکم بر خود نخواهی شد مگر این‌که بسیار به یاد قیامت و بازگشت به‌سوی پروردگارت باشی»؛ (وَلَنْ تَحْكُمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُوكَ^۱ إِذْكُرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ).

آنچه امام علیؑ در این بخش از سخنانش فرموده اموری سرنوشت‌ساز است که نه تنها در مسئله حکومت، که در تمام مدیریت‌ها و در سراسر زندگی انسان پیش می‌آید. رفتن به سراغ امتیازات ویژه، چشم پوشیدن از خلافکاری‌های نزدیکان و اطرافیان و صادر کردن حکم هنگام خشم و غصب، بلاهای عظیمی است که می‌تواند حکومت‌ها را متزلزل سازد و شخصیت انسان‌ها را زیر سؤال ببرد و آبروی انسان را در دنیا و آخرت بریزد.

نکته

خطرات بزرگ غصب

غصب حالتی است که وقتی به انسان دست می‌دهد از وضع عادی بیرون می‌رود و قضاوت عقل، تحت الشعاع این آتش سوزان قرار می‌گیرد به‌گونه‌ای که هرگونه تصمیم‌گیری صحیح در آن لحظه برای او ناممکن است و به همین دلیل

۱. «هم» جمع «هم» گاه به معنای اراده و عزم بر چیزی و گاه به معنای دل‌مشغولی و دغدغه می‌آید و در عبارت بالا معنای دوم مراد است.

از انسان حرکاتی در حالت خشم و غضب سرمی زند که غالباً عواقب شوم و در دنای دارد و گاه کفاره آن را سالیان دراز باید بپردازد.

به همین دلیل در آیات قرآن و روایات اسلامی شدیداً از غضب واز هرگونه تصمیم‌گیری به هنگام غضب نهی شده است.

در آیه ۳۷ سوره شوری یکی از ویژگی‌های مؤمنان چشم‌پوشی به هنگام غضب ذکر شده و جالب این‌که عطف بر اجتناب از گناهان کبیره شده است می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ». در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَتْ عَيْنَاهُ وَأَنْتَفَحَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ؛ این غضب شعله آتشی از سوی شیطان است که در قلب فرزندان آدم زبانه می‌کشد، از این‌روه نگامی که یکی از شما غضب می‌کند چشمانش سرخ و رهای گردنش پرخون می‌شود و شیطان داخل وجودش می‌گردد». ^۱ امام صادق علیه السلام در حدیثی دیگر می‌فرماید: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ غضب کلید تمام بدی‌هاست». ^۲

امیر المؤمنان علیه السلام نیز در یک جمله کوتاه می‌فرماید: «الْغَضَبُ شَرٌّ إِنْ أَطَعْتَهُ دَمَرٌ؛ غضب شر است و اگر از آن پیروی کنی نابودت می‌کند». ^۳

روایات در این زمینه بسیار و مملو از تأکیدات فراوان است، لذا با حدیث دیگری این سخن را پایان می‌دهیم، امیر المؤمنان علیه السلام فرمود: «إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَأَوْلُهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ؛ از غضب بر حذر باش که آغازش جنون و پایانش پشیمانی است». ^۴

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۲.

۲. همان، ص ۳۰۳، ح ۳.

۳. غرر الحكم، ح ۶۸۹۱.

۴. همان، ح ۶۸۹۸.

به هر حال عقل و درایت ایجاب می‌کند که انسان در حال خشم و غضب هیچ تصمیمی نگیرد و بهترین راه برای فرو نشاندن آن این است که یا از محل حادثه دور شود یا لاقل تغییر حالت دهد؛ اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته است برخیزد و راه برود و آبی بنوشد و با دوستان خود از موضوع دیگری سخن بگوید و همان‌گونه که حضرت فرموده است: مؤثرترین کارها این است که به یاد معاد و روز قیامت و عواقب اعمال بیفتند.

بخش سی ام

وَالْأَوَّلُ أَجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَسْذِكَ مَا هَبَى لِمَنْ دَقَدَكَ مِنْ حُكْمَوْمَةِ عَادِلَةٍ،
أَوْ سُنَّةِ فَاضِلَةٍ، أَوْ أَنْتَرِ عَنْ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَوْ فَرِيْضَةٍ
فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَتَقْتَدِي بِمَا شَاهَدْتُ مِمَّا عَمَلْنَا بِهِ فِيهَا، وَجَتَهَدَ لِنَفْسِكَ
فِي اثْبَاعِ مَا عَهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا، وَاسْتَوْدَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ
لِنَفْسِي عَلَيْكَ، لِكَيْلًا تَكُونَ لَكَ عِلْمًا عِنْدَ ذَسْرُوعِ ذَنْفُسِكَ إِلَى هَوَاهَا. وَأَنَا
أَسْأَلُ اللَّهِ بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ، أَنْ
يُوْقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضاً مِنْ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُدُورِ الْأَوَاضِحِ إِلَيْهِ وَإِلَى
خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الشَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ، وَجَمِيلِ الْأَنْرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمامِ
النِّعَمِ وَدَصْعِيفِ الْكَرَامَةِ، وَأَنْ يَحْتَمِلَ وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، إِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
الْطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَّمَ ذَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَالسَّلَامُ

ترجمه

بر تو واجب است که همواره به یاد حکومت‌های عادلانه پیش از خود باشی و همچنین به سنت‌های خوب یا آثاری که از پیامبر - صلی الله علیه وآل‌ه و سلم - رسیده یا فریضه‌ای که در کتاب الله آمده است توجه کنی و به آنچه از اعمال ما در حکومت دیده‌ای اقتدا نمایی و نیز بر تو واجب است که نهایت تلاش خویشتن را در پیروی از آنچه در این عهدنامه به تو توصیه کرده‌ام به کارگیری و من حجت خود را بر تو تمام کرده‌ام تا اگر نفس سرکش، بر تو چیره شود عذری نزد من نداشته باشی. من از خداوند با آن رحمت وسیع و قدرت عظیمی که بر اعطای هر

خواسته‌ای دارد مسئلت دارم که من و تو را موفق بدارد که رضای او را جلب کنیم از طریق انجام کارهایی که ما را نزد او و خلقش معذور می‌دارد توأم با مدح و نام نیک در میان بندگان و آثار خوب در تمام شهرها و (نیز تقاضا می‌کنم که) نعمتش را (بر من و تو) تمامیت بخشد و کرامتش را مضاعف سازد.

و (از خداوند بزر مسئلت دارم که) زندگانی من و تو را با سعادت و شهادت پایان بخشد که ما همه بهسوی او بازمی‌گردیم وسلام و درود (پروردگار) بر رسول خدا - صلی الله علیه وآل‌ه و سلم - و دودمان طیب و پاکش باد؛ سلامی فراوان و بسیار. والسلام.

شرح و تفسیر

حجت را بر تو تمام کردم

امام علیه السلام در این بخش (سی امین و آخرین بخش این عهدنامه) به سه نکته پرداخته است:

نخست می‌فرماید: «بر تو واجب است که همواره به یاد حکومت‌های عادلانه پیش از خود باشی و همچنین به سنت‌های خوب یا آثاری که از پیامبر - صلی الله علیه وآل‌ه و سلم - رسیده یا فریضه‌ای که در کتاب الله آمده است تو جه کنی و به آنچه از اعمال ما در حکومت دیده‌ای اقتدا نمایی»؛ (وَالْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةِ عَادِلَةٍ، أَوْ سُنَّةَ فَاضِلٍ، أَوْ أَثْرٍ عَنْ نِيَّتِنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا).

اشاره به این‌که، هرچند عهدنامه من جامع و کامل است اما تنها به آن قناعت مکن؛ اگر به مسائلی در قرآن مجید و سیره و سنت پیغمبر اکرم علیه السلام یا روش‌های شایسته‌ای در حکومت‌های عدل پیشین (مانند حکومت انبیای سلف) برخورد کردی، آن‌ها را نیز به کار بند. اضافه بر این‌ها تو روش مرا در حکومت دیده‌ای و از نزدیک شاهد و ناظر بوده‌ای، آن‌ها را نیز به کار بند، هرچند در این عهدنامه منعکس نشده باشد.

بنابراین، امام علی^ع از محدود شدن وظایف مالک اشتر به آنچه در این عهدنامه آمده، در عین جامعیت آن، نهی می‌کند و ذهن و فکر او را برای پذیرش هر سنت حسن‌های آماده می‌سازد.

دومین نکته‌ای که امام علی^ع در این بخش از عهدنامه بر مالک واجب و لازم می‌شمرد این است: «و نیز بر تو واجب است که نهایت تلاش خویشتن را در پیروی از آنچه در این عهدنامه به تو توصیه کرده‌ام به کارگیری و من حجت خود را بر تو تمام کرده‌ام تا اگر نفس سرکش بر تو چیره شود عذری نزد من نداشته باشی»؛ (وَتَجْتَهِدْ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَاهَدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَاسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ، لِكَيْلًا تَكُونَ لَكَ عِلْمٌ عِنْدَ تَسْرُّعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا).

امام علی^ع درواقع بار دیگر توجه او را به همه آنچه در این عهدنامه توصیه کرده جلب می‌کند و با اشاره‌ای اجمالی، بر همه آن‌ها تأکید می‌کند و انجام آن‌ها را لازم می‌شمرد و این از قبیل اجمال پس از تفصیل و تأکید بر تأکید است و در ضمن، با او اتمام حجت می‌کند تا در بیشگاه خدا مسئولیتی نداشته باشد.

امام علی^ع در پایان این عهدنامه از باب حسن ختم نکته سومی را گوشزد می‌کند و آن را با دعای پرمعنایی همراه می‌سازد، می‌فرماید: «من از خداوند با آن رحمت وسیع و قدرت عظیمی که بر اعطای تمام هر خواسته‌ای دارد مسئلت دارم که من و تو را موفق بدارد که رضای او را جلب کنیم از طریق انجام کارهایی که ما را نزد او و خلقش معذور می‌دارد توأم با مدح و نام نیک در میان بندگان و آثار خوب در تمام شهرها و (نیز تقاضا می‌کنم که) نعمتش را (بر من و تو) تمامیت بخشد و کرامتش را مضاعف سازد»؛ (وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ أَسْعَةً رَحْمَتِهِ، وَعَظِيمَ قُدْرَتِهِ عَلَى

۱. مستدرک حاکم، ج ۱۱، ص ۱۳، ح ۲۱.

در نسخه تحف العقول پیش از جمله «وَأَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ» چنین آمده است: **فَلَيْسَ يَعْصِمُ مِنَ السُّوءِ وَلَا يُوَفِّقُ**

إِعْطَاءٌ كُلُّ رَغْبَةٍ، أَنْ يُوْفَقَنِي وَإِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنِ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِعِ
إِلَيْهِ وَإِلَى خَلْقِهِ، مَعَ حُسْنِ الشَّاءِ فِي الْعِبَادِ، وَجَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ، وَتَمَامِ النِّعْمَةِ
وَتَضْعِيفِ الْكَرَامَةِ).

آنچه در تفسیر عبارت مذکور آمد مبنی بر این است که «تَمَامِ النِّعْمَةِ» و «تَضْعِيفِ الْكَرَامَةِ» عطف بر «يُوْفَقَنِي وَإِيَّاكَ» باشد. این احتمال نیز داده شده که «تَمَامِ النِّعْمَةِ» و «تَضْعِيفِ الْكَرَامَةِ» عطف بر «جَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ» باشد، بنابراین مفهوم جمله این می‌شود: «از خداوند می‌خواهم که مرا به کارهایی توفیق دهد که هم شنای بندگان را به دنبال داشته باشد، هم آثار نیک در بلاد بگذارد، هم موجب تمام شدن نعمتش بر من شود و هم سبب فزوئی کرامتش بر من».

بدیهی است که آنچه باید بیش از همه چیز مطلوب انسان مؤمن باشد، جلب رضای خداست و آنچه بیش از هر چیز باید مطلوب زمامداران و حکام باشد افزون بر تحصیل رضای خداوند، تحصیل رضای مخلوق و به دنبال آن نعمت‌های دیگری است که امام علیه السلام در جمله‌های مذکور به آن اشاره کرده و آن این‌که انسان کاری کند که بندگان خدا از او به نیکی یاد کنند و غفران و رضای حق

→ للْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤهُ وَقَدْ كَانَ مِمَّا عَهَدَ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَاحِبُهُ تَحْضِيَّاً عَلَى الصَّلَاةِ
وَالزَّكَاةِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَبِذَلِكَ أَخْتُمُ لَكَ مَا عَهَدْتُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ؛
هیچ‌کس از بدی‌ها پیشگیری نمی‌کند و توفیق انجام دادن خیرات نمی‌دهد جز خداوند متعال و از جمله اموری که رسول خدا علیه السلام در وصیتیش بهطور مؤکد به من فرمود اهتمام به نماز و زکات و رعایت حال بندگان بود و من با کلام رسول خدا این عهده‌نامه را برای تو پایان می‌دهم و لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم». (تحف العقول، ص ۹۹).

۱. «رَغْبَةٌ» مصدر و به معنای علاقه به چیزی داشتن است و در اینجا اسم مصدر و به معنای اسم مفعول است یعنی خداوند قادر است هر امر مطلوب و مرغوبی را در اختیار بندگان بگذارد و در بعضی از نسخه‌ها به جای «رَغْبَةٌ» («رَغْبَةٌ») آمده است که صفت مشبهه است و به معنای مرغوب است.

۲. «تَضْعِيفٌ» در اینجا به معنای مضاعف ساختن است. این واژه‌گاه به معنای ضعیف ساختن یا ضعیف شمردن نیز آمده است.

را برای او بطلبند و آثار خوبی از خود در همه جا بگذارد که سبب مزید حسنات او پس از وفاتش گردد و بدین صورت، نعمت خدا بر او کامل شود و کرامت الهی مضاعف گردد.

ممکن است بعضی چنین پندارند که تقاضای حسن ثانی مردم و به نیکی یاد کردن با خلوص نیت سازگار نیست، و حسن ثانی الهی لازم است نه حسن ثانی مردم. پاسخ این اشکال با اشاره‌ای که پیش‌تر آوردیم روشن شد. مؤمنان مخلص حسن ثانی مردم را از این رو می‌طلبند که سبب دعای آن‌ها برای غفران و پاداش الهی و ترفیع درجه گردد و از این رو ابراهیم خلیل، شیخ الانبیاء ﷺ نیز از جمله تقاضاهایی که از ساحت قدس پروردگار می‌کند این است که «وَاجْعَلْ لِي سَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»؛ «برای من در امتهای آینده نام نیکی قرار ده».^۱

این دعای امام ﷺ هم درباره خودش وهم مالک اشتر به اجابت رسیده است؛ قرن‌هاست که فضایل آن حضرت در شرق و غرب عالم بر زبان‌ها جاری است و کتاب‌ها از فضایل او پر است و با این‌که بنی امیه کوشیدند نام و فضایل آن حضرت را از خاطره‌ها محو سازند و هفتاد سال به دستور آن‌ها بر فراز منابر - نعوذ بالله - آن حضرت را لعن کنند، به لطف پروردگار در هر مجلس و محفلی که از پیشگامان اسلام بحث می‌شود نام آن حضرت در صدر می‌درخشد و کتاب‌ها در فضایل آن حضرت نوشته شده و بارگاه نورانی اش در نجف کعبه آمال است. اضافه بر این در هر قرن شاعران توانا رساترین مدح و ثنا را به زبان عربی و فارسی و زبان‌های دیگر درباره آن حضرت سروده‌اند.

مالک اشتر نیز به موجب فدایکاری‌ها و رشادت‌ها و شهامت‌ها و مخصوصاً مخاطب بودن در این عهدنامه نام نیکش در همه جا بر زبان‌ها جاری است. رحمت و رضوان خدا بر او باد.

۱. شعراء، آیه ۸۴.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین جمله‌های این عهدنامه می‌فرماید: «و (از خداوند بزر مسأله دارم که) زندگانی من و تو را با سعادت و شهادت پایان بخشد که ما همه بهسوی او بازمی‌گردیم و سلام و درود (پروردگار) بر رسول خدا -صلی الله علیه و آله و سلم- و دودمان طیب و پاکش باد، سلامی فراوان و بسیار، والسلام»؛ (وَإِنْ يَحْتَمِ لِي وَلَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ، إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَالسَّلَامُ). قابل توجّه است که امام علیه السلام افرون بر طلب سعادت، شهادت را نیز هم برای خویش وهم برای مالک از خدا می‌طلبد؛ دعایی که بهزودی به اجابت رسید و امام علیه السلام در محراب عبادتش و مالک در مسیر راه مصر شربت شهادت نوشیدند. در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم علیه السلام دید مردی این چنین دعا می‌کند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا تُسْأَلُ فَأَغْطِنِي أَفْضَلَ مَا تُعْطِي؛ خداوند! بهترین چیزی که از تو درخواست می‌شود به من بده و برترین چیزی را که به بندگانت عطا می‌کنی به من عطا فرما». پیغمبر علیه السلام فرمود: «إِنِّي أَسْتُحِبِّ لَكَ أَهْرِيقَ دَمْكَ فِي سَيِّلِ اللهِ؛ اگر دعایت مستجاب شود خون تو در راه خدا ریخته خواهد شد». ^۱

نکته

عهدنامه مالک اشتر، دستوری جامع برای کشورداری

اکنون که شرح و تفسیر عهدنامه به پایان رسید می‌توان با صراحة گفت: این عهدنامه دستوری است جامع برای کشورداری؛ دستوری که با گذشت حدود چهارده قرن کاملاً تازه و راهگشا و زنده و بالنده است و این واقعیتی است که هر انسان منصفی به آن اعتراف دارد. از این گذشته این عهدنامه، هم جنبه‌های مادی و هم جنبه‌های معنوی را که بر اساس اخلاق انسانی و ارزش‌های الهی پی‌ریزی

۱. مستدرک حاکم، ج ۱۱، ص ۱۳، ح ۲۱.

شده دربر گرفته است، برخلاف قوانین دنیای امروز که یا سخنی از ارزش‌های اخلاقی و انسانی در آن نیست و یا اگر چیزی به نام حقوق بشر در آن باشد، عملاً دستاویز و بهانه‌ای است برای اعمال فشار برکشورها و قشرهای ضعیف جامعه اسلامی. عجب این که بعضی افراد به اصولی که «حمورابی» برای کشورداری در حدود ۱۸ قرن پیش از میلاد پیشنهاد کرده استناد می‌جویند و افتخار می‌کنند و آن را اصولی پیشفرته و انسانی قلمداد می‌نمایند در حالی که اگر آن اصول را دربرابر این عهدنامه بگذاریم کاملاً رنگ می‌بازد؛ ولی چون جنبه اسلامی و مخصوصاً سبقه شیعی دارد تعصّب‌ها مانع از آن می‌شود که آن را در همه‌جا عرضه کنند. البته می‌دانیم که اخیراً با تلاش و کوشش بعضی از آگاهان، این عهدنامه به صورت نامه‌ای سرگشاده در میان اعضای سازمان ملل پخش شد و مورد استقبال قرار گرفت و به عنوان یک سند به ثبت رسید و عجیب‌تر این که کسانی که بعد از آن حضرت عهدنامه و دستورالعملی برای حاکمان خود نوشتند، در بخش‌های مهم آن از همین عهدنامه مبارک امیر مؤمنان علیهم السلام استفاده کردند بی‌آن‌که سخنی از آن بگویند؛ یعنی اگر دستورالعمل آن‌ها مقبولیت و درخششی پیدا کرد به واسطه همین بهره‌گیری از عهدنامه مولا علیهم السلام بود^۱ گرچه متأسفانه تعصّب‌ها اجازه نمی‌دهد این حقیقت آشکار شود.

۱. طبری نقل می‌کند که وقتی مأمون، «عبدالله بن طاهر» را به ولايت بعضی از بخش‌های کشور اسلامی گمارد پدرش «ذواليمينين» نامه مفصلی برای او نگاشت و دستورات مشرووحی برای اداره منطقه تحت حکومت برای او نوشت که طولی نکشید در میان مردم منتشر شد و از آن استقبال فراوانی کردند هنگامی که این خبر به مأمون رسید دستور داد آن را بیاورند و برای او بخوانند. او بسیار از آن استقبال کرد و گفت: تمام امر دین و دنیا و امور مربوط به سیاست و اصلاح کشور و رعیت در آن جمع است. مرحوم علامه شوشتري بعد از ذکر این داستان می‌گوید: اگر دقت کنید می‌بینید که اکثر بلکه تمام آن از کلام امیر مؤمنان علیهم السلام در عهدنامه مالک اشتر گرفته شده است. (شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۸، ص ۶۶۴).

۲۵

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا ه ا ب (ا ب ا ح ا خ ا) ذ ا ب ج
ا ا ت ب ا ا ا ت ا ب ا ا

علیهم السلام

۱

علیهم السلام

۱. سند نامه:

مرحوم سید رضی در ابتدای این نامه - همان‌گونه که در بالا آمده - نوشتہ است که آن را ابو جعفر اسکافی (محمد بن عبدالله اسکافی متوفای سنّة ۲۴۰ قمری) در کتاب المقامات فی مناقب امیر المؤمنین علیهم السلام اورده است. اسکافی از معتزله بود و در محله اسکاف بغداد زندگی می‌کرد ازین‌رو او را اسکافی گفته‌اند. او از معاصران «جاحز» بود و ردی بر کتاب العثمانیه او نوشتہ است.

معتلل بغداد به افضلیت امیر المؤمنان علیهم السلام بر تمام صحابه معتقد بوده‌اند و اسکافی نیز پیرو همین عقیده بود. (البته ابو جعفر اسکافی از اهل سنت بود و غیر از محمد بن احمد بن جنید اسکافی معروف است که از قدمای فقهای شیعه محسوب می‌شود).

صاحب مصادر نهج البلاغه دو مأخذ دیگر برای این نامه نقل کرده است: نخست تاریخ ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴) و دیگر کتاب الامامة والسياسة ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶). (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۳۳).

نامه در یک نگاه

این نامه در عین فشردگی به چهار نکته مهم اشاره می‌کند:

در بخش اول این نامه، حضرت بر این امر تأکید می‌فرماید که من برای بیعت به سراغ مردم نرفتم و آن‌ها با اصرار و بدون اکراه و اجبار و طمع به سراغ من آمدند و شما هم در بیعت با من هرگز مجبور نبودید.

در بخش دوم، طلحه و زبیر را مخاطب ساخته، می‌فرماید: بیعت شما از دو حال خارج نیست: یا با میل و رغبت با من بیعت کرده‌اید، پس چرا بیعت را شکستید؟ برگردید و توبه کنید؛ یا با میل و رغبت بیعت کرده‌اید که در این صورت مرتکب تدلیس شده‌اید، زیرا در ظاهر ابراز اطاعت کرده و در باطن قصد عصیان داشته‌اید.

در بخش سوم می‌فرماید: شما چنین می‌پندارید که من قاتل عثمان بوده‌ام و این را بهانه برای نقض بیعت قرار داده‌اید. بهترین راه این است که آن‌هایی که در این میدان بی‌طرف مانده‌اند در میان من و شما حکم کنند.

در بخش چهارم می‌فرماید: از این راهی که در پیش گرفته‌اید برگردید که عذاب الهی را دریی دارد.



، » jAnA Te tB «^oÀnA ° »À BT-Tf $\frac{1}{4}$ A , BT-aÅk Ül , kÄMBA
 ° $\frac{1}{2}$ B^oAA , «Ä MB »jAnA_i - $\frac{1}{2}$ B_i » / » Ä MBtE Ä MB °
 »BTÄ MB-Tf $\frac{1}{4}$ B_ù , oâB e Ç oÄ ° , K^oB_ù $\frac{1}{4}$ B^av ° «Ä LB_ù
 , i nB_ù »BTÄ MB-Tf $\frac{1}{4}$ A ; K oç i $\frac{1}{2}$ & A ÄMU B_ù nB_ù , i Ä ç B
 B_i fnA wA , ÅB_ù^oAB-fnBi BMN Lv^oAB_i aÅ °B-TÄ] kÜù
 $\frac{1}{4}$ A , $\frac{1}{4}$ BT °A ÜT^oBM o]B -°Äe MB-Tf B $\frac{1}{2}$ o-Ä° / Ä-°A
 i $\frac{1}{2}$ B_i aÅi w A $\frac{1}{4}$ B_ù , ù i k U $\frac{1}{4}$ ANIC i $\frac{1}{2}$ 0 $\frac{1}{2}$ A_ù B_i Äij
 «Lù , $\frac{1}{4}$ BXAS TC »AB-TÅp k_c / MB-fnAC_i ÄM « $\frac{1}{2}$ B_i] oi
 o $\frac{1}{2}$ N f_i q^a Y , «k-°AN A_i $\frac{1}{2}$ B_i «Å «Åò Äh U_i $\frac{1}{2}$ B_i «M
 è ÅA $\frac{1}{4}$ AB_ù , B_i A_i Å $\frac{1}{4}$ B z^oAB AB_ù nB_ù N-TEAB/nk ÜM
 /_i v^oA , nB^oAnÄ^oA-_i T $\frac{1}{4}$ ANIC i $\frac{1}{2}$ nB^oAB-fo $\frac{1}{4}$ A

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، شما می‌دانید - هر چند کتمان کنید - که من
 به‌دنبال مردم نرفتم؛ آن‌ها به‌سراغ من آمدند و من دست بیعت به‌سوی آن‌ها
 نگشودم تا آن‌ها با اصرار با من بیعت کردند و شما دو نفر از کسانی بودید که
 به‌سراغ من آمدید و با من بیعت کردید. توده مردم به‌سبب زور و سلطه یا برای
 متاع دنیا با من بیعت نکردند. (بنابراین بیعت شما از دو حال خارج نیست): اگر
 شما از روی میل و رغبت با من بیعت کرده‌اید (بیعت‌شکنی شما حرام بوده
 است) باید بازگردید و فوراً در پیشگاه خدا توبه کنید و اگر بیعت شما از روی

اکراه و نارضایی بوده راه را برای من درباره خود گشوده‌اید، زیرا در ظاهر اظهار اطاعت کردید و در دل، قصد عصیان داشتید (و راه منافقان را پیمودید و این حرکت منافقانه مستوجب عقوبت است). به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران به تقیه و کتمان عقیده سزاوارتر نبوده‌اید (هیچ‌کس در آن روز مجبور به چنین چیزی نبود مخصوصاً شما که از قدر تمدنان صحابه بودید) بنابراین اگر از آغاز، از بیعت کناره‌گیری کرده بودید کار شما آسان‌تر بود تا این‌که نخست بیعت کنید و بعد (به بهانه‌ای) سر باززنید. شما چنین پنداشته‌اید (و به دروغ تبلیغ کرده‌اید) که من قاتل عثمانم بیایید میان من و شما کسانی حکم کنند که اکنون در مدینه‌اند؛ نه به طرفداری من برخاسته‌اند نه به طرفداری شما، سپس هر کس به اندازه جرمی که در این حادثه داشته محکوم و ملزم شود.

ای دو پیرمرد کهنسال! (که خود را از پیشگامان و شیوخ اسلام می‌دانید و آفتاب عمرتان بر لب بام است) از عقیده خود برگردید (و تجدید بیعت کنید یا لااقل دست از آتش افروزی جنگ بردارید و به کناری روید) زیرا الان مهم‌ترین چیزی که دامان شما را می‌گیرد سرافکندگی و ننگ و عار است (آن هم به عقیده شما) ولی ادامه این راه، هم سبب ننگ (شکست در جنگ) است و هم آتش دوزخ! والسلام».

شرح و تفسیر

از این راه پرخطر بروگردید

می‌دانیم که پس از قتل عثمان، مردم برای بیعت با امیر مؤمنان علیه السلام هجوم شدیدی آوردند و بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. سرشناسان صحابه نیز هماهنگ با مردم با میل و رغبت با آن حضرت بیعت کردند و طلحه و زبیر نیز به آن‌ها پیوستند. بیعتی که با امیر مؤمنان علیه السلام صورت گرفت جز در زمان پیغمبر علیه السلام سابقه نداشت، و با بیعت سقیفه یا بیعت با عمر بعد از تعیین او توسط خلیفه اول و یا

بیعت با عثمان پس از رأی شورای شش نفری، مطلقاً شباهتی نداشت؛ بیعتی بود به تمام معنا مردمی، درست همانند بیعت مردم با رسول خدا ﷺ.

ولی می‌دانیم که طلحه و زبیر از علیؑ انتظاراتی داشتند از جمله این که فرمانداری بعضی از شهرهای مهم را به آن‌ها بسپارد^۱ و چون این انتظار برآورده نشد بیعت خود را شکستند و همسر پیامبر ﷺ عایشه را بر علیه امیر مؤمنان علیؑ تحریک کرده و به عنوان خون‌خواهی عثمان بر ضد آن حضرت قیام کردند و به شهر بصره که نقطه آسیب‌پذیرتری بود رفتند و آن‌جا را تسخیر نمودند و جنگ جمل را به راه انداختند. سرانجام پس از شکست، هر دو کشته شدند.

امیر مؤمنان علیؑ پیش از جنگ جمل به وسیله این نامه با آن‌ها اتمام حجت می‌کند و با منطق نیرومندش تمام راه‌های فرار را بر آنان می‌بندد.

نخست می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، شما می‌دانید - هر چند کتمان کنید - که من به دنبال مردم نرفتم؛ آن‌ها به سراغ من آمدند و من دست بیعت به سوی آن‌ها نگشودم تا آن‌ها با اصرار با من بیعت کردند و شما دو نفر از کسانی بودید که به سراغ من آمدید و با من بیعت کردید»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا، وَإِنْ كَتَمْتُمَا، أَنِّي لَمْ أَرِدِ النَّاسَ حَتَّىٰ أَرَادُونِي، وَلَمْ أَبَايِعْهُمْ حَتَّىٰ بَايَعُونِي، وَإِنَّكُمَا مِّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي).

اشاره به این که شما هیچ بهانه‌ای برای بیعت‌شکنی ندارید، زیرا بیعت من برخلاف بیعت‌های پیشین به صورت خودجوش مردمی بود بی‌آن‌که من برای آن مقدمه‌چینی کرده باشم، شما هم در میان توده مردم آمدید و مانند دیگران از روی میل و اراده با من بیعت کردید.

۱. ابن کثیر در البداية والنهاية می‌گوید: طلحه و زبیر هنگامی با امام بیعت کردند که از او تقاضای فرمانداری بصره و کوفه را داشتند. امام به آن‌ها فرمود: شما پیش من باشید و در مسائل حکومتی با شما مأمور باشم بهتر است (البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۲۶).

سپس امام علیه السلام به استدلال روشنی برای اثبات اختیاری و آزاد بودن بیعت اشاره کرده، می‌فرماید: «توده مردم به سبب زور و سلطه یا برای متاع دنیا با من بیعت نکردن»؛ (وَإِنَّ الْعَامَةَ لَمْ تُبَايِغْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَلَا لِعَرَضٍ^۱ حَاضِرٍ).

اشاره به این‌که بیعت‌های غیر واقعی ممکن است از دو چیز سرچشمه بگیرد: یکی ظهور سلطه که مردم را مجبور سازند با کسی بیعت کنند. این بیعت قطعاً باطل است و یا این‌که مردم را تطمیع کنند و آرای آن‌ها را بخرند و آن‌ها برای کسب مال و ثروتی بیعت کنند. این بیعت هم بیعت واقعی نیست. با توجه به این توضیح، امام علیه السلام درواقع به طلحه وزیر می‌فرماید: چون می‌دانید بیعت مردم هیچ‌کدام از این دو نوع نبوده، دلیلی ندارد که ادعای کراحت کنید و آن را بشکنید.

بنابراین، امام علیه السلام راه‌های فرار را به روی آن‌ها می‌بندد. سپس به دلیل دیگری تمسک می‌جوید، می‌فرماید: «بنابراین (بیعت شما از دو حال خارج نیست): اگر شما از روی میل ورغبت با من بیعت کرده‌اید (بیعت‌شکنی شما حرام بوده است) باید بازگردد و فوراً در پیشگاه خدا توبه کنید و اگر بیعت شما از روی اکراه و نارضایی بوده، راه را برای من درباره خود گشوده‌اید، زیرا در ظاهر اظهار اطاعت کردید و در دل، قصد عصيان داشتید (و راه منافقان را پیمودید و این حرکت منافقانه مستوجب عقوبت است)»؛ (فَإِنْ كُنْتُمَا بَأَيْعْنَمَانِي طَائِعَيْنِ، فَأَرْجِعُهَا وَتُوْبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ، وَإِنْ كُنْتُمَا بَأَيْعْنَمَانِي كَارِهَيْنِ، فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ يِإِظْهَارِكُمَا الطَّاغِةَ، وَإِسْرَارِكُمَا الْمَغْصِيَةَ).

آن‌گاه امام علیه السلام سومین استدلال دندان شکن را دربرابر ادعای کراحت آن‌ها را

۱. «عَرَض» در اصل به معنای چیزی است که ثبات و پایداری ندارد و عارضی و کم‌دوان است، ازین‌رو به متاع دنیای مادی عرض گفته‌اند چون معمولاً ناپایدار است و در جمله بالا به همین معناست و در کتب فقهی «عَرَض» به کالایی گفته می‌شود که در مقابل درهم و دینار است. در بعضی از کتب لغت مانند لسان‌العرب نیز «عَرَض» بر وزن «فرض» به همین معنا اطلاق شده است.

چنین بیان می‌فرماید: «به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران به تقیه و کتمان عقیده سزاوارتر نبوده‌اید (هیچ‌کس در آن روز مجبور به چنین چیزی نبود مخصوصاً شما که از قدر تمدنان صحابه بودید) بنابراین اگر از آغاز، از بیعت کناره‌گیری کرده بودید کار شما آسان‌تر بود تا این‌که نخست بیعت کنید و بعد (به بهانه‌ای) سر باز زنید»؛ (وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقِّ الْمُهَاجِرِينَ بِالْتَّقْيَةِ وَالْكِتْمَانِ، وَإِنَّ دَفْعَكُمَا هَذَا الْأَمْرُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ، كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ، بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ).

اشاره به این‌که اگر ادعا می‌کنید بیعت شما از روی تقیه و ترس از مخالفت بوده این اشتباه بزرگی است؛ زیرا امروز که قدرت در دست من است شما از پیمان شکنی و نقض بیعت ترسی ندارید، پس چگونه ادعا می‌کنید که بیعت شما از روی ترس بوده، در حالی که ترک بیعت بسیار آسان‌تر از نقض بیعت است آن هم با تفاوت شرایط اجتماعی که در آن روز قدرتی در دست من نبود و امروز قدرت در دست من است؟

بنابراین، امام علی عذر در پیمان شکنی را به روی آن‌ها بسته و ثابت کرده است که این کار جز از روی هوی و هوس و عشق به مقام و مال و ثروت دنیا نبوده است.

از کسانی تعجب می‌کنیم که عدالت صحابه را تا آنجا پیش برده‌اند که تمام کارهای امثال طلحه و زبیر را صحیح و مطابق حق و عدالت می‌شمرند در حالی که امام علی از افضل صحابه بود و آن‌ها را با این دلایل منطقی و عقلانی محکوم می‌کند. با این حال چگونه می‌توان عدالت آن‌ها را مطرح کرد و تمام جنایاتشان را زیر عنوان اجتهاد پوشانید؟ راستی عجیب و تأسیف‌بار است!

مرحوم علامه شوستری از کتاب «خلفای ابن قتیبه» مطلب جالبی در این زمینه نقل کرده است، می‌گوید: علی علی در روز جنگ جمل در میان دو صف ایستاده

بود. طلحه را مخاطب ساخت و فرمود: مگر با من از روی میل و رغبت بیعت نکردی؟ (چرا بیعت را شکستی؟) طلحه گفت: من در حالی بیعت کردم که شمشیر بر گردن من بود. امام فرمود: (دروغ می‌گویی) آیا تو نمی‌دانی که من احده را به بیعت اکراه نکردم؟ اگر بنا بود کسی را اکراه کنم «سعد بن ابی وقار» و «عبدالله بن عمر» و «محمد بن مسلمه» را (که از تو ضعیفتر بودند) به بیعت مجبور می‌کردم؛ آن‌ها با من بیعت نکردند و بی‌طرف ماندند من هم دست از آن‌ها برداشتم.

در همان کتاب آمده است که عمار، عبدالله بن عمر و سعد و محمد بن مسلمه را به بیعت با امام دعوت کرد. آن‌ها ابا کردند، او این خبر را به امام رسانید. حضرت فرمود: این گروه را رها کن. اما «عبدالله بن عمر» مرد ضعیفی است و اهل تصمیم نیست و «سعد بن ابی وقار» انسان حسودی است و گناه من درمورد «محمد بن مسلمه» این است که در روز خیربرادرش را کشتم.^۱

امام علیه السلام در بخش آخر این نامه اشاره به مطلب مهمی می‌کند که دستاویز اصلی طلحه و زبیر در خروج بر ضد امام علیه السلام و روشن کردن آتش جنگ جمل بود و آن این‌که آن‌ها قتل عثمان را که خود از عوامل اصلی آن بودند به امام علیه السلام که دستش از آن پاک بود نسبت داده و آن را دلیل بر بیعت شکنی خود قرار دادند، می‌فرماید: «شما چنین پنداشته‌اید (و به دروغ تبلیغ کرده‌اید) که من قاتل عثمانم. بیایید میان من و شما کسانی حکم کنند که هم‌اکنون در مدینه‌اند؛ نه به طرفداری من برخاسته‌اند نه به طرفداری شما سپس هرگز به اندازه جرمی که در این حادثه داشته محکوم و ملزم شود؟ (وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَّلْتُ عُثْمَانَ، فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يُلَزِّمُ كُلُّ امْرِئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ).

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۹، ص ۳۵۲.

ماجرای قتل عثمان بهانه‌ای بود برای کسانی که بر ضد امام علیہ السلام قیام کردند؛ طلحه و زبیر از یکسو و معاویه از سوی دیگر. گرچه حوادث زمان عثمان می‌رفت که تاریخ اسلام را از نظر پوشاند ولی در عین حال گویاست و نشان می‌دهد که قاتلان عثمان و معاونان آن‌ها چه کسانی بودند. به یقین طلحه از کسانی بود که آشکارا به این مسئله دامن می‌زد و زبیر پنهانی و مخفیانه. و امام علیہ السلام فرزندان خود حسن و حسین علیہما السلام را فرستاد تا بر در خانه عثمان باشند و جلوی هجوم مردم را بگیرند شاید با دیدن فرزندان رسول خدا علیهم السلام دست بردارند و حمله نکنند.

امام علیہ السلام بارها عثمان را نصیحت کرد و راه صحیح را که عذرخواهی از مردم و کنار زدن اقوام و بستگانش از مناصب مهم حکومت و از غارت بیت‌المال بود به وی نشان داد ولی متأسفانه او چنان غرق در خطای شده بود که راه بازگشته برای خود نمی‌دید، چون ضعیف بود و قدرت تصمیم‌گیری در این زمینه نداشت. به همین دلیل، امام علیہ السلام افراد بی‌طرف در مدینه را برای حکمیت پیشنهاد می‌کند که آن‌ها گواهی دهند و سپس حکم کنند که چه کسی دستش به خون عثمان آلوده شده بود.

آن‌گاه امام علیہ السلام آن دو را مخاطب ساخته، می‌فرماید: «ای دو پیر مرد کهن‌سال! (که خود را از پیشگامان و شیوخ اسلام می‌دانید و آفتاب عمر تان بر لب بام است) از عقیده خود برگردید (و تجدید بیعت کنید یا لا اقل دست از آتش افروزی جنگ بردارید و به کناری روید) زیرا الان مهم‌ترین چیزی که دامان شما را می‌گیرد سرافکنندگی و ننگ و عار است (آن هم به عقیده شما) ولی ادامه این راه هم سبب ننگ (شکست در جنگ) است و هم آتش دوزخ، والسلام»؛ (فَإِذْ جَعَأْيَهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْآنَ أَعْظَمَ أُمْرِكُمَا الْعَاءُرُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَحَمَّمَ الْعَاءُرُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامُ).

ابن قتیبه در کتاب الامامة والسياسة می‌گوید: هنگامی که اهل مصر بر عثمان شوریدند و خانه او را محاصره کردند، طلحه از کسانی بود که هر دو گروه را برابر ضد عثمان می‌شورانید. حتی می‌گفت: عثمان به محاصره شما اعتقادی ندارد چون آب و غذا به او می‌رسد؛ نگذارید آب و غذا برای او ببرند.^۱

ابن ابیالحدید نیز درباره زبیر می‌نویسد: او به مردم می‌گفت: عثمان را بکشید چون دین و آیین شما را دگرگون کرده است، و هنگامی که به او گفتند: چه می‌گویی در حالی که پسرت بر در خانه عثمان ایستاده، از او دفاع می‌کند؟ او گفت: من ناراحت نمی‌شوم اگر عثمان را بکشند هرچند قبل از او پسرم نیز کشته شود.^۲

امام علیه السلام بارها در خطبه‌ها یا نامه‌های نهج‌البلاغه اشاره به بهانه‌جویی رسولی طلحه وزبیر در مسأله قتل عثمان می‌کند و آن‌ها را از شرکای قتل می‌شمارد؛ چیزی که در تواریخ نیز باصرافت آمده است.

قابل توجه این‌که ابن قتیبه نیز در الامامة والسياسة چنین آورده است: هنگامی که عایشه در بصره خطبه می‌خواند و آن‌ها را به خون‌خواهی عثمان تشویق می‌کرد، مردی از بزرگان بصره برخاست و نامه‌ای نشان داد که طلحه به‌منظور تشویق به قتل عثمان برای او نوشته بود. آن مرد در آن مجلس خطاب به طلحه گفت: این نامه را قبول داری؟ طلحه گفت: آری. آن مرد گفت: پس چرا دیروز ما را به قتل عثمان تشویق می‌کردی و امروز به خون‌خواهی او دعوت می‌کنی؟ طلحه در پاسخ او (به عذر واهی و مضحکی توسل جست و) گفت: عده‌ای به ما ایراد گرفتند که چرا به یاری عثمان نشتافتید؟ ما هم جبران آن را در این دیدیم که به خون‌خواهی او قیام کنیم.^۳

۱. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۳۸.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۹، ص ۳۶.

۳. الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۸۸.

این جمله نیز از عایشه معروف است که با صراحة دستور قتل عثمان را به مردم داد و گفت: «اقْتُلُوا نَعْشَلًا قَتَلَ اللَّهُ نَعْشَلًا؛ نعشل را بکشید خدا نعشل را بکشد».^۱ منظور او از «نعمث» عثمان بود که شباhtی به نعشل یهودی داشت که ریشش بلند بود.

نکته

ادامه نامه امام علی‌الله درباره عایشه

در کتاب تمام نهج البلاغه که این نامه را بدون گزینش و به طور کامل آورده، بخشی دیده می‌شود که مربوط به عایشه است، زیرا مخاطب نامه تنها طلحه وزیر نبوده‌اند، بلکه عایشه نیز جزء مخاطبین بوده است. امام علی‌الله او را سرزنش می‌کند که چرا برخلاف حکم اسلام بیرون آمدی و عملاً فرماندهی لشکر را به عهده گرفته‌ای و میان مسلمانان فساد کرده‌ای و گمان می‌کنی برای اصلاح آمده‌ای. تو خون عثمان را مطالبه می‌کنی در حالی که می‌دانیم تو بودی که می‌گفتی: «نعمث» (عثمان) را بکشید که او کافر شده است ولی با نهایت تعجب اکنون برگشته‌ای و خون او را مطالبه می‌کنی! به جان خودم سوگند! کسی که تو را تحریک کرده و به این کار و اداسته گناهش از گناه قاتلان عثمان بیشتر است! توبه کن و به خانه‌ات بازگرد!^۲

* * *

۱. بحار الانوار، ج ۳۱، ص ۴۸۴.

۲. تمام نهج البلاغه، ص ۷۸۴.

۵۵

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

۱ ۱

اعیان

۱

نامه در یک نگاه

مرحوم سید رضی این نامه را طبق معمول به صورت گزینشی از نامه مفصل تری آورده است. از منابع دیگر استفاده می شود که هدف اصلی این نامه تبادل اسرای کوفه و شام بوده است و مطالبی که در آن آمده برای این بوده که

۱. سند نامه:

به گفته صاحب مصادر نهج البلاغه، این نامه در کتاب طراز تألیف امیر بحیی علوی با اختصار تفاوتی آمده و قرائین نشان می دهد که از نهج البلاغه نگرفته است. همچنین آمده در غرر الحكم بخشی از آن را با اضافاتی آورده که نشان می دهد او هم از مدرک دیگری گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۲۴). صاحب کتاب تمام نهج البلاغه آن را با اضافه ای در آغاز و اواسط و اضافه ای در پایان، نقل کرده است و تصريح می کند که آن را از کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی (ج ۴، ص ۲۲۵) اخذ کرده که پیش از سید رضی می زیسته است (تمام نهج البلاغه، ص ۸۳۹).

معاویه بر سر عقل آید واز کیفرهای الهی بترسد و این پیشنهاد (تبادل اسرا) را عملی سازد.

لذا امام علیه السلام در بخش اول این نامه به جایگاه انسان در نظام خلقت اشاره کرده، می‌فرماید: «ما برای دنیا آفریده نشدیم، بلکه این دنیا جایگاه امتحان همه ماست؛ باید به هوش باشیم».

در بخش دیگری از این نامه به نسبت ناروایی که معاویه در مسأله قتل عثمان به امام علیه السلام می‌داد اشاره شده و آن را نشانه دنیاطلبی معاویه و شکست در آزمون الهی می‌داند.

امام علیه السلام در بخش سوم پس از سفارش معاویه به تقوای الهی و خودداری از اطاعت شیطان، به او هشدار می‌دهد که از کیفر الهی بترسد.

در بخش چهارم که مرحوم سید رضی آن را نیاورده است اشاره به مبادله اسرای کوفه و شام فرموده است.

* * *

B ù TMA&BkÄMBñºBkºAÑÄ] k¢ »B Iw &A½Bi,kÄMBA
B ù ÄvºBM ,BÜ i BkaoBvº , -Åj ve A A aÄº,Ba A
: M TMA M&A » TMAc ,BM aTºB ù BÄä B»A ,Bo½A
,½ÖÜºAÑ BTMB kºA aÄR kÄù,oi A aÄ \ e Bke AÑÄ ù
, MBzºAÑ AS»AT Å , »Bº k j \ UºBM «Täù
î pB» , v û» ù &AÖÜB fkÅB - cB, a JB -ºÅK A
/ Üo ç BÜo ç ù,] oi Aºo o A, jB c ½B zºA
,o NAAà ÜU ,Ñ Aí -U ÅnB Ñ]BÄM «½&A L ½AnmeA
ì ½A] BA «TÄ-] j º, o]B ùo ô A&BM º o A »Bi
/ i -fBºA i B» M&A d Té TeBIMÄA nÄc A

تر جمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند سبحان دنیا را برای جهان بعد از آن (سرای آخرت) قرار داده واهل آن را در آن، مورد آزمایش قرار می‌دهد تا معلوم شود چه کسی بهتر عمل می‌کند. ما نه برای دنیا آفریده شده‌ایم و نه به سعی و کوشش برای آن مأموریم، بلکه فقط برای این به دنیا آمده‌ایم که به وسیله آن آزمایش شویم. خداوند مرا به وسیله تو و تو را به وسیله من در معرض امتحان گذاشته و یکی از مارا حجت بر دیگری قرار داده است (من حجت الهی در برابر تو هستم) ولی تو با تفسیر قرآن بخلاف حق، به دنیا روی آورده و از من چیزی مطالبه می‌کنی که هرگز دست وزبانم به آن آلوده نشده است (اشارة به قتل عثمان

است) و تو و اهل شام آن را دستاویز کرده‌اید (و به من نسبت داده‌اید) تا آن‌جاکه عالمنان شما جاهلاننان را به آن تشویق کردند و آن‌ها که دارای منصبی بودند از کارافتادگان شما را.

در درون وجود خود از خدا بترس و تقوای الهی پیشه کن و با شیطان که می‌کوشد زمام تو را در دست گیرد بستیز (و زمام خود را از چنگ او بیرون آور) توجه خود را به‌سوی آخرت معطوف کن که راه (اصلی) ما و تو همان است واز این بترس که خداوند تو را به‌زودی به بلایی کوینده که ریشهات را بزند و دنبالهات را قطع کند گرفتار سازد! من برای تو به خدا سوگند یاد می‌کنم! سوگندی که تخلف ندارد که اگر مقدرات فراگیر (الهی)، من و تو را به‌سوی پیکار با یکدیگر کشاند، آن‌قدر در میدان پیکار با تو ایستادگی خواهم کرد تا خداوند میان ما حکم فرماید و او بهترین حاکمان است (و آینده شومی در انتظار توست)».

شرح و تفسیر

فراموش مکن برای چه به دنیا آمدہ‌ای

امام علی علیه السلام در قسمت اول این نامه به هدف آفرینش دنیا و آفرینش انسان‌ها در آن اشاره می‌کند، می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند سبحان دنیا را برای جهان بعد از آن (سرای آخرت) قرار داده و اهل آن را در آن، مورد آزمایش قرار می‌دهد تا معلوم شود چه کسی بهتر عمل می‌کند؛ (أَمّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا، وَإِنَّلَى فِيهَا أَهْلَهَا، لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً)».

این تعبیر اشاره به حقیقتی است که بارها در نهج البلاغه ذکر شده است که دنیا هدف نهایی نیست، بلکه مقدمه‌ای به منظور آمادگی برای سرای دیگر است، بنابراین به دنیا به عنوان وسیله باید نگریست نه هدف و مقصد نهایی، و به یقین این تفاوت نگرش در تمام اعمال انسان تأثیر می‌گذارد.

جمله «لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» برگرفته از آیه ۷ سوره کهف است: «إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوْهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً»؛ «ما آنچه را که روی زمین است زینت آن قرار دادیم تا آن‌ها را بیازماییم که کدام یک دارای بهترین عمل هستند؟» البته قریب به همین معنا در آیه ۷ سوره هود و آیه ۲ سوره ملک آمده است.

ناگفته پیداست که آزمایش‌های الهی برای کشف مجھولی نیست، زیرا همه چیز مربوط به حال و گذشته و آینده و ظاهر و باطن اشیا و اشخاص دربرابر علم بی‌پایان پروردگار آشکار است، بلکه منظور، ظاهر شدن باطن افراد و انجام اعمالی است که معیار ثواب و عقاب است و به تعییر دیگر صفات درونی، پیش از ظهور و بروز در عمل نمی‌تواند معیار ثواب و عقاب باشد؛ خداوند افراد را امتحان می‌کند تا آن صفات به مرحله بروز برسد، همان‌گونه که خود امام علی^ع در عبارت دیگری از نهج البلاغه در تفسیر آیه «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ»^۱ فرموده است: «وَمَعْنَى ذَلِكَ أَنَّهُ يَخْتِرُهُمْ بِالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ لِيَسْتَبِّنَ السَّاخِطُ لِرِزْقِهِ وَالرَّاضِيِّ بِقِسْمِيهِ وَإِنْ كَانَ سُبْحَانَهُ أَعْلَمَ بِهِمْ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَلَكِنْ لِتَظْهَرَ الْأَفْعَالُ الَّتِي بِهَا يُسْتَحْقُ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ؛ مفهوم این آیه شریفه آن است که خداوند مردم را به وسیله اموال و فرزندانشان آزمایش می‌کند تا آشکار شود چه کسی از روزی اش خشمگین و چه کسی به قسمت الهی راضی است؛ هرچند خداوند سبحان از مردم به خودشان آگاه‌تر است؛ اما این برای آن است که افعالی که به وسیله آن استحقاق ثواب و عقاب را پیدا می‌کنند ظاهر و آشکار شود».^۲

آن‌گاه در ادامه این نامه می‌افزاید: «ما نه برای دنیا آفریده شده‌ایم و نه به سعی و کوشش برای آن مأموریم، بلکه فقط برای این به دنیا آمده‌ایم که به وسیله آن آزمایش شویم»؛ (وَلَسْنَا لِلَّدُنْنَا حُلْقَنَا، وَلَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أَمْرَنَا، وَإِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبَشَّلَيْ بِهَا).

۱. انفال، آیه ۲۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۹۳.

امام علیه السلام در موارد مختلف به این حقیقت اشاره فرموده است که دنیا هرگز نباید هدف نهایی افراد با ایمان باشد، بلکه وسیله و ابزاری است برای رسیدن به آخرت، دانشگاهی است که در آن درس می‌آموزیم و تجارت‌خانه‌ای است که در آن برای سرای دیگر تجارت می‌کنیم. میدان تمرینی است که در آن خود را برای مسابقه در میدان محشر آماده می‌سازیم، و پلی است که باید از آن عبور کنیم و برای اقامت خود انتخاب نکنیم.

در اینجا نیز امام علیه السلام حقیقت را بار دیگر به معاویه و به تمام کسانی که این نامه به دست آنها می‌رسد و به ما که مخاطبان غیر مستقیم آن هستیم گوشزد فرموده است.

بسیاری از افراد، این حقیقت را در سخن می‌گویند؛ اما عملاً چنان رفتار می‌کنند که گویی جز این دنیا چیزی در کار نیست.

آن‌گاه امام علیه السلام می‌افراشد: «خداؤند مرا به وسیله تو و تو را به وسیله من در معرض امتحان گذاشت و یکی از ما را حجت بر دیگری قرار داده است (من حجت الهی دربرابر تو هستم)»؛ (وَقَدِ ابْتَلَنِي اللَّهُ بِكَ وَابْتَلَكَ بِي، فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ).

بدیهی است که خداوند در این دار امتحان، افراد را به وسیله یکدیگر آزمایش می‌کند؛ امام علیه السلام را به وسیله معاویه آزمایش می‌کند تا صبر و تحمل و ایستادگی او بر اصول اسلام مشخص شود مبادا به درخواست معاویه، یعنی حکومت شام برای جلب رضایت او تن دردهد. و معاویه نیز به وسیله امام علیه السلام آزموده می‌شود که آیا حاضر است چشم از حکومت غاصبانه‌ای پوشد و دست از تهمت و دروغ قتل عثمان توسط امام علیه السلام بردارد و دست بیعت در دست آن حضرت بگذارد و تسليم شود؟

ابن ابیالحدید سنی معتزی امتحان شدن امام علیه السلام به وسیله معاویه و بالعكس را به امتحان آدم علیه السلام به وسیله ابليس و امتحان ابليس به وسیله آدم علیه السلام تشییه می‌کند.

جمله «فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخِرِ» اشاره به حجت بودن امام علیہ السلام دربرابر معاویه است نه این که هرکدام حجت بر دیگری باشند، زیرا اگر منظور این بود باید می فرمود: «فَجَعَلَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَا حُجَّةً عَلَى الْآخِرِ» ولذا علامه مجلسی نیز در بخار الانوار می گوید: منظور از «فَجَعَلَ أَحَدَنَا» خود امام علیہ السلام است،^۱ بنابراین، معنایی که بعضی از شارحان و مترجمان، برای این جمله گفته اند که «هرکدام از ما حجت بر دیگری هستیم» معنای صحیحی به نظر نمی رسد.

آن گاه امام علیہ السلام دنیا پرستی معاویه را با دلیل روشنی آشکار ساخته، می فرماید: «ولی تو با تفسیر قرآن برخلاف حق، به دنیا روی آورده و از من چیزی مطالبه می کنی که هرگز دست وزبانم به آن آلوده نشده است (اشاره به قتل عثمان است) و تو و اهل شام آن را دستاویز کرده اید (و به من نسبت داده اید) تا آن جا که عالمان شما جاهلانتان را به آن تشویق کردند و آنها که دارای منصبی بودند از کارافتادگان شما را»؛ (فَعَدَوْتَ^۲ عَلَى الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتُنِي بِمَا لَمْ تَجِنْ^۳ يَدِي وَلَا لِسَانِي، وَعَصَيْتَهُ^۴ أَنْتَ وَأَهْلُ الشَّامِ بِي، وَالَّبَّ^۵ عَالِمُكُمْ جَاهِلَكُمْ، وَقَائِمُكُمْ قَاعِدَكُمْ).

امام علیہ السلام در این قسمت به بهانه اصلی معاویه در ترک بیعت و باقی ماندن بر

۱. بخار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۱۷.

۲. «عَدَوْتَ» از ریشه «عَدُوٌ» بر وزن «عقل» در اصل به معنای گذشتن و جدا شدن است. سپس به معنای دویدن، سرعت گرفتن و تاختن بر چیزی است و در اینجا به معنای تاختن بر دنیاست.

۳. «لَمْ تَجِنْ» از ریشه «جنایت» گرفته شده و در اینجا به این معنایست که دست و زبان من مرتكب چنین کاری نشده است.

۴. «عَصَيْتَهُ» در بسیاری از نسخ «عَصَيْتَهُ» (با باء آمده است) که در اینجا به معنای دستاویز قرار دادن است در این صورت معنای جمله روش خواهد بود؛ ولی اگر «عَصَيْتَهُ» (با ياء) باشد مفهومش این است که تو و اهل شام مرتكب گناه شده اید و قتل عثمان را به دروغ به من نسبت داده اید.

۵. «الَّبَّ» از ریشه «لبابة» بر وزن «غرامة» به معنای صاحب عقل شدن است، ازین رو عاقل را «البیب» می گویند؛ ولی در اینجا به معنای وادر ساختن و تشویق کردن آمده است.

حکومت شام اشاره کرده است و آن قیام برای مطالبه خون عثمان بود که برای رسیدن به مقصود خود دست به تأویل آیات قرآن زدند و گفتند: قرآن می فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولَئِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۱ و در جای دیگر می فرماید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلَنَا إِلَوِيلِهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ»^۲ از یک سو خطاب آیه اول را عام می گرفتند و از سوی دیگر خطاب آیه دوم را که خاص بود به خودشان تأویل می کردند و خود را ولی خون عثمان می شمردند در حالی که هیچ ارتباطی با آنها نداشت.

بر فرض که آنها حق مطالبه خون عثمان را داشتند، باید به سراغ قاتلان بروند. این امر چه ربطی به امام علیه السلام داشت که نه تنها هرگز دستش به خون عثمان آلوه نبود بلکه برای جلوگیری از قتل وی اقدامات شایسته‌ای کرد، بنابراین هم صغرا و هم کبراً استدلال آنها شیطنت آمیز بود.

صغراً به علت این که نظرشان برخلاف تمام شاهدان عینی قتل عثمان بود که اذعان داشتند امام علیه السلام کوچک‌ترین دخالتی در آن نداشت. و کبراً، به دلیل تأویل شیطنت آمیزی بود که قرآن به آن اشاره کرده، می فرماید: «فَإِنَّمَا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَبَعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ أَبْتِغَاءُ الْفِتْنَةِ وَأَبْتِغَاءُ تَأْوِيلِهِ».^۳

در ضمن، جمله «وَالَّبَّ عَالِمُكُمْ جَاهِلُكُمْ...» نشان می دهد که معاویه و همدستان او تبلیغات بسیار گسترده‌ای درباره این دروغ رسوا، یعنی شرکت علی علیه السلام در قتل عثمان، در سراسر منطقه شام به راه اندخته بودند تا از این طریق بتوانند همه را بضرد امیر المؤمنان علیه السلام بسیج کنند و به عنوان انجام وظیفه‌ای مذهبی آنها را به میدان نبرد با علی علیه السلام بکشانند.

۱. بقره، آیه ۱۷۹.

۲. اسراء، آیه ۳۳.

۳. آل عمران، آیه ۷.

سپس امام علیه در ادامه این سخن، معاویه را به تقوای الهی و پرهیز از پیروی شیطان و فراموش نکردن آخرت توصیه کرده، می‌فرماید: «در درون وجود خود از خدا بترس و تقوای الهی پیشه کن و با شیطان که می‌کوشد زمام تو را در دست گیرد بستیز (و زمام خود را از چنگ او بیرون آور) و توجه خود را به سوی آخرت معطوف کن که راه (اصلی) ما و تو همان است»؛ (فَاتَّقُ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ، وَنَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ، وَاصْرِفْ إِلَى الْآخِرَةِ وَجْهَكَ، فَإِنَّمَا طَرِيقُنَا وَطَرِيقُكَ).

امام علیه درواقع با این عبارت معاویه را از یک سو به تقوای الهی توصیه می‌کند و از سوی دیگر از سلطه شیطان بر حذر می‌دارد و از سوی سوم متوجه سرنوشت نهایی و پیمودن راه آخرت می‌سازد.

آن‌گاه در تأکید این معنا، وی را از عذاب الهی در دنیا می‌ترساند، می‌فرماید: «و از این بترس که خداوند تو را به زودی به بلای کوبنده که ریشه‌ات را بزند و دنباله‌ات را قطع کند گرفتار سازد!»؛ (وَاحْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلٍ قَارِعَةً^۲ تَمَسُّ^۳ الْأَصْلَ، وَتَقْطَعُ الدَّابِرَ^۴).

این کلام امام علیه اشاره به این است که پیش از آن‌که عذاب الهی در قیامت دامن تو را بگیرد در این دنیا دامن تو را خواهد گرفت؛ و مجازاتی سخت خواهی شد که هم ریشه خودت را قطع می‌کند و هم نسل‌های آینده‌ات را بر باد خواهد داد. همان‌گونه که تاریخ گواهی می‌دهد بعد از دوران کوتاهی، حکومت بنی امیه که غالباً گرفتار مشکلات بود ریشه کن شد و نسل و دودمان آن‌ها بر باد رفت

۱. «قیاد» به معنای افسار است و از ریشه «قیادة» به معنای رهبری کردن گرفته شده است.

۲. «قارعه» به معنای حادثه یا بلای کوبنده است.

۳. «تمس» از ریشه «مس» به معنای اصابت کردن است و «تمس الأصل» در اینجا کنایه از قطع ریشه است؛ ولی تعجب از کسانی است که ریشه «مس» را به معنای قطع می‌دانند در حالی که «مس» از نظر لغت به معنای قطع نیست، بلکه هرگاه مفعول آن «اصل» باشد کنایه از قطع است.

۴. «الدابر» به معنای دنباله است و به نسل‌های بعد، «دابر» گفته می‌شود.

و جهان اسلام از شر آن‌ها راحت شد و امروز چیزی به عنوان دودمان بنی امیه باقی نمانده، جز قبر متروک مفلوکی از معاویه که در گوشاهی از شام باقی مانده و کسی به سراغ آن نمی‌رود و عبرتی است برای همه انسان‌ها.

آنچه امام علیه السلام در اینجا فرموده شبیه چیزی است که در قرآن مجید درباره اقوام ستمگر پیشین آمده که می‌فرماید: «**فَقُطْعَ ذَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**»؛ (و (به این ترتیب) ریشه گروهی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است». ^۱

و از آن‌جا که امام علیه السلام برای بازداشتمن معاویه، از تمام وسیله‌ها استفاده می‌کند، در پایان او را به جنگ کوبنده‌ای تهدید کرده، می‌فرماید: «من برای تو به خدا سوگند یاد می‌کنم! سوگندی که تخلف ندارد که اگر مقدرات فraigیر (الهی) من و تو را به سوی پیکار با یکدیگر کشاند، آن‌قدر در میدان پیکار با تو ایستادگی خواهم کرد تا خداوند میان ما حکم فرماید و او بهترین حاکمان است (و بدان آینده شومی در انتظار توست)»؛ (فَإِنِّي أُولَئِكَ بِاللَّهِ الْأَيَّةُ^۲ غَيْرُ فَاحِرَةٍ، لَئِنْ جَمَعْتُنِي وَإِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لَا أَزَّ الْبِيَانَاتِكَ^۳ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْخَاكِيمِينَ).

معاویه و یارانش قدرت امام علیه السلام را در جنگ‌ها به خاطر داشتند و جدی بودن تهدیدها و قسم‌هایش را می‌دانستند، لذا این تهدید به یقین می‌توانست عاملی بازدارنده، لا اقل در مرحله‌ای از زمان باشد.

۱. انعام، آیه ۴۵.

۲. **أُولَئِكَ** از ریشه **أَيْلَاءُ** به معنای قسم خوردن است و در اصل **إِلَاءُ** با دو همزه بوده که همزه دوم تبدیل به یاء شده است. **أُولَئِكَ** متكلم وحده است یعنی سوگند می‌خورم.

۳. **أَلَيَّة** اسم مصدر و به معنای سوگند است.

۴. **بَاحَة** از ریشه **بَوْح** بر وزن **قَوْمٌ** به معنای ظهور و آشکار شدن است و از آن‌جا که فضاهای وسیع مانند فضای حیاط خانه و یا میدان‌های مختلف، محلی است که افراد در آن ظاهر و آشکار می‌شوند، **بَاحَة** به معنای میدان و فضای باز به کار رفته است.

به هر حال از آنجا که معاویه عنصری پیچیده و دارای حالات و افکار مختلفی بود، امام علی‌الله‌بُرای رام کردن او در این نامه از تمام طرق ممکن استفاده فرموده تا در فکر او تأثیر بگذارد. در تواریخ آمده است که معاویه بعد از این نامه حاضر به مبادله اسیران عراقی با شامی شد، زیرا امام علی‌الله‌بُرای چنان‌که قبلاً هم اشاره شد در ذیل این نامه به مسئله مبادله اسیران پرداخته است.

تعییر «جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ» از قبیل اضافه صفت به موصوف است و معنای آن «مقدرات فraigیر و جامع است» زیرا بعضی از مقدرات جنبه شخصی دارد؛ ولی بعضی جنبه فraigیر و امام علی‌الله‌بُرای در اینجا به مقدرات فraigیر که دو گروه را دربرابر هم قرار می‌دهد اشاره فرموده است.

جمله «هَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ» بخشی از آیه ۸۷ سوره اعراف است که در آن گفت و گوی شعیب با قوم سرکش خود آمده است.

* * *

۶۰

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عِلْيَةٌ لِلَّهِ الْكَفِيلُ

بَا حِبَابِ اَجَدْ دَتَانَا

علی‌اللهِ

۲

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در طليعه نامه نمایان است امام علی‌اللهِ این نامه را به دست شریح بن

۱. باید توجه داشت که «شریح بن هانی» غیر از «شریح بن حارث» است که در کوفه قاضی بوده؛ «شریح بن هانی» از مخلسان امیرمؤمنان علی‌اللهِ بود و در بسیاری از جنگ‌های اسلامی شرکت کرد و دارای عمر طولانی حدود ۱۲۰ سال بود و برای نبرد به سیستان (سیستان) اعزام شد و در آن جا شربت شهادت نوشید؛ ولی «شریح بن حارث» توسط عمر به عنوان قاضی کوفه منصوب شد و با این‌که چندان صلاحیت این کار را نداشت، امیرمؤمنان علی‌اللهِ برای جلوگیری از تنش در کوفه او را عزل نکرد؛ ولی دائمًا بر آرایی که می‌داد نظرات داشت.

۲. سند نامه:

این نامه را پیش از سید رضی «نصر بن مزاحم» در کتاب صفين با اندک تفاوتی نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۳۶).

هانی یکی از دوستان مخلصش داد، در آن هنگام که به عنوان فرمانده مقدمه لشکر به سوی شام اعزام شد.

امام علیه السلام در این نامه او را به طور مؤکد به تقوای الهی سفارش می‌کند و از غلبه هوی و هوس بر حذر می‌دارد و درباره فریب‌کاری دنیا و سرکشی‌های نفس هشدار می‌دهد و با تعبیرات مختلفی بر آن تأکید می‌ورزد، شاید به این علت که یکی از شیطنت‌های معروف معاویه این بود که سران سپاه و اصحاب و یاران علیه السلام را با اموال هنگفت و مقام‌های مختلف می‌فریفت و به گفته بعضی، در این زمینه شگردهایی داشت که حتی شیطان به گرد او نمی‌رسید، و یا به این علت بود که اختلافی میان او و فرمانده دیگری به نام «زیاد بن نضر» احساس می‌شد و امام علیه السلام برای رفع این اختلاف این نصایح را بیان فرمود.

به هر حال از آنچه در تحف العقول و کتاب تمام نهج البلاغه و مأخذ اصلی این نامه یعنی کتاب صفين نصر بن مزاحم آمده است معلوم می‌شود که آنچه مرحوم سید رضی در اینجا آورده بخش کوچکی از نامه مفصلی است که امام علیه السلام به دو نفر از فرماندهان خویش به نام زیاد بن نضر و شریح بن هانی نوشته و یا حضوراً توصیه کرده است.



,n oÆºÅ kºA v û » a Åò i , vB½ bBL Ñf ù aºÅUA
,Kd UB½ X j Å v û»î j oU o¼Å »A aÅA,ñBe aÅB«½U
v û« oj ù no éºAj ½o X Å A A M\$ -w; o ½ ùB½
/BÅ½BB¢A è ûd oÅ«Å Uq«º ,BÅA BÅB½

تر جمه

در هر صبح و شام تقوای الهی را پیشه کن. از دنیای فریبنده برای خویشتن خائف باش و در هیچ حال از آن ایمن مشو. بدان که اگر خویشتن را از بسیاری از اموری که آن را دوست می داری به علت ترس از ناراحتی های ناشی از آن بازنداری، هوی و هوس ها تو را به سوی زیان های فراوانی خواهد کشاند، بنابراین در مقابل نفس سرکش، مانع و رادع و بر خودسری نفس خویش به هنگام خشم و غضب مسلط و غالب باش و ریشه های هوی و هوس را قطع کن.

شرح و تفسیر

بر نفس خود مسلط باش

امام ؑ در این عبارات کوتاه و بسیار پرمکنا به شریح بن هانی چهار اندرز مهم می دهد: نخست می فرماید: «در هر صبح و شام تقوای الهی را پیشه کن»؛ (اتقِ الله فی كُلِّ صَبَاحٍ وَمَسَاءً).

تقوا همان چیزی است که طلیعه همه نصایح و دربر گیرنده کلیه فضایل و بازدارنده از تمام رذایل است. به همین دلیل بسیاری از نامه ها و خطبه ها با یادگردی از تقوا شروع می شود.

در دومین اندرز می فرماید: «از دنیای فریبنده برای خویشن خائف باش و در هیچ حال از آن ایمن مشو»؛ (وَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ الدُّنْيَا الْغَرُورُ، وَلَا تَأْمَنْهَا عَلَى حَالٍ).

این اندرز نیز در بسیاری از نامه‌ها و خطبه‌ها آمده است، زیرا طبق آن حدیث معروف، سرچشمۀ تمام گناهان حبّ دنیاست: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱ و اگر انسان لحظه‌ای غافل بماند ممکن است زرق و برق دنیا چنان او را بفریبد که بازگشت از آن مشکل باشد.

در سومین نصیحت می فرماید: «بدان که اگر خویشن را از بسیاری از اموری که آن را دوست می داری به علت ترس از ناراحتی‌های ناشی از آن بازنداری، هوی و هوس‌ها تو را به سوی زیان‌های فراوانی خواهد کشاند»؛ (وَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّ لَمْ تَرْدَعْ نَفْسَكَ عَنْ كَثِيرٍ مِّمَّا تُحِبُّ، مَخَافَةً مَكْرُوهٍ؛ سَمَّتْ^۲ بِكَ الْأَهْوَاءُ إِلَى كَثِيرٍ مِّنَ الضَّرِّ).

شاره به این که بسیاری از خواسته‌های نفس، خواسته‌های زیان‌بار است که انسان هنگام اشتیاق به آن، زیان‌ها را نمی‌بیند، لذا امام علیه السلام به او هشدار می‌دهد که در عاقبت خواسته‌های نفس همیشه اندیشه کند مباداً گرفتار زیان‌های فراوان آن شود.

مال و مقام ولذات مادی و امثال آن از جمله این خواسته‌های است و اگر این خواسته‌ها تحت قیادت عقل نگیرد ضررهاش جبران ناپذیر است.

در چهارمین توصیه برای نتیجه‌گیری می فرماید: «بنابراین در مقابل نفس سرکش، مانع و رادع و بر خودسری نفس خویش به هنگام خشم و غصب، مسلط

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۱. امام سجاد علیه السلام پیش از ذکر این حدیث می فرماید: این سخنی است که همه پیامبران و علماء و دانشمندان گفته‌اند.

۲. «سَمَّتْ» از ریشه «سمو» بروزن «علو» و به معنای «علو» گرفته شده و در جمله بالا به معنای تسلط آمده است.

و غالب باش و ریشه‌های هوی و هوس را قطع کن»؛ (فَكُنْ لِنَفْسِكَ مَانِعاً رَادِعاً،
وَلِنَزْوَتِكَ^۱ عِنْدَ الْحَفِيظَةِ^۲ وَاقِمَاً^۳ قَامِعاً^۴).
*** *

-
۱. «نَزْوَةٌ» از ریشه «نزو» بر وزن «نَذْرٌ» به معنای پریدن بر چیزی است و به کارهای ناگهانی اطلاق می‌شود.
 ۲. «الْحَفِيظَةِ» به معنای غصب است از ریشه «حفظ» به معنای نگهداری و حراست گرفته شده، به این دلیل که غصب انسان را به حفاظت از چیزی (خواه به حق یا ناحق) وادار می‌کند.
 ۳. «وَاقِمٌ» از ریشه «وَقْمٌ» بر وزن «وقف» به معنای وادار کردن کسی به کاری و غلبه کردن است.
 ۴. «قَامِعٌ» از ریشه «قمع» بر وزن «جمع» به معنای سرکوب کردن گرفته شده است.

۷۵

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا ا ا د د ا د ا ب

علیهم السلام

۱

نامه در یک نگاه

از تاریخ طبری به خوبی استفاده می شود: هنگامی که امیر مؤمنان علی علیهم السلام تصمیم به پیکار با جمعیت ناکثین و آتش افروزان جنگ جمل گرفت، ابو موسی اشعری با نهایت شیطنت، مشغول کارشکنی در کوفه شد. از جمله این که مردم را جمع کرد و چنین گفت: ای مردم! این جریان، فتنه کوری است که اگر انسان در

۱. سند نامه:

از کسانی که این نامه را پیش از مرحوم سید رضی نقل کرده‌اند، ابو محنف (متوفی ۱۷۵) است و در تاریخ طبری نیز در حوادث سنّة ۳۶ با شرح مبسوطی در مورد شأن ورود این نامه آمده است. از روایت طبری به دست می‌آید که محتوای این نامه به صورت شفاهی به وسیله امام حسن مجتبی علیهم السلام از جانب امیر مؤمنان علیهم السلام به اهل کوفه ابلاغ شد (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۳۷).

آن خواب باشد بهتر از بیدار بودن است و بیدار بودن (در حالی که در بستر دراز کشیده) بهتر از نشستن و نشستن بهتر از ایستادن و ایستادن بهتر از سوار شدن است. شمشیرهای خود را در غلاف کنید و نوک نیزه‌ها را بشکنید و زره کمان را قطع کنید، مظلومان را پناه دهید تا زمانی که کار سامان یابد و فتنه خاموش گردد. به همین دلیل امام علیه السلام نامه مذکور را به وسیله امام حسن عسکری و عمار یاسر به کوفه فرستاد تا جلوی فتنه ابوموسی را بگیرند و مردم را برای کمک به امام علیه السلام به سوی بصره بسیج کنند.^۱

این تعبیر نشان می‌دهد که هدف امام علیه السلام در این نامه این است که مردم کوفه را که براثر سم‌پاشی‌های زشت ابوموسی اشعری احیاناً در حال تردید به سر می‌بردند، وادرار به حرکت کند، زیرا محتوای نامه این است که می‌فرماید: کار ما از دو حال خارج نیست: یا می‌خواهیم ستمگری را از پای درآوریم یا خود ستم کنیم؛ در هر دو صورت وظیفه شما حرکت کردن به سوی ماست که اگر می‌خواهیم دست ستمگر را کوتاه کنیم مرا یاری کنید و اگر می‌خواهیم دست به ستم دراز کنیم ما را از آن بازدارید.

* * *

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۹۷.

B^{1/2}A ;B^{1/2}E 1/2B^{1/2}A B⁹B B^{1/2}A :A e | 1/2S] oi »Bi,k ÄMBA
, »Boû »B⁹An MB AEM 1/2&AoflA »A / aÅBAE 1/2BA BôEM
/ «IÄFWAB v 1/2S «f 1/2A , »BABv d 1/2S «f 1/2Bi

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الله)، من از طایفه و قبیله ام (اهل مدینه) خارج شدم (و به سوی بصره آمدم) در صورتی که از دو حال بیرون نیست: یا ستمکارم یا مظلوم، یا متتجاوزم یا به من تجاوز شده است (به همین دلیل) به خاطر خدا به تمام کسانی که نامه ام به آنها می‌رسد تأکید می‌کنم (کاری انجام ندهند) جز این که به سوی من حرکت کنند تا اگر نیکوکارم یاری ام دهند و اگر گناهکارم مرا مورد عتاب قرار دهند (و از من بخواهند که از این راه بازگردم).

شرح و تفسیر

به یاری من بستایید

همان‌گونه که گفته شد، امام علی^{علیہ السلام} در واقع با این نامه می‌خواهد با اهل کوفه درباره وسوسه‌های ابو موسی اشعری اتمام حجت کند و تمام راه‌های عذر را برای عدم شرکت در میدان جمل، به روی آنها بیندد، می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الله)، من از طایفه و قبیله ام (اهل مدینه) خارج شدم (و به سوی بصره آمدم) در صورتی که از دو حال بیرون نیست: یا ستمکارم یا مظلوم، یا متتجاوزم یا به من تجاوز شده است (به همین دلیل) به خاطر خدا به تمام کسانی

که نامه‌ام به آن‌ها می‌رسد تأکید می‌کنم (کاری انجام ندهند) جز این‌که به سوی من حرکت کنند تا اگر نیکوکارم یاری‌ام دهند و اگر گناهکارم مرا مورد عتاب قرار دهند (و از من بخواهند که از این راه بازگردم)؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي خَرَجْتُ مِنْ حَيَّيٍّ ۚ هَذَا: إِمَّا ظَالِمًا وَإِمَّا مَظْلومًا؛ وَإِمَّا بَاغِيًّا وَإِمَّا مَبْغِيًّا عَلَيْهِ. وَإِنِّي أَذْكُرُ اللَّهَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا لَمَّا ۝ نَفَرَ إِلَيَّ، فَإِنْ كُنْتُ مُحْسِنًا أَعَانَنِي، وَإِنْ كُنْتُ مُسِيئًا أَسْتَعْبَنِي ۝).^۳

بدیهی است که امام علیه السلام افرون بر دارا بودن مقام عصمت، خود را در این قضیه کاملاً محق می‌دانسته است، چراکه قاطبه مسلمین جز گروه بسیار اندکی با او بیعت کرده بودند و طلحه و زبیر هم جزء بیعت کنندگان بودند و سپس بیعت را شکسته و آتش نفاق را روشن ساخته بودند، بنابراین امام علیه السلام به هر دلیل صاحب حق بود و مظلوم، نه ظالم و ستمگر و آنچه در تعبیر مورد بحث آمده فقط برای این است که هرگونه وسوسه شیطانی را از آن‌ها بزداید. درست همانند چیزی که در قرآن مجید از زبان پیغمبر اکرم علیه السلام دربرابر مشرکان آمده است که می‌فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيمَانُكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛ (و ما ياشما در (طريق) هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم).^۴

به همین دلیل ابن ابی الحدید در شرح این نامه می‌گوید: امام برای جلب توجه مردم کوفه (که در حیرت و سرگردانی دربرابر وسوسه‌های ابوموسی به سر

۱. «حَيٌّ» به معنای قوم و قبیله و بخش و ناحیه آمده است و در جمله بالا هر دو معنا ممکن است.

۲. «لَمَّا» در اینجا به معنای «إِلَّا» است. کتاب مغنى اللبیب یکی از معانی «لَمَّا» را «إِلَّا» شمرده که بعد از آن گاه فعل ماضی به معنای مضارع می‌آید (مانند محل بحث) و درواقع جمله، تقدیری دارد که چنین است: «أَنْ يَتَرُكَ كَلَ شَيْءٍ إِلَّا نَفَرَ إِلَيَّ». ^۵

۳. «إِسْتَعْلَاب» از ریشه «عُتَّبی» بر وزن «صغری» به معنای سرزنش کردن گرفته شده و «إِسْتَعْلَاب» بدین مفهوم است که از دیگری می‌خواهیم ما را آن قدر سرزنش کند که راضی شود و سپس به معنای رضایت طلبیدن به کار رفته است.

۴. سیا، آیه ۲۴.

می برند) چه تقسیم زیبایی کرده است و نهایت تواضع و حزم نفس را به خرج داده و نخست تعبیر به ظالم و بعد تعبیر به مظلوم کرده و آنچه را که دشمنش طالب آن بوده در اختیارش گذاشته است.^۱

امام علیہ السلام با این سخن اثبات می کند که سکوت و کناره گیری از این جریان در هر حال گناه است، زیرا یا ترک یاری مظلوم است و یا عدم مقابله با ظالم.

این سخن یادآور حدیثی است که از پیغمبر اکرم علیہ السلام نقل شده که فرمود: «أَنْصُرْ أَخَاكَ ظَالِمًاً أَوْ مَظْلُومًاً. قيل: يا رَسُولَ اللهِ هَذَا نَنْصُرُهُ مَظْلُومًاً فَكَيْفَ نَنْصُرُهُ ظَالِمًاً؟ قَالَ: تَمْنَعْ مِنَ الظُّلْمِ؛ بِرَادِرِ دِينِ اتْ رَايَارِي كَنْ خَوَاهِ ظَالِمٍ بَاشَدِ يَا مَظْلُومٍ. اصحاب عرضه داشتند: اگر مظلوم باشد باید یاری اش کنیم ولی اگر ظالم باشد چگونه؟ فرمود: او را از ظلم و ستم بازمی دارید (این است یاری او).»^۲

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۰.

۲. مسنـد احمد، ج ۳، ص ۲۰۱.

۸۸

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسِلَامُ

ت ب ا ا ا ا ج ب ب ا

علی اللہ

۱

نامه در یک نگاه

امام علیا در این نامه به چند نکته اشاره می فرماید که در واقع عصارة تمام مسائل مربوط به حادثه صفين است:

نخست این که آغاز کار با اهل شام این بود که در ظاهر، همه در اصول اسلام متحد بودیم و تنها اختلاف در مسأله خون عثمان بود که ما به هیچ وجه در آن

۱. سند نامه:

در مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۰، مدرک دیگری جز نهج البلاغه برای این نامه نیامده و صاحب مصادر قول داده است که اگر پیدا کند در آخر کتاب بنویسد. در آن جاییز چیزی در این باره دیده نمی شود جز این که وعده می دهد اگر موارد بسیار کمی را که موفق به یافتن مصادر دیگری درمورد آن نشده در آینده بباید بر کتاب خود بیفزاید.

دخلت نداشتیم و به آن‌ها پیشنهاد کردیم که بیایید آتش جنگ را خاموش کنید و حق را به حق دار برسانید؛ ولی آن‌ها جز برای جنگ آماده نبودند. در قسمت دیگر این نامه می‌افراشد: هنگامی که آثار شکست در جنگ در آن‌ها ظاهر شد تسلیم خواسته ما شدند. ما هم آنان را پذیرفتیم تا حجت حق بر آن‌ها آشکار شود.

حضرت در بخش آخر می‌فرماید: اما در این هنگام گروهی عملاً قبول کردند و گروهی (همچون خوارج) به لجاجت خود ادامه دادند.

* * *

B M^{1/4}Ao B^oA ,^zBz^oA^ñ A_j ^{1/2} ÜPAB ÜPAB^oA kM⁴B
 ù k qTv » , keA ^z wβ A ù BUÅj ,keA B L ,keA
 B^{1/2} Åk eA o^{1/2} AB» k qTv ^o woMÖk T^oA&BM⁴B β A
 B^{1/2} kA»A^oÄUB^oÜù oAM« ^{1/2} d » ,^{1/4}BAÅ^zj ; ^{1/2} ù Bû^oIA
 o ^{1/2} ATz Te , ^{1/2}Å^oA vU , o BAû^oBM ^oA nk
 kA»Ñ MA^oßù , ÄâA ^{1/2}Öd ^oAâ aÅ Üù , i ñ Tv
 B »A »Rk c , Rk fn J od ^oA d «] Te A^ñù , oMB^oBM
 AMBA , ù B ù BL^oB^{1/2}S Äâ , B B^oTwoâ B^où S z -e
 «ÅnBw , AÅj B^{1/2} A ^oA Bi , A »BÅj m^oA A q k «Å
 nmÄ^oA « ^{1/2}S Äâ Ü»A , \ d ^oA aÅS »EWA Te , Alq B^{1/2} A
 [o_j ^{1/2} , a oA ^{1/2}&A mÜ»A m^oA ù « ^{1/2} q aÅ U -ù
 v^oAo j ÅnB , L^ac aÅ&A^{1/4}A m^oA fA^oA ù jB-U
 / wA aÅ

ترجمه

آغاز کار این بود که ما با اهل شام روبرو شدیم و ظاهر (آنها) چنین بود که پروردگار ما یکی، پیامبر ما یکی و دعوت ما به اسلام، یکی است. ما چیزی بیش از این (ظاهر حال) در ایمان به خدا و تصدیق پیامبر از آنها نمی خواستیم و آنها هم چیزی بیشتر، از ما تقاضا نداشتند و در همه چیز به ظاهر یکسان بودیم تنها اختلاف ما درباره خون عثمان بود در حالی که از آن بری بودیم (و دست ما هرگز

به آن آلوده نشده بود) ما به آن‌ها گفتیم: بباید امروز با فرو نشاندن آتش فتنه و جنگ و آرام ساختن مردم مشکل را درمان کنیم با چیزی که ممکن است بعد از این به دست نیاید، تا امر خلافت محکم شود و جمعیت مسلمانان متعدد گرددند و قدرت پیدا کنیم که حق را در جای خود قرار دهیم (و مجرم را به کیفر رسانیم). آن‌ها گفتند: ما می‌خواهیم این درد را با دشمنی و جنگ درمان کنیم، آری، آن‌ها (از پیشنهاد من درباره اقدام مسالمت‌آمیز) سرباز زدند تا جنگ بالهای خود را گشود و استقرار یافت، شعله‌هایش بالا گرفت و شدید شد. هنگامی که جنگ، دندانش را در بدن ما و آن‌ها فرو برد و چنگال‌هایش را در وجود ما و آن‌ها وارد کرد، به آنچه ما آن‌ها را به سوی آن دعوت کرده بودیم پاسخ مثبت دادند (که جنگ را رها کنیم و به گفت‌وگو بپردازیم) ما نیز درخواست آن‌ها را پذیرفتیم و به سوی آنچه از ما طلب کردند شتافتیم (این وضع ادامه داشت) تا این‌که حجت بر آن‌ها روشن شد و عذرشان (برای جنگ که همان مطالبه خون عثمان بود) قطع گردید (و پایان یافت).

کسانی که پایبند به این حقایق بودند خداوند آن‌ها را از هلاکت نجات داد و کسانی که لجاجت و پافشاری کردند پیمان‌شکنانی بودند که خدا پرده‌ای از زنگار بر قلبشان افکنده بود و حوادث ناگوار بر سر آن‌ها سایه انداخت.

شرح و تفسیر

ماجرای صفين در چند جمله

همان‌گونه که از عنوان نامه پیداست هدف امام علیه السلام این بوده که مسئله جنگ صفين و اهداف آتش افروزان و نتایج آن را در جملاتی فشرده و کوتاه بیان کند. از این‌رو در آغاز می‌فرماید: «آغاز کار این بود که ما با اهل شام روبرو شدیم و ظاهر (آن‌ها) چنین بود که پروردگار ما یکی، پیامبر ما یکی و دعوت ما به

اسلام، یکی است»؛ (وَكَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَّا الْتُّقِينَا وَالْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَالظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ، وَنَبِيَّنَا وَاحِدٌ، وَدَعْوَتَنَا فِي الإِسْلَامِ وَاحِدَةً).

تعییر «ظاهر» اشاره لطیفی به این معناست که بسیاری از گردانندگان این صحنه و سردمداران آن اعتقادی به خدا و اسلام و نبوت پیغمبر ﷺ نداشتند؛ ولی امام ع به ظاهر حال آن‌ها در این جا قناعت می‌کند در حالی که در بعضی موارد دیگر که شرایط اقتضا می‌کرده با صراحة در این باره سخن گفته است؛ از جمله در ذیل نامه ۱۶ می‌فرماید: «فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَجَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنِ اسْتَشْلَمُوا وَأَسْرُوا الْكُفَّارَ فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ سوگند به آن کسی که دانه را (در زیر خاک) شکافته و انسان را آفریده است! دشمنان ما اسلام را پذیرفته بودند، بلکه در ظاهر اظهار اسلام می‌کردند و کفر را در سینه پنهان می‌داشتند، لذا هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند نشانه‌های کفر خود را آشکار ساختند».

سپس در ادامه سخن می‌افزاید: «ما چیزی بیش از این (ظاهر حال) در ایمان به خدا و تصدیق پیامبر از آن‌ها نمی‌خواستیم و آن‌ها هم چیزی بیشتر، از ما تقاضا نداشتند و در همه چیز (به ظاهر) یکسان بودیم تنها اختلاف ما درباره خون عثمان بود در حالی که از آن بری بودیم (و دست ما هرگز به آن آلوده نشده بود)؛ (وَلَا نَسْتَرِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَالْتَّصْدِيقِ بِرَسُولِهِ وَلَا يَسْتَرِيدُونَا: الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَنَحْنُ مِنْهُ بَرَاءُ).

درواقع امام ع می‌خواهد فقط نقطه اختلاف را که انگیزه اصلی جنگ بود روشن سازد تا مقدمه‌ای برای گفتارش در بحث بعد باشد.

آن‌گاه در ادامه سخن می‌فرماید: «ما به آن‌ها گفتیم: بیایید امروز با فرو نشاندن آتش فتنه و جنگ و آرام ساختن مردم مشکل را درمان کنیم با چیزی که ممکن است پس از این به دست نیاید، تا امر خلافت محکم شود و جمعیت مسلمانان متحد گردد و قدرت پیدا کنیم که حق را در جای خود قرار دهیم (و مجرم را به

کیفر رسانیم)؛ (فَقُلْنَا: تَعَالَوْا نُدَاوِي مَا لَا يُدْرِكُ الْيَوْمَ بِإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ^۱، وَتَسْكِينِ الْعَامَّةِ حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَيَسْتَجْمِعَ، فَنَقُولَى عَلَى وَضْعِ الْحَقِّ مَوَاضِعَهُ). این یک سخن بسیار منطقی و منصفانه است و مضمون آن این است که به هنگام اختلاف و درگیری مسلمانان با یکدیگر، احراق حقوق ناممکن است. شما (معاویه و شامیان) از یکسو بیعت مرا پذیرفتید و در صفوف مسلمانان شکاف ایجاد کردید، ازسوی دیگر از من می خواهید قاتلان عثمان را مجازات کنم. اگر حکومت من را می پذیرید چرا در آن داخل نمی شوید و اگر قبول ندارید چگونه چنین کاری را از من انتظار دارید؟

اضافه بر این، مسئله‌ای مانند مجازات قاتلان عثمان که در واقع طیف وسیع و گستردگی بودند در صورتی امکان‌پذیر است که حکومت اسلامی کاملاً مقتدر و نیرومند باشد و این کار در حالی که دربرابر ما اسلحه کشیده‌اید و آماده پیکار هستید امکان ندارد.

مسئله شورش بر ضد عثمان وقتل او برخلاف آنچه بعضی می‌پنداشتند مسئله‌ای بسیار ریشه‌دار بود و جمیع از صحابه و گروه‌های محروم اجتماع با تمام قدرت در آن شرکت داشتند.

شاهد این سخن مطلبی است که «دینوری» در اخبار الطوال نقل کرده است که معاویه نامه‌ای شیطنت‌آمیز برای تشویق مردم به جنگ صفين نوشته و آن را با ابومسلم خولانی که به اصلاح، از عابدان اهل شام بود برای امام فرستاد. مضمون نامه این بود که اگر قاتلان عثمان را به ما بسپاری و آنها را به قتل برسانیم حتماً با تو بیعت می‌کنیم در غیر این صورت نزد ما چیزی جز شمشیر نخواهی داشت و به خدا سوگند! قاتلان عثمان را در دریا و صحراء تعقیب می‌کنیم تا آنها را به قتل برسانیم یا خودمان در این راه کشته شویم.

۱. «نائیرة» از ریشه «نور» بر وزن «فُور» به معنای کینه و عداوت است و گاه به شعله‌ای نیز که ناشی از کینه و عداوت است اطلاق می‌شود.

هنگامی که ابو مسلم این نامه را به امام رساند امام به مسجد آمد در حالی که مردم خبردار شده و حدود ده هزار نفر مسلح اجتماع کرده بودند و همه فریاد می‌زدند: «کُلُّنَا قَتْلَةُ عُثْمَانٍ؛ هَمَّةُ مَا قَاتَلَانِ عُثْمَانِيْمُ»^۱ و به همین دلیل امام علی^ع در خطبہ ۱۶۸ در پاسخ جمعی از صحابه که از او خواستند تکلیف قاتلان عثمان را روشن سازد فرمود: «يَا إِخْوَتَاهُ! إِنِّي لَشَتُّ أَجْهَلُ مَا تَعْلَمُونَ، وَلِكِنْ كَيْفَ لِي بِقُوَّةٍ وَالْقَوْمُ الْمُجْلِبُونَ عَلَى حَدِّ شَوْكَتِهِمْ، يَمْلِكُونَا وَلَا نَمْلِكُهُمْ؛ بِرَادْرَانَ مَنْ! از آنچه شما می‌دانید من بی اطلاع نیستم؛ ولی چگونه می‌توانم (در شرایط فعلی) قدرت بر این کار (مجازات قاتلان عثمان) را به دست آورم؟ آنان (کسانی که بر عثمان شوریدند) همچنان بر قدرت و شوکت خویش باقی‌اند و (در حال حاضر) بر ما مسلط‌اند و ما بر آن‌ها سلطه‌ای نداریم».

از اینجا روشن می‌شود که معاویه با اطلاع از این امور می‌خواست مسئله بیعت کردن را به امر محال موكول کند؛ امری که ظاهرش عوام‌فریبانه و باطنش نافرمانی شیطنت‌آمیز بود.

امام علی^ع در ادامه این سخن پاسخ آن‌ها را به این دعوت مسالمت‌آمیز و عاقلانه و منصفانه چنین بیان می‌فرماید: «آن‌ها گفتند: ما می‌خواهیم این درد را با دشمنی و جنگ درمان کنیم، آری، آن‌ها (از پیشنهاد من درباره اقدام مسالمت‌آمیز) سر باز زدند تا جنگ بال‌های خود را گشود و استقرار یافت، و شعله‌هایش بالا گرفت و شدید شد»؛ (فَقَالُوا: بَلْ نُدَاوِيهِ بِالْمُكَابِرَةِ^۲ فَأَبْوَا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَرَكَدْ، وَقَدَتْ نِيرَانُهَا وَحَمِشَتْ^۳)

آری، نتیجه این لجاجت و پافشاری بر مخالفت، روشن شدن آتش جنگ

۱. اخبار الطوال، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲. «مُكَابِرَةً» به معنای برتری جویی، عداوت، دشمنی، لجاجت و درگیری در امور منفی است.

۳. «حَمِشَ» از ریشه «حَمْش» بر وزن «فرش» به معنای تهییج کردن و به خشم آوردن و برانگیختن گرفته شده و در اینجا به معنای شدت جنگ است.

بی سابقه‌ای در اسلام بود که خون دهها هزار نفر از مسلمانان در آن ریخته شد و در واقع آن‌ها فدای هوس‌های معاویه و یارانش شدند.

آن‌گاه در ادامه این سخن می‌فرماید: «هنگامی که جنگ، دندانش را در بدن ما و آن‌ها فروبرد و چنگال‌هایش را در وجود ما و آن‌ها وارد کرد، به آنچه ما آن‌ها را به سوی آن دعوت کرده بودیم پاسخ مثبت دادند (که جنگ را رها کنیم و به گفت و گو بپردازیم) ما نیز درخواست آن‌ها را پذیرفتیم و به سوی آنچه از ما طلب کردند شتافتیم»؛ (فَلَمَّا ضَرَسْتَنَا وَإِيَّاهُمْ، وَوَضَعْتَ مَخَالِبَهَا^۱ فِينَا وَفِيهِمْ، أَجَابُوا عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الَّذِي دَعَوْنَا هُمْ إِلَيْهِ، فَأَجَبَتْهُمْ إِلَى مَا دَعَوْا، وَسَارَ عَنْهُمْ إِلَى مَا طَلَبُوا).

این سخن اشاره به زمانی است که آن‌ها از جنگ خسته شدند و فریب‌های معاویه برای آن‌ها آشکار شد و قرآن‌ها را بر سر نیزه‌ها کردند و از امام علیه السلام و یارانش خواستند که دست از جنگ بردارند و به حکم قرآن روی آورند.

سپس می‌افزاید: «(این وضع ادامه داشت) تا این‌که حجت بر آن‌ها روشن شد و عذرشان (برای جنگ که همان مطالبه خون عثمان بود) قطع گردید (و پایان یافت)»؛ (حَتَّى اسْتَبَانْتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ، وَانْقَطَعَتْ مِنْهُمُ الْمَعْذِرَةُ).

نکته مهم این است که معاویه و اطرافیان و حامیانش برای حفظ منافع نامشروع خود در شام تبلیغات زیادی بر ضد علی علیه السلام و یارانش انجام داده بودند که آن‌ها اهل نماز نیستند و به قرآن احترامی نمی‌گذارند و قاتلان اصلی عثمان را در میان خود حفظ کرده‌اند و هدف‌شان پایمال کردن خون عثمان است. باطل بودن این تبلیغات دروغین، در میدان جنگ صفین تدریجاً آشکار شد؛ جنگی که حدود هیجده ماه به طول انجامید! در این مدت سخنان زیادی میان آن‌ها

۱. «ضَرَسَ» از ریشه «ضَرَس» بر وزن «ترس» به معنای گزیدن با دندان است و هنگامی که به باب تعییل می‌رود به معنای شدت گزیدن با دندان است و در این جاکنایه از آثار زیان بار جنگ است.

۲. «مَخَالِبَ» جمع «مَحْلَبَ» بر وزن «منبر» به معنای چنگال است.

رد و بدل شد و شامیان اعمال یاران علی ﷺ را می‌دیدند که اهل نماز و رازو نیاز شبانه با خدا هستند؛ معاویه آب را به روی لشکر علی ﷺ بسته بود؛ ولی به هنگام سلطه آن حضرت و یارانش بر آب، مقابله به مثل نکردند و آب را به روی آن‌ها گشودند.

کسی از آن‌ها از قتل عثمان اظهار شادی نمی‌کرد و مخصوصاً وقتی عمار یاسر به دست لشکریان معاویه به شهادت رسید، از آن‌جا که پیغمبر ﷺ در حدیث معروف خود فرموده بود: «ای عمار! تو را گروهی ظالم و طغیانگر می‌کشند» این نیز سندی برای حقانیت امیر مؤمنان ﷺ و یارانش محسوب می‌شد. حلقة آخر این ماجرا این بود که وقتی شامیان ناتوان شدند و فریاد برآوردنند که به زن و فرزند ما رحم کنید و دست از جنگ بردارید و داوری قرآن را پذیرید، علی ﷺ و یارانش آن را پذیرفتند و این‌گونه شد که حجت بر آن‌ها تمام گردید و در پیشگاه خدا عذری نداشتند.

امام ﷺ در ادامه می‌فرماید: «کسانی که پاییند به این حقایق بودند خداوند آن‌ها را از هلاکت نجات داد و کسانی که لجاجت و پافشاری کردند پیمان‌شکنانی بودند که خدا پرده‌ای از زنگار بر قلبشان افکنده بود و حوادث ناگوار بر سر آن‌ها سایه انداخت»؛ (فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ، وَمَنْ لَجَ وَتَمَادَىٰ فَهُوَ الرَّاكِسُ ۚ الَّذِي رَأَنَ ۖ اللَّهُ عَلَىٰ قَلْبِهِ، وَصَارَتْ دَائِرَةُ الشَّوْءِ عَلَىٰ رَأْسِهِ).

۱. «تمادی» از مصدر «تمادی» به معنای اصرار و پافشاری بر ادامه کاری است.

۲. «الرَّاكِس» به معنای کسی است که در امری واژگون شده است از ریشه «رَكْس» بر وزن (عکس) به معنای وارونه کردن چیزی و آن را با سر بر زمین گذاشتن، گرفته شده و به فرد پیمان‌شکن نیز که کار خود را وارونه ناجم می‌دهد اطلاق می‌شود.

۳. «زان» از ریشه «رَيْن» بر وزن «عین» در اصل به معنای زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می‌نشینند و به افرادی نیز که زنگار معصیت یا کفر بر قلبشان نشسته است اطلاق می‌شود.

گرچه بعضی از شارحان نهج البلاغه این چند جمله را اشاره به خوارج نهروان می‌دانند که پس از رو برو شدن با سپاه امام علیه السلام و شنیدن اندرزهای آن حضرت، گروه زیادی از آن‌ها متنبه شدند و از راه ضلالت بازگشتهند و به لشکر امام علیه السلام پیوستند و گروهی بر لجاجت خود باقی ماندند و در آن میدان به هلاکت رسیدند؛ ولی با توجه به آغاز این نامه که صریحاً از اهل شام و داستان صفين سخن می‌گوید و نیز عنوانی که سید رضی برای آن انتخاب کرده، این احتمال بسیار بعيد به نظر می‌رسد و به هیچ وجه پذیرفتی نیست و بعيد نمی‌دانیم که این تعبیرات اشاره به این باشد که گروهی از لشکر شام بعد از آشکار شدن دروغ‌های معاویه و طرفداران او درباره علیه السلام و سپاه آن حضرت، از معاویه بریدند و به لشکر امام علیه السلام پیوستند، هرچند گروه بیشتری لجاجت کرده و بر انحرافات خود پافشاری کردند.

شاهد این سخن مطلبی است که در شرح خطبه ۵۵ از شرح نهج البلاغه مرحوم علامه شوستری نقل کردیم که فهرستی از نام کسانی را که در جنگ صفين به امام علیه السلام پیوستند ارائه می‌دهد و از جماعتی از قاریان قرآن و افراد سرشناسی که از معاویه بریدند و به سوی امام علیه السلام آمدند سخن می‌گوید.^۱ به این صورت، امام علیه السلام با این نامه کوتاه و در عین حال بسیار گویا حقایق مربوط به جنگ صفين را برای تمام کسانی که در بلاد مختلف اسلام می‌زیستند بیان فرمود و با آن‌ها اتمام حجت کرد و درواقع جلوی سمپاشی اطرافیان معاویه و طرفداران او را گرفت.

این نکته نیز شایان ذکر است که علامه شوستری به دلایل ناموجهی در اصل صدور این نامه از امام علیه السلام تردید کرده است؛ دلایل ضعیفی که پاسخ آن روشن

۱. برای توضیح بیشتر به جلد سوم همین کتاب (پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام)، شرح خطبه ۵۵ و همچنین ذیل نامه ۳۲ در جلد دوازدهم، مراجعه فرمایید.

است در حالی که فصاحت و بлагت حاکم بر این نامه تفاوتی با سایر نامه‌ها ندارد و بسیار جالب و حساب شده است و متأسفیم که این محقق بزرگوار گاه گرفتار چنین لغزش‌هایی شده است.

* * *

۵۹

وَمِنْ كِتَابِ رَبِّهِ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا ا د ب ب ا ح ب ج د ح ا

علی‌الله

۱

نامه در یک نگاه

این نامه در عین فشردگی و کوتاهی، مجموعه‌ای است از اندرزهای پر اهمیت. نخست امام علی‌الله فرمانده لشکر حلوان را از پیروی هوای نفس که در اشکال مختلف ظاهر می‌شود بر حذر می‌دارد و آن را مانعی بر سر راه اقامه عدالت می‌شمرد.

۱. سند نامه:

تنها کسی که صاحب کتاب مصادر نهج‌البلاغه این نامه را از او با اختلاف مختصری نقل کرده، سید ابی‌یحیی علی‌الله در کتاب الطراز است و صاحب مصادر تصریح کرده که اختلاف میان نسخه او و نهج‌البلاغه بسیار کم است و موارد آن را ذکر کرده و آن را دلیل بر این می‌داند که از منبعی غیر از نهج‌البلاغه استفاده کرده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۰) ولی با توجه به این که سید علی‌الله بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته (متوفی ۷۴۹) و اختلاف مزبور بسیار ناچیز و شبیه اختلاف نسخه‌های است نمی‌توان آن را دلیل بر آنچه صاحب مصادر گفته است گرفت.

در بخش دیگر، او را با وضع دنیای زودگذر آشنا می‌سازد و ساعات بیکاری در دنیا را موجب حسرت و پشیمانی در قیامت ذکر می‌کند و در بخش سوم، او را به رعایت حقوق رعایا و زیرستان توصیه می‌فرماید و تحمل مشکلات را در این راه دربرابر منافعی که از آن عائد می‌شود ناچیز می‌شمرد.

* * *

,ñkÄºoÀ½À Xf ¶ Ä»½ A ò tÌA AAºoÀºBi,kÄMBÀ
 Ç Ån \ ºA ùuº »Bi; Aw ÖdºAù k«ÅtB «ºA¹Àj ù
 &ÀÇ oTùÀB- ù v û »ñmTMÀº »LB/K «TBù,ñkÄºoÀ½
 Éoùº o MÀB»kºA/A aÀA/ MÀBù h T½, MÀB]An, aÀ
 »A, ½ÀpÀ ov e aÀ TòouS »B À ÅBv à c B ù BLeB
 , v û »è ù e aÀÖdºoÀ½ ;AkM { ÖdºoÀÀ «Æ iº
 Ñé ùA ¶ i½ Ñ mºA/Bi, k \ M ÅºoÀ aÀJBv TÀ
 / Ñ vºA, MÑ mºÀ½

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، زمامدار هرگاه دنبال هوی و هوس‌های گوناگون خویش باشد (این هوی و هوس‌ها) در بسیاری از موارد او را از عدالت بازمی‌دارد، بنابراین باید امور مردم از نظر حقوق آن‌ها نزد تو یکسان باشد (همه را به یک چشم بینگری و درباره آن‌ها یکسان حکم کنی) چراکه هیچ‌گاه جور و ستم (هر چند منافع فراوان مادّی دربر داشته باشد) جایگزین عدالت نخواهد شد. و نفس خویش را در راه انجام آنچه خدا بر تو واجب کرده است به امید ثوابش و ترس از کیفرش تسلیم و خاضع کن.

بدان که دنیا سرای آزمایش است. هرکس ساعتی در این دنیا بیکار بماند (و عمل نیکی برای آخرت انجام ندهد) این ساعتِ فراغت و بیکاری موجب حسرت (و ندامت) او در قیامت خواهد شد و بدان که هیچ‌چیز، تو را هرگز از حق

بی نیاز نمی سازد. از جمله حقوق (واجب) این است که خویشتن را (دربرابر هوای نفس و انحراف از فرمان خدا) حفظ کنی و برای رسیدن به پاداش الهی با تمام توان در خدمت به رعیت بکوشی. آنچه در این راه از منافع (معنوی) عاید تو می شود از مشکلات و ناراحتی هایی که دامنگیر تو می گردد (به مراتب) بیشتر است. والسلام.

شرح و تفسیر

باید به همه با یک چشم نگاه کنی

مخاطب این نامه «اسود بن قطبه» است. درباره این که او جزء صحابه پیامبر ﷺ بوده یا تابعین و کسانی که پس از پیامبر ﷺ آمده‌اند گفت و گوست. در مجموع، وی فرد شناخته شده‌ای در کتب رجال نیست؛ ولی از این که مقام والایی در عصر امیر المؤمنان علیه السلام داشته معلوم می شود مسلمان با شخصیتی بوده است.

«حلوان» (بر وزن سبحان) یکی از مناطق غربی ایران و نزدیک به مرزهای عراق بوده است و تعبیر «صاحب جند» (فرمانده لشکر) با توجه به این که امام علیه السلام در نامه‌اش درباره والی سخن می‌گوید نشان می‌دهد که فقط مسئولیت فرماندهی را نداشته بلکه هم والی آن منطقه بوده و هم فرمانده لشکر.

امام علیه السلام در بخش اول این نامه چهار سفارش مهم به اسود می‌کند، نخست به سراغ مهم‌ترین چیزی می‌رود که مانع سعادت انسان‌هاست؛ یعنی هوای نفس و اسود را از آن برحذر می‌دارد، می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، زمامدار هرگاه دنبال هوی و هوس‌های گوناگون خویش باشد (این هوی و هوس‌ها) در بسیاری از موارد او را از عدالت بازمی‌دارد؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِيَ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ، مَنَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ).

«اُخْتَلَفَ هَوَاءُ» ممکن است اشاره به هوی و هوس‌های گوناگون باشد؛ مانند علاقه به مال و ثروت، جاه و مقام، شهوت جنسی و صفاتی همچون انتقام‌جویی و حسد که هر یک می‌تواند مانعی بر سر راه اجرای عدل شود در حالی که اگر انسان به دنبال فرمان خدا باشد تنها یک هدف بیشتر نخواهد داشت و آن رضای خدادست.

این احتمال نیز وجود دارد که اختلاف به معنای پی‌درپی قرار گرفتن باشد؛ مانند تعبیر «اُخْتَلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» در قرآن مجید، به این ترتیب که انسان، امروز به اقتضای سن یا شرایط محیط، دنبال شهوت باشد و فردا در شرایطی قرار گیرد که به دنبال مال و ثروت و یا مقام و منصب برود و تمام این‌ها موانعی است بر سر راه اجرای عدالت.

در دومین دستور می‌فرماید: «بنا بر این باید امور مردم ازنظر حقوق آن‌ها نزد تو یکسان باشد (همه را به یک چشم بنگری و درباره آن‌ها یکسان حکم کنی) چراکه هیچ‌گاه جور و ستم (هر چند منافع فراوان مادی دربر داشته باشد) جایگزین عدالت نخواهد شد»؛ (فَلَيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً، فَإِنَّمَا لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عِوْضٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْكِرُ أَمْثَالَهُ).

یعنی نه تنها مردم را با یک چشم نگاه کن، بلکه خود را نیز با دیگران یکسان بشمار، و این دستوری است که در روایات متعدد به آن اشاره و بر آن تأکید شده است. در حدیث معروفی می‌خوانیم که پیامبر اکرم ﷺ عازم یکی از غزوات بود. مرد عربی از راه رسید و رکاب مرکب را گرفت و حضرت را متوقف ساخت و عرض کرد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَمْنِي عَمَلاً أَذْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ اى رسول خدا! عملی به من یاد ده که به وسیله آن وارد بهشت شوم (و این در خواست مهم و بزرگی بود)» پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «مَا أَحَبِبْتَ أَنْ يَأْتِيهِ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتَهُ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتَ أَنْ يَأْتِيهِ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِهِ إِلَيْهِمْ؛ آنچه را که دوست داری مردم درباره تو انجام

دهند درباره آن‌ها انجام ده و آنچه را که دوست نداری مردم درباره تو انجام دهند درباره آن‌ها انجام نده» این سخن را گفت و سپس فرمود: «**خَلَّ سَبِيلَ الرَّاحِلَةِ**؛ دست از مرکب بردار و آن را به حال خود واگذار (اشارة به این‌که تمام درخواست تو در این جمله است و بس)».^۱

سپس در چهارمین اندرز می‌فرماید: «نفس خویش را در راه انجام آنچه خدا بر تو واجب کرده است به امید ثوابش و ترس از کیفرش تسلیم و خاضع کن»؛ (**وَابْتَذِلْ^۲ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ، رَاجِيًّا ثَوَابَهُ، وَمُتَخَوِّفًا عِقَابَهُ**).

اشارة به این‌که اگر می‌خواهی از پاداش‌های الهی در دنیا و آخرت بهره‌مند شوی و از کیفرهایش در دو سرا در امان باشی، در انجام واجباتی که بر عهده تو به عنوان یک والی است کاملاً کوشای باش و مراقب باش که غرور مقام، تو را از تسلیم و تواضع بازندارد.

آن‌گاه در بخش دوم این نامه او را به چهار امر دیگر توصیه می‌کند و از باب مقدمه می‌فرماید: «بدان که دنیا سرای آزمایش است»؛ (**وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَأْرُ بَلَيْةٍ**). این حقیقت در آیات متعددی از قرآن و روایات بسیاری با ذکر مثال‌های مختلف بیان شده است تا کسی اشتباه نکند که این دنیا هدف نهایی و سرای عیش و عشرت است و همگان بدانند مزرعه‌ای است برای کشت آخرت و گذرگاهی برای رفتن به سوی آن و میدان تمرينی برای مسابقاتی که در پیش روی است و بازار تجاری است جهت اندوختن برای سرای آخرت، تا اعمال و رفتار خود را بر اساس آن تنظیم و اصلاح کند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، ح ۱۰.

۲. **«ابْتَذِلْ»** از ریشه **«بَذَلْ»** به معنای بخشش گرفته شده؛ ولی هنگامی که به باب افتعال می‌رود: (ابتدا) معنای دیگری به خود می‌گیرد و به معنای بی ارزش ساختن و کهنه کردن و گاه به معنای خضوع و تواضع و تسلیم کردن می‌آید که در جمله بالا به همین معناست.

سپس در اوّلین نصیحت، به او هشدار می‌دهد که «هرکس ساعتی در این دنیا بیکار بماند (و عمل نیکی برای آخرت انجام ندهد) این ساعتِ فراغت و بیکاری موجب حسرت (و ندامت) او در قیامت خواهد شد»؛ (لَمْ يَقُرُّ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَغَتُهُ^۱ عَلَيْهِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

براساس این عبارت، انسان می‌فهمد که ساعات و دقایق در دنیا چه اندازه قابل بهره‌گیری بود. اگر خدا را یاد می‌کرد، استغفاری بر زبانش جاری می‌ساخت، و یا کمکی به دردمندی می‌کرد آثار عظیمش را در آن روز می‌دید. به همین دلیل یکی از نام‌های روز قیامت «یوم الحسرة» است و قرآن مجید در آیات مختلف به این معنا اشاره کرده است ازجمله در آیه ۳۹ سوره مریم می‌فرماید: «وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غُفَّلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ «آنان را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تأسف است) بترسان در آن هنگام که همه چیز پایان می‌یابد ولی (امروز) آن‌ها در غفلت‌اند و ایمان نمی‌آورند». در روایتی از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يُعِظِّضُ الصَّحِيحَ الْفَارِغَ لَا فِي شُغْلِ الدُّنْيَا وَلَا فِي شُغْلِ الْآخِرَةِ؛ خداوند انسان سالمی را که نه کاری برای دنیا انجام می‌دهد و نه عملی برای آخرت، مبغوض می‌دارد».^۲

سپس در دومین موعظه می‌فرماید: «و بدان که هیچ چیز تو را هرگز از حق بی‌نیاز نمی‌سازد»؛ (وَأَنَّهُ لَنْ يُعِنِّيكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبْدًا).

اشاره به این‌که همه کارهایت باید بر محور حق بگردد که پیروزی در دنیا و نجات در آخرت در پرتو طرفداری از حق حاصل می‌شود. حتی اگر حق به زیان انسان باشد، نفع نهایی او در این است که از آن حق پیروی کند؛ باطل،

۱. «فَرَغَتُهُ» اسم مزه از ریشه «فراغ» است؛ یعنی یک بار بیکار بودن و اشاره به این است که یک لحظه بیکار شدن و به یاد آخرت نبودن در دنیا سبب حسرت در روز قیامت است.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۶.

سرابی بیش نیست و یا همچون حبابی است بر روی آب و کف‌هایی که جوش و خروشی دارند و سپس نابود می‌شوند.

سپس در بیان سومین و چهارمین اندرز، انگشت روی دو مصداق از مصاديق حق گذاشته واو را به حفظ آن‌ها توصیه می‌کند، می‌فرماید: «ازجمله حقوق (واجب) این است که خویشن را (دربرابر هوای نفس و انحراف از فرمان خدا) حفظ کنی و برای رسیدن به پاداش الهی با تمام توان در خدمت به رعیت بکوشی»؛ (وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَالإِحْسَاسُ^۱ عَلَى الرَّاعِيَةِ بِجُهْدِكَ).

سپس به ذکر دلیلی برای این موضوع پرداخته، می‌فرماید: «آنچه در این راه از منافع (معنوی) عاید تو می‌شود از مشکلات و ناراحتی‌هایی که دامنگیر تو می‌گردد (به مراتب) بیشتر است. والسلام»؛ (فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ، وَالسَّلَامُ).

تفسیران نهج البلاغه در تفسیر جمله اخیر دو نظر متفاوت داده‌اند: یکی این‌که - همان‌گونه که گفته شد - منظور امام علیه السلام این است: زحماتی که در راه خدمت به مردم منطقه‌ات متحمل می‌شوی، در مقابل پاداش‌های پروردگار بسیار ناچیز است.

دوم این‌که آنچه از پاداش‌های الهی (در دنیا و آخرت) به تو می‌رسد از خدماتی که به مردم می‌کنی برتر و بالاتر است.

ولی با توجه به جمله «يَصِلُ إِلَيْكَ؛ بِهِ تُو مِنْ رِسْدٍ» که اشاره به حوادث و مشکلاتی است که دامنگیر انسان می‌شود، تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در هر حال، امام علیه السلام این نامه را با اجرای عدل و خدمت به مردم آغاز کرده و با خدمت به مردم پایان می‌دهد و این دلیل روشنی است بر این‌که حکومت‌های اسلامی باید صد درصد مردمی باشند و منافع توده‌های رعیت را بعد از جلب رضای الهی از هرچیز برتر بشمرند.

۱. «الإِحْسَاسُ» به معنای طلب پاداش از خداوند در مقابل انجام کاری است و بعضی «احتساب» را در این جا به معنای مراقبت از رعیت دانسته‌اند.

۶۰

وَمِنْ كِتَابِ لِلَّهِ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

۱۱ ج ۱۱ اذ ۱۱

علیهم السلام

۱

نامه در یک نگاه

این نامه درواقع خطاب به فرمانداران و مأموران جمع آوری زکات در شهرهای مختلفی است که لشکریان به هنگام اعزام به میدان نبرد از آنجا عبور می‌کردند. در گذشته چنین بود که لشکر به هنگام عبور از شهرها و آبادی‌های مختلف به خود اجازه می‌داد هرچه از مواد غذایی و اموال مردم مورد علاقه آن‌هاست برگیرند و این امر سبب می‌شد مشکل بزرگی در مناطقی که لشکر از آن عبور می‌کرد به وجود آید.

۱. سند نامه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که این نامه را نصر بن مذاخم (که پیش از سید رضی می‌زیسته است) در کتاب صفین با تفاوت‌هایی آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۲)، ولی با مراجعته به آنچه نصر در صفین آورده بعید به نظر می‌رسد که این دو یک نامه باشد، زیرا تفاوت، بسیار زیاد است.

امام علیه السلام در این نامه به والیان این مناطق و همچنین جمع آوری کنندگان زکات توصیه می‌کند که به مقدار نیاز، مواد غذایی در اختیار آن‌ها بگذارند و به لشکر نیز توصیه می‌کند که از ایجاد مزاحمت برای مردم جز در موارد ضرورت خودداری کنند و به مردم محل نیز سفارش می‌فرماید که از درگیری با لشکریان در این امور پرهیزنند و اگر کسانی تخلف کردن شکایت آن‌ها را به امام علیه السلام برسانند. روشن است که این توصیه جامع‌الاطراف اگر عمل می‌شد امنیت را به همراه داشت و مشکلی برای بلادی که لشکر از آن می‌گذشت به وجود نمی‌آمد.

* * *

IE i ½y \ °A M ½ ½ A «½→A ½ aÅ&AkIÅ; ½
½A MnB½ Aj »] Rowkc »Bi,kÄMBAj L°AB-Å Zah °A
ö o , l Å f i ½ aÅ aK\ BM T Akc ,&A {B
Å] i ½ Å,y \ °AoÄ½ ½ Tk A AAMB , mz°A
B { «½ñ «BU ½A a «ù , ÄL{ ABLm/B«Åk\ ,oà e →A
°C oÄT°A üB ½ Å Bw k AAuf , -ä i ; ÅB-ä
B½ , →B½ AAÄnBy \ °A i Aj MBA / «½ «BXwAB-ù
Bi , M&BM Å Äjj ¼ Üä U B½ , o½Aj ½ LÆB½ fÅÅ
/&A {B½A &A » ÄMo ôA

قریب

فرمانی است از بندۀ خدا علی امیرمؤمنان به مأموران جمع آوری خراج
و حاکمان بلادی که سپاه از منطقه آن‌ها می‌گذرد.

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، من سپاهیانی را (برای مبارزه با دشمنان) بسیج
کردم که به خواست خدا از سرزمین شما می‌گذرند و به آن‌ها سفارش‌های لازم را
کرده‌ام که از آزار مردم و ایجاد ناراحتی برای آن‌ها بپرهیزنند و من بدین وسیله
دربرابر شما و کسانی (از یهود و نصاری) که در پناه شما هستند از مشکلاتی که
سپاهیان به وجود می‌آورند از خود رفع مسئولیت می‌کنم و بیزاری می‌جویم
(و تأکید می‌کنم که آن‌ها حق ندارند زیانی به کسی برسانند) جز این‌که آن‌ها
سخت گرسنه شوند و راهی برای سیر کردن خود نیابند (که در این صورت

می‌توانند به مقدار نیازشان از اموال شما بهره گیرند) بنابراین هرگاه کسی از آنان (لشکریان) چیزی را به ظلم از مردم بگیرد او را از این کار بازدارید و همچنین از زیان رساندن بی‌خردان به سپاهیان و تعرض به ایشان در مواردی که برای آن‌ها استثنای کرده‌ایم جلوگیری کنید (در مواردی که نیاز شدید دارند و مردم موظف‌اند نیاز آن‌ها را برطرف سازند) و من خود پشت سر سپاه (یا در میان سپاه) در حرکتم؛ شکایات خود را پیش من آورید و آن‌جا که ستمی از سپاه به شما می‌رسد و درباره آنچه جز به کمک خدا و من قادر بر دفع آن نیستید به من مراجعه کنید که من به یاری خداوند آن را تغییر می‌دهم، إن شاء الله.

شرح و تفسیر

نباید سپاهیان به مردم در مسیر زیان برسانند

همان‌گونه که اشاره شد در زمان‌های گذشته با توجه به طول مسافت‌ها، لشکریانی که به میدان نبرد اعزام می‌شدند گاه هفتنه‌ها در راه بودند و نمی‌توانستند تمام نیازها و مایحتاج خود را همراه ببرند و معمول این بود که نیازهای غذایی و غیر آن را از اهل هر محل تأمین می‌کردند که گاه حد اعتدال و نیاز را رعایت نکرده و دست به ظلم و تعدی به کسانی که در مسیر راه آن‌ها بودند می‌زدند و این سبب نارضایتی شدید مردم و کینه آن‌ها از لشکریان می‌شد و در موقع حساس، حمایت خود را از آن‌ها دریغ می‌داشتند.

امام علی در این نامه کوتاه و پرمعنا که مخاطبیش حاکمان و مأموران جمع آوری زکات و خراج هستند دستورات لازم را در این زمینه صادر می‌کند.

نخست می‌فرماید: «فرمانی است از بنده خدا علی امیر مؤمنان به مأموران جمع آوری خراج و حاکمان بلادی که سپاه از منطقه آن‌ها می‌گذرد.

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، من سپاهیانی را (برای مبارزه با دشمنان) بسیج کردم که به خواست خدا از سرزمین شما می‌گذرند و به آن‌ها سفارش‌های لازم را

کرده‌ام که از آزار مردم و ایجاد ناراحتی برای آن‌ها بپرهیزند؟ (مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاهَ الْخَرَاجِ وَعُمَالِ الْبِلَادِ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ سَيَرْتُ جُنُودًا هِيَ مَارَةً بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَحْبُّ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كُفْ الْأَذَى، وَصَرْفِ الشَّذَى^۱).

بنابراین، وظیفه سپاهیان را معین می‌فرماید که از آزار مردم بپرهیزند و دست به ظلم و ستم به مردمی که در مسیر راه قرار دارند دراز نکنند و آن را به عنوان واجبی الهی ذکر می‌فرماید.

سپس در تأکید بر این معنا می‌افزاید: «وَ مِنْ بَدِينَ وَسِيلَهِ دَرَبَابِرِ شَمَا وَكَسانِي (از یهود و نصاری) که در پناه شما هستند از مشکلاتی که سپاهیان به وجود می‌آورند از خود رفع مسئولیت می‌کنم و بیزاری می‌جویم (و تأکید می‌کنم که آن‌ها حق ندارند زیانی به کسی برسانند)؛ (وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى ذَمِنَتُكُمْ مِنْ مَعْرَةَ الْجَيْشِ).

آن‌گاه تنها استثنای این حکم را بیان می‌دارد، می‌فرماید: «جز این‌که آن‌ها سخت گرسنه شوند و راهی برای سیر کردن خود نیابند (که در این صورت می‌توانند به مقدار نیازشان از اموال شما بهره گیرند)؛ (إِلَّا مِنْ جُوْعَةِ الْمُضْطَرِّ، لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شِيعَهِ).

به این ترتیب امام طیلله نخست از سفارش اکید به لشکر سخن به میان آورده که هیچ‌گونه مزاحمتی برای مردمی که در مسیر قرار دارند نداشته باشند و از کسانی که از این فرمان تخلف می‌کنند ابراز بیزاری و تنفر فرموده؛ سپس وظیفه مردمی را که در مسیر قرار دارند مشخص کرده و آن این‌که اگر لشکر نیاز ضروری به چیزی داشت از آن‌ها دریغ نکنند، زیرا آن‌ها در خدمت مردم‌اند و نمی‌توانند تمام مایحتاج خویش را در سفرهای طولانی با خود ببرند.

۱. «شَذَى» به معنای شر است. از ریشه «شَدُّو» بر وزن «حَذْف» به معنای شر رسانیدن.

۲. «معَرَّة» به معنای عیب و عار است از ریشه «عَرَّ» بر وزن «شَر» که در اصل به معنای بیماری جرب (نوعی بیماری پوستی) است گرفته شده سپس توسعه یافته و به هرگونه زیان و ضرر و عیب و عاری اطلاق شده است.

سپس امام علیه السلام برای جلوگیری از هرگونه درگیری در میان مردم مخصوصاً جوانان ناآگاه و لشکر، دو دستور به حاکمان و مأموران جمع‌آوری زکات این مناطق می‌دهد، می‌فرماید: (بنابراین هرگاه کسی از آنان (لشکریان) چیزی را به ظلم از مردم بگیرد او را از این کار بازدارید و همچنین از زیان رساندن بی‌خردان به سپاهیان و تعرض به ایشان در مواردی که برای آن‌ها استثنای کرده‌ایم جلوگیری کنید (در مواردی که نیاز شدید دارند و مردم موظف‌اند نیاز آن‌ها را برطرف سازند)؛ (فَنَكُلُواۤ مِنْ تَسَاءُلَ مِنْهُمْ شَيْئاً ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَكُفُواۤ أَيْدِيَ سُفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّ تِهِمْ، وَالْتَّعَرُضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَكْنَيْتُمْ مِنْهُمْ).

روشن است که در این‌گونه موارد ممکن است تخلفاتی توسط طرفین صورت گیرد؛ گاه بعضی از سپاهیان بعضی از اموال مردم یا اشیای گران قیمت را به ظلم از آن‌ها بگیرند و گاه ممکن است افراد نادان حتی از دادن مواد غذایی ضروری به آن‌ها خودداری کرده و با آن‌ها درگیر شوند. هر یک از این دو عمل ممکن است اسباب شورش در محل گردد. امام علیه السلام به حاکمان هر محل دستور می‌دهد که از این دو کار جلوگیری کنند.

از آن‌جا که ممکن است ستم‌هایی واقع شود و حاکمان نتوانند از آن پیشگیری کنند برای این‌که منجر به شورش و درگیری میان سپاه و مردم نشود، در ادامه این سخن می‌افزاید: «وَ مِنْ خُودِ پِشْتِ سِرِ سِپَاهِ (یا در میان سپاه) در حَرْکَتِمْ؛ شَكَایَاتِ خُودِ را پِيشْ مِنْ آُورِيدْ وَ آنِ جَاهِ سَتمِي اِزِ سِپَاهِ بِهِ شَما مِيِ رسَدْ وَ در بَارَهْ آنِچَهِ جَزْ بِهِ كَمَكْ خَدا وَ مِنْ قَادِرِ بِرِ دَفعَ آنِ نِيسَتِيدْ بِهِ مِنْ مِراجِعِهِ كَنِيدْ كَه

۱. «نَكُلُوا» از ریشه «تنکیل» به معنای مجازات کردن و گاه به معنای منع کردن آمده است. از آن‌جا که مجازات سبب منع از انجام کاری می‌شود ممکن است هر دو به یک معنا بازگردد و در اصل از ریشه «نَكُل» بر وزن «اکل» به معنای لجام حیوان گرفته شده و ارتباطش با معانی بالا روشن است. به هر حال در جمله بالا مناسب همان معنای منع کردن است.

من به یاری خداوند آن را تغییر می‌دهم، ان شاء الله؛ (وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِ الْجِيشِ فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَظَالِمَكُمْ، وَمَا عَرَّا كُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِي، فَإِنَّا أَعْيُرُهُ بِمَعْوِنَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ).^۱

اشاره به اين که کشور اسلام سرپرست دارد و ظالمان نمی‌توانند به ظلم خود ادامه دهند؛ اگر شکایتی دارید نباید خودتان وارد عمل شوید که منجر به هرج و مرج می‌شود، بلکه شکایات را نزد من آورید تا با داوری عادلانه حق را به حق دار برسانم و ظالم را کیفر دهم و مظلوم را راهایی بخشم.

این نامه کوتاه و پرمعنا گواه بر نهایت تدبیر امام علیه السلام برای حفظ نظم و آرامش و احراق حقوق مردم و جلوگیری از ظلم و ستم و هرگونه هرج و مرج در کشور اسلامی است که اگر به محتوایش عمل شود مزاحمت‌ها و ضایعات در این گونه موارد به حداقل خواهد رسید. به عکس بسیاری از حکام جور که برای جلب نظر سپاهیان جور، آن‌ها را آزاد می‌گذاشتند که هرگونه ظلم و ستمی را بر مردمی که در مسیر راه بودند روا دارند و گاه اموال گرانبهای آن‌ها را به زور بگیرند و همین امر سبب شود افراد بیشتری از طمع کاران در لشکر آن‌ها شرکت کنند.

شایان توجه است که حکام محلی می‌توانند مشکلاتی را که برای آحاد مردم محل پیدا می‌شود با داوری صحیح برطرف سازند؛ ولی اگر مشکلاتی میان سپاه و مردم پیدا شود و آن‌ها بخواهند در مقابل لشکر باشند باز هم منشأ هرج و مرج و درگیری می‌شود، لذا امام علیه السلام دستور می‌دهد که حاکمان محل و مأموران جمع آوری زکات در این امور دخالت نکنند و شکایات را نزد آن حضرت ببرند که حکم قاطع و فصل الخطاب را داراست.

۱. «اظهر» به معنای در میان و در وسط است و گاهی در مواردی که انسان نزدیک جمعیتی باشد می‌گوید: من در میان شما هستم یعنی نزدیک به شما هستم. در جمله بالا مناسب، همین معناست.

۲. «عَرَّا كُمْ» از ریشه «عَرَوٌ» بر وزن «سَرَوٌ» به معنای رسیدن یا رساندن است و در جمله بالا «عَرَّا كُمْ» یعنی به شما رسیده است.

نکته

چگونگی استفاده سپاهیان از اموال مردم

می‌دانیم که در اسلام هرگونه تصرف در اموال دیگران بدون رضایت آن‌ها جایز نیست و موجب ضمان و مسئولیت دنیوی و اخروی می‌شود. حال این سؤال پیش می‌آید که چگونه در سابق اجازه داده می‌شد سپاهیان از اموال مردمی که در مسیر راهشان به‌سوی میدان نبرد قرار داشتند بدون رضایت آن‌ها استفاده کنند.

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا اولاً در گذشته وسائل نقلیه بسیار سطحی و ابتدایی بود و فاصله مبدا حرکت سپاه تا میدان نبرد و دفاع از مرزهای اسلام گاه بسیار زیاد بود و امکان جابه‌جایی آن همه مواد غذایی و سایر وسائل مورد نیاز سپاهیان برای یک مدت طولانی با آن وسائل ابتدایی امکان‌پذیر نبود. ثانیاً سپاه برای دفاع از کشور اسلام و حفظ امنیت مردم آماده جان‌فشنای بودند، بنابراین هزینه آن‌ها طبعاً بر دوش مردم بود و آن‌ها حق داشتند ضروریات خود را از مردم بگیرند و مردم موظف بودند راضی باشند، حتی اگر راضی نبودند سپاهیان می‌توانستند حق خود را از اموال آن‌ها بردارند.

ولی امروز که به‌دلیل وجود وسائل نقلیه سریع السیر، فاصله‌ها کوتاه شده و امکان حمل نیازها بدون زحمت زیادی فراهم گشته و تمام ارتش‌ها مأموران تدارکاتی منظم و با تجربه‌ای دارند، نیازی به چنین چیزی احساس نمی‌شود و حکم حرمت غصب، همچنان به قوت خود باقی است.

ولی امکان دارد که لشکریان اسلام برای حمله به دشمن از اراضی آباد مردم بگذرند و خساراتی به این اراضی وارد شود و روشن است که این امر اگر ضروری باشد باز حکم همان نیازهای زمان سابق را پیدا می‌کند. البته چنانچه بیت‌المال توان جبران خسارات‌ها را داشته باشد باید پس از پایان جنگ به جبران آن‌ها پردازد.

۸۱

وَمِنْ كِتَابِ رَبِّهِ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا ب د ا خ ا ت د
ج تا ب ج ا د ا ب ا ا

علیهم السلام

علیهم السلام

۱

نامه در یک نگاه

این نامه همان‌گونه که از عنوانش پیداست نامه عتاب‌آمیزی است که امام علیله
برای کمیل بن زیاد که فرماندار منطقه آبادی در اطراف بغداد و در نزدیکی شهر
انبار بود مرقوم داشت، زیرا او مرتکب یک خطای نظامی شده بود و مناطق

۱. سند نامه:

به گفته مصادر نهج‌البلاغه این نامه را بلاذری (از علمای اهل سنت متوفای ۲۷۹) در کتاب انساب الاشراف
به صورت مختصرتر از آنچه مرحوم سید رضی آورده؛ نقل کرده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۴).

حساس تحت نفوذ خود را رها کرده و به سراغ مناطق دیگری رفته بود و همین امر سبب شد که غارتگران لشکر شام و معاویه ضربه سنگینی بر مردم منطقه وارد سازند. ماجرا آنگونه که ابن اثیر، مورخ معروف در کتاب کامل نوشته است چنین بود:

در سال ۳۹ هجرت، معاویه، سفیان بن عوف را با شش هزار مرد جنگی به مرزهای عراق فرستاد و دستور داد به سراغ منطقه «هیت» بیاید و آنجا را از مناطق دیگر جدا سازد سپس به سراغ شهر «انبار» و بعد «مدائن» برود و ضرباتی بر مردم آنجا وارد سازد (و گروهی از اهل آنجا را به قتل برساند و خونهای بی‌گناهان را بریزد) سفیان هنگامی که به «هیت» آمد کسی را ندید که از آنجا دفاع کند. به «انبار» آمد که در آنجا یکی از پادگانهای علی علیه السلام برای حفظ مرزها مستقر بود و پانصد نفر از آن نگهداری می‌کردند در حالی که بیشتر آن جمعیت پراکنده شده بودند و علت پراکنده‌گی آنها این بود که به «کمیل بن زیاد» خبر رسید گروهی از اهل «قرقیسا» (یکی از شهرهای شام، نزدیک مرزهای عراق که مرکز تجاری مهمی میان عراق و شام محسوب می‌شد) می‌خواهند به «هیت» حمله کنند. او بدون کسب اجازه از امیر مؤمنان علی علیه السلام به سوی «قرقیسا» رفت و «هیت» را خالی گذاشت و همراهان سفیان آمدند و جنایات زیادی در آنجا مرتکب شدند؛ اموال زیادی را از انبار غارت کردند و به سوی معاویه برگشتنند. به محض این‌که این خبر به علی علیه السلام رسید، گروهی از سپاهیان خود را به تعقیب آنها فرستاد؛ ولی آنها منطقه را ترک کرده بودند.^۱

امام علی علیه السلام نامه مورد بحث را برای کمیل مرقوم داشت و در آن او را سرزنش کرد.

* * *

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷۶، حوادث سال ۳۹ هجری.

, oâB e q\ Ä°, û f B/2 ûª U , ° B/2 o-ºA é U/Bi,kÄMBÄ
d °Bv ½ ªå ÄU,Bv cœc Ñ A ªÅ nBEA çBÄU/4 /oIT/2 A
kÜl îBÄ(A°B«Åy \ °Ao ,BÄ«- ; ½BM °; B° T A
k k { o ô , B A ªÅ kÅÅA; ½ nBEÅÅA; -ºAv] Ro
, f { kÄ°owBf , oÆYjBw ,K»B°K ½ ,K «-ºA
/ o ¼A; Åq\ ½ , o ¼Ñ A; Åj AÆ/2

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، تضییع چیزی که بر عهده انسان گذاشته شده و اصرار بر انجام آنچه وظیفه او نیست یک ناتوانی آشکار و فکر باطل و هلاک کننده است. مشغول شدن تو به حمله به اهل قرقیسیا و رها ساختن پادگان هایی که حفظش را به تو واگذار کرده ایم - در حالی که هیچ کس از آن دفاع نمی کرد و لشکر دشمن را از آن دور نمی ساخت - یک فکر نادرست و پراکنده و بیهوده است. (بدان که) تو در حقیقت پلی شده ای برای دشمنانی که می خواستند به دوستانت حمله کنند. تو نه بازوی توانایی نشان دادی و نه هیبت و ابهتی در دل دشمن ایجاد کردی؛ نه مرزی را حفظ نمودی و نه شوکت دشمنی را درهم شکستی؛ نه اهل شهر و دیار را حمایت کردی و نه امیر و پیشوایت را (از دخالت مستقیم در منطقه) بینیاز ساختی.

شرح و تفسیر

آنچه را که بر عهده ایم گذاشته ایم حفظ کن

یکی از کارهای زشت و وحشتناک معاویه این بود که برای تضعیف روحیه مردم

عراق گروهی از سپاهیان غارتگر خود را می‌فرستاد تا در مرزهای عراق نفوذ کنند و گروهی از مردم بی‌گناه را در آبادی‌ها و شهرک‌های نزدیک به مرز به قتل برسانند و اموالشان را غارت کنند و این کار را به طور مکرر انجام می‌داد. از جمله این موارد، حمله سپاه او به شهر «هیت» محل فرمانداری «کمیل بن زیاد» بود.

ماجرای این قرار بود که کمیل به گمان خود، برای مقابله به مثل کردن، سپاهی را که در اختیار داشت به سوی «قرقیسیا» که از شهرهای مرزی شام بود فرستاد و محل فرماندهی خود را که «هیت» و اطراف آن بود خالی کرد. معاویه باخبر شد و گروهی از لشکر خود را به آن‌جا فرستاد و منشأ مفاسدی شد.

امام علی در این نامه کوتاه، کمیل بن زیاد را مورد عتاب و سرزنش قرار داد که چرا مرتکب این کار خلاف شده و محلی را که باید از آن پاسداری کند رها کرده و محلی را که مربوط به او نیست بدون کسب اجازه از امام علی مورد حمله قرار داده است و نکاتی را به او گوشزد می‌کند که می‌تواند سرمشقی برای همه سربازان و افسران اسلام باشد.

در آغاز نامه می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، تضییع چیزی که بر عهده انسان گذاشته شده و اصرار بر انجام آنچه وظیفه او نیست یک ناتوانی آشکار و فکر باطل و هلاک‌کننده است»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكْلُفُهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَرَأْيٌ مُتَبَرِّرٌ^۱).

منظور از «ما وُلِّی» منطقه «هیت» و منظور از «ما کُفِيَ» «قرقیسیا» و امثال آن است. این کار درست به این می‌ماند که انسان دربرابر سیلان خانه خود را رها سازد و در فکر این باشد که سیلان را به خانه دشمن هدایت کند.

حضرت در ادامه می‌افزاید: «مشغول شدن تو به حمله به اهل قرقیسیا و رها

۱. «متبر» اسم مفعول است و از ریشه «تبار» بر وزن «قرار» به معنای هلاکت گرفته شده، سپس به هرچیز بپهود و بی‌اثر اطلاق شده است.

ساختن پادگان‌هایی که حفظش را به تو واگذار کرده‌ایم - در حالی که هیچ‌کس از آن دفاع نمی‌کرد و لشکر دشمن را از آن دور نمی‌ساخت - یک فکر نادرست و پراکنده و بیهوده است»؛ (وَإِنْ تَعَاطِيَكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قِرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلَكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَيْتَكَ لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا، لَرَأْيُ شَعَاعٍ^۳). سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن مفاسد کاری را که او انجام داده برایش بر می‌شمارد و مشکلات ایجاد شده را با شش جمله بیان می‌کند:

نخست می‌فرماید: «بدان که تو در حقیقت پلی شده‌ای برای دشمنانی که می‌خواستند به دوستانت حمله کنند»؛ (فَقَدْ صِرَتْ جِهْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلَيَائِكَ).

تعییر «جسر» (پل) اشاره به این است که تو زمینه نفوذ آن‌ها را در منطقه تحت فرمانیت بدون توجه و برایش اشتباه در محاسبه فراهم ساختی؛ منطقه را خالی کرده و به سراغ جای دیگری رفتی که از حوزه مأموریت تو خارج بود.

سپس می‌فرماید: «تو نه بازوی توانایی نشان دادی و نه هیبت و ابهتی در دل دشمن ایجاد کردی؛ نه مرزی را حفظ نمودی و نه شوکت دشمن را در هم شکستی؛ نه اهل شهر و دیارت را حمایت کردی و نه امیر و پیشوایت را (از دخالت مستقیم در منطقه) بینیاز ساختی»؛ (غَيْرَ شَدِيدِ الْمَنْكِبِ، وَلَا مَهِيبُ الْجَانِبِ، وَلَا سَادِ ثُغْرَةً^۴، وَلَا كَاسِرٌ لِعُدُوٍّ شَوْكَةً، وَلَا مُغْنِ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ، وَلَا مُجْزِ عَنْ أَمِيرِهِ^۵).

۱. «تعاطی» به معنای سرگرم شدن و مشغول به کاری شدن و یا به سراغ کار مهم و خطرناک و پر حمتوی رفتن است، کاری که در مقابل آن عطا و مزدی قرار داده شده است.

۲. «مسالح» جمع «مسئلحة» بر وزن «مقبرة» به محل تجمع نیروها و پادگان نظامی اطلاق می‌شود.

۳. «شعاع» به معنای شیء پراکنده و متفرق است و «رأی شعاع» یعنی فکر باطل و بیهوده.

۴. «المُنكِب» به معنای شانه است که عضوی از اعضای انسان است و در این حاکمیتی از قدرت و توان است.

۵. «ثغرة» به معنای مرز و مکان‌هایی است که بیم حمله دشمن به آن جا می‌رود.

بعید به نظر نمی‌رسد که کار اشتباه «کمیل بن زیاد» در این حادثه، با توطئه عوامل نفوذی معاویه در تشکیلات او صورت گرفته باشد؛ بدین نحو که او را تشویق کردند که برای ایجاد وحشت در دل شامیان و حامیان معاویه به قرقیسیا حمله کند و درنتیجه منطقه تحت فرمان او خالی بماند و داستان را به معاویه خبر دهند تا به آن‌جا لشکرکشی کند و بی‌گناهان را کشته و اموالی را غارت نماید، و منطقه را ناامن و مردم را وحشت‌زده کند.

امام علیه السلام درواقع با این چند جمله می‌خواهد صفات لازم را برای یک حکمران و فرمانده خوب بیان کند، بگویید: وی باید دربرابر دشمنان بازویی توانا داشته باشد و هیبتیش در دل دشمن وحشت ایجاد کند؛ از مرزها به خوبی دفاع کرده، شوکت دشمن را درهم بشکند و از منطقه تحت نظارت خود کاملاً حفاظت کند و به گونه‌ای عمل نماید که امیر و زمامدار خود را مجبور به دخالت مستقیم در منطقه نکند و اضافه بر این‌ها از کارهایی که به‌طور مستقیم و یا غیر مستقیم به سود دشمن است و او را در شیطنت خود یاری می‌کند جدّاً بپرهیزد.

البته کمیل همواره چنین ضعفی از خود نشان نمی‌داد و گرنۀ امام علیه السلام هرگز او را برای چنین منصبی انتخاب نمی‌کرد، بلکه در این واقعه براثر اشتباه در محاسبه و یا به‌واسطه عوامل نفوذی، گرفتار چنین خطایی شد. سایر مقاطع زندگی این مرد بزر مخصوصاً شجاعت و استواری و صلابتی که دربرابر حاجاج خونخوار نشان داد - که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد - شاهد این مدعاست. از این‌جا روشن می‌شود که شارحانی که این اشتباه او را به صورت یک حالت وعادت مستمر تفسیر کرده‌اند راه صحیحی نپیموده‌اند.

نکته

کمیل بن زیاد کیست؟

کمیل بن زیاد نخعی از یاران نزدیک امیرمؤمنان علیه السلام است و دعای بسیار

پرمحتوایی که آن حضرت در اختیار او گذاشت تا به وسیلهٔ او به شیعیانش برسد دلالت بر فضل او دارد.

افرون بر این مطابق نامه محل بحث، امام علی‌الله او را به عنوان نمایندهٔ خود برای حکمرانی در منطقهٔ «هیت» (منطقه‌ای در شمال بغداد) برگزید و اختیار جان و مال مردم را در آن نقطهٔ حساس به وی سپرد.

امام علی‌الله در ضمن کلمات قصار (حکمت ۱۴۷) نیز خطاب به او سخنانی فرموده که مطالب بسیار والا و عمیقی دارد و حاکی از عنایت خاص امام علی‌الله به اوست، به ویژه این‌که برای بیان این‌گونه سخنان اسرارگونه او را با خود به بیرون شهر برد سپس آهی کشید و خطاب به او فرمود: «یَا كَمِيلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ». از سویی دیگر مطابق نقل تنقیح المقال امیرمؤمنان علی‌الله روزی به کاتب خود ابن ابی رافع فرمود: ده نفر از افراد مورد وثوق من را حاضر کن. ابن ابی رافع عرض کرد: ای امیرمؤمنان! نام آن‌ها را ببر. امام علی‌الله نام جمعی را برد که یکی از آن‌ها کمیل بن زیاد بود.

بنابراین، وثاقت کمیل چیزی نیست که مخفی باشد، هرچند مع الأسف به گفتهٔ تنقیح المقال بعضی از بزرگان همچون مرحوم مجلسی در آن تردید کرده‌اند (این در حالی است که خود مرحوم مجلسی روایت مربوط به احضار ده نفر از ثقات را در آغاز جلد سی ام بحار الانوار نقل کرده است).

نامهٔ عتاب‌آمیز فوق که از اشتباه کمیل در یک مقطع از مدیریتش در سرزمین «هیت» حکایت می‌کند از مقام و شخصیت او نمی‌کاهد، زیرا افراد غیر معصوم پیوسته در معرض پاره‌ای از اشتباهات هستند.

مرحوم دیلمی نیز در کتاب ارشاد داستانی نقل می‌کند که آن نیز حاکی از جلالت مقام کمیل است، می‌گوید: امیرمؤمنان علی‌الله شبی از مسجد کوفه خارج شد

و به سوی خانه خود می‌رفت، کمیل بن زیاد، از شیعیان خوب و دوستان آن حضرت، با او بود...^۱

شیخ مفید در کتاب اختصاص می‌گوید: او از پیشگامان مقرب نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام بود.^۲

کوتاه‌سخن این‌که قرائن و شواهد فراوانی بر جلالت مقام کمیل داریم که از آن جمله، کیفیت شهادت اوست.

مرحوم مفید در ارشاد می‌گوید: هنگامی که حجاج، زمامدار (کوفه) شد به سراغ کمیل بن زیاد فرستاد و او فرار کرد. حجاج حقوق اقوام و بستگان او را از بیت‌المال قطع کرد. هنگامی که خبر به کمیل رسید گفت: من پیر مردی هستم که عمرم رو به پایان است سزاوار نیست اقوام و بستگان من از حقشان محروم شوند. از مخفی‌گاه بیرون آمد و نزد حجاج حاضر شد. حجاج گفت: من دوست داشتم تو را پیدا کنم (چه بهتر که خودت آمدی)... می‌دانم که تو جزء قاتلان عثمان بودی. دستور داد گردنش را زدند. در این حدیث آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام پیش از این به او خبر داده بود که به دست حجاج شهید می‌شود.^۳

۱. ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۹۹.

۲. ر.ک: معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۱۲۸.

۳. ارشاد مفید، ج ۱، ص ۳۲۷؛ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۴۸.

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا ا ا ت ا ا ا ت ا

علی‌الله

۱

۱. سند نامه:

نویسنده کتاب مصادر نهج‌البلاغه در اینجا می‌گوید: در شرح خطبه ۲۶ نوشته‌یم که جماعتی از یاران امیرمؤمنان علی‌الله از آن حضرت درخواست کردند عقیده خود را درباره خلفای پیشین بیان فرماید و این در زمانی بود که عمرو بن عاص (مصر) را در اختیار گرفته بود و (نماینده امیرمؤمنان علی‌الله) محمد بن ابی‌بکر را به قتل رساند. امام فرمود: آیا اکنون جای این‌گونه سؤالات است در حالی که مصر را گرفته‌اند و شیعیان مرا کشته‌اند؟ سپس فرمود: من نامه‌ای به شما می‌دهم که پاسخ سؤالات شما را در آن نوشتتم و از شما می‌خواهم حقی را که از من ضایع کرده‌اید حفظ کنید. سپس نامه‌ای به آن‌ها داد که اکثر مطالب آن را مرحوم سید رضی در نامه مورد بحث آورده و ما در آن‌جا مصادر نامه را ذکر کرده‌ایم، بنابراین آنچه در عنوان نامه مورد بحث دیده می‌شود که امام آن را برای اهل مصر همراه با مالک اشتر فرستاد یا به این معناست که نخست مخاطب نامه اهل مصر بوده‌اند سپس اهل عراق سؤال کرده‌اند و امام نامه را برای آن‌ها نیز خوانده و حوادثی را که بعداً به وجود آمده بود بر آن افزوده و یا این‌که اشتباهی از مرحوم سید رضی‌الله رُخ داده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۴۸)

ولی به نظر می‌رسد که امام علی‌الله دو نامه مرقوم داشته یکی برای اهل عراق و دیگری برای اهل مصر که در

بخش اول

صفحه ۲۳۵

a w oC &AA^a Akd ½WÄM»B Iw &A ¼Bi,kÄMBÄ
 ¼ -v -oApB U é ½B^a ù / i wo -oA aÄB« ½ , i -oB^a A m»
 J oÄ oAA oBMäh Ån ù Ü^a ¼BB&A ù / kÄM ½ ½ A
 ! kÄM ½ «Å d «½ »A , TMñ A j Å kÄM ½ ½ M [ÅqU
 S A Te k S v ½Bù , » Ä LB/4 ù aAtB «oABXA Å «ÅABù
 a k-d ½ j Öd ½ ¾A^a Åk ? wß ÅS Å n k¢ tB «oAAJ An
 B^a Y ù nA/A^a A ? wß Å »A 0 ¼AS z hù a w oC &A
 iBT½ B»A TPA T R ù j ½ èÅA aÅ ML -oA4 UBk^a A
 ;JBd v^oA z ÜT B-f AJAo v^oAñ q B-f , ¼BB/B«½ñ q , N c ?BA
 / « «U j k^oABçA , Ö p ÑçEloAAp Té VÄe A U ùS é «ù

صفحه ۲۴۳

بخش دوم

S oEMB ½B^a f Ç n A ç AkeA TÜ^o o&A »A: «½
 aÄ^o aÅBA m^oAk oA ù m^oA o â j ½ »A , S z e TwA

→ بخشی از مطالب با هم مشابه‌اند و بعيد به نظر می‌رسد که سید رضی در این جا به این روشنی اشتباہی کرده باشد.

اما این‌که چگونه این نامه‌که همراه مالک اشتر فرستاده شد به دست ما و دیگران رسیده است؟ یا در اشیایی که همراه مالک بوده پس از شهادت او یافته‌اند و یا نسخه دیگری از آن نزد امام علیه السلام بوده و بعد از آن حضرت در اختیار اصحاب و یارانش قرار گرفته است.

نویسنده مصادر در ذیل خطبه ۲۶ که در بالا به آن اشاره شد تصریح می‌کند که این خطبه را جماعتی از کسانی که پیش از مرحوم سید رضی می‌زیستند با مقداری اضافات یا کاستی‌هایی نقل کرده‌اند ازجمله: ابراهیم بن هلال ثقیلی در کتاب الغارات و ابن قتبیه در کتاب الامامة والسياسة و طبری در کتاب المسترشد و کلینی در الرسائل (بنا به نقل سید بن طاووس در کشف المحتجه) و عجب این‌که غالباً شان آن را به صورت خطبه ذکر کرده‌اند در حالی که در محل بحث به صورت نامه آمده است و این خود نشان می‌دهد که این دو از یکدیگر جدا بوده، هرچند مضماین آن‌ها تا حد قابل ملاحظه‌ای مشابه یکدیگر است.

بِصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي وَيَقِينٍ مِنْ رَبِّي. وَإِنِّي إِلَى لِقاءِ اللَّهِ لَمُشْتَأْتِ وَحُسْنِ شَوَّابِهِ
لَمُشْتَأْتِرٌ رَاجٍ؛ وَلَكِنِّي أَسِي أَنْ يَلِي أَمْرَهُنِي الْأُمَّةُ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَارُهَا، فَيَتَّخِذُوا
مَالَ اللَّهِ دُولَةً، وَعِبَادَهُ خَوَلًا وَالصَّالِحِينَ حَزْبًا، وَالْفَاسِقِينَ حَزْبًا، فَإِنَّ مِنْهُمْ
الَّذِي قَدْ شَرَبَ فِيْكُمُ الْحَرَامَ، وَجُلِدَ حَدًا فِي الإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ
يُسْلِمْ حَتَّى رُضِّيَّتْ لَهُ عَلَى الإِسْلَامِ الرَّضَايَهُ. فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيْكُمْ
وَتَأْنِيْكُمْ، وَجَمْعَكُمْ وَتَخْرِيْضَكُمْ، وَلَأَرَكُتُكُمْ إِذْ أَبِيَّمُ وَوَأَيْمُونَ إِلَى
أَطْرَافِكُمْ قَدِ اتَّهَمْتُ، وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتَتَحْتُ، وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تُزَوَّى، وَإِلَى
بِلَادِكُمْ تُعْزَى! ادْفِرُوا رَحْمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ، وَلَا تَشَاقُلُوا إِلَى الْأَرْضِ
فَتُتَقَرُّوا بِالْخَسْفِ، وَتَبُوءُوا بِالذُّلِّ، وَيَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخْسَ، وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ
الْأَرْقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ، وَالسَّلَامُ.

نامه در یک نگاه

- امام علیه السلام در این نامه بعد از حمد و ثنای الهی و شهادت به نبّوت پیامبر اسلام علیه السلام به عنوان یک پیامبر جهانی و جاودانی به چند نکته اشاره می‌فرماید:
۱. مسئله اختلافی که بعد از پیغمبر اکرم علیه السلام در امر خلافت واقع شد و این که حضرت هرگز باور نمی‌کرد مسلمانان به سراغ کسی جز او بروند، چراکه تنها او از تمام شایستگی‌های خلافت برخوردار بود.
 ۲. در بخش دیگری از این نامه به بیم از خطراتی که بعد از انحراف خلافت از مسیر اصلی وجود داشت اشاره کرده، می‌فرماید: چون دیدم اصل اسلام و دین محمد در خطر است پایمال شدن حقم را تحمل کردم و به یاری اسلام برخاستم و به پیشرفت کار مسلمانان کمک کردم.
 ۳. در بخش دیگری به وضع دشمنان خود (معاویه و اطرافیانش) اشاره کرده، می‌گوید: آن‌ها گروهی از فاجران و سفیهان را جمع کرده‌اند و به ظلم و ستم و فسق و گناه پرداخته‌اند. اگر تمام روی زمین هم از آن‌ها پر شود من با آن‌ها مبارزه خواهم کرد و بیم نخواهم داشت.
 ۴. در بخش آخر این نامه برای تشجیع و ترغیب اصحاب و یارانش به جهاد، به این نکته اشاره می‌فرماید که دشمن شهرهای شما را یکی پس از دیگری می‌گیرد؛ برخیزید و با او مبارزه کنید.

* * *

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -
تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ

é ½B-ù / i wo-ºA aÅB« ½ , i -ºHºoA m»
¼A °BMåh Ån ù Üa ¼BB/¤A ù / kÄM ½o½ A
«Å d «½ »A , TMÑ Aj Å kÄM ½o½ Am [ÅqU oÄºA
S v ½Bù , » Ä LB½ ù aÅtB «ºABXAA «ÅAB-ù ! kÄM ½
q½ Åk ¿ wß A ÅS Ä] nk¢tB «ºAÄ]An S A Te k
o »A o½AS z hù aW °C &Å a k-d ½ j Öd ½
è ÅA aÅ ML -ºA½ UBlk AB-¤Y ù nA½A a A ¿ wß A
B-f , ¼BB/¤B«½ q , N c ¿BÄBT½ B»A TpA T R ù i ½
VA e A aU ùS é «ù ;JBD vºA z ÜT B-f AJAovºAñ q
/ « «U i kºABçA , Ö p NcBLºAAp Te

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، خداوند سبحان محمد -صلی الله عليه وآلله وسلم- را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان و شاهد و حافظ (آیین) انبیا (ی پیشین) باشد؛ ولی هنگامی که آن حضرت -که درود بر او باد - از دنیا رفت مسلمانان درباره خلافت و امارت پس از او به تنازع برخاستند. به خدا سوگند! هرگز فکر نمی کردم و به خاطرم خطور نمی کرد که عرب بعد از پیامبر ﷺ این امر خلافت را از اهل بیت او منحرف سازند و (در جای دیگر قرار دهنند و نیز به خصوص) باور نمی کردم آنها پس از آن حضرت آن را از من دور سازند. تنها چیزی که مرا ناراحت کرد

هجوم مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت می‌کردند (اشاره به بیعت با ابوبکر بعد از ماجرای سقیفه است) من دست نگه داشتم (و گوشہ‌گیری را برگزیدم) تا این‌که دیدم گروهی از اسلام بازگشته و مرتد شده‌اند و مردم را به نابود کردن دین محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - دعوت می‌کنند. (این‌جا بود که) ترسیدم اگر اسلام و اهله را یاری نکنم شاهد شکافی در اسلام یا نابودی آن باشم که مصیت‌ش برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزر تر باشد؛ حکومتی که متاع و بهرۀ دوران کوتاه زندگی دنیاست و آنچه از آن بوده است (بهزادی) زوال می‌پذیرد همان‌گونه که سراب زائل می‌گردد و یا همچون ابرهایی است که (در مدت کوتاهی) پراکنده می‌شوند. از این‌رو برای دفع این حوادث به پا خاستم و حاکمان وقت را (دربرابر توطئه دشمنان) یاری کردم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین از تزلزل بازیستاد و استوار ماند.

شرح و تفسیر

به خاطر حفظ اسلام

امام علیه السلام این نامه را همچون بسیاری از نامه‌ها بعد از حمد و ثنای الهی، با اشاره‌ای به نبوت پیغمبر اسلام علیه السلام و اوصاف برجسته او شروع می‌کند، می‌فرماید: «اما بعد از حمد و ثنای الهی، خداوند سبحان محمد - صلی الله علیه و آله وسلم - را فرستاد تا بیم‌دهنده جهانیان و شاهد و حافظ (آیین) انبیا (ی پیشین) باشد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا عَلَيْهِ السَّلَامَ نَذِيرًا لِّلْعَالَمِينَ، وَمُهَمِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ).

۱. «مُهَمِّمٌ» درباره ریشه این واژه در میان ارباب لغت دوقول وجود دارد: بعضی آن را از ریشه «هیمن» می‌دانند که به معنای مراقبت و حفظ و نگاهداری است و گاه به معنای شاهد و گواه نیز می‌آید و بعضی آن را از ریشه «ایمان» می‌دانند که همزه آن تبدیل به هاء شده سپس الف آن حذف گردیده و در این صورت «هیمن» به معنای آرامش بخشیدن است، بنابراین طبق تفسیر اول «مُهَمِّمٌ» به کسی گفته می‌شود که بر چیزی مسلط

تعییر «نَذِيرًا لِّلْعَالَمِينَ» دلیل روشنی برای جهانی بودن اسلام است و حتی اطلاق این کلام، به جاودانه بودن این آیین نیز اشاره می‌کند و تعییر «مُهَيْمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ» نشان می‌دهد که پیغمبر اسلام ﷺ به تمام آیین‌های آسمانی پیش از خود ایمان داشت و در حفظ ارزش‌های والای آن‌ها می‌کوشید، زیرا واژه «مُهَيْمِنًا» هم به معنای حافظ و نگاهبان آمده و هم به معنای شاهد و گواه. امام علیؑ ضمناً توجه مسلمانان را به این نکته جلب می‌کند که باید اختلافات خویش را کنار بگذارند تا بتوانند عملاً به جهانی بودن اسلام جامه عمل پیوшуند.

سپس به دنبال این سخن می‌فرماید: «ولی هنگامی که آن حضرت - که درود بر او باد - از دنیا رفت مسلمانان درباره خلافت و امارت پس از او به تناع برخاستند»؛ (فَلَمَّا مَضَى طَهْرَةً تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ).

شاره به منازعه و درگیری‌هایی است که در سقیفه میان مهاجران و انصار رخ داد که نزدیک بود کار به جاهای باریک بکشد، هرچند بعضی از مهاجران حاضر در سقیفه با تدبیری که عمر اندیشید بر مخالفان خود پیروز شدند.

آن‌گاه امام علیؑ در ادامه سخن به سراغ نکته اصلی این نامه می‌رود و می‌فرماید: «به خدا سوگند! هرگز فکر نمی‌کردم و به خاطرم خطور نمی‌کرد که عرب بعد از پیامبر - که درود خدا بر ایشان و خاندان پاکش باد - این امر خلافت را از اهل‌بیت او منحرف سازند و (در جای دیگر قرار دهنده و نیز به خصوص) باور نمی‌کردم آن‌ها پس از آن حضرت آن را از من دور سازند»؛ (فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِيٍّ ۚ

→ است و از آن مراقبت و نگاهداری می‌کند و طبق معنای دوم به کسی گفته می‌شود که سبب آرامش اشخاص یا اشیایی می‌گردد و مناسب در اینجا همان معنای اول است.

۱. «رُوع» به معنای قلب، جان، عقل و فکر است از ریشه «رُوع» بروزن (نوع) به معنای فزع و اضطراب گرفته شده که کانون آن قلب آدمی است.

وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ - صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ -
عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْتَهُوُهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ).

اشاره به اين که برای جانشيني پيغمبر علیه السلام از همه لايق تر، اهل بيت او به طور عام بودند که به اهداف و نيات و نظرات وي از همه آگاهتر بودند و در ميان اهل بيت علیه السلام به طور خاص کسی از من برای اين مقام لايق تر نبود.

جالب اين که ابن ابي الحديد معتقد است اين سخن امام علیه السلام دليل بر عدم وجود نص درباره امر ولايت و خلافت بوده است در حالی که می توان با اين عبارت، عکس آنچه را که او گفته، نتيجه گرفت، زира نصوص متعددی درباره اهل بيت علیه السلام (مانند حدیث ثقلین و...) و نصوص فراوانی درباره شخص علیه السلام (مانند حدیث غدیر، منزلت، یوم الدار و...) چنان بود که غالباً آن را از پيغمبر اکرم علیه السلام شنيده بودند و اضافه بر آن، لياقت های معنوی و جسمانی علیه السلام را نيز می دانستند، بنابراین امام علیه السلام اظهار تعجب می کند که با آن همه نصوص و لياقت ها چگونه امر خلافت را از مسیر اصلي اش تغيير داده و به غير اهlesh سپرده اند؟!
سپس می افزايد: «تنها چيزی که مرا ناراحت کرد هجوم مردم به سوی فلان شخص بود که با او بيعت می کردن (اشاره به بيعت با ابوبکر بعد از ماجراهی سقيفه است) من دست نگه داشتم (و گوشه گيري را برگزیدم) تا اين که ديدم گروهي، از اسلام بازگشته و مرتد شده اند و مردم را به نابود کردن دين محمد علیه السلام دعوت می کنند»؛ (فَمَا رَاعَنِي إِلَّا اِنْتِيَالٌ^۱ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَايِعُونَهُ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةً^۲ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَحْقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ).

۱. «انتیال» بهمعنای هجوم آوردن و حرکت ناگهانی به سوی چيز یا شخصی است از ریشه (ثَوْلٌ) بر وزن «قول» گرفته شده است.

۲. «راجعة» بهمعنای بازگشت کننده و تأثیث آن بهسبب تقدير لفظ «طاقة» است. در تقدير چنین بوده است: «طاقة راجعة من الناس» و اشاره به گروه منافقان است که در آغاز، به پيغمبر اسلام علیه السلام ايمان آورده بودند و بعد از رحلت آن حضرت از اسلام برگشتند.

اشاره به این‌که وقتی دیدم مردم در مسأله خلافت براثر تبلیغات این و آن، راه خلافی را انتخاب کرده‌اند چاره‌ای جز سکوت و کناره‌گیری ندیدم؛ اما ناگهان اوضاع دگرگون شد و دشمنان اسلام به پا خاستند و دیدم اگر سکوت کنم و به یاری مسلمانان وفادار بـرنخیزم خطر جدی خواهد شد.

لذا در ادامه سخن می‌افزاید: «(این جا بود که) ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم شاهد شکافی در اسلام یا نابودی آن باشم که مصیبتش برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزر تر باشد؛ حکومتی که متاع و بهره دوران کوتاه زندگی دنیاست و آنچه از آن بوده است (به‌زودی) زوال می‌پذیرد همان‌گونه که سراب زائل می‌گردد و یا همچون ابرهایی است که (در مدت کوتاهی) پراکنده می‌شود»؛ (فَخَسِيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ إِنْ أَرَى فِيهِ ثُلْمًاٌ أَوْ هَدْمًاٌ تَكُونُ الْمُصِيْبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمُ مِنْ فَوْتٍ وَلَا يَتَكَبُّ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلَائِلٍ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ).

این سخن اشاره به قیام «اصحاب رده» است و به گفته مرحوم معنیه در شرح نهج‌البلاغه، خلاصه‌ماجرا چنین بود که شخصی به نام طلیحه در زمان حیات پیغمبر ﷺ ادعای نبوّت کرد پیامبر ﷺ ضرار بن الاوس را (با گروهی از مسلمانان) به نبرد با او فرستاد. او فرار کرد و وضعش به ضعف گرایید؛ ولی بعد از رحلت پیغمبر اکرم ﷺ به سبب کثرت مرتدین، نیرومند شد و تصمیم گرفت با کمک آن‌ها مدینه را اشغال کند. ابن اثیر در حوادث سنّه یازده هجری می‌نویسد:

۱. «ثُلْمٌ» به معنای شکاف و گاه به معنای بی‌حرمتی نیز آمده است. در این‌جا مراد شکاف در پیکر آیین اسلام است.

۲. «يَتَقَشَّعُ» از ریشه «قَشْعٌ» بر وزن «مشق» به معنای پراکندن و متلاشی ساختن است و چون به باب تفعیل رود معنای لازم پیدا می‌کند و به معنای از هم متلاشی شدن است.

جمعیت عرب مرتد شدند و سرزمین حجاز بعد از وفات رسول الله یکپارچه آتش شد و هر قبیله‌ای به طور عموم و یا جمعی از آن‌ها راه ارتداد را پیش گرفتند مگر قبیله «قریش» و «ثقیف»، و جریان مسیلمه و طلیحه شدّت یافت.

آن‌گاه معنیه می‌افزاید: هنگامی که مسلمانان از نیت طلیحه و قصد اشغال مدینه به وسیله او آگاه شدند همگی دست به دست هم دادند تا با او بجنگند و امام امیرمؤمنان علیه السلام نیز از گوشۀ عزلت بیرون آمد و در محلی نزدیک به مدینه دربرابر آن‌ها موضع گرفت و دیگران به امام علیه السلام پیوستند و به او اقتدا کردند. طلیحه شبانه به مدینه حمله کرد و مسلمانان در کمین او بودند؛ لشکر او را از هم متلاشی ساختند و گروهی را کشتنده و به هیچ‌یک از مسلمانان آسیب نرسید. طلیحه فرار کرد و یارانش بعد از یقین به کذب او پراکنده شدند و او به نواحی شام رفت و اظهار توبه و اسلام کرد تا از قتل در امان باشد. هنگامی که ابویکر از دنیا رفت به مدینه آمد و با عمر بیعت کرد.^۱

این ماجرا را طبری در تاریخ خود به طور مشروح در حوادث پس از رحلت پیغمبر اکرم علیه السلام در حوادث سال یازدهم آورده است.

امام باقر علیه السلام در حدیث پرمعنایی می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ لَمَّا صَنَعُوا مَا صَنَعُوا إِذْ بَيَّعُوا أَبَا بَكْرٍ لَمْ يَمْنَعْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّاً مِنْ أَنْ يَدْعُوا إِلَى نَفْسِهِ إِلَّا نَظَرًا إِلَيْنَا وَتَخُوْفًا عَلَيْهِمْ أَنْ يَرْتَدُوا عَنِ الْإِسْلَامِ فَيَعْبُدُوا إِلَّا وُثَانَ وَلَا يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَكَانَ الْأَحَبُ إِلَيْهِ أَنْ يُقْرَبُهُمْ عَلَى مَا صَنَعُوا مِنْ أَنْ يَرْتَدُوا عَنِ الْجَمِيعِ الْإِسْلَامِ؛ اگر امیرمؤمنان سکوت فرمود و مردم را به سوی خویش دعوت نکرد تنها به این علت بود که ملاحظه حال مردم را فرمود که مبادا از اسلام مرتد شوند و به بت‌پرستی روی آورند و شهادت به وحدانیت خداوند

۱. فی ظلال نهج البلاغة، ج ۴، ص ۱۵۰.

ونبّوت پیغمبر اسلام را ترک گویند، و آن حضرت مصلحت را در این دید که آن‌ها را در انحرافی که در امر خلافت داشتند رها سازد مبادا تمام اسلام را ترک گویند.^۱

تعییر امام علیہ السلام از حکومت و ولایت به «سراب» و یا «ابرهايی که به سرعت متلاشی می‌شوند» تشبیهات جالبی است که از ناپایداری زندگی دنیا و مقام‌ها و موهاب آن پرده بر می‌دارد. سراب، نه فقط به هنگامی که انسان به سراغش می‌رود به زودی از دیدگان محو می‌شود، بلکه اساساً امری خیالی و توهمنی است که از خطای باصره پیدا می‌شود. همچنین ابرهايی که رگبار فرو می‌ريزند و به سرعت عبور می‌کنند گرچه سایه‌ای آرام‌بخش و آبی که مایه حیات است با خود دارند؛ ولی دوران عمرشان کوتاه و بسیار زودگذر است.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چگونه امام علیہ السلام ولایت و خلافت را متاع زودگذر دنیا و حقی شخصی که از آن حضرت غصب شده می‌داند با این که جانشینی پیامبر علیہ السلام و به تعییر دیگر، امامت، مقام والای روحانی است که به عنوان مسئولیت و وظیفه‌ای الهی بر دوش امام افکنده می‌شود، همچون نبّوت برای پیامبر اسلام علیہ السلام، بنابراین صبغه دنیایی ندارد که زودگذر و زوال‌پذیر باشد؟

شیوه این تعییر در موارد دیگری از نهج البلاغه دیده می‌شود و ممکن است برای خوانندگان ایجاد توهمند کند که امام علیہ السلام به خلافت همچون مقامی شخصی و دنیایی می‌نگریست. پاسخ این است که امام علیہ السلام از دیدگاه مدعیان خلافت سخن می‌گوید. بدون شک آن‌ها برای کسب مقام و برتری جویی به سراغ آن رفتند و درک نمی‌کردند که این مقامی شخصی و دنیوی نیست. افزون بر این دریغ داشتن این مقام از امام علیہ السلام، هم غصب حقوق مردم و سبب محرومیت‌شان از

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۴.

این موهبت الهی بود و هم اهانتی به ارزش‌های وجودی امام علیه السلام محسوب می‌شد.

سرانجام حضرت در پایان این بخش از نامه می‌فرماید: «از این رو برای دفع این حوادث به پا خاستم و حاکمان وقت را (دربرابر توطئه دشمنان) یاری کردم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین از تزلزل بازایستاد واستوار ماند»؛ (فَنَهْضْتُ فِي تِلْكَ الْأَخْدَاثِ حَتَّى زَاحَ^۱ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ^۲، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَسْهَنَّهَ^۳).

* * *

-
۱. «زَاح» از ریشه «زَوَاح» بر وزن «زوال» به معنای زایل شدن و دور گشتن است. این واژه‌گاهی به صورت اجوف یائی نیز آمده است.
 ۲. «زَهَقَ» از ریشه «زهوق» بر وزن «حقوق» به معنای از بین رفتن و نابود شدن گرفته شده و در مورد چیزی گفته می‌شود که به طور کامل محو و نابود گردد.
 ۳. «تَسْهَنَّهَ» از ریشه «نهنهه» بر وزن «همهمه» به معنای باز داشتن و جلوگیری کردن و گاه به معنای ثابت و استوار ماندن به کار می‌رود و در جمله بالا به همین معناست.

بخش دوم

وَمِنْهُ: إِيَّى وَاللَّهِ لَوْ لَقِيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلُّهَا مَا بَالَيْتُ
وَلَا اسْتَوْحَشْتُ، وَإِيَّى مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ
لَعَلَى بِصِيرَةٍ مِنْ دُفُسِي وَدِقَنِي مِنْ رَبِّي، وَإِيَّى إِلَى لِقاءِ اللَّهِ لَمْ شَتَاقْ
وَحُسْنِ رَوَابِهِ لَمُنْتَظَرٌ رَاجٌ؛ وَلَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِي أَمْرَهُذِهِ الْأُمَّةِ
سُفَهَاهُوا وَفَجَارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولَةً، وَعِبَادَهُ خَوْلًا وَالصَّالِحِينَ
حَرْبَاهُ، وَالْفَاسِقِينَ حِزْبَاهُ، فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي قَدْ شَرَبَ فِيْكُمُ الْحَرَامَ، وَجُلَدَ
حَدَّا فِي الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّى رُضِّخَ لَهُ عَلَى
الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخَ، فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيْكُمْ وَتَأْنِيْكُمْ، وَجَهْمَعَكُمْ
وَنَحْرَ يَضْكُمْ، وَلَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبْيَسْمْ وَوَيْسْمْ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدِ
اَنْتَهَيَتْ، وَإِلَى أَمْ حَارَكُمْ قَدِ افْتَتَحْتُ، وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تُرْوَى، وَإِلَى بِلَادِكُمْ
نُغْرَى! ادْفِرُوا رَحْمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ، وَلَا تَسْأَلُوا إِلَى الْأَرْضِ
فَتُقْرُوا بِالْخَسْفِ، وَتَبْوَعُوا بِالذُّلِّ، وَيَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخْسَ، وَإِنَّ أَخَا
الْحَرْبِ الْأَرْقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ، وَالسَّلَامُ

تر جمه

بخش دیگری از این نامه: به خدا سوگند! من اگر تنها با آن‌ها (دشمنان) روبرو شوم در حالی که تمام روی زمین را پر کرده باشند، باکی ندارم و وحشت به خود راه نمی‌دهم و من از آن گمراهی‌ای که آن‌ها در آن هستند و هدایتی که من بر آن‌ها کاملاً آگاهم و به پروردگارم یقین دارم (و به همین دلیل در مبارزه با آن گمراهان کمترین تردیدی به خود راه نمی‌دهم). من مشتاق (شهادت و) لقای پروردگار

هستم و برای پاداش نیکش منتظر و امیدوارم؛ ولی (می) کوشم زنده بمانم و بر آنها پیروز شوم، زیرا) از این اندوهگینم که حکومت این دولت به دست سفیهان و بی خردان و فاجران و نابکاران بیفتند و درنتیجه بیتالمال را به غارت ببرند و بندگان خدا را برد و اسیر خویش سازند، با صالحان دشمنی کنند و فاسقان را همدست و حزب خود سازند، زیرا در این گروه فردی است که مرتکب شرب خمر شده بود و حد اسلام بر او جاری شد و برخی از آنها اسلام را نپذیرفتند تا عطاهایی برای آنها تعیین شد. اگر برای این جهات نبود تا این اندازه شما را به قیام دربرابر آنها تشویق نمی‌کردم و بهدلیل سستی در کار سرزنش و توبيخ نمی‌نمودم و در گردآوری و تحریک شما نمی‌کوشیدم، بلکه اگر سستی و فتوری از خود نشان می‌دادید رهایتان می‌ساختم. آیا نمی‌بینید مناطق اطراف شما گرفته شده و شهرهایتان تحت تسلط دشمن قرار گرفته و کشورهای شما (یکی بعد از دیگری) تسخیر می‌شود و شهرهایتان به میدان جنگ دشمن مبدل گشته است؟ خداوند شما را رحمت کند. برای نبرد با دشمن خود کوچ کنید و زمین‌گیر نشوید (و سستی و تنبیه به خود راه ندهید) که زیردست خواهید شد و تن به ذلت و خواری خواهید داد و بهره زندگی شما از همه پست‌تر خواهد بود (آری) آن کسی که مرد جنگ است همیشه بیدار است و کسی که به خواب رود (و از دشمن غافل شود باید بداند که) دشمن او در خواب نخواهد بود و از او غافل نخواهد شد. والسلام.

شرح و تفسیر

دربرابر این دشمن غدّار آماده شوید

امام علیه السلام در این بخش از نامه به این نکته مهم اشاره می‌کند که هرگز دربرابر دشمنان او که دشمنان اسلام و قرآن‌اند سکوت نخواهد کرد و به مبارزه با آنها

بر می خیزد، هر چند تنها باشد و آن‌ها تمام زمین را پر کنند. می فرماید: «به خدا سوگند! من اگر تنها با آن‌ها (دشمنان) رو برو شوم در حالی که تمام روی زمین را پر کرده باشند، با کی ندارم و وحشت به خود راه نمی دهم»؛ (إِنِّي وَاللَّهُ لَوْ لَقِيْتُهُمْ وَاحِدًا وَهُمْ طِلَاعٌ الْأَرْضِ كُلُّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اسْتَوْحَشْتُ).

این نهایت شجاعت و ایمان امام علیہ السلام را به هدف و مقصدش نشان می دهد همان‌گونه که در نامه «عثمان بن حنیف» نیز گذشت که فرمود: «وَاللَّهُ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرْبُ عَلَى قِتَالِي لَمَا وَلَيْتُ عَنْهَا؛ به خدا سوگند! اگر تمام عرب به پیکار با من برخیزند من پشت به میدان نبرد نخواهم کرد».

سپس دو دلیل برای این مطلب بیان می کند، نخست می فرماید: «من از آن گمراهی ای که آن‌ها در آن هستند و هدایتی که من بر آنم کاملاً آگاهم و به پروردگارم یقین دارم (و به همین دلیل در مبارزه با آن گمراهان کمترین تردیدی به خود راه نمی دهم)»؛ (وَإِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَالْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي وَيَقِينٍ مِنْ رَبِّي).

سپس دلیل دوم را بیان می دارد، می فرماید: «من مشتاق (شهادت و) لقای پروردگار هستم و برای پاداش نیکش منظر و امیدوارم»؛ (وَإِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشَتَّقٌ وَحْسِنٌ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظَرٌ رَاجِ).

بنابراین عشق به شهادت و ثواب‌های عظیمی که خداوند نصیب شهیدان را هش می کند مرا بر این می دارد که از کثرت دشمن و تنها ی خودم کمترین وحشتی نداشته باشم.

آن‌گاه در ادامه سخن می افزاید: «ولی (می کوشم زنده بمانم و بر آن‌ها پیروز شوم، زیرا) از این اندوه‌گینیم که حکومت این دولت به دست سفیهان و بی خردان و فاجران و نابکاران بیفتند و درنتیجه بیت‌المال را به غارت ببرند و بندگان خدا را

۱. طِلَاعٌ به معنای فراگیر و پرکننده است و از طلوع آفتاب گرفته شده که همه جا را پر می کند.

برده و اسیر خویش سازند، با صالحان دشمنی کنند و فاسقان را همدست و حزب خود سازند»؛ (وَلَكِنَّنِي آسَىٰ أَنْ يَلِيٰ ۚ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَفُجَّارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولَّاً، وَعِبَادَةَ حَوَّلًاٰ ۖ وَالصَّالِحِينَ حَرْبًاٰ، وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًاٰ).

به تعبیر دیگر، امام علیه السلام گرچه عاشق شهادت بوده ولی می‌خواسته حتی‌الامکان زنده بماند تا جلوی سیطره ناالهلان را بر حکومت اسلامی بگیرد. «فُجَّار» (فاجران) اشاره به معاویه و همدستان اوست و «سفهاء» اشاره به لشکریان ناآگاهی است که دنبال اهداف او حرکت می‌کردند.

جمله «يَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولَّاً، وَعِبَادَةَ حَوَّلًا» اشاره به کارهایی شبیه دوران خلافت عثمان است که بیت‌المال به دست گروهی از اقوام و خویشان او افتاد و دست به دست می‌گردید و افراد ناصالح را به فرمانداری بلاد منصوب کرده بود که مردم را به زنجیر کشیده بودند، با اصحاب صالح پیغمبر علیهم السلام نبرد می‌کردند و فاسقان را جزء حزب خود قرار داده بودند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن انگشت روی نقطه ضعف روش آن‌ها گذاشت، می‌فرماید: «زیرا در این گروه فردی است که مرتكب شرب خمر شده بود و حد اسلام بر او جاری شد»؛ (فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِي كُمُ الْحَرَامَ، وَجُلِدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ).

۱. «آسی» (صیغه متکلم وحده) از ریشه «أسی» بر وزن «اسد» به معنای حزن و اندوه گرفته شده است؛ یعنی غمگین می‌شوم.

۲. «یلی» یعنی حکومت را بر عهده بگیرد از ریشه «ولایت» به معنای سرپرستی کردن و حکومت کردن گرفته شده است.

۳. «دول» به چیزهایی گفته می‌شود که دست به دست می‌گردد، جمع «دوله» است و مال را به این علت دولت می‌گویند که دست به دست می‌شود و همچنین حکومت‌ها را که دست به دست می‌شوند دولت می‌گویند. (دوله به ضم دال نیز همین معنارا دارد بعضی معتقد به تفاوت‌هایی بین «دوله» و «دوله» هستند).

۴. «حوال» به معنای برده و خدمتگزار است. این واژه، هم بر مفرد اطلاق می‌شود و هم بر جمع از ریشه «حوال» بر وزن «حول» که به معنای سرکشی و مراقبت مداوم از چیزی است گرفته شده و چون بر دگان و خدمتگزاران، امور صاحبان خود را سرکشی و مراقبت می‌کنند این واژه بر آن‌ها اطلاق شده است.

۵. «حرب» به معنای جنگ و نیز به معنای دشمن آمده است و در جمله بالا معنای دوم مناسب است.

اشاره به «ولید بن عقبه» است که در زمان عثمان والی کوفه بود و شرب خمر کرد و مست ولا یعقل شده بود به گونه‌ای که نماز صبح را به جای دو رکعت چهار رکعت خواند و سپس رو به جمعیت کرد و گفت: اگر می‌خواهید، بیشتر بخوانم. شاهدان و گواهان نزد عثمان آمدند و به شرب خمر او گواهی دادند و علی علیه السلام حد را بر او جاری کرد.^۱

آنگاه امام علیه السلام به مورد دیگری از خلافکاری‌های آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «وَبِرْخِيٍّ إِذْ أَنْهَا اسْلَامَ رَأَى نَذِيرَ فَتَنَّدَ تَعْظِيْمَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَرَأَى اسْلَامَ الرَّضَايْخَ»^۲.
به گفته ابن‌الحیدد در شرح نهج‌البلاغه خود این جمله اشاره به ابوسفیان و معاویه و برادر او و جمیع دیگر است که تا کمک‌های مالی به آن‌ها نشد دربرابر اسلام سر فرود نیاوردن.^۳

سپس در پایان این سخن می‌افزاید: «اگر برای این جهات نبود تا این اندازه شما را به قیام دربرابر آن‌ها تشویق نمی‌کردم و به دلیل سستی در کار سرزنش و توبیخ نمی‌نمودم و در گردآوری و تحریک شما نمی‌کوشیدم، بلکه اگر سستی و فتوری از خود نشان می‌دادید رهایت‌تان می‌ساختم»؛ (فَلَوْلَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرَتُ تَأْلِيبَكُمْ^۴ وَتَأْنِيبَكُمْ^۵، وَجَمَعَكُمْ وَتَحْرِيضَكُمْ، وَلَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْشُمْ وَوَنَيْشُمْ^۶).

اشاره به این‌که تمام این جوش و خروش من برای مبارزه با دشمنان به دلیل

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب‌های معروفی همچون استیعاب ابن عبد ربه و اسدالغابه در شرح حال «ولید بن عقبه» مراجعه شود.

۲. «رضائخ» جمع «رضیخة» بر وزن «غريبه» به معنای عطا‌ای است که به کسی می‌دهند و گاه به معنای عطا‌ای قلیل و کم آمده است.

۳. شرح نهج‌البلاغه ابن‌الحیدد، ج ۱۷، ص ۲۲۶.

۴. «تألیب» به معنای جمع کردن و گردآوردن و تشویق به اجتماع کردن است.

۵. «تأنیب» به معنای توبیخ شدید است.

۶. «وَنَيْشُم» از ریشه «ونی» به معنای سستی کردن و به ضعف گراییدن گرفته شده است.

خطر مهمی است که از سوی بازماندگان دوران جاهلیت برای اسلام می‌بینم و بیم دارم آن‌ها بر مردم مسلط شوند و مردم را به دوران کفر بازگردانند.

مقصود از جمله «وَأَتَرَ كُتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَوَنِيْتُمْ» این است که اگر از تأثیر سخن در شما مأیوس شوم شما را رها خواهیم ساخت.

سپس امام علیه السلام در پایان این نامه برای تشویق آن‌ها به جهاد با دشمن و تحریک حمیت و غیرت دینی آن‌ها تعبیرات تکان‌دهنده‌ای به کار می‌برد، می‌فرماید: «آیا نمی‌بینید مناطق اطراف شما گرفته شده و شهرهایتان تحت تسلط دشمن قرار گرفته و کشورهای شما (یکی بعد از دیگری) تسخیر می‌شود و شهرهایتان به میدان جنگ دشمن مبدل گشته است؟»؛ (اً لَا تَرُونَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ^۱ قَدِ انتَقَصْتُ^۲ وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتَحْتُ وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تُرْوَى^۳، وَإِلَى بِلَادِكُمْ تُعَزَّى!).

اشاره به این که کدام مسلمان است که این حوادث در دنیاک را بشنود یا ببیند و ساكت بنشینند و تماساکند و کدام انسان شرافتمند و با غیرت است که به دشمن خود اجازه دهد این‌گونه در منطقه او به ویرانگری و غارتگری پردازد؟ نه غیرت اسلامی اجازه می‌دهد و نه شرافت انسانی که افراد در چنین ماجراهی سکوت کنند و تن به ذلت دهنند.

و به دنبال آن می‌فرماید: «خداؤند شما را رحمت کند. برای نبرد با دشمن خود کوچ کنید و زمین گیر نشوید (و سستی و تنبی به خود راه ندهید) که زیردست خواهید شد و تن به ذلت و خواری خواهید داد و بهره زندگی شما از همه پست‌تر خواهد بود (آری) آن‌کس که مرد جنگ است همیشه بیدار است و کسی که به خواب رود (و از دشمن غافل شود باید بداند که) دشمن او در خواب

۱. «اطراف» در اینجا به معنای نواحی کشور است.

۲. «انتَقَصْتُ» یعنی از دست رفته از ریشه «نقض» گرفته شده است.

۳. «تُرْوَى» از ریشه «رَأَى» بر وزن «حَىٰ» به معنای دور ساختن و جمع و قبض کردن چیزی است.

نخواهد بود و از او غافل نخواهد شد. والسلام؛ (انْفِرُوا رَحْمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالٍ عَدُوٰكُمْ، وَلَا تَشَاقُلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقْرُرُوا بِالْخَسْفِ، وَتَبُوءُوا بِالذُّلِّ، وَيَكُونُ نَصِيبُكُمُ الْأَخْسَّ، وَإِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنْتَمْ عَنْهُ، وَالسَّلَامُ).

این‌ها همه اشاره به واقعیتی است که در آیات قرآن و روایات اسلامی درباره جهاد به آن اشاره شده است: عزت، سعادت و حیات جاویدان، در جهاد و شهادت پرافتخار است، و ذلت، خواری و روسياهی در دنیا و آخرت در ترک جهاد با دشمن.

نکته

هوشیاری در مقابل دشمن

جمله «وَلَا تَشَاقُلُوا» درواقع برگرفته از آیه ۳۸ سوره توبه است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اشَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيْتُمُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: در راه خدا (به‌سوی میدان جهاد) حرکت کنید بر زمین سنگینی می‌کنید (و سستی به خرج

۱. «لَا تَشَاقُلُوا» از ریشه «تَقْلُل» بهمعنای سنگینی گرفته شده و در موردی به کار می‌رود که انسان تمایل به ماندن در جایی داشته باشد و حاضر به حرکت نباشد. (و در این‌جا منظور باز ایستادن از حرکت به‌سوی میدان جهاد است).

۲. «تَقْرُرُوا» از ریشه «تَقْرِير» بهمعنای ثابت نگه داشتن چیزی در مکانی است و جمله «تَقْرُرُوا بِالْخَسْفِ» اشاره به این است که خودتان را خوار خواهید کرد.

۳. «الْخَسْفُ» در اصل بهمعنای پنهان شدن و مخفی گشتن است سپس بهمعنای ذلت که انسان را از دیده‌ها پنهان می‌دارد اطلاق شده است.

۴. «تَبُوءُ» از ریشه «بَوَاء» بر وزن «دواء» بهمعنای بازگشت کردن و منزل گرفتن است و در این‌جا بهمعنای بازگشت به ذلت آمده است.

۵. «الْأَرِقُ» بهمعنای بیدار است از ریشه «أَرَق» بر وزن «عرب» بهمعنای بیدار ماندن گرفته شده است.

می‌دهید؟! آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده‌اید؟! با آنکه متعاز زندگی دنیا دربرابر آخرت جز اندکی نیست».

جمله «إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ» شبیه دستوری است که در قرآن مجید در مورد جنگجویان آمده است که دستور می‌دهد حتی در حال نماز در کنار میدان جنگ هوشیاری خود را با همراه داشتن اسلحه حفظ کنند؛ می‌فرماید: «وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفِلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتَعَتُكُمْ فَيَمْبَلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً»؛ «آن‌ها باید وسایل دفاعی و سلاح‌هایشان را (در حال نماز با خود) برگیرند؛ (زیرا) کافران آرزو دارند که شما از سلاح‌ها و وسایل خود غافل شوید تا یکباره به شما هجوم آورند».^۱

این‌ها همه نشان می‌دهد که مسلمانان باید در هر زمان و مکان و در هر شرایطی هوشیاری خود را در مقابل دشمن حفظ کنند و این کلام مولا علیه السلام را که می‌تواند شعاری برای همیشه باشد فراموش نکنند که فرمود: «وَمَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ؛ آن‌کس که در خواب فرو رود باید بداند که دشمن در خواب نیست و از او غافل نخواهد شد».

اهمیّت این دستور در عصر و زمان ما از هر عصر و زمانی بیشتر است، زیرا دشمن تهاجم را از راه‌های مختلف شروع کرده است؛ نه تنها از راه نظامی، بلکه از راه فرهنگ از طریق شبه‌افکنی و ایجاد تزلزل در مبانی اعتقادی و از طریق نشر فساد و ایجاد آلودگی‌های اخلاقی با تمام قدرت وارد میدان شده، حتی عوامل زیادی را در داخل مسلمانان با هزینه‌های سنگین انتخاب کرده است. باید بدانیم که دربرابر لحظه‌ای غفلت از این برنامه‌های تخریبی هزینه‌های گزارفی باید پرداخت.

۱. نساء، آیه ۱۰۲.

از جمله شگردهای دشمن، ایجاد فرقه‌های انحرافی است؛ آن‌ها می‌دانند که در جوامع مذهبی به خصوص بعد از آشکار شدن بی‌محتوایی مکتب‌های مادی، علاقه عمیقی به مذهب به وجود آمده است. آن‌ها یک سلسله فرقه‌های دروغین عرفانی ساخته‌اند که هم اختلاف و تفرقه ایجاد کنند و هم انسان‌های با ایمان را از اصول صحیح مذهب دور سازند و به عوامل تخدیر تبدیل کنند.

به گفته بعضی از آگاهان در این چهل سال اخیر در عصر ما دو هزار فرقه عرفانی انحرافی در آمریکا و دو هزار فرقه دیگر در اروپا به وجود آمده است و عجیب این‌که کمتر قدر مشترکی با هم دارند و به یقین عامل اصلی پیدایش آن‌ها جهان‌خواران‌اند که می‌خواهند مذاهب آسمانی را که مانعی دربرابر منافع نامشروعشان است از سر راه خود بردارند.

بسیاری از این فرقه‌ها را به میان کشورهای اسلامی منتقل کرده و فرقه‌های دیگری نیز بر آن‌ها افزوده‌اند.^۱

* * *

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب «جريان‌شناسی انتقادی عرفان‌های نوظهور» چاپ دفتر تبلیغات اسلامی مراجعه شود.

۲۳۶

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا	ا	ا	ا	د	د
ث	ث	ا	خ	ج	ا
د	د	د	د	ب	ب
ح	ح	ب	ا	ح	ا
ج	ج	ب	ا	ح	ب

علیل

۳

نامه در یک نگاه

ماجرای نامه چنین است که وقتی امام امیرالمؤمنین علیه السلام با لشکر خود به سوی

۱. «**تَثْبِط**» به معنای متوقف ساختن و از کار باز داشتن است.

۲. «**نَدَبَ**» از ریشه «**نَدْبَ**» به معنای فراخواندن و دعوت کردن برای انجام کاری است.

۳. سند نامه:

نویسنده کتاب مصادر نهج البلاغه برای این نامه به منبعی جز نهج البلاغه دست نیافته است تنها اظهار امیدواری می کند که در مطالعات بعدی اش شاید بتواند به منابع دیگری دست یابد و آن را در این جا ثبت کند. نویسنده مزبور تنها به شرح فشرده ای از زندگی ابوموسی اشعری که نامش «عبدالله بن قیس» بود قناعت کرده است که ما در پایان تفسیر این نامه به آن اشاره خواهیم کرد.

بصره آمد تا آتش جنگی را که طلحه وزیر و عایشه برافروخته بودند خاموش کند دو نفر از یاران خود به نام محمد بن جعفر و محمد بن ابی بکر را برای بسیج کردن مردم کوفه فرستاد. گروهی از مردم کوفه بعد از شنیدن پیام علی علیه السلام شبانه به سراغ ابوموسی اشعری رفتند تا با او در این زمینه مشورت کنند که آیا همراه این دو نفر بهسوی علی علیه السلام حرکت کنند یا نه. ابو موسی (با لحن شیطنت‌آمیزی) گفت: اگر راه آخرت را می‌خواهید در خانه‌های خود بنشینید و تکان نخورید و اگر راه دنیا را می‌خواهید همراه این دو نفر حرکت کنید، و به این صورت، مانع از خروج اهل کوفه شد. این سخن به نمایندگان علی علیه السلام رسید. آن‌ها به شدت به ابوموسی اعتراض کردند. او در پاسخ گفت: بیعت عثمان بر گردن علی و بر گردن من و گردن‌های شماست.^۱

این مرد لجوج و بی‌خرد فراموش کرده بود که بیعت اگر بیعت راستین هم باشد با مر از بین می‌رود و گرنه همه آن‌ها باید به بیعت خلیفه اول و فادر باشند و با کس دیگری بیعت نکنند، زیرا بیعت با دو نفر به عنوان رئیس جمعیت معنا ندارد.

در نقل دیگری آمده است: هنگامی که خبر حرکت امام علی علیه السلام بهسوی بصره برای خاموش کردن آتش فتنه رسید، ابوموسی به مردم کوفه گفت: علی امام هدایت است و بیعت او صحیح است؛ ولی جایز نیست همراه او در مقابل اهل قبله (اشاره به لشکر جمل است) پیکار کرد.^۲

در عبارت دیگری نیز از این نقل شده که به مردم کوفه گفت: مردم! یاران محمد و اصحاب او، با مسائل از دیگران آشنا نرن و این فتنه‌ای که برپا شده انسان خواب در آن بهتر از بیدار و بیدار نشسته بهتر از ایستاده است... بنابراین

۱. مغازی محمد بن اسحاق، بنابر نقل شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۴، ص ۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۷، ص ۲۴۶.

شمشیرها را در غلاف کنید و وارد این معركه نشوید (او با این شیطنت می خواست امام علی^ع را در حکومت و خلافتش به ضعف بکشاند، زیرا از پرونده تاریک خود باخبر بود).^۱

به هر حال هنگامی که سخنان نابخردانه ابوموسی به علی^ع رسید، امام علی^ع نامه مورد بحث را برای او نوشت.

خلاصه نامه توبیخ شدید ابوموسی و دعوت به حرکت کردن با مردم کوفه به سوی امام علی^ع و عزل او از فرمانداری کوفه در صورت عدم شرکت در این جنگ و نکوهش او به علت موضع‌گیری‌های نابخردانه اوست.

* * *

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۸۲.

kÜl,kÄMBu c i M&AkIÅ ¾ «½→A ½ aÅ&AkIÅ; ½
 , a l i ùnBù aÅ o wn ȝkç ABi , aÅ o ñ c «Å «ÅM
 S Üe ¼Bù, Ä½ ½J k »A, od] i ½ZoiA , nq ½j k{A
 oTU ,S »AW e i ½ UT&A AkÄMS ȝ uU/A ,m»B
 , WÄc i ÅÑ ÄU Té , k½BM Ll A, oYBM kMá h Té
 ,] o U TºA« °BM B½ , üq i ½ nndf ½B; ½nnd U
 ,BÄ] Ñ v ,BLÄ Ñm ,Bä Kfo , oLºA kAB« °
 Ac«TiS of ¼Bi / è e L »mi , o½A a½A aÜÑÜÅB
 i AñBÜ Té , »B»A i û Tº odºBi , \B ù Ken o ô
 / vºA ,¼ kd aºA« B½ °B½ ,Öd ½å ½Ödº »A&A ?½ ù

ترجمه

این نامه‌ای است از بنده خدا علی، امیر مؤمنان به عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، سخنی از تو به من گزارش داده شده که هم به سود توست و هم به زیان تو. هنگامی که فرستاده من بر تو وارد شد دامن بر کمر زن و کمر بندت را محکم ببند و از لانه‌ات بیرون آی و از کسانی که با تو هستند (برای شرکت در میدان جهاد و مبارزه با شورشیان بصره) دعوت کن؛ اگر حق را یافته و تصمیم خود را گرفتی آن‌ها را (با خود به سوی ما) بیاور و هرگاه سستی را پیشه کردی از مقام خود کنار برو. به خدا سوگند! (در صورت تخلف از این دستور) هرجا باشی به سراغ تو خواهند آمد و تو را رها نخواهند ساخت

تا گوشت واستخوانت و تر و خشکت به هم درآمیزد و حتی نتوانی بر زمین بنشینی و (تو را چنان محاصره می‌کنند که) از پیش رویت همان‌گونه خواهی ترسید که از پشت سرت. این فتنه (فتنه جمل) به آن آسانی‌ای که تو فکر می‌کنی نیست، بلکه حادثه بزرگی است که باید بر مرکبیش سوار شد و سختی‌هایش را هموار کرد و کوه مشکلاتش را صاف نمود. اندیشه خود را به کار گیر و مالک کار خود باش و بهره و نصیبت را دریاب (و در میدان جهاد اسلامی با ما همراه باش) ولی اگر این کار برای تو خوشایند نیست (و لجو جانه بر فکر خود اصرار داری، از فرمانداری کوفه) کنار برو (و بدان که) نه گشایشی برای تو خواهد بود و نه نجاتی (نه راه رستگاری در دنیا و نه رستگاری در آخرت) اگر تو در خواب فرو روی سزاست که دیگران انجام وظیفه کنند و آن چنان به دست فراموشی سپرده شوی که نگویند فلاںی کجاست؟ به خدا سوگند! این راه (که ما می‌رویم) راه حقی است که به وسیله مرد حق پیموده می‌شود و من باکی ندارم که خدانشناسان (همچون تو) چه کار می‌کنند. والسلام.

شرح و تفسیر

این فتنه خطرناکی است

امام علیه السلام نخست می‌فرماید: «این نامه‌ای است از بنده خدا علی، امیرمؤمنان به عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری). اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، سخنی از تو به من گزارش داده شده که هم به سود توست و هم به زیان تو»؛ (من عَبْدِ اللهِ عَلِيٌّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ قَيْسٍ، أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَأْغَنِيَ عَنْكَ قَوْلُ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ).

این تعبیر امام علیه السلام ظاهراً اشاره به همان مطلبی است که پیش تر آمد که ابو موسی به مردم کوفه گفت: یاران پیامبر از شما با مسائل آشناترند. این از یک نظر به نفع خود او بود، ولی از نظر دیگر به زیان او، زیرا مصاحبیت و همنشینی

علی علیہ السلام با پیامبر ﷺ از همه اصحاب بیشتر و عمیق‌تر بود؛ از روز آغاز بعثت یغمبر اسلام ﷺ تا لحظات وفات و دفنش در کنار حضرت بود.

احتمال دیگر این است که اشاره به سخن دیگر ابوموسی باشد که گفته بود: «علی امام هدایت و بیعتش صحیح است ولی نباید با اهل قبله جنگید» زیرا اگر قبول دارد علی علیہ السلام امام هدایت و بیعتش صحیح است باید هرچه فرمان می‌دهد اجرا گردد و به فرمان او آتش فتنه فرو نشانده شود زیرا قرآن دستور می‌دهد که دربرابر فتنه‌انگیزان باید جهاد کرد.

در ادامه امام علی علیہ السلام این دستور مؤکد را به ابوموسی اشعری می‌دهد: «هنگامی که فرستاده من بر تو وارد شد دامن بر کمر زن و کمربندت را محکم ببند و از لانه‌ات بیرون آی و از کسانی که با تو هستند (برای شرکت در میدان جهاد و مبارزه با شورشیان بصره) دعوت کن؛ اگر حق را یافته و تصمیم خود را گرفتی آن‌ها را (با خود به‌سوی ما) بیاور و هرگاه سستی را پیشه کردي از مقام خود کنار برو»؛ (فإذا قدِمَ رَسُولُكَ عَلَيْكَ فَأَرْفَعْ ذِيلَكَ ، وَأَشْدُدْ مِئْزَرَكَ ، وَأَخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ ، وَأَنْدُبْ مَنْ مَعَكَ ، فَإِنْ حَقَّتَ ۳ فَانْفُذْ ، وَإِنْ تَفَشَّلَ ۵ فَابْعُذْ).

«جُحر» (لانه و سوراخ) کنایه از این است که تو همچون شیر نیستی که در بیشه‌ها زندگی کند، بلکه همچون رویاهی که در سوراخ و لانه خود می‌خزد.

۱. «ذیل» به معنای دامان و دامنه است.
۲. «مئزر» در اصل به معنای لنج یا چیزی است که به کمر می‌بندند و به معنای شلوار نیز آمده است و «ashdād mīzrak»؛ کمرت را محکم ببند «کنایه از تصمیم جدی به کاری گرفتن است.
۳. «حقّ» از ریشه «تحقيق» به معنای اثبات کردن و تصدیق نمودن چیزی است.
۴. «انفذ» از ریشه «نفوذ» به معنای خارج شدن از چیزی و به‌سوی دیگری رفتن است و به عنوان کنایه از انجام وظیفه نیز آمده است.
۵. «تفشّل» از ریشه «فتشل» بر وزن «عمل» به معنای سستی کردن و تأخیر انداختن و ترسیدن در انجام کاری است.

این سخن در ضمن، حکم عزل مشروط ابوموسی را دربر دارد و در تواریخ آمده است: کسی که این نامه را برای ابوموسی برد «قرظة بن كعب انصاری» بود.^۱ سپس امام علیه السلام سوگند می خورد و با کلماتی شدید او را تهدید می کند، می فرماید: «به خدا سوگند! (در صورت تخلف از این دستور) هرجا باشی به سراغ تو خواهند آمد و تو را رها نخواهند ساخت تا گوشت واستخوان و تر و خشکت به هم درآمیزد و حتی نتوانی بر زمین بنشینی و (تو را چنان محاصره می کنند که) از پیش رویت همان گونه خواهی ترسید که از پشت سرت»؛ (وَإِيمُ
اللهُ لَئُوتَيْنَ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ، وَلَا تُتْرُكُ حَتَّى يُخْلَطَ زُبْدُكَ^۲ بِخَاثِرِكَ^۳، وَذَائِبُكَ بِجَامِدُكَ
وَحَتَّى تُعْجَلَ عَنْ قِعْدَتِكَ^۴ وَتَحْذَرَ مِنْ أَمَامَكَ كَحَذَرَكَ مِنْ خَلْفَكَ).

این تعبیرات که از فصاحت و بلاغت خاصی برخوردار و دقیقاً مطابق مقتضای حال است مشتمل بر کنایاتی «أَبْلَغُ مِنَ التَّصْرِيحِ» می باشد.

معنای تحت اللفظی «حتیٰ يُخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَاثِرِكَ» این است که کره تو با دوغ تو مخلوط شود. می دانیم که وقتی ماست را کاملاً می زنند کره روی آن جمع می شود و بقیه که دوغ است در زیر قرار می گیرد. حال اگر آن را گرم و داغ کنند دوباره چربی کره با دوغ مخلوط می گردد و این تعبیر کنایه از فشار شدیدی است که بر شخصی وارد کنند که همه چیز او در هم آمیزد.

تعبیر به «ذَائِبُكَ بِجَامِدُكَ؛ تر و خشکت به هم درآمیزد» نیز کنایه ای شبیه آن

۱. مروج الذهب، بنا به نقل شرح نهج البلاغة علامه شوشتري، ج ۱۰، ص ۷۴

۲. «زُبْد» به معنای چیزی است که روی آب یا روی شیر جمع می شود و به سرشیر، خامه و کره نیز اطلاق می گردد.^۵

۳. «خَاثِر» از ریشه «خَرْ» بر وزن «عَصْر» به معنای غلیظ شدن گرفته شده و به دوغ غلیظ که به هنگام زدن ماست برای گرفتن کره در مشک باقی می ماند «خَاثِر» می گویند و تعبیر بالا که امام علیه السلام می فرماید: «از زُبْد و خاثیر توبه هم آمیخته می شود» کنایه از این است که تمام زندگی توبه هم می ریزد.

۴. «قِعْدَة» به معنای حالت نشستن و یا جای نشستن است.

است و جمله « حتی تُعْجَلَ عَنْ قِعْدَتِكَ » نیز گاه این‌گونه تفسیر شده که حتی به تو اجازه نمی‌دهند که بر زمین بنشینی و تو را از قصر فرمانداری بیرون می‌اندازند و گاه گفته شده که معنای آن این است که در بازنشستگی و برکناری ات تعجیل خواهد شد.

جمله « تَحْذِرَ مِنْ أَمَّا إِمَكَ كَحَذَرَكَ مِنْ خَلْفِكَ » اشاره به این است که تو را به گونه‌ای محاصره خواهند کرد که راه پس و پیش نداشته باشی. ولی ابوموسی که لجوج و منافق بود دست از کار خود برnmی‌داشت و همچنان به جلوگیری از مردم از قیام برای جهاد در رکاب علی علیاً و خاموش کردن آتش فتنه شورشیان در بصره ادامه می‌داد، از این‌رو در تاریخ آمده است که مالک اشتر خدمت امیر مؤمنان علیاً عرض کرد: اگر مصلحت بدانید مأموریت رفتن به کوفه را به من عطا کنید که مردم شهر با من آشنا هستند و از من اطاعت خواهند کرد و امید دارم اگر وارد شهر شوم احدی با من مخالفت نکند (و آن‌ها که پیش از من به کوفه رفتن نتوانستند از عهده ابوموسی برآیند).

امیر مؤمنان علیاً فرمود: به آن‌ها ملحق شو. مالک اشتر وارد کوفه شد در حالی که مردم در مسجد بزر کوفه اجتماع کرده بودند (و ابوموسی به تبلیغ بر ضد جهاد دعوت می‌کرد).

مالک اشتر از کنار هر قبیله‌ای از قبائل کوفه که می‌گذشت و جماعتی را در آن‌جا گرد هم می‌دید صدا می‌زد: « با من به سوی قصر دارالاماره بیایید »، تا با جماعتی به قصر رسید و به زور وارد قصر شد. این در حالی بود که ابوموسی در مسجد در خطابه خود می‌گفت: ای مردم! این فتنه کور و کری است که هر کس در آن در خواب باشد بهتر از این است که نشسته باشد و نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از راه رونده و راه رونده بهتر از دونده و دونده بهتر از سواره است. (یعنی هرچه کمتر در آن دخالت کنید بهتر است) ... ما یاران محمد فتنه‌ها را بهتر

می‌شناسیم؛ آن‌ها هنگامی که روی می‌آورند ناشناسند و هنگامی که پشت می‌کنند ضعف‌شان آشکار می‌شود. این در حالی بود که عمار و امام حسن علیه السلام پیوسته به او می‌گفتند: از فرمانداری شهر ما دور شو واز منبر ما کنار رو! (ولی او دست بردار نبود) ناگهان غلامانش سراسیمه از قصر دارالاماره وارد مسجد شدند و جریان ورود اشتر به قصر را به او خبر دادند و گفتند: او ما را زد واز قصر بیرون کرد. ابو‌موسی و حشت‌زده از منبر پایین آمد، داخل قصر شد و اشتر بر او فریاد زد: «أَخْرُجْ مِنْ قَصْرِنَا لَا أَمَّ لَكَ أَخْرَجَ اللَّهُ نَفْسَكَ، فَوَاللَّهِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُنَافِقِينَ قَدِيمًاً؛ ای بی‌مادر! از قصر ما بیرون شو! خدا جانت را بیرون آورد به خدا تو از قدیم از منافقان بودی!»^۱ ابو‌موسی ترسید و گفت: یک امشب را به من مهلت بد! اشتر گفت: مانعی ندارد؛ ولی تنها حق داری وسایل خود را با خود ببری و نمی‌توانی امشب را در قصر بخوابی. مردم نیز وارد قصر شدند که وسایل ابو‌موسی را غارت کنند. مالک اشتر آن‌ها را از قصر خارج کرد و گفت: من ابو‌موسی را از قصر بیرون کردم (نیاز به دخالت شما ندارم) مردم از او دست برداشتند.^۲

سپس امام علیه السلام در ادامه این نامه می‌فرماید: «این فتنه (فتنه جمل) به آن آسانی‌ای که تو فکر می‌کنی نیست، بلکه حادثه بزرگی است که باید بر مرکبیش سوار شد و سختی‌هایش را هموار کرد و کوه مشکلاتش را صاف نمود»؛ (وَمَا هِيَ بِالْهُوَيْنَىٰ^۳ الَّتِي تَرْجُو، وَلَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ^۴ الْكُبْرَى، يُرْكَبْ جَمْلَهَا، وَيُذَلَّلُ صَعْبُهَا وَيُسَهَّلُ جَبْلُهَا). اشاره به این‌که اگر گمان کرده‌ای جلوگیری از مردم از شرکت در جهاد با

۱. شرح نهج البلاغه این ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۲۱.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۰۱، حوادث سال ۳۶.

۳. «الْهُوَيْنَىٰ» مصغر «هوئی» بر وزن «مولیٰ» و آن هم مؤنث «أَهْوَن» و «أَهْوَن» به معنای سست‌تر و آسان‌تر و آرام‌تر است، بنابراین «هوئی» به معنای چیز کوچک و ساده و آسان است.

۴. «الدَّاهِيَةُ» به معنای حادثه عظیم و مصیبت سخت است. از ریشه «دَهْو» بر وزن «محو» به معنای کسی را به مصیبته گرفتار ساختن گرفته شده است.

شورشیان بصره مسأله مهمی نیست و به زودی حل می‌شود اشتباه بزرگی کرده‌ای؛ باید با قوت و قدرت آتش این فتنه را خاموش کرد و ناهمواری‌ها را هموار ساخت و این کار نیاز به عزم عمومی مردم و شرکت همگانی در جهاد دارد. (بنابراین مرجع ضمیر «هی» فتنه جمل است).

ولی بعضی از شارحان مرجع این ضمیر را فتنه ابوموسی دانسته‌اند که مردم را از جهاد با شورشیان بازمی‌داشت. امام علی^ع می‌فرماید: این فتنه ساده‌ای نیست آن‌گونه که تو خیال می‌کنی؛ ما به هر قیمتی که باشد آتش این فتنه را خاموش خواهیم کرد و مردم را برای جهاد بسیج می‌کنیم.

این احتمال نیز داده شده که ضمیر به حکومت بنی‌امیه بازگردد، زیرا قرائن نشان می‌دهد که ابوموسی می‌خواست دنبال کار عثمان را بگیرد و حکومت را به بنی‌امیه بازگردنند. امام علی^ع به او هشدار می‌دهد که این کار خطرناکی است و گمان نکن به این آسانی به آن هدف زشت و کثیف خود خواهی رسید.

ولی تفسیری که برگزیدیم از این‌ها مناسب‌تر و با مجموعه کلمات امام علی^ع سازگارتر است.

سپس امام علی^ع به او اندرز می‌دهد که یکی از این دو راه را انتخاب کند، می‌فرماید: (اندیشه خود را به کار گیر و مالک کار خود باش و بهره و نصیبت را دریاب (و در میدان جهاد اسلامی با ما همراه باش) ولی اگر این کار برای تو خواهی‌بند نیست (و لجوچانه بر فکر خود اصرار داری، از فرمانداری کوفه) کنار برو (و بدان که) نه گشاشی برای تو خواهد بود و نه نجاتی (نه راه رستگاری در دنیا و نه رستگاری در آخرت)؛ (فَاعْقِلْ^۱ عَقْلَكَ، وَامْلِكْ أَمْرَكَ، وَخُذْ نَصِيبَكَ

۱. «اعقل» از ریشه «عقل» در اصل به معنای زدن پاییند به شتر است که زانوی آن را می‌بندد تا قادر به حرکت نباشد و عقال، طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند. و جمله «اعقل عقلک» مفهومش این است که عقل خود را مهار کن و در مسیر صحیح قرار بده و اندیشه خود را به کار گیر.

وَحَظَّكَ. فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنَّحْ ۚ إِلَى غَيْرِ رَحْبٍ ۖ وَلَا فِي نَجَّاءٍ).

شاره به اين که گمان نکن اگر از شركت در جهاد با شورشيان خودداری کني راه سلامت را در پيش گرفته اي و آسوده خواهی زیست. به عکس، مردم بر تو تنگ خواهند گرفت و رسواي خاص و عام خواهی شد.

آنگاه برای اين که ابو موسی گمان نکند نقش او در حکومت اسلامی بسيار مهم است و اگر او کنار برود همه چيز به هم می ريزد، امام علیه السلام به او گوشزد می کند که تو از اين ها کوچک تری، می فرماید: «اگر تو در خواب فرو روی سزاست که دیگران انجام وظيفه کنند و آن چنان به دست فراموشی سپرده شوي که نگويند فلانی کجاست؟»؛ (فِي الْحَرِيٰ لِتُكْفِيْنَ وَأَنْتَ نَائِمٌ، حَتَّى لا يُقَالُ: أَيْنَ فُلَانُ).

این سخن شبیه چizi است که در قرآن مجید آمده است: «وَإِنْ تَتَوَلُّوا يَسْتَبِدُلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»؛ «هرگاه (از فرمان خدا) سریچی کنید خداوند گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود». ^۴

در پایان نامه امام علیه السلام برای تأکید بر آنچه در این نامه بیان فرموده می گوید: «به خدا سوگند! این راه (که ما می رویم) راه حقی است که به وسیله مرد حق پیموده می شود و من باکی ندارم که خدانشناسان (همچون تو) چه کار می کنند. والسلام»؛ (وَاللَّهُ إِنَّهُ لَحَقٌ مَعَ مُحْقِّ، وَمَا أَبْالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ، وَالسَّلَامُ).

شاره به اين که ما در مسیر و هدف خود کمترین تردیدی نداريم باید برویم و اين آتش فتنه را خاموش کنیم، خواه ملحدان و منافقان به ظاهر مسلمان با ما

۱. «فتنه» از ریشه «تسخی» به معنای کناره گیری کردن و دور شدن و دست کشیدن از کاری گرفته شده و ماده اصلی آن «نحو» به معنای قصد کردن است.

۲. «رحب» به معنای وسیع بودن و گستردگی و گشايش است.

۳. «الحری» به معنای سزاوار و شایسته است از ریشه «حری» بر وزن «جفا» به معنای سزاوار بودن گرفته شده است.

۴. محمد، آیه .۳۸

همراهی کنند یا نکنند؛ خدا یار و یاور ماست و روسياهی برای آن گروه منافق است.

ابن ابیالحدید در ذیل جمله «وَاللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌ مَعَ مُحِقٍ» می‌گوید: گویا اشاره به حدیث معروف پیغمبر اکرم ﷺ است که فرمود: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ مَا دَارَ؛ خدایا! حق را با او همراه کن هرگونه که حرکت کند»^۱ (این حدیث نشان می‌دهد که امیر مؤمنان علی علیہ السلام همیشه با حق بود و حق با او بود و او محور گردش حق محسوب می‌شد).

جالب این‌که ابوموسی بعد از داستان حکمین ورسوایی که به بار آورد در جامعه اسلامی منفور شد و چنان به فراموشی سپرده شد که مورخان درباره محل قبر و تاریخ وفات او اختلاف زیادی دارند.^۲

نکته

شناسایی بیشتر ابوموسی

ابوموسی اشعری شخص عجیبی بود؛ ظاهر الصلاح ولی در باطن مرموز، در ظاهر زاهد و بی‌اعتنای دنیا و در باطن طالب و راغب دنیا.

مورخ مشهور، ابن اثیر، در کتاب کامل در حوادث سال بیست و نه هجری چنین نقل می‌کند که در این سال عثمان ابوموسی اشعری را از فرمانداری بصره عزل کرد و سبب عزلش این بود که اهالی منطقه ایزج و جمعی از اکراد در سال سوم خلافت عثمان از اسلام خارج شده، به کفر پیوستند، ابوموسی فرمان داد که مردم آمادهٔ جهاد شوند و از جمله دربارهٔ جهاد با پای پیاده سخنان بلیغی گفت تا آن‌جا که بعضی از صحابان مرکب، مرکب خود را رهای کردند و آماده شدند با پای

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۷، ص ۲۴۹.

۲. برای توضیح بیشتر به استیعاب، ج ۴، ص ۱۷۶۳ شرح حال «ابوموسی اشعری» مراجعه شود.

پیاده به میدان جهاد بروند؛ ولی گروه دیگری گفتند: ما عجله نمی‌کنیم ببینیم ابوموسی خود چه می‌کند اگر عملش با سخنش هماهنگ بود ما هم همانند او رفتار می‌کنیم. هنگامی که ابوموسی از قصر دارالاماره خارج شد اموال خود را نیز بر روی چهل استر با خود آورد. جمعی آمدند و عنان مرکب او را گرفتند و گفتند: بعضی از این مرکب‌های اضافی را در اختیار ما بگذار و تو هم پیاده به میدان جهاد بیا همان‌گونه که ما را توصیه کردی. او با شلاق به مردم زد و گفت: دست از مرکب من بردارید و به راه خود ادامه داد. جمعی نیز نزد عثمان آمدند (و ماجرا را شرح دادند) و از او برکناری ابوموسی را درخواست کردند. او هم پذیرفت و ابوموسی را عزل کرد.^۱

* * *

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۹.

۲۷

وَمِنْ كِتَابِ لِلرَّحْمَةِ الْمُبَارَكِ

١ ج ابأ

السِّنَاءُ

1

صفحة ٢٧١

بخش اول

ý oû ù , ÅB\ oA ûo A ½Rofl B/2 aÅ TA j d »Bf BB₁,kÄMÅ
 a wAB½ , T_Tù B-ÜTwAB»A; oA, Idûf B½EAu ½A «MR«M
 /BMe &Añ wo o a f ï wß A »A½B½AkÄM,B of A -v ½
 !j o -oA M q » , z ÄBMRjo{ ,o M^pA d ç S tC »ARofl

۱. سند نامہ:

در کتاب مصادر نهنج البلاغه اسناد دیگری برای این نامه (غیر از نهنج البلاغه) ذکر شده است از جمله این که ابن ابی الحدید نامه معاویه به امام علی^ع را در شرح این نامه آورده است که نشان می دهد او نامه معاویه و پاسخ امام علی^ع را در مصدر دیگری غیر از نهنج البلاغه یافته است. و نیز ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶) که پیش از سید رضی می زیسته در کتاب الامامة والسياسة این نامه را به صورت مختصراً آورده است. بعد از سید رضی نیز آن را «طبرسی» در احتجاج ذکر کرده است (و بزرگان دیگری نیز در کتابهای خود آورده‌اند) (مصادر نهنج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۶).

وَذَلِكَ أَمْرٌ غَيْبَتْ عَنْهُ، فَلَا عَلَيْكَ، وَلَا الْعُذْرُ فِيهِ إِلَيْكَ. وَذَكَرْتَ أَنَّكَ زَئْرِي فِي
الْمُهَاجِرَيْنَ وَالْأَصْسَارِ، وَقَدْ اُنْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ يَوْمَ أُسْرَاءَ حُوكَ، فَإِنْ كَانَ فِيهِ
عَيْجَلٌ فَاسْتَرْفُهُ، فَإِنِّي إِنْ أَزْرُكَ فَذَلِكَ جَدِيرٌ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ إِنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ
لِلنَّفْمَةِ مِنْكَ! وَإِنْ تَزُرْنِي فَكَمَا قَالَ أَخْوَيْنِي أَسَدِ:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَجُلْمُودٍ
وَعَنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتُهُ بِجَدْكَ وَخَالَكَ وَأَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ.

صفحة ۲۸۳

بخش دوم

ñBÜ ¼A ° A,ÑÜÄ ° A nBÜ o AK aÜA ° AS - aÅB/ä&A »
o ° Rk z » » , ° aÅ wì ä ½ Äaç AB aW S cn » A °
Bù, *Ä½ ù ° a A ½S v ° A ½AS Läç , T wBo ô S Än , Tß
T e !ñA i A ¿ B ÅA j ½S L{ AB ½K o c !! aÄù j ½ ° c k ÄM
a w ° C a&ÅA a k-d-M d\ ° A aÅ, ÑçBL o A «-U , Ü o A
, B-o e A Ä« ° , B-e ÅA Äùk ° , S - aÅWe ÄnB ½A Äo ù
äTc ù Ro X Ak c « ° A { B-U ° , ô ° A « ½ i B ö wì c M
B A a e A ÄÜ A f B YtB « ° A ù Ni j B ù Ni j Bù , ¼B Ä
ù j L a o A Ä L ° A Äki B » B k o U T A aÜA ; ° ÄL & AJ B T aÅ
/ a ¿ v ° A , ñB û ° A A

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در بالا اشاره شد، این نامه پاسخ نامه شیطنت‌آمیزی است که معاویه برای امام علیہ السلام نوشته بود و دوازدهمین نامه‌ای است که تاکنون در نهج البلاغه به آن اشاره شده و با سه نامه دیگری که بعداً خواهد آمد مجموع نامه‌های امام علیہ السلام به معاویه در نهج البلاغه به پائزده نامه می‌رسد.

به هر حال بخش‌های مختلف این نامه ناظر به ادعاهای واهی و بی‌اساس معاویه است ازجمله:

۱. معاویه در نامه خود می‌گوید: ما فرزندان عبد مناف قرن‌ها در صلح و صفا با هم می‌زیستیم تا این‌که کارهای شما میان ما تفرقه ایجاد کرد. امام علیہ السلام به او پاسخ می‌گوید که آنچه میان ما جدایی افکنده اسلام ما و بقای شما بر کفر و نفاق است.

۲. معاویه در نامه خود به کشته شدن طلحه وزبیر و تبعید عایشه از بصره به مدینه اشاره می‌کند. امام علیہ السلام در پاسخ او تنها به این قناعت می‌کند که این ماجرا ارتباطی به تو ندارد. اشاره به این‌که من حاکم مسلمانانم و برای اداره حکومت اسلامی ورفع نابسامانی، من باید تصمیم بگیرم.

۳. معاویه در بخش دیگری از نامه‌اش امام علیہ السلام را تهدید به جنگ می‌کند و امام علیہ السلام بر می‌آشوبد و می‌فرماید: به جای این‌که تو به سوی من آیی من به سوی تو می‌آیم گویا شجاعت‌های بی‌نظیر مرا در میدان‌های جنگ‌های اسلامی و ضرباتی را که بر برادر و جد و دایی تو وارد ساختم فراموش کرده‌ای.

۴. در پایان نامه به مطالبی که معاویه درباره قاتلان عثمان آورده پاسخ می‌دهد، می‌فرماید: تو باید نخست بیعت مرا بپذیری بعد درباره قتل عثمان از من درخواست کنی تا من درباره آنان تصمیم بگیرم.

کوتاه‌سخن این‌که نامه در عین فشردگی به نکات تاریخی مهمی اشاره می‌کند که حقانیت امام علیہ السلام و بطلان سخنان معاویه را به‌وضوح ثابت می‌کند.

بخش اول

أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَى مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْأُلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ،
فَقَرَّقَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَمْسِ آنَا آمِنًا وَكَفِرْتُمْ، وَالْيَوْمَ آنَا اسْتَقْمَنَا وَفُتْشَمْ،
وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كَرْهًا، وَبَعْدَ أَنْ كَانَ أَدْفُ إِلَّا سَلَامٌ كُلُّهُ لِرَسُولِ
حَزْبَهُ وَذَكَرْتَ أَنِّي قَتَلْتُ طَاحَةَ وَالْبَزَيْرَ، وَشَرَدْتُ بِعَائِشَةَ،
ù nmÄ°A , aÅ ù, «ÅS lô o¹A q ! o -°A M\$ q»
S Ää Ü»Ak c ,nB » A j o]B -°A ù o pA»ARofl / Ä
npA¹A »Bù, uoTwBù Ñ\ Å ù ¼B¹Bí, i AowAç o\ °A
»nq U/A ! « ½ -Ük aº q Å «XÄ MB»A&A ¼ ¼A o k] qmù
:kwA «M i AñBç B- ù
j -ª] nA ôA j MK B M Mé Ub °AbBn j qÜJv ½
ç ÜH ½ ù i A °B k\ MTé é ÅA mºA vºA k«Å
keA

ترجمہ

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، همانگونه که گفته‌ای ما و شما با هم افت
واجتماع داشتیم؛ ولی در گذشته آنچه میان ما و شما جدایی افکند این بود که ما
ایمان (به خدا و پیغمبرش) آوردهیم و شما بر کفر خود باقی ماندید و امروز هم ما
در راه راست گام بر می‌داریم و شما منحرف شده‌اید. آن‌هایی که از گروه شما
مسلمان شدند مسلمان شدنشان از روی میل نبود، بلکه در حالی بود که همه
بزرگان عرب دربرابر رسول خدا ﷺ تسلیم شدند و به حزب او درآمدند. و نیز

کفته‌ای که من طلحه وزیر را کشته‌ام و عایشه را آواره کرده‌ام و در میان کوفه و بصره اقامت گزیده‌ام (ودارالهجرة؛ یعنی مدینه پیغمبر را رها ساخته‌ام) ولی این امری است که تو در آن حاضر نبوده‌ای و مربوط به تو نیست و لزومی ندارد عذر آن را از تو بخواهم (به علاوه تو خود پاسخ این‌ها را به خوبی می‌دانی) و نیز کفته‌ای که با گروهی از مهاجران و انصار به مقابله با من خواهی شتافت (کدام مهاجر و انصار؟) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن ابی سفیان در روز فتح مکه) اسیر شد پایان یافت. با این حال اگر برای این رویارویی و ملاقات شتاب داری (کمی) دست نگه دار، زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است، چراکه خداوند مرا به سوی تو فرستاده تا از تو انتقام بگیرم و اگر تو به دیدار من آیی (با نیروی عظیم کوبنده‌ای روبرو خواهی شد و) چنان است که شاعر بنی اسد گفته است:

«آن‌ها به استقبال تندباد تابستانی می‌شتابند که آنان را در میان سراشیبی‌ها و تخته سنگ‌ها با سنگریزه‌هایش در هم می‌کوبد».
و (بدان‌که) همان شمشیری که با آن بر پیکر جد و دایی و برادرت در یک میدان نبرد (در میان جنگ بدرا) زدم هنوز نزد من است.

شرح و تفسیر

آن شمشیری که با آن بستگانت را زدم هنوز نزد من است
با توجه به این‌که تمام بخش‌های این نامه پاسخ سخنان واهی معاویه در نامه‌ای است که به امام علیه السلام نگاشت، لازم است ابتدا خلاصه‌ای از متن نامه معاویه را در اینجا بیاوریم سپس به شرح پاسخ امام علیه السلام پردازیم. اینک خلاصه نامه معاویه:

ما بنی عبد مناف همه از سرچشمۀ واحدی سیراب می‌شدیم؛ هیچ‌کدام بر

دیگری برتری نداشت و متحده و متفق بودیم و این امر همچنان ادامه پیدا کرد تا زمانی که تو به پسر عمومیت (اشاره به عثمان است) حسد ورزیدی تا این که او به قتل رسید بی آن که دفاعی از وی کنی، بلکه بر علیه او اقدام کردی و بعد از وی مردم را به سوی خود فراخواندی سپس دو نفر از شیوخ مسلمانان «طلحه» و «زبیر» را به قتل رساندی در حالی که آنها (به زعم تو) جزء عشره مبشره بودند (ده نفری که بشارت بهشت به آنها داده شده بود) به علاوه ام المؤمنین، عایشه را با خواری تبعید کردی.

سپس دارالهجره (مدينه پيغمبر) را که بهترین جایگاه بود رها ساختی و از حرمین شریفین دور شدی و به زندگی در کوفه راضی گشته و پیش از این نیز بر دو خلیفه پیغمبر عیب می گرفتی و حاضر نبودی با آنها بیعت کنی و حکومت امروز تو مشکلی از مسلمانان را حل نمی کند و من تصمیم دارم با جمعی از مهاجران و انصار با شمشیرهای کشیده به سوی تو آیم. قاتلان عثمان را به من بسیار و خود را رهایی بخش.^۱

این نامه که مملو از تعبیرات زشت و دشنامها و توهین های بی شرمانه ای است که ما از ذکر آنها خودداری کرده ایم و نیز مملو از دروغها و تهمت های نارواست سبب شد که امام علیه السلام نامه مورد بحث را در پاسخ او مرقوم دارد و به دروغها و تهمت های معاویه پاسخ گوید که در شرح نامه یکی بعد از دیگری خواهد آمد. امام علیه السلام در آغاز می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، همان گونه که گفته ای ما و شما با هم الفت و اجتماع داشتیم؛ ولی در گذشته آنچه میان ما و شما جدایی افکند این بود که ما ایمان (به خدا و پیغمبرش) آوردیم و شما بر کفر خود باقی ماندید و امروز هم ما در راه راست گام برمی داریم و شما منحرف شده اید؟»

۱. این نامه را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود، ج ۱۷، ص ۲۵۱ آورده است.

(اَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّا كُنَّا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَىٰ مَا ذَكَرْتَ مِنَ الْأُلْفَةِ وَالْجَمَاعَةِ، فَفَرَقَ يَنِينَا وَبَيَنْكُمْ أَمْسِ آنَّا آمَنَّا وَكَفَرُتُمْ، وَالْيَوْمَ آنَّا اسْتَقْمَنَا وَفُتِّشْمُ^۱).)

آن‌گاه می‌افزاید: «آن‌ها یی که از گروه شما مسلمان شدند شدن‌شان از روی میل نبود بلکه در حالی بود که همه بزرگان عرب دربرابر رسول خدا علیه السلام شدند و به حزب او درآمدند»؛ (وَمَا أَسْلَمَ مُسْلِمُكُمْ إِلَّا كُرُهَا، وَبَعْدَ أَنْ كَانَ اَنْفُ الْإِسْلَامِ كُلُّهُ لِرَسُولِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِزْبًا).

هرکس کمترین آشنایی با تاریخ اسلام داشته باشد آنچه را که امام علیه السلام در این چند جمله فرموده است تصدیق می‌کند، زیرا همه مورخان نوشتہ‌اند: بنی امیه به رهبری ابوسفیان در میدان‌های نبرد اسلامی دربرابر پیغمبر اکرم علیه السلام قرار داشتند و از هیچ کارشکنی‌ای بر ضد آن حضرت خودداری نکردند و اسلام آوردند آن‌ها تنها در زمان فتح مکه که رسول خدا علیه السلام با لشکر عظیمی برای فتح مکه آمد و مکیان همه تسلیم شدند صورت گرفت و به گفتة «محمد عبده» در شرح نهج البلاغه‌اش، ابوسفیان تنها یک شب پیش از فتح مکه آن هم از ترس قتل و خوف از لشکر پیغمبر علیه السلام که بیش از ده هزار نفر بودند (ظاهرآ) ایمان آورد در حالی که اشراف عرب قبل از آن اسلام را پذیرا شده بودند.^۳

راستی شگفت‌آور است که معاویه برای تحقیق جمعی از شامیان ساده‌لوح آن زمان، یک چنین حقیقت مسلم تاریخی را انکار می‌کند و به مغالطه می‌پردازد.

۱. **فُتِّشْم** از ریشه «فتنه» است که معانی متعددی دارد از جمله: آزمایش و امتحان، فریب دادن، بلا و عذاب، سوختن در آتش، ضلالت و گمراهی و شرک و بتپرستی و در این جادو معنای اخیر مراد است.

۲. **اَنْفُ** همان طور که در شرح این کلام آمده است در اصل به معنای بینی است؛ ولی در ادبیات عرب گاه کنایه از آغاز چیزی و گاه کنایه از افراد و اشخاص برجسته است، از این رو شارحان نهج البلاغه هر کدام یکی از این دو معنا را انتخاب کرده‌اند ولی با توجه به کلمه «کله» معنای دوم مناسب‌تر است؛ یعنی برجستگان عرب همگی اسلام را پذیرفته‌اند. البته اگر نسخه «حرباء» به جای «حرباً» پذیرفته شود معنای جمله چنین خواهد بود: «شما بنی امیه اسلام را بعد از آن پذیرفته‌ید که در تمام سال‌های آغازین اسلام با پیغمبر اسلام می‌جنگیدید».

۳. شرح نهج البلاغه محمد عبده، ذیل نامه مورد بحث.

و نیز عجیب این که - هرچند از یک نظر عجیب نیست - سخن معاویه دربرابر امام علیهم السلام دقیقاً همان چیزی است که ابو جهل دربرابر پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم گفت؛ او می‌گفت: قریش همه با هم متحد بودند تا این که محمد آمد و میان آن‌ها تفرقه افکند.^۱

تعییر «کروها»؛ (پذیرش اسلام آن‌ها از روی اکراه بود) اشاره به این است که ابوسفیان در فتح مکه ظاهراً ایمان آورد؛ ولی در دل ایمانی نداشت. شاهد این مدعای این است که عباس، عمومی پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم در حالی که سوار بر مرکب رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم بود در اطراف مکه به دنبال کسی می‌گشت که نزد قریش بفرستد تا آن‌ها را به عذرخواهی نزد پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم فراخواند و فتح مکه بدون خونریزی پایان گیرد. ناگهان ابوسفیان را دید. به او گفت: پشت سر من سوار شو تا تو را نزد پیامبر خدا صلوات الله علیه و آله و سلم ببرم واز آن حضرت برای تو امان‌نامه بگیرم. هنگامی که ابوسفیان نزد پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم آمد آن حضرت اسلام را برابر او عرضه داشت ولی او قبول نکرد. عمر گفت: یا رسول الله اجازه بدنه گردنش را بزنم و عباس به دلیل خویشاوندی‌ای که با او داشت مانع شد و عرض کرد: یا رسول الله او فردا اسلام می‌آورد و فردا او را نزد پیغمبر اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم آورد. پیامبر صلوات الله علیه و آله و سلم بار دیگر اسلام را برابر او عرضه فرمود. ابوسفیان باز هم خودداری کرد. عباس آهسته در گوش او گفت: ای ابوسفیان! هرچند به دل نمی‌گویی؛ اما به زبان گواهی ده که خداوند یگانه است و محمد رسول خداست که اگر نگویی جانت (به علت جنایت‌هایی که از پیش مرتكب شده‌ای) در خطر است. ابوسفیان از روی اکراه و ترس، شهادتین را بر زبان جاری کرد. این در حالی بود که ده‌هزار نفر لشکر اسلام گردانگرد آن حضرت را گرفته بودند و تعییر «حزباً» اشاره به همین است.^۲

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۴، ص ۲۵۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن میثم، ذیل نامه مورد بحث. طبری نیز در تاریخ خود (ج ۲، ص ۳۳۱) اشاره‌ای به این معنا کرده است.

«آنفُ الإِسْلَامِ؛ بَيْنِ إِسْلَامٍ» کنایه از ایمان آوردن اشراف عرب به پیغمبر اکرم علیه السلام است زیرا این واژه در ادبیات عرب گاه در این‌گونه موارد به کار می‌رود. به این ترتیب، امام علیه السلام پاسخ کوبنده‌ای به بخش اول نامه معاویه داده است. آن‌گاه از تهمت دیگری که معاویه در نامه خود آورده یاد می‌کند، می‌فرماید: «وَنِيزْ كَفْتَهَايِي كَهْ مَنْ طَلْحَهْ وَزَبِيرْ رَاكْشَتَهَايِي وَعَايِشَهْ رَا آَوارَهْ كَرْدَهَايِي وَدرْ مِيَانْ كَوْفَهْ وَبَصَرْهْ اقَامَتْ گَرِيدَهَايِي (وَ دَارَالْهَجَرَةَ؛ يَعْنِي مَدِينَةَ پِيَغْمَبَرَ رَا رَهَا سَاخْتَهَايِي) وَلِي اَيْنَ اَمْرَى اَسْتَ كَهْ توْ دَرَ آَنَ حَاضِرَ نَبُودَهَايِي وَمَرْبُوطَ بَهْ توْ نِيزْتَ وَلِزُومَى نَدارَدَ عَذَرَ آَنَ رَا اَزْ توْ بَخَواهِمَ (بَهْ عَلَوَهْ توْ خَودَ پَاسَخَ اَيْنَهَا رَا بَهْ خَوْبَى مَىْ دَانِي)؛ (وَذَكَرْتَ أَنِي قَتَلْتُ طَلْحَةَ وَالْزُّبَيرَ، وَشَرَدْتُ^۱ بِعَائِشَةَ، وَنَزَلْتُ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ^۲! وَذَلِكَ أَمْرٌ غَيْبَتَ عَنْهُ، فَلَا عَلَيْكَ، وَلَا الْعُذْرُ فِيهِ إِلَيْكَ).

همه می‌دانیم که عامل قتل طلحه و زبیر درواقع خودشان بودند که نخست با امام علیه السلام بیعت کردند و بعد بر او شوریدند و آتش جنگ جمل را برافر و ختند و نیز همه می‌دانیم که عایشه با پای خود و با میل خود شورشیان بصره را همراهی کرد و امیر مؤمنان علیه السلام نهایت جوانمردی را به خرج داد و با احترام کامل برای احترام به پیغمبر خدا علیه السلام او را به مدینه بازگرداند و به یقین معاویه تمام این‌ها را می‌دانسته، ولی هدفش فتنه‌انگیزی در میان شامیان بوده است و قاعدتاً دستور می‌داد نامه‌اش را بر فراز تمام منابر شام بخوانند و شامیان ناگاه زمان را بر ضد علیه السلام بشورانند و اگر امام علیه السلام جواب مشروحی به معاویه نداد به این علت بود که توضیح واضح محسوب می‌شد از این رو با بی‌اعتنایی به او فرمود: این‌ها به تو مربوط نیست.

۱. «شَرَدْتُ» از ریشه «تَشَرِيد» در اصل به معنای رم دادن و فراری دادن است و گاه به معنای تبعید کردن و آواره ساختن نیز می‌آید.

۲. «الْمِصْرَيْنِ» به معنای دو شهر، در اینجا اشاره به کوفه و بصره است.

ابن ابیالحدید در اینجا تعبیرات جالبی دارد که شایسته ذکر است، میگوید: جواب مشروح به معاویه در اینجا این است که طلحه و زبیر خودشان سبب قتل خود شدند به دلیل سرکشی و فتنه‌انگیزی و شکستن بیعت؛ اگر آن‌ها در مسیر صحیح قرار میگرفتند سالم میماندند و هر کس به حق کشته شود خونش هدر است.

سپس میافزاید: اما این‌که آن‌ها از شیوخ اسلام بودند جای شک نیست ولی گاهی عیب، دامان شخص بزر را هم میگیرد و اصحاب ما معتقدند که آن‌ها توبه کردند و با حال ندامت از آنچه در جنگ جمل انجام دادند از دنیا رفته و ما نیز چنین میگوییم، بنابراین آن‌ها بر اساس توبه اهل بهشت‌اند و اگر توبه نکرده بودند، بیچاره بودند زیرا خداوند با کسی درمورد اطاعت و تقوی دوستی خاصی ندارد؛ اما این‌که آن‌ها جزء عشرة مبشره بودند و وعده بهشت به آن‌ها داده شده بود این وعده مشروط بود؛ مشروط به حسن عاقبت و اگر ثابت شود که آن‌ها توبه کردند وعده مزبور محقق است (ولی ابن ابیالحدید روشن نساخته که آیا میشود انسان باعث ریختن خون هفده هزار نفر شود و سپس با یک استغفار، خداوند گناهان او را ببخشد؟!).

سپس میافزاید: اما درمورد عایشه، امام علی^{علیه السلام} او را تبعید نکرد، بلکه او خودش خودش را به این سرنوشت گرفتار ساخت، زیرا اگر در منزلش نشسته بود (آن‌گونه که قرآن دستور داده است) در میان اعراب و کوفیان خوار و بی‌مقدار نمی‌شد. اضافه بر این، امیر مؤمنان علی علی^{علیه السلام} بعد از جنگ او را گرامی داشت و کاملاً احترام کرد و اگر عایشه چنین رفتاری را با عمر کرده بود و مرتكب اختلاف‌افکنی و فتنه‌انگیزی شده بود و عمر به او دست می‌یافت او را می‌کشت و قطعه قطعه می‌کرد؛ ولی علی علی^{علیه السلام} دارای حلم و بزرگواری خاصی بود.^۱

شایان توجه این‌که «احمد زکی صفوہ» بنا به نقل «سید عبد الزهراء خطیب»

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۷، ص ۲۵۴.

(صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه) می‌گوید: عایشه خودش خودش را آواره کرد؛ به عنوان خونخواهی عثمان به سوی بصره آمد و آن مشکلات را برای خود فراهم ساخت؛ ولی علی علیه السلام هنگامی که طرفداران عایشه متلاشی شدند به برادر عایشه محمد بن ابی بکر گفت: خیمه‌ای بزن و با دقت خواهرت را در آنجا وارسی کن بین کاملاً سالم است و جراحتی به او نرسیده است؟ محمد چنین کرد و گواهی داد: عایشه مشکلی ندارد. سپس امام علی علیه السلام دستور داد او را با احترام تمام به مدینه بازگردانند و آنچه از مرکب وزاد و توشه لازم بود با او بفرستند و چهل نفر از زنان شناخته شده بصره او را تا مدینه همراهی کنند.^۱

به عقیده ما این محبت و احترامی که حضرت درباره عایشه دربرابر آن همه خلافکاری او اظهار کرد، کافی بود که عایشه تا آخر عمر خود را مديون امام علی علیه السلام بداند؛ ولی تاریخ می‌گوید: او حق‌شناسی نکرد و همچنان به مخالفتش ادامه داد. از جمله ایرادهایی که معاویه در نامه خود به آن حضرت گرفته بود این بود که چرا مدینه، شهر بیامبر علیه السلام را رها کرده و به کوفه و بصره آمدی؟ رها کردن جایی با آن عظمت و منتقل شدن به چنین مکانی کار درستی نیست.

به یقین نیت معاویه این بود که علی علیه السلام در مدینه بماند و به علت بعد طریق، او بر تمام شام و عراق مسلط گردد و آمدن امام علی علیه السلام به کوفه نقشه‌های شوم او را بر هم زد.

شاهد این سخن آنکه معاویه قبل^۲ به «زبیر» نوشته بود که من در شام برای تو بیعت گرفتم و بعد از تو برای «طلحه»؛ به سراغ عراق بروید و آنجا را تصرف کنید در این صورت تمام عراق و شام در اختیار شماست.

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۶. طبری نیز در تاریخ خود در ج ۳، ص ۵۴۷ شبیه همین معنا را نقل کرده است.

۲. البداء و التاریخ مقدسی، ج ۵، ص ۲۱۱.

معاویه به آنچه در این باره گفته بود بسند نکرد، بلکه تعبیر زشتی را در اینجا به کار برد، گفت: «در حدیث پیغمبر آمده است: هر کس از مدینه خارج شود خبیث و آلوده است» غافل از این که این حدیث قبل از هر کس خود معاویه را شامل می‌شود و همچنین طلحه، زبیر و عایشه را که معاویه به آن‌ها عشق می‌ورزید. اضافه بر این بعضی از بزرگان و صالحان اصحاب پیغمبر ﷺ همچون ابوذر، سلمان و ابن مسعود و غیر آن‌ها از مدینه خارج شدند و در شهرهای دور و نزدیک چشم از جهان فرو بستند.

درست است که مجاورت با قبر رسول الله ﷺ دارای برکاتی است؛ اما وظیفه امام ﷺ این است که برای خاموش کردن آتش فتنه گاهی از مجاورت آن قبر نورانی چشم بپوشد و به مناطقی که بهتر می‌توان آتش فتنه را خاموش کرد قدم بگذارد.

ولی امام ﷺ در پاسخ معاویه تنها به این نکته قناعت فرمود که این امر ارتباطی به تو ندارد، زیرا مسئله واضح‌تر از آن بود که نیاز به شرح و تفصیل داشته باشد. تعبیر «ذَلِكَ أَمْرٌ غَيْبَتَ عَنْهُ، فَلَا عَلَيْكَ»؛ این امری است که تو از آن غایب بودی و چیزی بر تو نیست» کنایه از این است که ربطی به تو ندارد؛ که گاه در فارسی در تعبیرات عامیانه می‌گوییم: «فضولی موقوف».

سپس امام ﷺ به تهدید معاویه که تهدیدی توأم با مغالطه و سفسطه بود پاسخ می‌دهد، می‌فرماید: «و نیز گفته‌ای که با گروهی از مهاجران و انصار به مقابله با من خواهی شتافت (کدام مهاجر و انصار؟) هجرت از آن روزی که برادرت (یزید بن ابی سفیان در روز فتح مکه) اسیر شد پایان یافت»؛ (وَذَكَرْتَ أَنَّكَ زَائِرِي فِي الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَقَدِ انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ يَوْمَ اسِرَّ أَخْوَكَ).

می‌دانیم که اطرافیان معاویه و یاران نزدیک او و حتی خود او جمعی از بازماندگان دوران جاهلیت عرب بودند، همان‌هایی که تا روز فتح مکه مقاومت

کردند، اما هنگامی که همه مقاومت‌ها درهم شکست اظهار ایمان نمودند و پیغمبر اکرم علیه السلام فرمان آزادی آن‌ها را صادر فرمود و به همین علت «طلقاء» نامیده شدند.

از سوی دیگر می‌دانیم که مهاجران افرادی بودند که پیش از فتح مکه ایمان آورده بودند و به پیغمبر اکرم علیه السلام در مدینه ملحق شدند و انصار کسانی بودند که از آن‌ها حمایت کردند، ولی هنگامی که مکه فتح شد و آن منطقه از حجاز یکپارچه در اختیار پیغمبر علیه السلام قرار گرفت دیگر هجرت مفهومی نداشت، ازین‌رو پیغمبر اکرم علیه السلام فرمود: «لا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتحِ».^۱

جالب این‌که در روز فتح مکه برادر معاویه به نام «یزید بن ابوسفیان» و جماعتی در گوشه‌ای از مکه تصمیم به مقاومت دربرابر لشکر اسلام گرفتند. پیغمبر علیه السلام گروهی را فرستاد و آن‌ها را درهم شکست و برادر معاویه اسیر شد. خود معاویه نیز جزء طلاقاً بود.

افرون بر این ابوسفیان نیز در روز فتح مکه همانند اسیری همراه عباس، عمومی پیغمبر علیه السلام به خدمت حضرت رسید و اسلام را ظاهراً پذیرفت و پیامبر علیه السلام او را عملأً آزاد ساخت. این موضوع با نسخه دیگری که از نهج البلاغه در دست است که به جای «أخوك» و ازه «أبوك» آمده سازگار است.^۲ به هر حال نه معاویه و نه پدر و برادرش و نه اطرافیان او هیچ‌کدام جزء مهاجران نبودند بلکه آن‌ها بقایای دوران کفر و بت‌پرستی محسوب می‌شدند این در حالی بود که گرداگرد علیه السلام گروه عظیمی از مهاجران و انصار مشاهده می‌شدند.

مرحوم معنیه در شرح نهج البلاغه خود می‌نویسد که در اطراف معاویه کسی از

۱. این حدیث در کافی از امام صادق علیه السلام از رسول الله علیه السلام نقل شده است. (کافی، ج ۵، ص ۴۴۳، ح ۵) و در کتب اهل سنت نیز در کتاب استیعاب، ج ۲، ص ۷۲۰ و صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۱۰ آمده است.

۲. علامه شوستری در شرح نهج البلاغه خود، ج ۴، ص ۲۶۰ این نسخه را ترجیح داده است.

مهاجران نبود و از انصار فقط دو نفر بودند که طمع در دنیا، آن‌ها را به پیروی از معاویه کشانده بود در حالی که همراه امام علیه السلام نهصد نفر از انصار و هشتصد نفر از مهاجران بودند؛ لشکر معاویه را بنی‌امیه و گروهی از منافقانی که همراه ابوسفیان با رسول خدا علیه السلام جنگیدند تشکیل می‌دادند (ولی اصحاب علیه السلام مجاهدان راستین اسلام بودند) و این جای تعجب ندارد، زیرا علیه السلام ادامه وجود مبارک پیغمبر اکرم علیه السلام بود در حالی که معاویه ادامه پدرش ابوسفیان (دشمن شماره یک اسلام) بود.^۱

امام علیه السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «با این حال اگر برای این رویارویی و ملاقات شتاب داری (کمی) دست نگه دار، زیرا اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است، چرا که خداوند مرا به سوی تو فرستاده تا از تو انتقام بگیرم و اگر تو به دیدار من آیی (با نیروی عظیم کوبنده‌ای روبرو خواهی شد و) چنان است که شاعر بنی اسد گفته است:

آن‌ها به استقبال تندباد تابستانی می‌شتابند که آنان را در میان سراشیبی‌ها و تخته‌سنگ‌ها با سنگریزه‌هایش درهم می‌کوبد.

و (بدان که) همان شمشیری که با آن بر پیکر جد و دایی و برادرت در یک میدان نبرد (در میان جنگ بدر) زدم هنوز نزد من است؟»؛ فَإِنْ كَانَ فِيهِ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهُ^۲، فَإِنْ يَيْ إِنْ أَزْرُكَ فَذَلِكَ جَدِيرٌ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ أَنَّمَا بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَنْقِمَةً مِنْكَ! وَإِنْ تَزْرُنِي فَكَمَا قَالَ أَخُو بَنِي أَسَدٍ:

**مُسْتَقْلِلِينَ رِيَاحَ الصَّيفِ تَضَرِّبُهُمْ
بِحَاصِبٍ^۳ بَيْنَ أَغْوَارٍ^۴ وَجُلُمُودٍ^۵**

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۱.

۲. «استرفه» از ریشه «رفاهیه» به معنای زندگی آرام و راحتی‌بخش است، بنابراین جمله «استرفه» مفهومش این است که آسوده باش.

۳. «حاصب» به معنای طوفان و بادی است که سنگریزه‌ها را به حرکت در می‌آورد و پشت سر هم بر جایی می‌کوید و در اصل از «حصباء» به معنای سنگریزه گرفته شده است.

۴. «أغوار» جمع «غور» بروزن «فور» به معنای سراشیبی و قعر چیزی است.

۵. «جلمود» به معنای تخته سنگ است.

وَعِنْدِي السَّيِّفُ الَّذِي أَغْضَبَتْهُ^۱ بِجَدْكَ وَخَالَكَ وَأَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ).

اشاره به اين که دست از تهدیدهای توخالی بردار؛ تو که علی را در میدان جنگ‌ها دیده‌ای؛ تنها در يک میدان جنگ بدر سه نفر از نزديکان تو که در صفوف مشرکان و دشمنان اسلام بودند با ضربات او بر خاک افتادند؛ جدت «قطبه بن ربيعه»، دايی ات «وليد بن عتبه» و برادرت «حنظله بن ابی سفيان». چنين مرد جنگی‌اي را نمي‌توان با اين‌گونه تهدیدها به وحشت انداخت. و امام عملاً شجاعت خود و يارانش را در میدان صفين - افرون بر میدان جمل و نهروان - به شاميان نشان داد که اگر حيله عمرو عاص و ساده‌لوحی جمعی از مردم فریب خورده کوفه نبود جنگ به‌طور کامل به نفع امام علیه السلام پایان یافته بود.

* * *

۱. «أَغْضَبَتْ» از ریشه «أَعْضَاضُ» و «عَضْ» به معنای گزیدن گرفته شده و «أَعْضَاضُ» به معنای وادر کردن چیزی به گزیدن است و در این‌جا اشاره به ضربات شمشیر است.

بخش دوم

وَإِنَّكَ وَاللَّهُ مَا عَلِمْتُ الْأَعْلَفُ الْقَلْبُ، الْمُقَارِبُ الْعَقْلُ؛ وَالْأَوْلَى أَنْ
يُقَالَ لَكَ: إِنَّكَ رَقِيتَ سُلَّمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعَ سُوءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ، لَا لَكَ نَسْدَتَ
غَيْرَ صَالِتَكَ، وَرَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ، وَطَلَبْتَ أَمْرًا لَنْسَتَ مِنْ أَهْلِهِ وَلَا فِي
مَعْدِنِهِ، فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلَكَ! وَقَرِيبٌ مَا أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمَامٍ
وَأَخْوَالٍ! حَمَلْتُهُمُ الشَّقَاوَةَ، وَتَمَّنَّى الْبَاطِلُ، عَلَى الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ صَلَى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهُصُرُّ عَوَامَّ صَارُّهُمْ حِيثُ عَلِمْتَ، لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا،
وَلَمْ يَمْنَعُوا حَرِيمًا، بِوَقْعِ سُيُوفٍ مَا حَلَّ مِنْهَا الْوَغْيَ، وَلَمْ تُمْ شَاهِيَا
الْهُوَيْنَى وَقَدْ أَكْثَرْتَ فِي قَتْلَةِ عُثْمَانَ، فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ، ثُمَّ
حَاكِمُ الْقَوْمِ إِلَيَّ، أَحْمَلْكَ وَإِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى؛ وَأَمَّا تِلْكَ الَّتِي
تُرِيدُ فَإِنَّهَا حُذْعَةُ الصَّيِّيْ عَنِ الْلَّبِنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ

ترجمه

به خدا سوگند، می دانم تو مردی پوشیده دل و ناقص العقل هستی و سزاوار است درباره تو گفته شود: از نردهانی بالا رفته ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده و به زیان توست نه به سودت، زیرا تو به دنبال غیر گمشده خود هستی و گوسفتان دیگری را می چرانی و مقامی را می طلبی که نه سزاوار آن هستی و نه در معدن و کانون آن قرار داری. چقدر گفتار و کردارت از هم دور است! و چقدر به عموها و داییها (ای بت پرست) شباهت نزدیک داری! همانها که شقاوت و تمنای باطل و ادارشان کرد که (آین) محمد ﷺ را انکار کنند و همان گونه که می دانی (با او ستیزه کردن تا) به خاک و خون غلطیدند و دربرابر شمشیرهایی که

میدان نبرد هرگز از آن خالی نبوده و سستی در آن راه نمی‌یافته و نیز در مقابل بلای بزر نتوانستند از خود دفاع کنند و یا از حریم خود حمایت نمایند. تو درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتی بیان نخست همچون سایر مردم با من بیعت کن سپس درباره آنها (قاتلان عثمان) نزد من طرح شکایت نما تا من بر طبق کتاب الله میان تو و آنها داوری کنم؛ اما آنچه تو می‌خواهی همچون خد عه و فریب دادن طفلی است که در آغاز از شیر گرفتن است. سلام و درود بر آنها که لیاقت آن را دارند.

شرح و تفسیر

مقامی را می‌طلبی که لایق آن نیستی

امام علیه السلام در این بخش از نامه روی سخن را به معاویه کرده و او را زیر رگبار شدیدترین ملامت‌ها و سرزنش‌ها گرفته است. می‌فرماید: «به خدا سوگند، می‌دانم تو مردی پوشیده دل و ناقص العقل هستی»؛ (وَإِنَّكَ وَاللهُ مَا عَلِمْتُ الْأَغْلَفُ^۱ الْقَلْبِ، الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ).

«الْأَغْلَفُ الْقَلْبِ» به این معناست که قلب تو در غلاف قرار گرفته و چیزی به آن منتقل نمی‌شود و درک نمی‌کند. همان‌گونه که در قرآن مجید از زبان بعضی از کفار یهود آمده است که به عنوان استهزا می‌گفتهند: «قُلُوبُنَا غُلْفٌ»؛^۲ یعنی ما چیزی از سخنان تو نمی‌فهمیم».

تعییر «الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ» اشاره به کم عقلی معاویه است، زیرا «مقارب» به معنای چیزی است که حد وسط میان خوب و بد و به بیان دیگر، دارای کمبود باشد؛

۱. «الاغلف» به معنای چیزی است که در غلاف است و از ریشه «غلاف» گرفته شده است این واژه از صفات مشبهه است که مفرد و جمع در آن یکسان است.

۲. بقره، آیه ۸۸.

یعنی عقل تو کمبودی دارد و ناقص است که این‌گونه سخنان دور از منطق را بر زبان یا قلم جاری می‌سازی.

آن‌گاه می‌افزاید: «سزاوار است در بارهٔ تو گفته شود: از نردنانی بالا رفته‌ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده و به زیان توست نه به سودت، زیرا تو به دنبال غیر گمشده خود هستی و گوسفندان دیگری را می‌چرانی و مقامی را می‌طلبی که نه سزاوار آن هستی و نه در معدن و کانون آن قرار داری»؛ (وَالْأُولَى أَنْ يُقَالَ لَكَ: إِنَّكَ رَقِيتَ سُلَّمًا أَطْلَعَكَ مَطْلَعَ سُوءٍ عَلَيْكَ لَا لَكَ، لِإِنَّكَ نَشَدْتَ^۱ غَيْرَ ضَالَّتِكَ^۲، وَرَعَيْتَ غَيْرَ سَائِمَتِكَ^۳، وَطَلَبْتَ أَمْرًا لَّسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَلَا فِي مَعْدِنِهِ).

می‌دانیم که معاویه همان‌طور که خودش نیز صریحاً پس از شهادت امام علیہ السلام و سلطه بر عراق گفت علاقه‌شیدی به حکومت و مقام داشت و حاضر بود همه چیز را فدای آن کند و حتی خون‌های بی‌گناهان را برای رسیدن به این هدف نامشروع بریزد؛ او با صراحة می‌گفت: «ما قاتلتُكُمْ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالْحَجَّ وَإِنَّمَا قاتلتُكُمْ لَا تَأْمَرُ عَلَيْكُمْ وَعَلَى رِقابِكُمْ؛ من با شما پیکار نکردم که نماز بخوانید و زکات بدھید و حج به جا آورید من برای این پیکار کردم که بر شما حکومت کنم و بر گردن شما سوار شوم». ^۴ در حالی که هیچ‌گونه شایستگی و صلاحیتی برای خلافت پیغمبر ﷺ نداشت؛ از این‌رو امام علیہ السلام نخست با این دو تشییه (غیر گمشده خود را می‌طلبی و گوسفندان دیگران را می‌چرانی) و سپس با

۱. نَشَدْتَ از ریشه «نَشَدْ» بروزن «نشر» به معنای یاد آوردن و نیز طلب کردن شيء گمشده است.

۲. «ضَالَّة» به معنای گمشده است.

۳. «سَائِمَة» به معنای چهارپایی است که در بیابان می‌جرد.

۴. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۶، ص ۱۴. این سخن معاویه را تنها ابن ابیالحدید نقل نکرده بلکه عده زیادی از مورخان و محدثان اهل سنت در کتاب‌های خود آورده‌اند از جمله: ابن‌کثیر در البداية والنهاية، ج ۱، ص ۱۴۰ و ابن عساکر در تاریخ دمشق، ج ۵۹، ص ۱۵۱ و ذهیبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۴۶ و جمعی دیگر.

تصريح به او گوشزد می فرماید که تو نه برای اين کار اهليت داري و نه در معدن نبوت پرورش يافته‌اي. اشاره به اين‌که حکومت پيامبر ﷺ حکومتی ظاهري چون پادشاهان دنيا نيسit، بلکه حکومتی روحاني و معنوی است و تنها شایسته کسانی است که در آن معدن پرورش يافته و علم و تقوای لازم را از آن جا كسب کرده‌اند.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه اين سخن خطاب به معاویه می فرماید: «چقدر گفتار و کردارت از هم دور است!؟ (فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَكَ مِنْ فِعْلِكَ!!).

ashareh به اين‌که تو از يك‌سو ادعای خونخواهی عثمان را می‌کنی و از سوی ديگر با امام و پيشوای خود که قاطبه مردم با او بيعت کرده‌اند به مبارزه برمی‌خizی در حالی که مشروعیت ظاهري امام و پيشوای تو از مشروعیت ظاهري خلافت عثمان بسیار روشن‌تر است. معلوم نیست تو با خلیفه مسلمانان موافقی یا مخالف.

این احتمال نیز در تفسیر اين جمله وجود دارد که منظور از تضاد قول و فعل معاویه اين است که از يك‌سو می‌خواهد از خلیفه (عثمان) حمایت کند و خود را جانشین او بداند و از سوی ديگر آشکارا اعمالی برخلاف شرع انجام می‌دهد مانند پوشیدن لباس ابریشمی و نوشیدن شراب و ریختن خون بی‌گناهان.

سپس می فرماید: «چقدر به عموها و داییها (ی بت‌پرست) شباهت نزدیک داري همان‌ها که شقاوت و تمنای باطل و ادارشان کرد که (آئين) محمد ﷺ را انکار کنند و همان‌گونه که می‌دانی (با او ستیزه کردن‌تا) به خاک و خون غلطیدند و در برابر شمشیرهایی که میدان نبرد هرگز از آن خالی نبوده و سستی در آن راه نمی‌يافته و نیز در مقابل بلاي بزر نتوانستند از خود دفاع کنند و يا از حریم خود حمایت نمایند»؛ (وَقَرِيبٌ مَا أُشْبِهُتَ مِنْ أَعْمَامٍ وَأَخْوَالٍ! حَمَلْتُهُمُ الشَّقَاوَةُ،

وَتَمَنَّى الْبَاطِلُ، عَلَى الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ ﷺ فَصَرِعُوا مَصَارِعَهُمْ^۱ حَيْثُ عَلِمْتَ، لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيمًا^۲، وَلَمْ يَمْنَعُوا حَرِيًّا^۳، بِوَقْعِ سُيُوفٍ مَا خَلَّ مِنْهَا الْوَغَى^۴، وَلَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيْنَى^۵).

منظور از «اعمام» (عموها و عمهها) به گفته بعضی همسر ابو لهب «ام جمیل» و منظور از «اخوال» (دایی‌ها) «ولید بن عتبه» است؛ ولی با توجه به این که «اعمام» غالباً جمع عموم است و اطلاق آن به عنوان تغلیب بر عمه‌ها کم است و «اخوال» نیز جمع است و بعيد به نظر می‌رسد که بر یک نفر اطلاق شود به علاوه «ام جمیل» به قتل نرسید، از این‌رو بعضی از محققان گفته‌اند: منظور در اینجا عموها و دایی‌های پدر و مادر معاویه است، بلکه گاه به تمام نزدیکان پدر و مادر اعمام و اخوال می‌گویند که آن‌ها متعدد بوده‌اند.^۶

درواقع امام علی^ع می‌خواهد قداست خیالی معاویه را در هم بشکند و بر ادعای او در طرفداری از اسلام و خلفاً خط بطلان کشد و به او نشان دهد که تو باقی‌مانده دشمنان قسم خورده اسلام هستی و گواهش این است که بسیاری از خویشاندان پدری و مادری تو در صفت دشمنان اسلام بودند و در میدان‌های جنگ به دست مسلمانان کشته شدند.

سپس امام علی^ع در بخش آخر این نامه به پاسخ یکی دیگر از سخنان معاویه

۱. «مَصَارِع» از ریشه «صَرْع» بر وزن «فَرع» به معنای به زمین افکنند است و «مَصَارِع» جمع «مَصْرَع» به محلی که شخصی بر زمین می‌افتد و یا به قتلگاه شهیدان گفته می‌شود.

۲. «الْوَغَى» به معنای سر و صدای است که از جنگجویان در میدان جنگ ظاهر می‌شود و به صدای گروه زنیوران نیز «وَغْى» گفته می‌شود و گاه به صورت کنایه از جنگ یا میدان نبرد استعمال می‌گردد و در عبارت بالا همین معنا اراده شده است.

۳. «لَمْ تُمَاشِهَا» از ریشه «مَماشَة» گرفته شده که به معنای با چیزی همراهی کردن است. و جمله «لَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيْنَى» یعنی سستی با آن (شمشیرها) مماشات نمی‌کند و سازگار نیست.

۴. «الْهُوَيْنَى» همان‌گونه که در نامه قبل آمده به معنای چیز کوچک، ساده و آسان است.

۵. شرح نهج البلاغه علامه شوستری، ج ۴، ص ۲۶۸

پرداخته، می‌فرماید: «تو درباره قاتلان عثمان زیاد سخن گفتی بیان نخست همچون سایر مردم با من بیعت کن سپس درباره آن‌ها (قاتلان عثمان) نزد من طرح شکایت نما تا من بر طبق کتاب الله میان تو و آن‌ها داوری کنم»؛ (وَقَدْ أَكْثَرَتْ فِي قَتْلَةِ عُثْمَانَ، فَادْخُلْ فِيمَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ، ثُمَّ حَاكِمُ الْقَوْمِ إِلَيْيَ، أَحْمِلْكَ وَإِيَّاهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى).

این پاسخی منطقی و روشن است که امام علیه السلام در مقابل بهانه قتل عثمان به معاویه فرموده، زیرا اولاً مسأله قصاص باید در حضور حاکم شرع و بعد از طرح دعوا و اثبات آن باشد؛ کسی که هنوز حکومت اسلامی را به رسمیت نشناخته چگونه می‌تواند چنین تقاضایی کند؟

ثانیاً حاکم اسلامی نمی‌تواند پیش از محاکمه عادلانه قاتلان، کسی را به دست صاحبان خون بسپارد، بلکه باید قاتلان حقیقی دقیقاً شناخته شوند سپس به قصاص اقدام گردد.

ثالثاً معاویه از صاحبان خون حساب نمی‌شود، بلکه در درجه اول این فرزندان مقتول هستند که باید خونخواهی کنند.

رابعاً از همه این‌ها گذشته قاتلان حقیقی که قصاص می‌شوند کسانی هستند که مباشر قتل بوده‌اند نه آن‌هایی که راه را برای قاتلان گشوده‌اند یا آن‌ها را تشویق کرده‌اند و می‌دانیم که مباشران قتل عثمان در همان روز در خانه عثمان کشته شدند^۱ و کسان دیگری که به نحوی معاونت کردند و راه را برای قتل عثمان گشودند قصاص نمی‌شوند.

خامساً کسی که با اوضاع آن زمان آشنا بوده می‌دانسته که در آن شرایط، قصاص قاتلان عثمان (بهفرض که قاتلانی جز آن‌ها که کشته شده‌اند داشته است) غیر ممکن بوده، زیرا طرفداران قتل عثمان - همان‌گونه که امام علیه السلام در

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۴، ص ۳۸.

خطبہ ۱۶۸ بیان فرموده است - گروه عظیمی بودند که کسی نمی‌توانست با آن‌ها مقابله کند و چنان‌که در ذیل نامه ۵۸ از اخبار الطوال دینوری نقل کردیم گروهی در حدود ده‌هزار نفر در حضور امام علیؑ در مسجد در حالی که همه مسلح بودند فریاد می‌زدند: همهٔ ما قاتلان عثمان هستیم.^۱

ولی معاویه می‌خواست با این بهانه از یک سو مردم شام را بر ضد علیؑ بشوراند و از سوی دیگر ادعا کند که جمعی از دوستان و اطرافیان امیر مؤمنان علیؑ به نحوی در این قتل دخیل و به آن راضی بوده‌اند و همهٔ آن‌ها باید کشته شوند در حالی که ادعای معاویه از نظر حقوق اسلامی و قوانین بشری از جهات مختلف مخدوش و بی‌اعتبار بود و به یقین خود او هم به این نکته توجه داشت؛ ولی چون فکر می‌کرد بهانهٔ خوبی به دست آورده پیوسته آن را تکرار می‌کرد. به همین دلیل امام علیؑ در آخرین جمله می‌فرماید: «اما آنچه تو می‌خواهی همچون خدعاً و فریب دادن طفلى است که در آغاز از شیر گرفتن است»؛ (وَأَمّا تِلْكَ الَّتِي تُرِيدُ فَإِنَّهَا خُدْعَةُ الصَّبِّيِّ عَنِ اللَّبَنِ فِي أَوَّلِ الْفِصَالِ^۲).

اشاره به این‌که ادعای تو در طلب قاتلان عثمان نیرنگی بی‌ارزش است که هرکس اندک فکری داشته باشد می‌داند که فریبی کودکانه و بی‌پایه و اساس است.

آن‌گاه با این جمله نامه را پایان می‌دهد: «سلام و درود بر آن‌ها که لیاقت آن را دارند»؛ (وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ).

کنایه از این‌که تو با این اعمال و گفتار و رفتارت اهل این که سلام الهی شامل حالت شود نیستی.

۱. اخبار الطوال، ص ۱۶۲ و ۱۶۳.

۲. **فِصَال** به معنای از شیر گرفتن از ریشه **(فصل)** به معنای جدایی است.

نکته

آیا باز هم می‌گویید همهٔ صحابهٔ اهل بھشت‌اند؟

در کتاب صفین نصر بن مزاحم که پیش از سید رضی می‌زیسته ذیل این نامه مطالب دیگری نیز آمده که حاصلش این است: «وَلَعَمْرِي لَئِنْ نَظَرْتَ بِعْقَلَكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَا قُرْيَشَ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَاعْلَمَ أَنَّكَ مِنَ الظُّلَّاءِ الَّذِينَ لَا تَحِلُّ لَهُمُ الْخِلَافَةُ وَلَا تُعْرِضُ فِيهِمُ الشُّورَى وَقَدْ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ وَإِلَيْ مَنْ قِبْلَكَ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ الْإِيمَانِ وَالْهِجْرَةِ فَبَيْاعٌ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ (ای معاویه!) به جان خودم سوگند! هرگاه به عقل خود بنگری و هوی و هوس را کنار بگذاری مرا پاک‌ترین فرد قریش از خون عثمان می‌یابی (که هیچ‌گونه دخالتی در آن نداشته‌ام) و بدان که تو از طلقاً (کفار آزادشده روز فتح مکه) هستی که خلافت برای آن‌ها جایز نیست و شوری نیز شامل حال آن‌ها نمی‌شود. من جریر بن عبدالله را که مردی است اهل ایمان و از مهاجران است بهسوی تو فرستادم و او نمایندهٔ من است که از تو بیعت بگیرد. با او بیعت کن. ولا قوة الا بالله».

هنگامی که معاویه این نامه را خواند، جریر بن عبدالله برخاست، حمد و ثنای الهی را به جا آورد و خطاب به مردم گفت: جریان کار عثمان آن‌هایی را که حاضر و ناظر بودند خسته و ناتوان ساخته (که چرا و چه کسی او را به قتل رسانده است؟) پس کسانی که در آن‌جا حضور نداشته‌اند چگونه می‌خواهند دراین‌باره قضاوت کنند؟ مردم با علی علیه السلام با رضایت کامل و بدون درگیری و اجبار بیعت کردند و طلحه وزیر نیز در صف بیعت‌کنندگان بودند. سپس بی‌آن‌که حادثه‌ای رخ داده باشد بیعت خود را شکستند. بدایید که این دین تاب تحمل فتنه‌ها را ندارد و عرب در شرایطی هستند که طاقت شمشیر را ندارند. دیروز در بصره آن حادثهٔ خونین واقع شد مباداً مانند آن (دوباره) واقع شود. (بدایید که) عاملهٔ مردم با علی علیه السلام بیعت کردند و ما اگر اختیار امورمان به دستمن باشد جز او را برای این

کار انتخاب نخواهیم کرد و هرگز مخالفت کرده درخور سرزنش است، بنابراین ای معاویه! تو هم راهی را که مردم پیموده‌اند بپیما.

سپس به معاویه گفت: می‌گویی عثمان تو را برای این مقام (حکومت شام) انتخاب کرده و معزول نساخته است، اگر این سخن درست باشد هر کسی مقامی را که در دست دارد برای خود حفظ می‌کند و حاکمان آینده اختیاری نخواهد داشت؛ ولی بدان که این مقام‌ها چنان است که هر کدام روی کار می‌آید گذشته را نسخ می‌کند.

معاویه در پاسخ گفت: تو منتظر باش و من هم در انتظارم.

سپس در این جا نقشه‌ای شیطانی طرح کرد، گفت: بروید مردم را از هر سو فراخوانید. هنگامی که گروه عظیمی از مردم جمع شدند بر فراز منبر رفت و بعد از سخنان طولانی گفت: ای مردم! شما می‌دانید که من نماینده عمر بن خطاب و نماینده عثمان بن عفان در منطقه شما هستم و من هیچ مشکلی برای هیچ یک از شما فراهم نکرده‌ام من صاحب خون عثمانم. او مظلوم کشته شد و خداوند می‌گوید: کسی که مظلوم کشته شود و لیش حق دارد خونخواهی کند ... و من دوست دارم شما آنچه در دل دارید درباره قتل عثمان بگویید.

شامیان (ناآگاه و بی‌خبر) همگی برخاستند و گفتند: ما هم طالب خون عثمانیم و در همانجا با معاویه برای خونخواهی عثمان بیعت کردند و به او اطمینان دادند که جان و مال خود را در این راه بدهند!^۱

به راستی شیطنت عجیبی است؛ همه می‌دانند که اولاً: هنگامی که حاکم قبلی از دنیا رفت اختیار تمام زمامداران به دست حاکم بعد است و در هیچ نقطه‌ای از دنیا کسی به این منطق معاویه متول نمی‌شود که مثلاً وزیری بگوید: مرا دولت

۱. از وقعة صفين، ص ۲۹ به نقل از بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۶۸، روایت ۳۴۱.

پیشین به وزارت انتخاب کرده و همچنان وزیرم و از جای خود تکان نمی‌خورم؛
همه به او می‌خندند.

ثانیاً عثمان نزدیکانی داشت که ولی دم او بودند و نوبت به معاویه نمی‌رسید.
ثالثاً از همه جالب‌تر این‌که وقتی معاویه زمام حکومت را به دست گرفت
به سراغ احدی از کسانی که در قتل عثمان شرکت داشتند نرفت و نشان داد که
تمام آن سخنان بهانه برای رسیدن به حکومت بود.

عجب این است که با این همه رسوایی باز هم گروهی می‌گویند معاویه از
صحابه بود و همهٔ صحابه عادل، پاک و پاکیزه، بدون عیب و باتقوا بودند!

* * *

٦٥

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عُلَيْهِ الْسَّلَامُ

۱ ۱ ۱

علی‌الله

۱

صفحة ۲۹۷

بخش اول

S ۸w kÜl,n ۱/۲ A4BÅ; ۱/۲o ۸A-aMüTU/A ۰۱/۴GÜl,kÄMB/A
 ,K lB f ۸A j -۰A o ô ۱/۲BT¢A,ÑçBM A ۸BM ù wAZnA ۱/۲
 ,Öd ۰A ۱/۲AAù , »j ۱/۴TIA k¢ Bº pATMA «A ۸k¢ B/۲ ۰BTBM
 M a ۱/۲ , Ä-w ۸B k¢ B ۱/۲; ۱/۲ -d o; ۱/۲ ۰q¢A Bº Aj d]
 nmeB ù ?u L a o AA ۱/۴BºAÄM,j LºA é o A A Öd o AÄMB-ù , nk

۱. سند نامه:

در کتاب مصادر نهج‌البلاغه سند دیگری غیر از نهج‌البلاغه برای این نامه ذکر نشده است جز این‌که از قرائین کلمات ابن‌ابی‌الحديد استفاده می‌کند منبع دیگری در دسترس او بوده که هم نامه معاویه را به امام علی‌الله در آن دیده و هم پاسخ امام علی‌الله را (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۰).

الشُّبَهَةَ وَ اشْتِمَالَهَا عَلَى لُبْسَتِهَا، فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَفَتْ جَلَابِيَّهَا وَأَغْسَتْ الْأَبْصَارَ ظُلْمَتُهَا.

صفحة ٣٠٥

بخش دوم

, a v^o A ÄB A^c S üÄâ ñ Ü^o A ½ » B A I « ½ J B T f » B k c
 , t B k^o A ù ü h B B B « ½ S d L A e a A « ½ B d o ç B w A
 , . A A e p B » , A - o A k Ä M I c o ½ AS co U , t B - k^o A ù à M B A
 k Ä M - v - o U / A x Be / ý Ä o B M l B d ý » A B » j o Ü
 ¼ A - ù ! A k A A A J A « ½ k e A a A o o] A A A j A A k
 S \ u A & A j B I A B k « T e S ç o ù ½ A B , B o o è » A , v û » n A T i
 / i v^o A , ñ I Ü ½ o A « ½ A ! AS Ä ½ , n ½ A a A

نامه در یک نگاه

همان طور که در سند نامه ذکر کرده‌ایم، امام علیه السلام این نامه را در جواب نامه دیگری از معاویه نگاشته است. کلام امام علیه السلام در این نامه به سه محور اساسی تقسیم می‌شود:

در بخش اول امام علیه السلام معاویه را پند می‌دهد، می‌گوید که وقت آن رسیده است تا به راه راست برگردد و دست از خدمعه و نیرنگ و شبهمه افکنی دربرابر حق و حقیقت بردارد.

در بخش دوم به محتوای نامه‌ای که او به حضرت نوشتہ اشاره می‌کند و بیان می‌دارد که آن نامه آکنده از افسانه‌هایی بود که از دانش و بردازی در آن اثری یافت نمی‌شد. امام علیه السلام به او می‌گوید که با نوشتتن این نامه به هدفی که انتظار آن را می‌کشد نمی‌رسد و اگر هم اکنون به فکر چاره نباشد درهای نجات به روی او بسته خواهد شد و راه چاره‌ای برای او باقی نخواهد ماند.

در بخش سوم می‌فرماید: این فکر را از سر خود بیرون کن که بتوانی والی و حاکم مسلمانان باشی و یا من بخشی از کشور اسلام (شام و مصر) را به تو واگذار کنم، و پیش از آن که لشکر حق بر تو پیروز شوند و راه‌های چاره به رویت بسته شود چاره‌ای بیندیش و به راه حق بازگرد.

* * *

بخش اول

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تُتَفَعَّلَ بِاللَّمْحِ الْبَاصِرِ مِنْ عِيَانِ الْأُمُورِ، فَقَدْ سَلَكْتَ مَدَارِجَ أَسْلَافِكَ بِإِذْعَانِكَ الْأَبَاطِيلَ، وَاقْتَحَمْتَ عُرُورَ الْمَيْنِ وَالْأَكَادِيبَ، وَبِإِنْتِحَالِكَ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ، وَابْتِزَازَكَ لِمَا قَدْ اخْتَرْنَ دُونَكَ، فَرَارًا مِنَ الْحَقِّ، وَجُحْوَدًا لِمَا هُوَ أَرْزَمٌ لَكَ مِنْ لَحْمَكَ وَدَمِكَ؛ مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَمْعُكَ، وَمُلِئَ بِهِ صَدْرُكَ، فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّالُلُ الْمُبِينُ، وَبَعْدَ الْبَيَانِ إِلَّا الْلَّبْسُ؟ فَأَخْذَرَ الشُّبُهَةَ وَأَشْتَمَالَهَا عَلَى لُبْسِتِهَا، فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَغْدَفَتْ جَلَابِيبَهَا وَأَغْسَتْ الْأَبْصَارَ ظَلْمَتِهَا.

تو جمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، زمان آن فرار سیده است که تو از مشاهده حقایقی روشن با چشم بینا بهره مند گردی (و ادعاهای باطل خود را کنار بگذاری) ولی (مع الأسف) تو همان مسیر گذشتگان خود را با ادعاهای باطل و ورود در دروغ و فریب افکنی و اکادیب می پیمایی و آنچه را که بالاتر از شأن توتست به خود نسبت می دهی و به آنچه بدان نباید بررسی (و دیگری شایسته آن است) دست می افکنی. همه این کارها برای فرار از حق و انکار چیزی بود که پذیرش آن از گوشت و خونت برای تو لازم تر بود و نیز برای این بود که از چیزی که گوش تو شنیده و سینه ات از آن پر شده فرار کنی. آیا پس از روشن شدن حق چیزی جز گمراهی آشکار وجود دارد و آیا بعد از بیان واضح چیزی جز مغلطه کاری و شبهه افکنی تصور می شود؟ بنابراین از اشتباه کاری و غلط هایی که در آن است پرهیز، زیرا از دیر زمانی، فتنه پرده های سیاه خود را گسترد و ظلمتیش بر دیده هایی پرده افکنده است.

شرح و تفسیر

زمان آن رسیده که بیدار شوی

همان‌گونه که از عنوان نامه پیداست امام علیه السلام این نامه را در جواب نامه‌ای از معاویه نوشه است که بعد از جنگ نهروان و کشته شدن خوارج برای آن حضرت فرستاد.

به گفته ابن ابیالحدید امام علیه السلام در این نامه تلویحاً اشاره به حدیث معروف پیامبر اکرم علیه السلام می‌کند که به آن حضرت فرمود: «أَمْرُتُ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ؛ مِنْ مَأْمُورِ شَدَمْ بِهِ پَيْكَارْ بِاَسْكَانِ شَكَانْ وَظَالِمَانْ وَازْ دِينِ خَارِجِ شَدَگَانِ». ^۱ و در بیان دیگری آمده است: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ بْنَ أَبِي طَالِبٍ بِقِتَالِ النَّاكِثِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمَارِقِينَ». ^۲

بنابراین معاویه که از این حدیث باخبر بود با دیدن جنگ‌های جمل و نهروان می‌باشد از خواب غفلت بیدار می‌شد، چراکه سخن پیامبر علیه السلام درباره علیه السلام و جنگ‌های او کاملاً به وقوع پیوسته بود و از این رو امام علیه السلام نامه را چنین آغاز می‌کند: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، زمان آن فرارسیده است که تو از مشاهده حقایق روشن با چشم بینا بهره‌مند گردی (و ادعاهای باطل خود را کنار بگذاری)»؛ (أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ آنَّ لَكَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمْحِ الْبَاضِرِ ^۳ مِنْ عِيَانِ الْأُمُورِ). «ولی (مع الأسف) تو همان مسیر گذشتگان خود را با ادعاهای باطل و ورود

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۷، ص ۲۴ (این حدیث در لسان‌العرب نیز در ریشه «فسط» نقل شده است).

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۹

۳. آنَّ فعل ماضی است از ریشه «أَيْنَ» بر وزن «عین» به معنای نزدیک شده و وقتی شفرا رسیده است.

۴. الْمَحْ در اصل به معنای درخشیدن برق است سپس به معنای نگاه کردن سریع آمده است.

۵. الْبَاضِرِ به معنای نگاه دقیق و چشم بیناست و این دو واژه (لمح) و (باضر) هنگامی که با هم به کار می‌روند مفهومشان این است: با یک نگاه دقیق و سریع چیزی را نگریستن.

در دروغ و فریب افکنی و اکاذیب می‌پیمایی و آنچه را که بالاتر از شأن توست به خود نسبت می‌دهی و به آنچه بدان نباید بررسی (و دیگری شایسته آن است) دست می‌افکنی»؛ (فَقَدْ سَلَكْتَ مَدَارِجَ أَسْلَافِكَ بِإِذْعَانِكَ الْأَبَاطِيلَ وَاقْتِحَامِكَ^۱ غُرُورَ الْمَيْنِ^۲ وَالْأَكَادِيْبِ، وَبِإِنْتِحَالِكَ^۳ مَا قَدْ عَلَا عَنْكَ، وَابْتِزَازِكَ^۴ لِمَا قَدِ اخْتَرْنَ^۵ دُونَكَ).^۶

منظور از «مَدَارِجَ أَسْلَافِ» همان برنامه‌های ابوسفیان در مقابله با پیغمبر اسلام ﷺ و مسلمین و برافروختن آتش‌های جنگ‌های متعدد بر ضد مسلمانان است و همچنین جد مادری معاویه «عتبه بن ربیعه» و دایی اش «ولید بن عتبه» است که همه از سران کفر، شرک، بت‌پرستی و نفاق بوده‌اند.

منظور از ادعای باطل همان ادعای خلافت است که معاویه در شام برای خود بیعت گرفت و منظور از ورود در دروغ، فریب افکنی و اکاذیب، ادعای خون‌خواهی عثمان و مظلوم بودن طلحه و زبیر و عایشه است و منظور از نسبت

۱. «مَدَارِج» جمع «مَدْرَجَه» به معنای گذرگاه است.

۲. «اقتحام» به معنای ورود در چیزی بدون مطالعه است و بعضی به معنای ورود در چیزی با قدرت و شدت گرفته‌اند و بعضی آن را به معنای ورود در کارهای سخت و خوفناک تفسیر کرده‌اند (تفسیر اول از معجم الوسيط و تفسیر دوم از مجمع البحرين و تفسیر سوم از مفردات راغب است و تمام این تفسیرها در عبارت بالا می‌توانند جمع باشد).

۳. «المَيْنِ» در بسیاری از کتب لغت به معنای دروغ ذکر شده، بنابراین «اکاذیب» (جمع اکذوبه) تأکیدی بر آن است و بعضی گفته‌اند: «مَيْنٌ» غالباً با «کذب» ذکر می‌شود و استعمال آن به تنها بی کمتر است. این احتمال نیز وجود دارد که «مَيْنٌ» اشاره به اصل دروغ باشد و «اکاذیب» اشاره به انواع دروغ.

۴. «إِنْتِحَال» به معنای ادعا کردن چیزی است که به گوینده تعلق ندارد و گاه به معنای اعتقاد به چیزی داشتن و آن را به عنوان مذهب خود پذیرفتن آمده است و در جمله بالا معنای اول مراد است.

۵. «ابْتِزَاز» در اصل به معنای ربودن یا دزدیدن آمده است و ضرب المثلی در عرب است که می‌گوید: «من عَزَّزْتُ» یعنی کسی که غلبه کند اشیا را از دیگران می‌رباید.

۶. «اخْتَرْنَ» یعنی ذخیره شده است و «اخْتَرْنَ دُونَكَ» یعنی برای دیگری ذخیره شده است از ریشه «خَزَنَ» به معنای چیزی را در جایی ذخیره کردن است.

دادن چیزی به خود که در شان او نیست و دست انداختن به آنچه حق او نیست همان حکومت مصر و شام است که انتظار داشت امام علیه السلام آن دو را به او واگذار کند و آن را شرط بیعت قرار داده بود. و جمله «وابتزا زاک...» به گفته بعضی از شارحان نهج البلاغه می‌تواند اشاره به بیعتی باشد که معاویه برای خود برای خلافت از اهل شام گرفت.^۱

طبری در کتاب خود در حوادث سال ۶۰ هجری نقل می‌کند که معاویه در این سال در ماه ذی القعده بعد از پایان کار حکمین، به عنوان خلافت پیامبر علیه السلام از اهل شام بیعت گرفت در حالی که قبلًا برای مطالبه خون عثمان از آن‌ها بیعت گرفته بود.^۲ این احتمال نیز داده شده که منظور امام علیه السلام بیعت گرفتن معاویه برای مطالبه خون عثمان باشد، زیرا این کار در حد او نیست؛ این‌گونه خون‌ها را صاحبان خون (در درجه اول، فرزندان) از امام مسلمانان مطالبه می‌کنند؛ معاویه نه از اولیای دم بود و نه امام المسلمين و درواقع همان‌طور که امام علیه السلام می‌فرماید همه این‌ها برای فرار از پذیرش حق، یعنی بیعت با امیر المؤمنان علیه السلام بود.

این تعبیرات گویا و حساب شده پرده از روی مغالطه‌کاری‌های معاویه در نامه‌اش و هدف نهایی او که رسیدن به حکومت بهناحق مصر و شام یا حکومت بر قاطبه مسلمانان است برمی‌دارد. امام علیه السلام نیّات فاسد واقعی او را آشکار می‌سازد، هرچند بر خردمندان نه در آن زمان و نه در این زمان مخفی و پنهان نبوده و نیست.

آن‌گاه امام علیه السلام دلیل این ادعای باطل را چنین بیان می‌کند: «همه این کارها برای فرار از حق و انکار چیزی بود که پذیرش آن از گوشت و خونت برای تو لازم‌تر بود و نیز برای این بود که از چیزی که گوش تو شنیده و سینه‌ات از آن پر شده

.۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۶.

.۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۹.

فرار کنی؟ (فِرَارًا مِنَ الْحَقِّ، وَجُحُودًا لِمَا هُوَ أَلْزَمَ لَكَ مِنْ لَحْمِكَ وَدَمِكَ، مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَمْعُكَ وَمُلْئِيَّ بِهِ صَدْرُكَ).

منظور از فرار از حق و انکار چیزی که از گوشت و خون برای معاویه لازم تر بوده است همان بیعت عمومی مهاجران و انصار و توده‌های مردم با علی^{علیه السلام} بود به اضافه مطالبی که معاویه با گوش خود درباره آن حضرت از پیغمبر^{علیه السلام} شنیده بود، زیرا او در ماجراهی غدیر حضور داشت و نص درباره امامت علی^{علیه السلام} را از پیغمبر^{علیه السلام} شنید و نیز در غزوهٔ تبوک حاضر بود و حدیث معروف نبوی «أَنَّتِ مِنِي بِمُنْزَلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَىٰ؛ تُو نَسْبِتُ بِهِ مِنْ هَمْچُونَ هَارُونَ، بِرَادِرِ مُوسَىٰ نَسْبِتُ بِهِ مُوسَىٰ هَسْتِي» و سخنان دیگری را که پیغمبر اکرم^{علیه السلام} با آن، علی^{علیه السلام} را در همه‌جا می‌ستود شنیده بود یا با چشم خود صحنه‌ها را دیده بود.

بدیهی است که شنیدن بیعت عمومی مسلمانان با علی^{علیه السلام} و آن سخنان بسیار روشن از پیغمبر اکرم^{علیه السلام} این فریضهٔ قطعی را برای معاویه فراهم ساخته بود که در نخستین فرصت با امام^{علیه السلام} بیعت کند و دربرابر او تسليم شود؛ ولی معاویه دروغ‌هایی به هم بافت و برخلاف خواسته مسلمانان قیام کرد و از مردم شام برای خود بیعت گرفت^۱ و سنگ زیرینای تفرقه و جدایی در میان مسلمانان را که مایه جنگ‌های داخلی شد نهاد.

آن‌گاه امام^{علیه السلام} با صراحةً به او می‌گوید: «آیا بعد از روشن شدن حق، چیزی جز گمراهی آشکار وجود دارد و آیا بعد از بیان واضح، چیزی جز مغلطه کاری و شباهه‌افکنی تصور می‌شود؟»؛ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّالُّ الْمُبِينُ، وَبَعْدَ الْبَيَانِ إِلَّا الْبَيْسُنُ؟^۲.

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲. آیه^{آلیس} بر وزن «درس» به معنای پرده پوشی و اشتباه کاری است. (ماضی آن «آلیس» بر وزن «ضرب» است)

چه گمراهی‌ای از این آشکارتر که بیعت عام مسلمانان را نادیده بگیرد و کسی که تا آخرین لحظه پیروزی اسلام خودش و خاندانش در صفوف کفر و دشمنان بودند بخواهد بر جای پیغمبر اکرم ﷺ تکیه زند و لباس خلافت او را به تن کند. ابن ابیالحدید می‌گوید: اگر ما سخنان شیعه را درباره نصب علی ﷺ به خلافت در غدیر خم قبول نکنیم - که نمی‌کنیم - پیامبر ﷺ سخنان فراوانی در هزار مورد درباره علی ﷺ بیان فرمود که مقدم بودن او را بر سایرین روشن می‌سازد؛ از جمله این که فرمود: «**حَرْبُكَ حَرْبٌ**؛ جنگ با تو جنگ با من است» و فرمود: «**أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَتْ وَسِلْمٌ لِمَنْ سَالَمَتْ أَللَّهُمَّ عَادِمٌ غَادِهُ وَوَالِ مَنْ وَالْأَهُ**؛ من با کسی که با تو سر جنگ داشته باشد سر جنگ دارم و با هر کس صلح کنی صلح می‌کنم. خداوند! آن کس که او را دوست دارد دوست بدار و آن کس که او را دشمن دارد دشمن بدار»^۱ آیا نادیده گرفتن و به فراموشی سپردن همه این امور چیزی جز ضلال مبین است؟!

جمله «**فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ** ...» برگرفته از تعبیر قرآن مجید است که در سوره یونس بعد از بیان نعمت‌های واضح خداوند می‌فرماید: «**فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ**». ^۲

در ذیل نامه ۱۶ (جلد نهم همین کتاب) این جمله را از حسن بصری نقل کردیم که می‌گفت: چهار چیز در معاویه بود که حتی اگر تنها یکی از آن‌ها را داشت، موجب هلاکت (اخروی) وی می‌شد: نخست این که امر حکومت را با شمشیر به دست گرفت در حالی که بقایای صحابه و صاحبان فضیلت که از او

→ و «لُبْس» بر وزن «قفل» به معنای پوشیدن لباس است (وماضی آن «لِبَسَ» بر وزن «حسب» است) و «لُبْسَة» به معنای شبیه آمده است.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۲۴.

۲. یونس، آیه ۳۲.

برتر بودند وجود داشتند. دوم این که فرزند شراب خوارش را که لباس ابریشمین می‌پوشید و طنبور می‌زد، خلیفه بعد از خود کرد. سوم این که ادعا کرد زیاد برادر من است در حالی که پیغمبر ﷺ فرموده بود: فرزند به پدر رسمی اش ملحق می‌شود و نصیب فرد زناکار سنگ است. چهارم این که حجر بن عدی (آن مرد پاک ایمان) را به قتل رساند.^۱

آنگاه امام ظیله برای تأکید و توضیح بیشتر درباره آنچه پیش از این بیان کرده است می‌فرماید: «بنابراین از اشتباه کاری و غلط هایی که در آن است بپرهیز، زیرا از دیرزمانی فتنه پرده های سیاه خود را گسترد و ظلمتش بر دیده هایی پرده افکنده است»؛ (فَأَخْذَرَ السُّبْهَةَ وَأَشْتِمَالَهَا عَلَىٰ لُبْسَتِهَا، فَإِنَّ الْفِتْنَةَ طَالَمَا أَعْدَفَتْ^۲ جَلَابِيَّهَا^۳ وَأَغْسَتْ^۴ الْأَبْصَارَ ظَلْمَتْهَا).^۵

تعییر «شبھه» ممکن است اشاره به اشتباه افکنی معاویه در مورد خون عثمان باشد که آن را به علی ظیله بدون هیچ دلیلی نسبت می‌داد و جمله «اشتیمالها علی لبستهها» نیز می‌تواند اشاره به همین موضوع باشد که معاویه این شبھه افکنی را گسترش داد تا در تمام شام شایع شد.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از جمله مزبور این است: از شبھه بپرهیز و همچنین از آثار ناشی از شبھه و یا این که از شبھه بپرهیز و از این که آن را

۱. کامل التواریخ، ج ۳، ص ۴۸۷.

۲. «طالمما» یعنی در زمانی طولانی این کار تحقق یافته است (توجه داشته باشید که «طال» فعل است و به گفته شارح کافیه «ما» ممکن است زائد و یا کافه باشد).

۳. «اعدفت» به معنای فرو افکندن و رها ساختن است. این واژه در مورد فرو افکندن پرده یا نقاب بر صورت نیز به کار می‌رود.

۴. «جلابیب» جمع «جلباب» بر وزن «مفتاح» (به کسر جیم و فتح آن) به معنای چادر و پارچه‌ای است که تمام بدنش را می‌پوشاند و به پیراهن بلند و گشاد نیز اطلاق شده است.

۵. «أَغْسَتْ» از ریشه «غَشَّیَان» بر وزن (غليان) در اصل به معنای پوشاندن و احاطه کردن است و در جمله بالا به همان معنای پوشاندن آمده است.

همچون لباسی در بر کنی و همه‌جا از بهانه خون‌خواهی عثمان برای پیشبرد اهداف نامشروعت بهره‌گیری.^۱

منظور از «فتنه» همان اختلاف و شکافی است که معاویه در جهان اسلام افکنده بود؛ نخست از شامیان برای خون‌خواهی عثمان بیعت گرفت و مدتی بعد، برای خلافت و آن‌ها از خلیفه بحق مسلمانان جدا ساخت. در مسأله خلافت بدعتی را که سابقه نداشت ایجاد کرد و به دنبال او سایر بنی امیه همان راه نادرست وی را در پیش گرفتند و خلفا را یکی بعد از دیگری به زور تعیین کردند و بر مسلمانان تحمیل نمودند که اولین پایه شوم آن، بیعت گرفتن برای فرزندش یزید بود.

* * *

۱. در صورت اول و دوم فاعل «اشتمال» ضمیر «ها» است که اشتمال به آن اضافه شده است و در احتمال سوم فاعل «اشتمال» معاویه است و ضمیر «ها» که به شبهه برمی‌گردد مفعول آن است.

بخش دوم

وَقَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ دُوْ أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ ضَعْفَتْ قُوَّاهَا عَنِ السَّلْمِ
وَأَسَاطِيرٌ لَمْ يَحْكُمْهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَلَا حِلْمٌ، أَصْبَحْتَ مِنْهَا كَالْخَادِيفِ فِي
الدَّهَاسِ، وَالْخَابِطِ فِي الدِّيمَاسِ، وَرَفَقْتَ إِلَى مَرْقَبَةِ بَعِيدَةِ الْمَرَامِ
نَازِحَةً إِلَّا عَلَامٌ، تَهْصُرُ دُونَهَا الْأَدْوَقُ وَيَحَادِي بِهَا الْعَيْوَقُ، وَحَاشَ لِلَّهِ
أَنْ تَلِي لِلَّهِ سَلِيمِينَ بَعْدِي صَدْرًا أَوْ وَرْدًا، أَوْ أَجْرِيَ لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ
عَقْدًا أَوْ عَهْدًا! فَمِنَ الْآنَ فَتَدارَكْ نَفْسَكَ، وَانْظُرْ لَهَا، فَإِنَّكَ إِنْ فَرَّطْتَ
حَتَّى يَنْهَدِ إِلَيْكَ عِبَادُ اللَّهِ أَرْتَجَتْ عَلَيْكَ الْأُمُورُ، وَمُنْفَعَ أَمْرًا هُوَ مِنْكَ
الْيَوْمِ مَقْبُولٌ، وَالسَّلَامُ

ترجمه

نامه‌ای از تو به من رسید که پر بود از یک سلسله پشت‌هم اندازی و سخنان
بی‌محثوا و در آن از صلح و سلامت خبری نبود. در اساطیر و سخنان
افسانه‌گونه‌ات هیچ اثری از دانش و عقل به چشم نمی‌خورد. تو همچون کسی
هستی که در زمینی سست و صعب‌العبور فرو رفته و یا همچون کسی که در
دخمه‌های تاریک زیرزمینی راه خود را گم کرده است و می‌خواهی به نقطه‌ای
بررسی که (از مرتبه‌ات بسیار برتر و) رسیدن به آن (برای تو) دشوار و نشانه‌هاییش
ناپیداست؛ مقامی که عقابان بلندپرواز را یارای صعود به آن نیست و همطراز
ستاره عیوق (از ستارگان دوردست آسمان) است. پناه به خدا می‌برم از این‌که تو
بعد از من سرپرست و پیشوای مسلمانان گردی و امور آن‌ها را سامان دهی و یا
این‌که من در این‌باره برای تو درباره (سرپرستی) یک تن از آنان قرارداد و عهدی

امضا کنم. از هم‌اکنون تا دیر نشده خود را دریاب و برای خویشن چاره اندیش، زیرا اگر کوتاهی کنی تا زمانی که بندگان خدا (و لشکریان حق) به سوی تو به پا خیزند، درهای چاره به رویت بسته خواهد شد و چیزی که امروز از تو قبول می‌شود آن روز مقبول خواهد بود. والسلام.

شرح و تفسیر

سخنانت بی‌محتواست

امام علیه السلام در این بخش از نامه نخست به ظاهر نامه و سپس به محتوای آن می‌پردازد، زیرا معاویه در نامه خود الفاظی در کنار هم گذاشته بود که خود را فصیح و بلیغ نشان دهد و به پندارش با کلمات امام علیه السلام رقابت کند امام علیه السلام می‌فرماید: «نامه‌ای از تو به من رسید که پر بود از یک سلسله پشت‌هم‌اندازی و سخنان بی‌محتوا و در آن از صلح و سلامت خبری نبود. در اساطیر و سخنان افسانه‌گونه‌ات هیچ اثری از دانش و عقل به چشم نمی‌خورد؛ (وَقَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِّنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ ضَعُفَتْ قُوَّاهَا عَنِ السَّلْمِ^۱، وَأَسَاطِيرٍ^۲ لَمْ يَحُكُّهَا^۳ مِنْكَ عِلْمٌ وَلَا حَلْمٌ).

۱. برای «سلم» چند معنا ذکر شده است: سلامت، صلح و اسلام و در اینجا مناسب همان معنای اول و دوم است؛ یعنی نامه‌تونه نشانه‌ای از صلح‌طلبی داشت و نه سلامت روح و فکر.

۲. «اساطیر» جمع «اسطوره» به حکایات و داستان‌های دروغین و خلافی گفته می‌شود که در قرآن مجید از زبان کفار تکرار شده و همیشه آن را با «اولین» توصیف می‌کردند تا بگویند دعوت انبیا خرافاتی است که تازگی هم ندارد؛ ولی این واژه مفهوم عامی دارد که اشاره به مطالب سنت و بیهوده و بی‌ارزش است و در کلام امام علیه السلام نیز همین معنا اراده شده و بعضی گفته‌اند: «اساطیر» جمع جمع است؛ یعنی جمع «اسطار» و «اسطار» جمع «سطر» است و «سطر» در اصل به معنای «صف» آمده است و چون «اساطیر» اسطوره‌ها و خرافاتی است که پی‌درپی و به‌دنبال هم آورده می‌شود و در صفت واحد قرار می‌گیرد، این واژه بر آن اطلاق شده است.

۳. «یَحُكُّهَا» از ریشه «حیاکة» به معنای بافتمن است و در جمله بالا اشاره به این است که معاویه در نامه خود مطالب بی‌اساس و دور از منطقی را به هم بافته بود.

«الأنانيين» جمع «أفنان» وآن جمع «فن» به معنای اسلوب است؛ يعني نامه تو از اسلوب‌های مختلف و ناهمگونی تشکیل شده بود.

جمله «ضعفٌ قُوَّاهَا عَنِ السَّلْمِ» اشاره به این است که هیچ اثری از خیرخواهی و سلامت در آن وجود نداشت. بعضی از شارحان نیز «سلم» را در این جا به معنای اسلام دانسته‌اند؛ يعني نشانه‌های اسلام در نامه تو دیده نمی‌شد.

«أساطير لم يحکوها ...» اشاره به این است که الفاظ و جمله‌هایی که در نامه‌ات به هم بافته بودی از علم و عقل نشأت نگرفته بود، بلکه مجموعه‌ای از شیطنت‌ها را در الفاظی ناموزون ریخته بودی که نشانه جهل و بی‌خبری نویسنده‌اش بود. آن‌گاه امام علیہ السلام به محتوای نامه می‌پردازد که هدف اصلی معاویه از آن

تکیه زدن بر تخت قدرت و خلافت مسلمانان و حداقل آن حکومت بر شام و مصر، دو بخش عظیم و بسیار مهم کشور اسلامی بود، می‌فرماید: «تو همچون کسی هستی که در زمینی سست و صعب‌العبور فرو رفته و یا همچون کسی که در دخمه‌های تاریک زیرزمینی راه خود را گم کرده است و می‌خواهی به نقطه‌ای بررسی که (از مرتبه‌ات بسیار برتر و) رسیدن به آن دشوار و نشانه‌هایش ناپیداست؛ مقامی که عقابان بلندپرواز را یا رای صعود به آن نیست و همطراز ستاره عیوق (از ستارگان دوردست آسمان) است»؛ (أَصْبَحْتَ مِنْهَا كَالْخَائِضِ^۱ فِي الدَّهَاسِ^۲ وَالْخَابِطِ^۳ فِي الدِّيمَاسِ^۴ وَتَرَقَيْتَ إِلَى مَرْقَبَةٍ^۵ بَعِيدَةً الْمَرَامِ

۱. «الخائض» به معنای فرو رفته از ریشه «خوض» بر وزن «حوض» در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب است، ولی بعداً به هرگونه ورود در چیزی و یا حتی شروع به چیزی اطلاق شده است.

۲. «الدهاس» به معنای زمین بسیار سستی است که پای انسان در آن فرو می‌رود و عبور از آن بسیار مشکل است.

۳. «الخابط» به معنای راه گم کرده و یا کسی است که کورکورانه و بدون اطلاع کاری را انجام می‌دهد.

۴. «الديماس» به معنای محل تاریک و یا دخمه‌های زیرزمینی است.

۵. «مرقبة» به معنای محل بلند و به محل دیده‌بانی و رصدخانه نیز اطلاق می‌شود.

نَازِحَةٌ الْأَعْلَامِ، تَقْصُرُ دُونَهَا الْأَنْوَقُ وَيُحَادِي بِهَا الْعَيْوَقُ^(۳).

امام علیه السلام با تشییهات زیبا و مثال‌های گویا این نکته را به معاویه گوشزد می‌کند که مقام خلافت مسلمانان هرگز به او نمی‌رسد و هیچ‌گاه شایستگی آن را ندارد؛ تقوایی در حد عصمت می‌خواهد که ذره‌ای از آن در وجود معاویه نبود و علم و دانشی فوق العاده می‌طلبد که در معاویه عُشری از اعشار آن وجود نداشت، زیرا او مجموعه‌ای بود از مکر و خدعا و بی‌تقوایی؛ گاه او را به کسی تشییه می‌کند که می‌خواهد از شن‌زاری عبور کند و پاهاش تازانو در آن فرو رفته و گاه به کسی که مسیر خود را از دخمه‌های زیرزمینی انتخاب کرده و گاه به پرنده ناتوان و شکسته‌بالی که می‌خواهد خود را به جایگاه عقاب بر فراز کوه‌ها برساند و یا در اوج آسمان‌ها در کنار ستاره عیوق قرار گیرد و با این همه ضعف و ناتوانی، این همه بلندپروازی راستی عجیب است! گاه حکومت مصر و شام را می‌خواهد و گاه جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام را.

سپس امام علیه السلام دربرابر تقاضاهای معاویه درباره امر حکومت دست رد بر سینه این نامحرم زده و به صورت قاطعانه می‌فرماید: «پناه به خدا می‌برم از این‌که تو پس از من سرپرست و پیشوای مسلمانان گردی و امور آن‌ها را سامان دهی و یا این‌که من در این‌باره برای تو درباره (سرپرستی) یک تن از آنان قرارداد و عهدی

۱. «نَازِحَةٌ» به معنای دور و دور دست و همچنین دور کننده است از ریشه «نَزَحَ» بر وزن «فتح» به معنای دور شدن و دور کردن است و به همین دلیل این واژه برکشیدن آب از چاه نیز اطلاق می‌شود و به آن «نَزْحَ بَئْرَ» می‌گویند، بنابراین «نَازِحَةُ الْأَعْلَامِ» یعنی چیزی که نشانه‌های آن دور است.

۲. «الْأَنْوَقُ» به معنای عقاب است و گاه به سیمرغ نیز که پرنده‌ای افسانه‌ای است اطلاق می‌شود و از آن جایی که اهمیت فوق العاده‌ای برای تخم خود قائل است بر بالای قله‌های کوه‌ها رفته و در آن جا تخم‌گذاری می‌کند.

۳. «الْعَيْوَقُ» ستاره معروفی است که بسیار دور دست به نظر می‌رسد و در کنار کهکشان یا ستاره شریا دیده می‌شود و ضرب المثل است در دوری.

امضا کنم»؛ (وَحَاشَ لِلَّهِ أَنْ تَلِيَ لِلْمُسْلِمِينَ بَعْدِي صَدْرًا وَرِزْدًا، أَوْ أَجْرِيَ لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ عَقْدًا أَوْ عَهْدًا!!).

با این سخن، امام علیہ السلام می خواهد معاویه را از این که امتیاز حکومت شام و مصر را به دست آورد و یا بعد از امام علیہ السلام به خلافت مسلمانان منصوب گردد برای همیشه مأیوس سازد.

نصر بن مزاحم در صفحین می نویسد: هنگامی که نماینده علی بن ابی طالب (جریر بن عبد الله) به شام نزد معاویه رفت تا برای آن حضرت بیعت بگیرد، معاویه به منزل جریر آمد و گفت: من فکری کرده‌ام. جریر گفت: بگو بیسم. گفت: به علی بنویس که حکومت شام و مصر را در اختیار من بگذارد و هنگامی که وفات او فرار سد بیعت هیچ‌کس را بعد از خودش بر گردن من ننهد. در این صورت من تسلیم او می‌شوم و می‌نویسم که خلافت، حق اوست. جریر گفت: آنچه می‌خواهی بنویس من هم می‌نویسم. معاویه این مطلب را برای علی علیه السلام نوشت (و با نامه جریر خدمت علی علیه السلام فرستادند). امام علیہ السلام در پاسخ به جریر مرقوم داشت که پیش از این «مغیرة بن شعبه» نیز چنین پیشنهادی را به من کرده بود که حکومت شام را به معاویه دهم. این در هنگامی بود که من در مدینه بودم من خودداری کردم و امیدوارم که خداوند هرگز مرا چنان نبیند که گمراهان را یاور خود انتخاب کرده باشم.^۳

آن‌گاه امام علیہ السلام در سخن نهایی خود به معاویه هشداری می‌دهد، می‌فرماید: «از هم‌اکنون تا دیر نشده خود را دریاب و برای خویشتن چاره‌اندیش، زیرا اگر

۱. «حاشیه» در اصل «حاشیه الله» بوده و «حاشیه» به معنای «کناره‌گیری کرد» است. این جمله به معنای مبادا، خدا نکند، و به خدا پناه می‌برم، به کار می‌رود.

۲. «ورد» به معنای وارد شدن بر آبگاه و «صدر» به معنای خارج شدن از آن است و تعبیر «صدرًا أو ورداً» به معنای دخالت کردن و سرپرستی امور است.

۳. وقعة صفين، ص ۵۲ با اندکی تلخیص.

کوتاهی کنی تا زمانی که بندگان خدا (و لشکریان حق) به سوی تو به پا خیزند، درهای چاره به رویت بسته خواهد شد و چیزی که امروز از تو قبول می‌شود آن روز مقبول نخواهد بود. والسلام»؛ (فَمِنْ الْأَنْفَادَارُكُنْفَسَكَ، وَإِنْظُرْلَهَا، فَإِنَّكَ إِنْ فَرَّطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ إِلَيْكَ عِبَادُ اللَّهِ أَرْتَجَتْ^۱ عَلَيْكَ الْأُمُورُ، وَمُنْعَتْ أَمْرًا هُوَ مِنْكَ الْيَوْمَ مَقْبُولٌ، وَالسَّلَامُ^۲).

امام علیه السلام این نصیحت مشفقاته را به معاویه می‌کند که تا دیر نشده از خواب غفلت بیدار شود و دربرابر حق تسلیم گردد و بیعت امام علیه السلام را بپذیرد که در این صورت ممکن است گناهان گذشته او مورد عفو قرار گیرد؛ ولی اگر این فرصت بگذرد واز آن استفاده نکند و لشکر اسلام بر او چیره شوند دیگر پشیمانی و ندامت سودی نخواهد داشت و توبه از اعمال گذشته از او پذیرفته نخواهد شد و به راستی اگر وسوسه‌های «عمرو بن عاص» در میان گروهی از افراد جاهم و نادان لشکر کوفه تأثیر نکرده بود تشکیلات معاویه به کلی در هم کوبیده می‌شد و آنچه امام علیه السلام در ذیل این نامه آورده است تحقق می‌یافت.

قابل توجه این که امام علیه السلام پایان می‌دهد تا نصیحت خیرخواهانه آخر نامه در معاویه مؤثر واقع شود؛ ولی از آن جا که معاویه باد غرور در سر داشت و عطش مقام و حکمرانی همه وجودش را پر کرده بود، به علاوه کینه‌های پیشین مربوط به کشته شدن بستگان نزدیکش را در جنگ‌های اسلامی به دست توانای علیه السلام فراموش نکرده بود، این نامه در دل او اثر نکرد و همچنان به راه نادرست خود ادامه داد.

* * *

۱. «**يَنْهَدَ**» از ریشه «نهود» بر وزن «صعود» به معنای برآمدن، بلند شدن و برخاستن گرفته شده است.

۲. «**أَرْتَجَتْ**» از ریشه «ارتاج» و «رُثْج» بر وزن «رنج» به معنای قفل کردن و بستن گرفته شده است.

۶۶

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عِلْمٌ لِلَّهُ الْعَلِيمُ

ا ب د ا ش ب ا ب ا د ت د ذ ب خ ذ ا ا

علیهم السلام

۱

نامه در یک نگاه

این نامه گرچه خطاب به ابن عباس است ولی به یقین همه انسان‌ها مخاطب

۱. سند نامه:

در کتاب مصادر نهج‌البلاغه آمده است که این نامه در کتاب صفة الصفة (از ابوالفرج ابن جوزی) و تاریخ دمشق (از ابن عساکر متوفی ۵۷۱) آمده است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۱) و از آن‌جا که این نامه از نظر محتوا شباهت زیادی به نامه ۲۲ دارد، هرچند الفاظش متفاوت است، مدارکی که برای آن نامه ذکر کرده‌اند برای این نامه نیز قابل استفاده است. صاحب مصادر در نامه ۲۲ می‌گوید: نامه مذکور را به صورت گسترده و متواتر کسانی که پیش از سید رضی و بعد از او می‌زیستند در کتاب‌های خود آورده‌اند. از جمله کسانی که پیش از سید رضی می‌زیستند: نصر بن مذاہم در کتاب صفین، مرحوم کلینی در روضة الکافی، بلاذری در انساب الاشراف و یعقوبی در کتاب تاریخ، و بعد از مرحوم سید رضی گروه دیگری نیز این نامه را نقل کرده‌اند (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۲۳۴).

واقعی آن هستند و حاصل نامه این است که نباید به امور مادی دلبستگی داشت، نه برای روی آوردنش شادمانی کرد و نه به دلیل از دست رفتنش غمگین بود، چراکه همگی گذراست. آنچه باید به آن دل بست کارهای خیری است که انسان می‌تواند انجام دهد و پیش از خود به عالم بزرخ و قیامت بفرستد و آنچه باید درباره آن متأسف شد چیزهایی است که انسان می‌توانسته انجام دهد ولی از دستش رفته است.

* * *

اَنْعَمْدَلْ ، عَوْنَىٰ اَمْ اَنْعَمْدَلْ اَنْعَمْدَلْ اَنْعَمْدَلْ
اَنْعَمْدَلْ اَنْعَمْدَلْ اَنْعَمْدَلْ اَنْعَمْدَلْ اَنْعَمْدَلْ اَنْعَمْدَلْ

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی، بسیار می شود که) انسان از یافتن چیزی خشنود می گردد که هرگز از دست او نمی رفت (و به عکس) از فوت چیزی اندوهناک می گردد که هرگز نصیب او نمی شد، بنابراین نباید بهترین و برترین چیز نزد تو رسیدن به لذات دنیا یا فرو نشاندن خشم (از طریق انتقام از دشمن) باشد، بلکه خاموش کردن آتش باطل و یا زنده کردن حق باید مورد علاقه تو باشد.

آنچه باید مایه سرور و خوشحالی تو شود چیزی است که از پیش (برای روز قیامت) فرستاده ای و آنچه باید مایه تأسف تو شود چیزی است که به جای می گذاری (و می روی و از آن برای ذخیره یوم المعا德 استفاده نمی کنی و در یک کلام) تمام هم تو باید متوجه جهان پس از مر باشد.

شرح و تفسیر

آنچه باید مورد علاقه تو باشد

امام علیهم السلام در آغاز این نامه می فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی، بسیار می شود که) انسان از یافتن چیزی خشنود می گردد که هرگز از دست او نمی رفت

(و به عکس) از فوت چیزی اندوهنا ک می‌گردد که هرگز نصیب او نمی‌شد؛ (اماً بعْدُ، فَإِنَّ الْمَرْءَ لَيَفْرُحُ بِالشَّيْءِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِيُفْوَتَهُ، وَيَحْزَنُ عَلَى الشَّيْءِ إِذَا لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ).

شاره به این‌که ازنظر مقدرات الهی و یا به بیانی دیگر، ازنظر عالم اسباب، گاه مواهی نصیب انسان می‌شود که تلاش و کوششی برای آن نکرده و ازنظر ظاهر به طور حتم به او می‌رسید در این‌گونه موارد شادمانی چندان مفهومی ندارد. و به عکس ازنظر مقدرات و عالم اسباب، اموری وجود دارد که انسان هرچه تلاش کند به آن نخواهد رسید و به تعبیر دیگر، قسمت او نیست. تأسف خوردن و غمگین شدن برای این‌گونه امور منطقی نیست و همانند آن است که انسان تأسف بخورد چرا بال و پر ندارد که بر فراز آسمان‌ها پرواز کند.

به یقین توجه به این دو نکته انسان را از دلبستگی‌های فوق العاده مادی رها می‌سازد، زیرا درباره تمام نعمت‌های مادی که در اختیار اوست یا آنچه از دست او رفته همین احتمال هست، همان چیزی که در قرآن مجید آمده است: «لَكُلُّا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرُحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ «این به دلیل آن است که برای آنچه از دست داده‌اید تأسف نخورید، و به آنچه به شما داده شده دلبسته و شادمان نباشید». ^۱

سپس امام علیه السلام نتیجه گیری کرده، می‌فرماید: «بنابراین نباید بهترین و برترین چیز نزد تو رسیدن به لذات دنیا یا فرو نشاندن خشم (از طریق انتقام از دشمن) باشد، بلکه خاموش کردن آتش باطل، یا زنده کردن حق باید مورد علاقه تو باشد»؛ (فَلَا يَكُنْ أَفْضَلَ مَا نُلْتَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَاكَ بُلُوغُ لَذَّةٍ أَوْ شِفَاءٌ عَيْظِيٌّ، وَلَكِنْ إِطْفَاءُ بَاطِلٍ أَوْ إِحْيَاءُ حَقٍّ).

امام علیہ السلام در این عبارت موهب مادی را در دو چیز خلاصه کرده است: یکی رسیدن به لذات دنیوی؛ لذت مال و فرزند و همسر و سفره‌های رنگین و مانند آن، اموری که همه در گذر است و دائمًا متزلزل، و دیگری انتقام گرفتن از مخالفان و دشمنان که به ظاهر مایه آرامش انسان می‌شود در حالی که اگر بر نفس خویش مسلط باشد آرامشی که در سایه عفو و گذشت حاصل می‌گردد به مراتب از آرامش حاصل از انتقام، برتر است. و در مقابل، دو چیز را از مهم‌ترین اعمال صالح و ذخایر یوم المعا德 می‌شمرد: فرونشاندن آتش باطل و احیای حق، و از آن جا که حق و باطل مفهوم بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد، بیشتر مسائل اجتماعی و فردی را شامل می‌شود.

حضرت در پایان نامه می‌افزاید: «آنچه باید مایه سرور و خوشحالی تو شود چیزی است که از پیش (برای روز قیامت) فرستاده‌ای و آنچه باید مایه تأسف تو شود چیزی است که به جای می‌گذاری (و می‌روی و از آن برای ذخیره یوم المعا德 استفاده نمی‌کنی و در یک کلام) تمام هم تو باید متوجه جهان پس از مر باشد؟» (وَلَيْكُنْ سُرُورُكِ بِمَا قَدَّمْتَ، وَأَسَفُكَ عَلَىٰ مَا خَلَّفْتَ، وَهَمُكَ فِيمَا بَعْدَ الْمَوْتِ). دلیل آن هم روشن است، زیرا آنچه پایدار و باقی و جاودانی است و همیشه با انسان خواهد بود کارهای نیکی است که برای روز جزا ذخیره کرده است. باید به دست آوردن آن مایه شادی و از دست دادن آن مایه غم و اندوه باشد.

از ابن عباس نقل شده که می‌گوید: بعد از کلام پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ کلامی به اندازه این کلام سود نبردم؛ «ما انتَفَعْتُ بِكَلَامٍ بَعْدَ كَلَامِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كَانَتِنْفَاعِي بِهِذَا الْكَلَامِ». ۲

۱. «خَلَفتَ» از ریشه «خَلَف» به معنای پشت سر گرفته شده، بنابراین «ما خَلَفت» به معنای چیزی است که پشت سر گذاشته‌ای و اشاره به موهب دنیوی است که انسان می‌گذارد و می‌رود و از آن بهره نمی‌گیرد.
۲. نهج البلاغه، نامه ۲۲

۶۷

وَمِنْ كُلِّ أَبِلٍ لَهُ عَلِيهِ الْيَسِيرُ

ا ث ب ا ب ا

علیهم السلام

۲

۱. «قُفْمٌ» در اصل «قائم» بوده به معنای شخص سخاوتمند و پربخشش (سپس الف آن افتاده و فتحه تبدیل به ضم شده است). او فرزند «عباس» و برادر «عبدالله بن عباس» و طبق بعضی از روایات برادر رضاعی امام حسین علیهم السلام است. از افتخارات او این بود که آخرین کسی بود که بعد از رحلت پیغمبر اکرم علیهم السلام وارد قبر آن حضرت شد و تبرّک جست و طبق روایتی «مغیرة بن شعبة» برای این که این افتخار را به دست آورد هنگامی که افراد یکی پس از دیگری از قبر پیغمبر علیهم السلام خارج شدند انگشتتر خود را در قبر انداخت تا آخرین نفری باشد که وارد قبر می‌شود؛ ولی «قُفْمٌ» متوجه شد و وارد قبر شد و انگشتتر مغیره را به او داد و او آخرین کسی بود که با جسد پاک پیغمبر علیهم السلام وداع کرد. (قاموس الرجال، ج ۸، ص ۵۱۵ به نقل از انساب الاشراف).

شرح حال او را در جلد نهم ذیل نامه ۳۳ نوشته‌ایم.

۲. سند نامه:

در کتاب مصادر نهج البلاغه تنها سند دیگری که برای این نامه ذکر شده همان چیزی است که قطب راوندی در کتاب فقه القرآن آورده است گرچه مرحوم راوندی (متوفی ۵۷۳) بعد از مرحوم رضی می‌زیسته؛ ولی عبارات او در کتاب فقه القرآن با آنچه در نهج البلاغه آمده است تفاوت‌هایی دارد که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۲).

نامه در یک نگاه

این نامه در واقع از سه بخش تشکیل شده است: بخش اول دستوراتی است که امام علیه السلام به «قسم بن العباس» والی مکه می‌دهد که با مردم به خوبی رفتار کند و آموزش‌های لازم را به آن‌ها بدهد و احکام الهی را برای آن‌ها روشن سازد. در بخش دوم دستوراتی درباره اموال بیت‌المال می‌دهد که بخسی از آن را به نیازمندان و ارباب حاجت اختصاص دهد و مازاد را برای امام علیه السلام بفرستد تا در مصارف شرعیه هزینه کند.

در بخش سوم دستور خاصی به ساکنان مکه و مالکان خانه‌های این شهر می‌دهد، می‌فرماید: به آن‌ها دستور بده از کسانی که در خانه‌های آن‌ها (در ایام حج و زیارت خانه خدا) ساکن می‌شوند اجرتی نگیرند و خانه‌هایشان را رایگان در اختیار آن‌ها بگذارند. در این مورد به آیه‌ای از قرآن مجید نیز استناد فرموده است.

* * *

o u a] A , & A ġ BBM o fl , [d o AB « a o c Bù , k Ä MB ½ A
 o i / o Ä o AfA , Ñ \ B o A a Å , T Í V - o A ü B i , i o Ä o A
 A i D d U /] A K] B e , » B v o A o ü w t B « o A A
 o B j n ñ A ù M A M Å R k l ¼ A B B i , B M Ü B i Å] B e
 & A ñ B ½ ½ k « Å i - T A B ½ A o e » A / B é B c a Å k Ä MB - ù k - d U
 i à A ½ M B L ½ Å B - o A ñ B Ä o A l i ½ A C i ½ A ù o B
 / B A C i - ù - v Ü o B A a - e Bù q i Å Ñ e ù B ½ , R h o A c B o A
 : ñ Ü » B L w & A ½ Bù , A] A i f B w i ½ A m i B A ½ Ñ A o ½
 [d m o A j B L o A , M Ü - o A ð f B Ä o B j B L o A ù ò f B Ä o A A v
 / ġ v o A , M B - o f B A & A B Ü i / a A o ô i ½ A

تر جمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، مراسم حج را (و زیارت خانه خدا را به نحو احسن) برای مردم بربپا دار. ایام الله و روزهای الهی را به آنها یادآور شو. صبح و عصر برای رسیدگی به امور مردم جلوس کن، حکم الهی را برای کسانی که پرسش دینی دارند بیان کن، جاهلان را تعلیم ده و با دانشمندان مذاکره کن و نباید در میان تو و مردم واسطه و سفیری جز زبانت و حاجب و دربانی جز چهرهات باشد. افرادی را که به تو حاجت دارند از ملاقات با خویش محروم مساز، چراکه اگر آنها در ابتدا از در خانهات رانده شوند بعداً برای حل مشکلاتشان تو را نخواهند ستود. و درباره اموالی که نزد تو از مال الله جمع شده دقت کن و آن را به

صرف عیالمندان و گرسنگانی که نزد تو هستند برسان آن گونه که دقیقاً به دست فقرا و نیازمندان برسد و مازاد آن را نزد ما بفرست تا میان نیازمندانی که در این جا هستند تقسیم کنیم.

به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر مسکن می‌گزینند اجاره‌بها نگیرند، زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «و در این سرزمین «عاکف» و «بادی» یکسان‌اند؛ منظور از «عاکف» کسی است که در آن سرزمین اقامت دارد و منظور از «بادی» کسی است از غیر اهل مکه که برای حج به مکه می‌آید. خداوند به ما و شما توفیق انجام اعمالی را دهد که موجب رضا و محبت اوست، والسلام.

شرح و تفسیر

ضرورت رسیدگی به نیازمندان و امور مربوط به حج

گرچه مخاطب این نامه «قشم بن عباس» فرماندار مکه است^۱ ولی دستورات جامعی در آن داده شده که قسمت عمده آن شامل حال همه مدیران در سطوح مختلف اجتماعی می‌شود و سزاوار است همه گوش جان به آن بسپارند و آن‌ها را به کار بندند.

در بخش اول این نامه چند دستور مهم به او می‌دهد: نخست می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، مراسم حج را (و زیارت خانه خدا را به نحو احسن) برای مردم برپا دار»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ).

می‌دانیم که مراسم حج اگر با مدیریت صحیح انجام شود، هم به جا آورندگان حج خاطرهٔ خوبی از این عبادت پرفیض در ذهنshan خواهد ماند و هم آثار و برکاتی برای همه مسلمانان دارد، زیرا این برنامه همان‌گونه که در روایات

۱. دربارهٔ شخصیت «قشم بن عباس» در ذیل نامه ۳۳ بحث‌هایی مطرح کردہ‌ایم و در پایان شرح این نامه نیز مطالب دیگری خواهیم گفت.

فلسفه احکام آمده است، برای تقویت پایه‌های آیین اسلام است: «وَالْحَجَّ تَقْوِيَةً لِّلَّدُنِ».^۱

دومین دستوری که امام علی^ع به او می‌دهد این است: «ایام الله و روزهای الهی را به آن‌ها یادآور شو»؛ (وَذَكْرُهُمْ بِيَامِ اللَّهِ).

این تعبیر برگرفته از مطلبی است که در سوره ابراهیم آیه ۵ آمده است که خداوند خطاب به موسی^{علیه السلام} می‌فرماید: بنی اسرائیل را به یاد «ایام الله» بینداز. مفسّران برای «ایام الله» تفسیرهای متعددی ذکر کرده‌اند از جمله: روزهای درخشان و پرباری که در تاریخ امت‌ها به وجود آمده و نعمت‌های الهی شامل حال امت‌ها شده و یادآوری آن روح تازه‌ای به انسان‌ها می‌دهد و انگیزه حرکت جدید می‌شود. بعضی نیز گفته‌اند: منظور روزهای سختی است که بر بعضی از امت‌ها گذشته و گرفتار عذاب شدید الهی شده‌اند و یادآوری آن مایه بیداری و بازگشت به سوی حق است.

این احتمال نیز هست که واژه «ایام الله» همه این ایام را شامل شود، همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم علی‌الله‌بیل می‌خوانیم: «أَيَّامُ اللَّهِ نَعْمَاؤهُ وَبَلَاؤهُ وَمَثَلَاتُهُ سُبْحَانَهُ، اِيَامُ اللَّهِ رُوزَهَا نَعْمَةٌ خَداونَدُ وَأَزْمَايِشُهَايُ اَوْ بَهْ وَسِيلَهُ بَلاهَاست».^۲ به یقین یادآوری این روزها تأثیر فراوانی در تربیت نفوس و تهذیب ارواح و هدایت مردم به صراط مستقیم دارد.

سومین دستوری که آن حضرت به «قشم بن عباس» می‌دهد این است که می‌فرماید: «صبح و عصر برای رسیدگی به امور مردم جلوس کن، حکم الهی را برای کسانی که پرسش دینی دارند بیان کن، جاهلان را تعلیم ده و با دانشمندان

۱. بخار الانوار، ج ۶، ص ۱۱۰.

۲. همان، ج ۲۰، ص ۱۷.

مذاکره کن»؛ (وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ، فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتَيِ، وَعَلِمْ الْجَاهِلَ، وَذَاكِرِ
الْعَالَمَ).

اشاره به این که نباید به قصر فرمانداری بروی و درها را به روی خود بیندی و از مردم بیگانه شوی؛ تو باید صبح و عصر با مردم در تماس باشی و سه مشکل را حل کنی: نخست به سؤالات دینی پاسخ دهی. دوم جاهلان را علم بیاموزی و دیگر این که با عالمان و دانشمندان به گفت و گو بنشینی و مسائل پیچیده دینی را به کمک آنها حل کنی و برای انجام امور مهم منطقه حکومت خود از آنان مشورت بطلیبی.

این دستور امام علیه السلام نشان می‌دهد که «قشم بن عباس» مردی دانشمند و صاحب نظر در مسائل دینی بوده که هم به سؤالات دینی مردم پاسخ می‌گفته و هم مجلس درس برای جاهلان تشکیل می‌داده است و نیز نشان می‌دهد که در محیط فرمانداری او عالمان دیگری هم بوده‌اند که امام علیه السلام تشکیل مجالس مشورتی را با آنان لازم می‌شمرد.

آنگاه در دستور چهارم می‌فرماید: «نباید در میان تو و مردم واسطه و سفيری جز زیانت و حاجب و دربانی جز چهره‌ات باشد»؛ (وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ
إِلَّا لِسَانُكَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ).

این سخن تأکید بیشتری است بر آنچه در دستور پیش فرمود و اشاره به این حقیقت است که حل مشکلات مردم و اداره امور کشور با پیام و پیغام میسر نمی‌شود، بلکه رئیس حکومت باید با مردم در تماس مستقیم باشد و حضوراً مشکلات را دریابد و به حل آنها بپردازد.

در دستور پنجم که باز هم تأکید بیشتری بر دستورات پیشین است می‌فرماید: «افرادی را که به تو حاجت دارند از ملاقات با خویش محروم مساز، چراکه اگر

۱. «العصرين» این کلمه گرچه تثنیه (عصر) است؛ ولی از باب تغییب به معنای صبح و عصر می‌آید.

آن‌ها در ابتدا از در خانه‌ات رانده شوند بعداً برای حل مشکلاتشان تو را نخواهند ستد؛ (وَلَا تَحْجُبْنَّ ذَأَ حَاجَةً عَنْ لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِنْ ذِيَدَتْ^۱ عَنْ أَبُوكَ فِي أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدُ عَلَى فَضَائِهَا).

این همان چیزی است که روانشناسان امروز بعد از مطالعات خود به آن رسیده‌اند که ملاقات چهره‌به‌چهره تأثیر فوق العاده‌ای در جذب افراد و فرونشاندن آتش خشم آن‌ها و برآوردن حاجاتشان دارد.

شبیه همین معنا در نامه مالک اشتر (نامه ۵۳) آمده است آن‌جا که می‌فرماید: «فَلَا تُطَوَّلْنَ احْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّكَ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوُلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الظِّيقِ وَقِلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ؛ هیچ‌گاه خود را به مدت طولانی از رعایا پنهان مدار زیرا پنهان ماندن زمامداران از چشم رعایا موجب نوعی محدودیت و کم‌اطلاعی درباره امور (کشور) می‌شود».

آن‌گاه امام علی^{علیه السلام} در ششمین دستور می‌فرماید: «درباره اموالی که نزد تو از مال الله جمع شده دقت کن و آن را به مصرف عیالمندان و گرسنگانی که نزد تو هستند برسان آن‌گونه که دقیقاً به دست فقرا و نیازمندان برسد و مازاد آن را نزد ما بفرست تا میان نیازمندانی که در این جا هستند تقسیم کنیم»؛ (وَأَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ الله فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قِبِيلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَالْمَجَاعَةِ، مُصِيبًاً بِهِ مَوَاضِعُ الْفَاقَةِ وَالْخَلَاتِ^۲، وَمَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِتَقْسِيمِهِ فِيمَنْ قِبَلَنَا).

این تعبیر نشان می‌دهد که اموال خراجیه و زکات که از یک محل گردآوری می‌شود باید بخش مهمی از آن صرف نیازمندان محل گردد و آنچه اضافه می‌ماند به مرکز حکومت ارسال شود تا در نیازمندی‌های آن مرکز صرف گردد.

۱. «ذیدت» از ریشه «ذود» بر وزن «ذوب» به معنای منع کردن گرفته شده است.

۲. «الخلات» جمع «خله» به معنای فقر و از ریشه «خلل» گرفته شده است، زیرا در زندگانی افراد فقیر خللی وجود دارد.

البّتّه ممکن است سؤال شود که پس چگونه در حالات پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَقْسِمُ صَدَقَةً أَهْلَ الْبَوَادِي فِي أَهْلِ الْبَوَادِي وَصَدَقَةً أَهْلَ الْحَضَرِ فِي أَهْلِ الْحَضَرِ»؛ رسول خدا زکات بادیه نشینان را در میان محروم‌مان آن‌ها تقسیم می‌کرد و زکات شهرنشینان را در میان محروم‌مان آن‌ها^۱. یعنی به جای دیگر منتقل نمی‌کردند؟

جوابش این است که صدقه در این روایت به معنای زکات است در حالی که در محل بحث، بخش مهمی از اموال بیت‌المال را مال‌الخارج تشکیل می‌دهد و آن تعلق به همه مسلمانان دارد، بنابراین نظر امام علیه السلام در این نامه تنها به زکات نیست و تعبیر به «مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ» شامل همه این‌ها می‌شود ولذا بخشی از آن را باید در محل و بخشی را در مرکز حکومت صرف کرد. تفاوت «ذَوِي الْعِيَالِ» با «الْمَجَاعَةِ» این است که در دومی تنها به گرسنگان اشاره می‌کند؛ خواه عیالاتی داشته باشدند یا نه و عنوان اول اشاره به کسانی است که افرادی تحت تکفل دارند و برای غذا یا مسکن و نظیر آن نیازمندند. تفاوت «مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ» و «مَوَاضِعَ الْخَلَّاتِ» این است که «فاقه» فقر شدیدتری را بیان می‌کند. اشاره به این که تمام اصناف فقرا و نیازمندان را باید در نظر بگیرند و به هر کدام به تناسب حاجاتشان بهره‌ای از مال الله بدهنند.

سرانجام در هفتمین و آخرین دستور می‌فرماید: «به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر مسکن می‌گزینند اجاره‌بها نگیرند، زیرا خداوند سبحان می‌فرماید: «و در این سرزمین «عاکف» و «بادی» یکسان‌اند»؛ (وَمَرْأَهُلَ مَكَّةَ إِلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءُ الْعَاكِفُ^۲ فِيهِ وَالْبَادِ^۳»).

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۵۴، ح ۸.

۲. «الْعَاكِفُ» از ریشه «عکوف» بر وزن «وقوف» به معنای روی آوردن به چیزی و ملازمت و اقامت در چیزی

آنگاه به تفسیر واژه «العاکف» و «الباد» می‌پردازد، می‌فرماید: «منظور از «عاکف» کسی است که در آن سرزمین اقامت دارد و منظور از «بادی» کسی است از غیر اهل مکه که برای حج به مکه می‌آید»؛ (فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِيُّ: الَّذِي يَحْجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ).

آنگاه امام علی^{علیہ السلام} نامه خود را به عنوان حسن ختم با دعای جامع و کوتاهی پایان می‌دهد، می‌فرماید: «خداوند به ما و شما توفیق انجام اعمالی را دهد که موجب رضا و محبت اوست، والسلام»؛ (وَفَقَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابَّةِ وَالسَّلَامِ).

نکته

آیا استفاده از خانه‌های مکه برای همه مباح است؟

ظاهر عبارت امام علی^{علیہ السلام} در این نامه در بد و نظر این است که اهل مکه حق ندارند از زوار بیت الله که از خارج این شهر می‌آیند دربرابر سکونت در خانه‌های مکه مال‌الاجاره‌ای دریافت کنند. در این‌که آیا این حکم به عنوان حرمت است یا کراحت؟ در میان فقهای شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد.

بعضی از فقهای اهل سنت؛ مانند «مالک» و «ابو حنیفه» این امر را جائز ندانسته‌اند، ولی «شافعی» قائل به جواز است و از «احمد حنبل» نیز دو روایت نقل شده است که گفته‌اند صحیح‌تر همان روایت منع است.

در میان فقهای شیعه نیز نظریه واحدی نیست، هرچند مشهور جواز است

→ (البته ملازمتی توأم با احترام) گرفته شده و این تعبیر در آیه شریفه اشاره به اهل مکه است که در آن جا اقامت دارند.

۳. «الباد» این واژه در اصل «البادی» بوده که یاء آن به دلیل تخفیف افتاده است و «بادی» به معنای مسافر و کسی است که از بادیه آمده و در این‌جا منظور غیر اهل مکه است.

۴. «محاب» اکثر ارباب لغت آن را جمع محبت می‌دانند و بعضی جمع «محبوب»، این احتمال نیز هست که جمع «محب» یعنی حب و محبوبیت باشد البته این اختلافات چندان تفاوتی در معنا ایجاد نمی‌کند.

ولی از «شیخ طوسی» عدم جواز به طور مطلق نقل شده است و بزرگان متأخرین نیز قائل به جوازند. صاحب جواهر نیز جواز را ترجیح می‌دهد.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَتْ مَكَّةً لَيْسَ عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا بَابٌ وَكَانَ أَوَّلُ مَنْ عَلَقَ عَلَى بَابِهِ الْمُضْرَاعِينَ مُعَاوِيَةً بْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَلَيْسَ يَنْسَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَمْنَعَ الْحَاجَ شَيْئًا مِنَ الدُّورِ وَمَنَازِلِهَا؛ در آغاز خانه‌های مکه در نداشت نخستین کسی که برای خانه خود در مکه در گذاشت معاویه بود و سزاوار نیست هیچ‌کس حجاج را از خانه‌ها و منازل مکه منع کند». ^۱

تعییر «سزاوار نیست» هم دلیل بر کراحت است؛ اما کلام امام علیه السلام گرچه به ظاهر دلالت بر حرمت اخذ مال الاجاره می‌کند؛ ولی به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود استدلال به آیه شریفه «سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَارِ» جلوی این ظهور را می‌گیرد، زیرا این جمله که در آیه ۲۵ سوره حج آمده وصف برای مسجدالحرام است و مفهومش این است که همه مسلمانان چه کسانی که از خارج مکه می‌آیند و چه اهل مکه در استفاده از مسجدالحرام یکسان‌اند و کاری به خانه‌های مکه ندارد، بنابراین مسجدالحرام چیزی است و خانه‌های مکه که موضوع سخن ماست چیز دیگری است و رابطه‌ای بین این دو از نظر حکم و موضوع نیست جز رابطه جوار و همسایه بودن، و این رابطه تناسب با استحباب دارد نه وجوب، یعنی ظهور کلام را از معنای حقیقی که الزام است به معنای مجازی که استحباب است منصرف می‌کند.^۲

به هر حال از مجموع روایات و ادلیه‌ای که در این مسئله وجود دارد همان کراحت استفاده می‌شود و شاید سیره مسلمانان نیز این معنا را تأیید کند.^۳

۱. تهذیب، ج ۵، ص ۴۲۰، ح ۱۰۴.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۷۴.

۳. برای توضیح بیشتر به جواهر الكلام، ج ۲۰، ص ۴۸ به بعد و الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۲۲ (در واژه ربا) مراجعه شود.

۶۸

وَمِنْ كِتَابِ لِهٗ عَلِيهِ الْبَسْلَامُ

ا ا ا ب ا خ ت

علیهم السلام

۱

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در عنوان آمده امام علی^ع این نامه را پیش از دوران خلافت برای سلمان فارسی نگاشته و در آن بر ناپایداری دنیا و ترک اعتماد به آن تأکید فرموده است؛ دنیا را به مار خوش خط و خالی تشبيه فرموده که ظاهری فربینده و باطنی کشنده دارد و مخصوصاً روی ناپایداری نعمت‌ها و لذات دنیا تأکید فرموده است.

۱. سند نامه:

بخش اول این نامه را مرحوم کلینی پیش از شریف رضی در جلد دوم اصول کافی آورده است ولی اشاره‌ای به این‌که نامه‌ای بوده که به «سلمان فارسی» نگاشته شده نکرده است و همچنین شیخ مفید آن را در ارشاد و قاضی قضایی در دستور معالم الحكم و مرحوم شیخ ورام در تنبیه الخواطر آورده‌اند با تفاوت‌هایی که نشان می‌دهد از مصادری غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. در ضمن مرحوم سید رضی قسمت اول این نامه را در کلمات قصار، حکمت ۱۱۹ ذکر کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۵۲).

Ç oÅBi ;B-w ÑUB,Bv ½ °: d °ÄX/B»k°ÄX/B»Bi ,k ÄM/A
 S «Ü AB°,B½ - «Åì â ;B«½ Id B½ ÜP,B ù I Ä B Å
 ¼ UB/nme A BM/4 UB/ai »Ç f ;BU e B o U ,BçAù j ½ M
 A «Å T h { An o w AB ù ¼B-çAB af BLeB ¼Bi ;B«½
 /z v°A ,xBd A A «Å T pAB «A A n md ½

تر جمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی، بدان ای سلمان!) دنیا فقط به «مار» شبیه است که به هنگام لمس کردن، نرم به نظر می‌رسد؛ ولی در باطنش سمی کشنده است، بنابراین از هر چیز دنیا که توجه تو را به خود جلب کند صرف نظر کن (خواه مال باشد یا مقام و یا لذات هوس‌آلود) زیرا جز مدت کمی در کنار تو نخواهد بود، غم و غصه دنیا را از خود کنار بزن، زیرا که به فراق و جدایی و دگرگونی حالات آن یقین داری و در آن زمان که بیش از هر وقت به آن دل بسته‌ای و با آن انس گرفته‌ای، بیشتر از آن بر حذر باش، زیرا هر زمان دوست دنیا به امری شادی‌آفرین دل‌بستگی پیدا کند دنیا او را به طرف مشکل و ناراحتی می‌راند و هر زمان با آن انس گیرد او را از آن حالت جدا ساخته در وحشت فرو می‌برد. والسلام.

شرح و تفسیر

دنیا چون مار خوش خط و حال است

گرچه بسیاری از مفسّران محتوای این نامه را روشن دانسته و از شرح و بسط آن صرف نظر کرده‌اند ولی نکاتی دارد که لازم است به آن توجه شود.

امام علیه السلام در آغاز این نامه تشبيه گویایی برای دنیا ذکر کرده، می‌فرماید: «اما بعد از حمد و ثنای الهی، بدان ای سلمان! دنیا فقط به «مار» شبیه است که به هنگام لمس کردن، نرم به نظر می‌رسد؛ ولی در باطنش سمی کشنده است»؛ (أمّا بعْدُ، فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ الْحَيَّةِ: لَيْسُ مَسْهَا، قَاتِلٌ سَمْهَا^۱).

این دوگانگی ظاهر و باطن به صورت‌های مختلفی در کلمات امام علیه السلام آمده است در این جانرم بودن ظاهر و قاتل بودن سم درونی ذکر شده و در جایی دیگر تشبيه به زن زیبایی شده که شوهرانش را یکی بعد از دیگری به قتل می‌رساند^۲ و گاه تشبيه به آبگاهی شده که آبش گوارا؛ ولی مسیر ورود در کنار آب خطرناک و هلاکت‌بار است.^۳ تمام این تشبيهات اشاره به یک مطلب است و آن این‌که دنیا ظاهری جالب و دلپذیر؛ اما باطنی آلوه و خطرناک دارد.

سپس امام علیه السلام به دنبال این تشبيه گویا و بیدار کننده چند دستور به سلمان فارسی پروردید می‌دهد:

نخست می‌فرماید: «بنابراین از هر چیز دنیا که توجّه تو را به خود جلب کند صرف نظر کن (خواه مال باشد یا مقام و یا لذات هوس‌آلود)؛ (فَأَعْرِضْ عَمَّا يُعْجِبُكَ فِيهَا).

آن‌گاه دلیلی برای آن ذکر می‌کند، می‌فرماید: «زیرا جز مدت کمی در کنار تو نخواهد بود»؛ (لِقَلَّةِ مَا يَصْحِبُكَ مِنْهَا).

اشاره به این‌که عمر دنیا کوتاه است و انسان عاقل به آن دل نمی‌بندد.

بعضی از شارحان، تفسیر دیگری برای این جمله کرده و گفته‌اند: منظور این

۱. «سَمٌّ» به هر ماده کشنده می‌گویند (این واژه باضم، فتح و کسر سین خوانده می‌شود و جمع آن «سحوم» است).

۲. «أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارُ غَرَارَةً حَدَّاعَةً تَشْكُحُ فِي كُلِّ يَوْمٍ بَغْلًا وَتَقْلُلُ فِي كُلِّ لَيْلَةً أَهْلًا» (نهج السعاده، ج ۳، ص ۱۷۴).

۳. «فَإِنَّ الدُّنْيَا رَنِيقٌ مَشْرُبُهَا رَدْغٌ مَشْرَعُهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۸۳).

است که آنچه از متع دنیا با خود می‌بری بسیار کم است (و فراتر از کفن نیست)^۱ ولی جمله بعد نشان می‌دهد که تفسیر اول مناسب‌تر است.

در دستور دوم می‌افزاید: «غم و غصه دنیا را از خود کنار بزن، زیرا که به فراق وجودایی و دگرگونی حالات آن یقین داری»؛ (وَضَعْ عَنْكَ هُمُومَهَا، لِمَا أَيْقَنَتْ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا، وَتَصْرُفِ حَالَاتِهَا).

بدیهی است که انسان به چیزی دل می‌بندد که مدتی طولانی با او باشد و دگرگون نشود مثلاً خانه‌ای که امروز در اختیار من است و فردا در اختیار دیگری و هر روز ساکنی دارد چیزی نیست که انسان به آن دلستگی پیدا کند.

جمله «تَصْرُفِ حَالَاتِهَا» اشاره به این است که دنیا افزون بر این که عمرش کوتاه است در همان مدتی که با ماست یکنواخت نیست و پیوسته در حال دگرگونی است. فی‌المثل هرکسی ممکن است چند روز زمامدار شود ولی در همان چند روز هم آرامشی نیست و هر روز حادثه و مشکلی دارد.

در دستور سوم می‌فرماید: «در آن زمان که بیش از هر وقت به آن دل بسته‌ای و با آن انس گرفته‌ای، بیشتر از آن بر حذر باش، زیرا هر زمان دوست دنیا به امری شادی‌آفرین دل‌بستگی پیدا کند دنیا او را به طرف مشکل و ناراحتی می‌راند و هر زمان با آن انس گیرد او را از آن حالت جدا ساخته در وحشت فرو می‌برد. و السلام»؛ (وَكُنْ آنَسَ مَا تَكُونُ بِهَا، أَحْذَرَ مَا تَكُونُ مِنْهَا؛ فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلُّمَا اطْمَانَ وَالسَّلَامُ)؛ (وَكُنْ آنَسَ مَا تَكُونُ بِهَا، أَحْذَرَ مَا تَكُونُ مِنْهَا؛ فَإِنَّ صَاحِبَهَا كُلُّمَا اطْمَانَ وَالسَّلَامُ).

۱. بنابر این تفسیر، «ما» موصوله و بنابر تفسیر اول «ما» اشاره به زمان است.

۲. «أَشْخَاصٌ» از ریشه «أشخاص» به معنای بیرون راندن و خارج ساختن و ریشه آن «شخوص» به معنای بلند شدن است.

۳. «ایناس» از ریشه «أنس» به معنای انس گرفتن است.

۴. «ایحاش» از ریشه «وحشت» به معنای به وحشت افکیدن است.

اشاره به یکی از شگفتی‌های دنیا که بسیاری از اموری که بیشتر برای انسان اطمینان‌آفرین است متزلزل تر است و یا از بسیاری از کسانی که به آن‌ها بیشتر اعتماد می‌کند ضربه سنگین‌تری می‌خورد و این‌ها نشان می‌دهد که هیچ‌چیز دنیا قابل اعتماد نیست و عاقل نباید به آن دل خوش کند. تاریخ دنیا نیز گواه صدقی بر این حقیقت است؛ بسیار اتفاق افتاده که محکم‌ترین حکومت‌ها یک‌شبه دگرگون شده و قوی‌ترین زمامداران یک‌روزه جای خود را به دیگری داده‌اند.

شاعر شیرین زیان معاصر در این باره زیبا سروده است:

فکرت مکن نیامده فردا را
بی‌مهری زمانه رسوا را
فرصت شمار وقت تماشا را
مشمار جدی و عقرب و جوزا را
از جای کنده صخره صمّا را
نشناختیم خود الف وبـا را
برکیش بد، برهمن و بودا را
نستوان شناخت پـّه و عنقا را
بس دیر کشته این گـل رعنـا را

ای دل، عبـث مخور غم دنـیا را
بـشکاف خاک را و بـین آنـگـه
ایـن دـشت خـوابـگـاه شـهـیدـان است
از عـمـر رـفـته نـیـز شـمـارـی کـن
ایـن جـوـیـار خـردـکـه مـیـبـینـی
آـمـوزـگـار خـلقـشـدـیـم اـمـا
بتـسـاخـتـیـم درـدل وـخـنـدـیـدـیـم
درـدام رـوـزـگـار زـیـکـدـیـگـر
ایـبـاعـبـانـ، سـیـاهـ خـزانـ آـمـدـ

نکته‌ها

۱. سلمان فارسی کیست؟

سلمان فارسی به یقین یکی از بزرگان صحابه پیغمبر ﷺ بود و در روایتی از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «أَمْرَنِي رَبِّي بِحُبٍ أَرْبَعَةً وَأَخْبَرْنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ»

عَلِيٌّ وَأَبُو ذِرٍّ وَالْمِقْدَادُ وَسَلْمَانٌ؛ خداوند به من دستور داده که به چهار نفر محبت (ویژه) بورزم و به من خبر داده که او آنها را دوست دارد و آنها علی و سلمان و ابوذر و مقداد هستند.^۱

درباره عظمت مقام سلمان و شرح حال او کتاب‌ها و مقالات متعددی نوشته شده است و مورخان قدیم و جدید او را به عظمت ستوده‌اند؛ از جمله از عایشه نقل کرده‌اند که پیغمبر اکرم شب‌هنگام با سلمان مجلسی داشت و گاه به قدری طولانی می‌شد که خواب بر ما چیره می‌گشت.^۲ در این مجلس چه مسائلی میان رسول خدا و سلمان رد و بدل می‌شد؟ تنها خدا و رسولش می‌دانند.

در حالات او نوشته‌اند که هر چند در اصل از نسل شاهان قدیم ایران بود؛ ولی خود را فقط به اسلام و به رسول خدا^{علیه السلام} منتب می‌دانست و می‌گفت: خداوند به وسیلهٔ محمد مرا آزاد کرد و به وسیلهٔ او مقام را بالا برد و به وسیلهٔ او بی‌نیازم ساخت. درود بر محمد و آل محمد؛ حسب و نسب من همین است و بس.^۳ پیامبر^{علیه السلام} نیز با جمله «سَلْمَانُ مِنَ الْأَهْلِ الْبَيْتِ» این سخن او را تأیید فرمود ولذا به او سلمان محمدی گفتند.

نیز در حالات او آمده که هر سال سهم او از بیت‌المال پنج هزار درهم بود؛ ولی همه آن را در راه خدا اتفاق می‌کرد و از دست‌رنج خود زندگی بسیار ساده‌اش را اداره می‌نمود و می‌گفت: من دوست ندارم از غیر دست‌رنج خود استفاده کنم، چراکه پیغمبر اکرم^{علیه السلام} می‌فرمود: «مَا أَكَلَ أَحَدُكُمْ طَغَامًا قَطُّ خَيْرًا مِنْ عَمَلٍ يَدِهِ؛ هِيَّاجَسٌ از شما طعامی بهتر از آنچه از دست‌رنجش به دست آمده هرگز نخورد هاست».^۴

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۱.

۲. سفينة البحار، ج ۴، ص ۲۴۶، فضائل سلمان.

۳. امالی طوسی، ص ۱۴۷.

۴. فی ظلال نهج البلاغة، ج ۴، ص ۱۷۷.

البته در روایتی در کافی آمده است که او به اندازه نیاز سال خود از آن بر می داشت (و بقیه را انفاق می کرد) این دو حدیث با هم منافاتی ندارد ممکن است حدیث اول مربوط به زمانی باشد که سلمان تاب و توان کار کردن را داشته و حدیث دوم مربوط به هنگامی که برادر کهولت توانایی خود را از دست داده بود.

مرحوم علامه مجلسی در شأن ورود حدیث «سَلْمَانُ مِنَ الْأَهْلِ الْيَيْتِ» نقل می کند که روزی سلمان فارسی وارد مجلس رسول خدا علیه السلام شد. حاضران او را گرامی داشتند و به احترام سن و سال و ارتباط زیاد وی با پیغمبر اکرم علیه السلام او را به صدر مجلس هدایت کردند. ناگهان «عمر» وارد شد، نگاهی به او کرد و گفت: این مرد عجمی که در میان عرب ها در بالا نشسته کیست؟ پیغمبر اکرم علیه السلام (ناراحت شد و) به منبر رفت و خطبهای خواند و فرمود: همه انسان ها از زمان خلقت آدم تا امروز؛ مانند دندانه های شانه برابرند «لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَخْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالْتَّقْوَىٰ؛ عَرَبٌ بِرَعْجٍ وَسَفِيدٌ بِوَسْتٍ بِرَسِيَّهٍ بِرَتْرِيٍّ نَدَارَدْ جَزْ بِتَقْوَاهٍ» سپس افزود: «سَلْمَانُ بَحْرٌ لَا يَنْزِفُ وَكَنْزٌ لَا يَنْفَدُ سَلْمَانُ مِنَ الْأَهْلِ الْيَيْتِ سَلْسَلٌ يَمْنَحُ الْحِكْمَةَ وَيُؤْتِي الْبُرْهَانَ؛ سَلْمَانٌ دریای عمیقی است که آبش تمام نمی شود و گنجی است که پایان نمی گیرد سلمان از ما اهل بیت است سلمان آبشری است که پیوسته علم و دانش و برهان از او فرو می ریزد». ۱

از بعضی روایات نیز استفاده می شود: سلمان از کسانی بود که بعد از رحلت پیغمبر اکرم علیه السلام برای حمایت از خلافت علی علیه السلام آماده شد؛ ولی چون او و یارانش در اقلیت واقع شدند سکوت اختیار کردند. ۲

روایات فراوان دیگری در فضیلت سلمان نقل شده که از نهایت عظمت مقام او پرده بر می دارد از جمله در حدیثی از رسول خدا علیه السلام آمده است که فرمود: «لَوْ

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۴۸، ح ۶۴.

۲. همان، ص ۳۲۸، ح ۳۶ و ۳۷.

کَانَ الدِّينُ فِي الْثُرْيَا لَنَالَهُ سَلْمَانٌ؛ اگر دین در اوچ آسمان باشد سلمان به آن می‌رسد).^۱

در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که فرمود: «سَلْمَانُ الْفَازِسِيُّ كَلْعَمَانِ الْحَكِيمِ؛ سلمان فارسی همچون لقمان حکیم است».^۲

او در عصر خلیفه دوم پیشنهاد حکومت مدائن را که درواقع اشرف بر تمام ایران داشت بهدلیل ملاحظاتی که روشن است پذیرفت و در سال ۳۵ یا ۳۶ هجری، اواخر خلافت عثمان (و طبق روایتی در اواخر خلافت عمر) دیده از جهان فروبست و در همانجا به خاک سپرده شد و قبر او هم اکنون زیارتگاهی در نزدیکی مدائن است.

از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که امیر مؤمنان علیه السلام به وسیله طی‌الارض از مدینه به مدائن آمد و سلمان فارسی را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز خواند و به خاک سپرد.^۳

۲. مثل‌های دنیا در قرآن و روایات اسلامی

از آن‌جا که سرگرمی‌های دنیا ولذاید مادی و مظاهر فریبند آن غالباً انسان‌ها را از درک باطن آن - با این‌که چندان پوشیده نیست - غافل می‌سازد برای هشدار به افراد غافل و بی‌خبر و حتی به مؤمنان آگاه، مثل‌های مختلفی در قرآن مجید و روایات اسلامی بیان شده که هر یک، از دیگری گویاتر و بیدار کننده‌تر است از جمله:

۱. دنیا به آب بارانی تشبیه شده است که از آسمان نازل می‌شود، انبوه گیاهان پرورش می‌یابند و آثار حیات در همه چیز ظاهر می‌شود؛ اما بعد از چند ماه فصل

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۳۱۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۶.

۳. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۶۸، ح ۷.

خزان فرامی‌رسد؛ گیاهان، زرد و خشکیده، و بر های درختان پژمرده می‌شوند و همراه تندباد به هر سو پراکنده می‌گردند و آثار حیات برقیجه می‌شود:

﴿وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّياحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْدِرًا﴾.^۱

۲. همچون آبگاهی تیره و کدر است و یا همچون چشم‌های گل‌الود، آزمایشگاهی است هلاک‌کننده و نوری است که به‌زودی غروب می‌کند و سایه‌ای که از بین می‌رود و تکیه‌گاهی که رو به خرابی است: (فَإِنَّ الدُّنْيَا رِنْقٌ مَّسْرُبُهَا رَدْغٌ مَّسْرَعُهَا يُونْقٌ مَّنْظُرُهَا وَيُوبِقُ مَخْبِرُهَا غُرْوُرٌ حَائِلٌ وَضَوْءٌ آفِلٌ وَظِلٌّ زَائِلٌ وَسِنَادٌ مَّائِلٌ).

۳. دنیا همچون سایه ابرهاست که هرگز پایدار نیست و همچون صحنه‌های دل‌انگیز خواب‌هast ... و مانند عسلی است که مشوب با سم کشنده است: «إِنَّ الدُّنْيَا ظِلُّ الْغَمَامِ وَحُلْمُ الْمَنَامِ ... وَالْعَسْلُ الْمَشْوُبُ بِالسَّمِّ سَلَابَةُ النَّعْمِ أَكَالَةُ الْأَمْمِ جَلَابَةُ النَّفَمِ».^۲

۴. همانند کمانی است که تیر در چله آن گذاشته شده و اهل خود را نشانه‌گیری کرده است؛ کمانی که تیرش هرگز خطأ نمی‌رود و زخم و جراحتش مداوا نمی‌شود: «أَنَّ الدَّهْرَ مُوتَرٌ قَوْسَهُ لَا تُخْطِي سَهَامَهُ وَلَا تُؤْسَى جِرَاحَهُ».^۳

۵. دنیا همچون سایه انسان است (که در مقابل او بر زمین گسترده است) هرچه به دنبالش بدود دور می‌شود و اگر باشد می‌ایستد و پایدار می‌گردد: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَظِلَّكَ إِنْ وَقَفْتَ وَقَفَ وَإِنْ طَلَبْتَهُ بَعْدَ».^۴

۱. کهف، آیه ۴۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۸۳.

۳. غرر الحكم، ح ۲۱۶۶.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۵. غرر الحكم، ح ۲۲۱۴.

۶. دنیای فریبندۀ فریبکار همچون زن زیبایی است که هر روز شوهری
بر می‌گزیند و هر شب او را به قتل می‌رساند: «أَلَا وَإِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ غَرَّارٌ خَدَّاعٌ تَقْتُلُ
فِي كُلِّ يَوْمٍ بَعْلًا وَتَقْتُلُ فِي كُلِّ لَيْلٍ أَهْلًا». ^۱

۷. همچون مرکب سریع السیری است که اهلش بر آن سوار شده‌اند آن‌ها را با
خود می‌برد در حالی که در خواب‌اند: (أَهْلُ الدُّنْيَا كَرْكِبٌ يُسَارُ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ). ^۲

۸. همچون لباسی است که از اول تا آخر آن شکافته شده فقط نخی از آن باقی
مانده که هر زمان احتمال دارد آن نخ پاره شود و لباس فرو افتاد: «هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْلُ ثَوْبٍ
شَقَّ مِنْ أَوْلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَيَقْبَقِي مُسْتَعْلِقًا بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ يُوشَكُ ذَلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْقْطِعَ». ^۳

۹. دنیا همچون آب شور دریاست که هر قدر انسان از آن بیشتر بنوشد
عطشش فروزن‌تر می‌شود و سرانجام او را خواهد کشت: «مَثْلُ الدُّنْيَا مِثْلُ مَاءِ الْبَحْرِ
كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ ازْدَادَ عَطْشاً حَتَّى يَقْتُلَهُ». ^۴

۱۰. همچون پل و گذرگاهی است که باید از آن عبور کرد نه این‌که ایستاد و به
تعمیر آن پرداخت: «قَالَ الْمَسِيحُ لِلْحَوَارِيِّينَ: إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَاعْبُرُوهَا وَلَا
تَعْمُرُوهَا». ^۵

۱۱. عمر دنیا در مقایسه با آخرت بسیار کوتاه است همانند این که انگشت در
دریایی فرو کنی و بعد بیرون آوری آنچه بر انگشت می‌ماند در برابر آن دریا
چقدر است؟! «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ: مَا الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحَدُكُمْ
إِصْبَعَهُ فِي الْيَمِّ فَلَيُنْظُرْ بِمَ يَرِجِحُ». ^۶

۱. نهج السعادة، ج ۳، ص ۱۷۴.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۶۴.

۳. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۵۲.

۵. همان، ج ۱۴، ص ۳۱۹، ح ۲۰.

۶. همان، ج ۷۰، ص ۱۱۹.

۱۲. دنیا همچون سم کشنده است و افرادی که آن را نمی‌شناسند می‌خورند و هلاک می‌شوند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا كَالسَّمِ يَأْكُلُهُ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ». ^۱
۱۳. همانند دام است که افراد ناآگاه در آن می‌افتنند و گرفتار می‌شوند: «إِنَّمَا الدُّنْيَا شَرٌّ وَقَعَ فِيهِ مَنْ لَا يَعْرِفُهُ». ^۲
۱۴. همچون جیوهای است که گروهی به آن روی آورده‌اند و با خوردن آن رسوا گشته و در دوستی آن توافق کرده‌اند: «أَقْبَلُوا عَلَىٰ چِيفَةَ قَدْ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَاصْطَلَحُوا عَلَىٰ حُبَّهَا». ^۳
۱۵. مثل دنیا مثل سواری است که برای استراحت و خواب قیلوه در سایه درختی در تابستانی داغ پیاده می‌شود و بعد از ساعتی استراحت آن را ترک می‌گوید و می‌رود: «إِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رَاكِبٍ مَّرَّ لِلْقِيلُولَةِ فِي ظِلِّ شَجَرَةٍ فِي يَوْمٍ صَيْفِيٍّ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا». ^۴
۱۶. دنیا سرای عبور است نه دار اقامت: «الدُّنْيَا دَارٌ مَمِّ لَا دَارٌ مَقِرٌ». ^۵
۱۷. دریای عمیقی است که گروه زیادی در آن غرق و هلاک می‌شوند: «إِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ قَدْ غَرَقَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ». ^۶
۱۸. دنیا همانند مار خوش خط و خالی است که ظاهرش نرم است و در باطنش سم کشنده دارد. این مثل در آغاز نامه مورد بحث آمده بود.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۸۸.

۲. غرر الحكم، ح ۲۳۶۱.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹.

۴. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

۵. نهج البلاغه، حکمت ۱۳۳.

۶. کافی، ج ۱، ص ۱۵، ح ۱۲.

٦٩

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا ا ح ا ث ا د ا

عَلِيَّ اللَّهُ عَزَّلَهُ

۱

صفحه ۳۴۳

بخش اول

ÿ k , ½ A ȝ oe , ° e Ñ e A , d « TwA ¼ Ȑ U ˜ A ˜ Id M v -U
 Bé Ä M ˜ Bù , B« ½ Ü MB ˜ Bkº A ½ é ½ BM ˜ AA , Öd ° A ½ ø ˜ w BM

۱. سند نامه:

مرحوم خطیب نویسنده کتاب مصادر از دو قرینه استنباط می‌کند که این نامه در کتاب‌های دیگری جز نهج‌البلاغه (هر چند بعد از سید رضی) بوده است.

نخست این که مرحوم بحرانی در شرح نهج‌البلاغه بعد از ذکر این نامه می‌گوید: آیه مرحوم سید رضی آورده بخشی از نامه‌ای طولانی است که به حارث همدانی نوشته و مجموعه‌ای از اوامر و نواهی و تعلیم مکارم اخلاق و محاسن آداب است.

دوم این که مرحوم آمدی (متوفی ۵۵۰) بخش‌هایی از این نامه را در چند مورد از کتاب غرالحكم آورده و با توجّه به تفاوت‌هایی که نقل آمدی با نقل نهج‌البلاغه دارد چنین استنباط می‌شود که او هم دسترسی به منبع دیگری داشته است (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۷).

يُشَبِّهُ بعضاً، وآخراها لاحق بآيتها! وكلها حائل مفارق. وعظم اسم الله أن تذكره إلا على حق، وأكثرون ذكر الموت وما بعد الموت، ولا تسمن الموت إلا بشرط وعيق. وأحدى كل عمل يرضاه صاحبه لنفسه ويذكره لعامة المسلمين. وأحدى كل عمل يعملا به في السر، ويستحب منه في العلانية، وأحدى كل عمل إذا سئل عنه صاحبه أنكره أو اعتذر منه. ولا تجعل عرضك غرضاً لنبال القول، ولا تحدي الناس بكل ما سمعت به، فكفى بذلك كذباً. ولا تردد على الناس كل ما حدثوك به، فكفى بذلك جهلاً. واكتظم الغيبة، وتجاوز عن المقدمة، وأخلم عند الغضب، وأصفح مع الدولة، تكون لك العاقبة، وآسفة صلح كل نعمة أتعمتها الله عليك، ولا تضيئ نعمة من نعم الله عندك، ولغير عليك أثغر ما أنعم الله به عليك.

بخش دوم

B½ »Bí, °Bé a A v û»; ½ ¼ ÜU è ùA; «½ -° Äé ùA/4 A aAA
 MB nmeA / o i o ÄEj oi UB½ , oi l °ÖLo i ; ½ kÜU
 nB ½ A wA / leB MÄÄKeB °A½ Bi, aÅo « , AÑû ; ½
 ¼AA A äc üB °A ÄÄpB½ nmeA , ; -äv -° AB-] B Bi ß Äo A
 B Bi , yA w A ÄB½ B / «Ä B½ aÅ Ao cA/&A ÄB aÅ
 ½ Bi, aÅS è ù ; ½ »o « U/AoX A , ; Ti°A nÄ½ , ¼ B z° AoåBd ½
 B A °Ak z U Té Ä-] ? ùouB U , o z° AA M ½ ¾
 ÄBç ½ Bi , n ½ A -] ù &Ai ç A / MmÄlb½ A ù A&AÑ Iw ù
 Bo ÜU , BMÖùnA , jBÄoA ù v û» i jBi / B Aw B½ aÅ äBù &A
 ; ½ KM Bi , è ou°A ½ aÅBM ½/4 BB½ A , BçBz » B ûÅmi
 ù Mi ½ ÖMC A R -° A Mi q» ¼ A B / Bd ½ «ÅB k ÄJB éB
 , &Ao c , Öd a ½ oz° BMz° A/ Bi , yBv û° AleB ½ B / Bk° A c
 / è v° A , u M » ; ; ½ è Åk» Bi , Ké ÄEAmA / IBAK le A

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که ابن میثم بحرانی علیه السلام اشاره کرده این نامه مجموعه‌ای است از نصایح و اندرزها و اوامر و نواهی و دستوراتی برای بهتر زیستن، هم از نظر معنوی و هم مادی و دنیایی و درواقع یک دوره علم اخلاق به صورت فشرده است که عمل به آن به یقین مایه سعادت دنیا و آخرت هر انسانی است.

مخاطب امام علیه السلام در این نامه «حارث همدانی»^۱ است ولی درواقع همه شیعیان بلکه همه مسلمانان مقصودند. سی و سه دستور به حارث می‌دهد در عباراتی کوتاه و پرمعنا که هر کدام می‌تواند موضوع بحث مشروطی باشد.

* * *

۱. او از طایفه «بني همدان» و از یاران فداکار علی علیه السلام و یکی از فقهاء شیعه است که در پایان نامه شرح حال او خواهد آمد.

بخش اول

وَلَمْ سَكُنْ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَأَسْتَهِنْ صِحْمُهُ، وَأَحْلَلَ حَلَالَهُ، وَحَرَّمْ حَرَامَهُ،
وَصَدَقْ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ، وَاعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقَى مِنْهَا،
فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشَيْهُ بَعْضًا، وَآخِرَهَا لَاحِقٌ بِأَوْلَاهَا! وَكُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ
وَعَظِيمٌ اسْمُ اللَّهِ أَنْ تَذَكُّرُهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ، وَأَكْثَرُ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَ
الْمَوْتِ، وَلَا تَسْمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا دِشْرِطٌ وَثِيقٌ. وَأَحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ
صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَيُكْرِهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ. وَأَحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي
السُّرُّ، وَيُسْتَحِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَأَحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ
أَكْرَهُ أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ، وَلَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرْضاً لِنِبَالِ الْقَوْلِ، وَلَا تُحَدِّثْ
النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبَةً وَلَا تَرْدَ عَلَى النَّاسِ كُلَّ مَا
حَدَّدَوْكَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ جَهَلَةً وَأَكْظِمَ الْغَيْنِيَظَ، وَتَجَاهِرْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ،
وَأَحْلَمْ عِنْدَ الْغِرْبَبِ، وَاصْبَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ، تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ، وَاسْتَصْلَحْ كُلَّ
نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، وَلَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ، وَلْيُرِ
عَلَيْكَ أَنْرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ.

تر جمه

به ریسمان قرآن چنگ زن واژ آن اندرز بخواه، حلالش را حلال بشمر
و حرامش را حرام و آنچه را که از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده باور کن.
از حوادث گذشته دنیا برای باقی مانده و آینده عبرت گیر، چراکه بعضی از آن
شبیه بعضی دیگر است و پایانش به آغازش بازمی گردد و تمام آن متغیر و ناپایدار
است. نام خدا را بزر بشمار و جز به حق از او نام مبر (و هرگز به نام او به دروغ

سوگند مخور). بسیار به یاد مر و عالم پس از مر باش و هرگز آرزوی مر مکن مگر با شرطی مطمئن و استوار (این شرط که از اعمال خود مطمئن باشی). از هر عملی که صاحب‌ش آن را (فقط) برای خود می‌پسندد و برای عموم مسلمانان نمی‌پسندد برحذر باش و (نیز) از هر کاری که در نهان انجام می‌شود و در ظاهر شرم‌آور است حذر کن و نیز از اعمالی که اگر از صاحب‌ش پرسش شود آن را انکار می‌کند یا از آن پوزش می‌طلبد بپرهیز.

(هرگز) عرض و آبروی خود را هدف تیرهای سخنان مردم قرار مده و تمام آنچه را که (از این و آن) می‌شنوی برای مردم بازگو مکن، زیرا این کار برای آلو دگی تو به دروغ کافی است و (نیز) تمام آنچه را که مردم برای تو نقل می‌کنند تکذیب مکن، زیرا این کار برای نادانی تو کفایت می‌کند. خشمت را فرو بر و به هنگام قدرت (بر انتقام) گذشت کن و در موقع غصب، برداری نما و آنگاه که حکومت در دست توست عفو و مدارا کن تا عاقبت نیک برای تو باشد و از هر نعمتی که خداوند به تو داده است به طور صحیح بهره‌برداری کن و هیچ نعمتی از نعمت‌های خداوند را ضایع و تباہ مساز و باید اثر نعمت‌هایی که خداوند به تو داده است در تو دیده شود.

شرح و تفسیر

یک رشته اندرزهای مهم

امام علیه السلام - همان‌گونه که گفته شد - مجموعه‌ای از نصائح و اندرزهای ارزشمند را گردآوری کرده و برای حارت همدانی که از اصحاب خاص امام علیه السلام و از فقها و دانشمندان امت بود ارسال فرموده تا همگان از آن بهره گیرند.

نخست پیش از هر چیز دیگر درباره قرآن مجید توصیه اکید کرده، می‌فرماید: «به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن اندرز بخواه، حلالش را حلال بشمر و حرامش را حرام و آنچه را که از حقایق زندگی پیشینیان در قرآن آمده باور کن»؛ (وَتَمَسَّكْ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَاسْتَنْصَحْهُ، وَأَحِلَّ حَلَالَهُ، وَحَرَّمَ حَرَامَهُ، وَصَدَّقَ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ).

درواقع امام علیهم السلام نخست توصیه‌ای کلی درباره تمسمک به قرآن فرموده و سپس آن را با سه جمله شرح می‌دهد: اوّل این‌که گوش جان به نصایح قرآن بسپارد و اندرزهاش را استخراج کرده، به آن عمل کند. دوم این‌که حلال و حرامش را به رسمیت بشناسد؛ یعنی به آن عمل کند و هرگز از آن منحرف نشود. سوم: آنچه را که در قرآن درباره اقوام پیشین آمده از عوامل پیروزی و شکست و مجازات‌های الهی درباره اقوام سرکش و گنهکار، مورد توجه قرار دهد و از آن‌ها عبرت بگیرد، زیرا هدف قرآن تاریخ‌نویسی یا داستان‌سرایی نبوده، بلکه این بوده که آینده مسلمانان را در آیینه تاریخ گذشتگان به آنان نشان دهد همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولَئِكَ الْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى»؛ «به راستی در سرگذشت آن‌ها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود این‌ها داستان دروغین نبود». ^۱

جمله «وَصَدِّقْ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ» درواقع اشاره به تصدیق عملی است یعنی حقایقی را که از احوال گذشتگان و سرنوشت اقوام پیشین به دست می‌آید مورد توجه قرار ده و از آن درس بیاموز و عمل خود را با آن هماهنگ ساز.

در دومین دستور به‌سراغ وضع دنیا می‌رود و می‌فرماید: «از حوادث گذشته دنیا برای باقی‌مانده و آینده عبرت‌گیر، چراکه بعضی از آن شبیه بعضی دیگر است و پیانش به آغازش بازمی‌گردد و تمام آن متغیر و ناپایدار است»؛ (وَاعْتَبِرُ
بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا لِمَا بَقِيَ مِنْهَا، فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضًا، وَآخِرَهَا لَا حِقُّ بِأَوْلِهَا،
وَكُلُّهَا حَائِلٌ ^۲ مُفَارِقٌ ^۳). ^۴

۱. یوسف، آیه ۱۱۱.

۲. «حائل» از ریشه «حَوْل» و «حَيْلُه» بهمعنای چیزی که در میان دو چیز حاجب و مانع می‌شود و نیز بهمعنای تغیر و تبدل آمده و در عبارت بالا معنای دوم اراده شده است؛ یعنی نعمت‌های دنیا دائمًا در تغییر است.

۳. «مُفَارِق» بهمعنای چیزی است که جدا می‌شود؛ یعنی نعمت‌های دنیا پایدار نیست.

این سخن اشاره به این واقعیت است که حوادث تاریخی و آنچه در دنیا می‌گذرد گرچه به ظاهر حوادث جدیدی است؛ اما هرگاه نیک در آن بیندیشیم می‌بینیم نوعی تکرار است و به تعبیر معروف «تاریخ تکرار می‌شود» و اصولی که بر آن حاکم است یکسان است، همان‌گونه که امام علیه السلام در خطبه ۱۵۷ می‌فرماید: «إِنَّ الدَّهْرَ يَجْرِي بِالْبَاقِينَ كَجَرْيِهِ بِالْمَاضِينَ؛ دُنْيَا بِرَأْيِ كَسَانِي كَهْ امْرُوْزِ باقِي مانده‌اند همان‌گونه جریان دارد که برای گذشتگان جریان داشت».

امام علیه السلام در یکی دیگر از خطبه‌های نورانی خود که مرحوم علامه مجلسی آن را از امالی صدق نقل کرده است، می‌فرماید: «الْمَاضِي لِمُقِيمٍ عَبْرَةٌ وَالْمَيِّتُ لِحَيٍ عِظَةٌ وَلَيْسَ لِأَمْسٍ مَضَى عَوْدَةً وَلَا الْمَرْءُ مِنْ غَدٍ عَلَى ثِقَةٍ؛ گذشته عبرتی است برای امروز و مردگان پند و اندرزی برای زندگان‌اند. روزی که گذشت هرگز بازنمی‌گردد و به فردا نیز اطمینانی نیست».^۱

تفاوت این جمله با جمله قبل (وَصَدْقٌ...) در این است که امام علیه السلام در جمله‌های سابق اشاره به احوال اقوام پیشین و سرنوشت تاریخی آن‌ها می‌کند؛ ولی در این جمله اشاره به حوادث روزگار می‌فرماید؛ مواردی چون آفات، بلایا، کامیابی‌ها و ناکامی‌ها، مر و میر دوستان و عزیزان و بی‌مهری زمانه رسوای مفهوم مجموع این کلمات آن است که اگر انسان اصول کلیدی زندگی بشر و حوادث جهان را با مطالعه تواریخ پیشین دریابد می‌تواند حوادث امروز و آینده خود را به طور اجمالی کشف کند و دربرابر آن‌ها موضع مناسبی بگیرد.

تعبیر «خائل» درباره حوادث دنیا اشاره به زوال آن‌هاست و تعبیر «مفافق» اشاره به جدایی آن‌هاست یعنی ممکن است زایل نشود و از بین نرود ولی از ما جدا گردد و دور شود.

سپس در سومین دستور می‌فرماید: «نام خدا را بزر بشمار و جز به حق از او

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۸۰، ح ۴.

نام مبر (و هرگز به نام او به دروغ سوگند مخور)؛ (وَعَظِّمِ اسْمَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ). همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است: «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِّيَمَانِكُمْ أَنْ تَبْرُوا وَتَتَقْوَى وَتُصْلِحُوا بَيْنَ النَّاسِ»؛ «خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید؛ و برای این‌که نیکی کنید، و تقوای پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (با سوگند خود به خداوند مانع تراشی نکنید)».۱

اشاره به این‌که بعضی برای ترک نیکی به مردم و اصلاح در میان آن‌ها سوگند یاد می‌کردند و آن را مانع از کار خیر می‌پنداشتند و درواقع قسمی ناحق می‌خوردند که قرآن آن‌ها را از آن نهی کرده است. سخن امام علیؑ نیز در این جا ناظر به آن و امثال آن است.

آن‌گاه در چهارمین و پنجمین اندرز می‌فرماید: «بسیار به یاد مر و عالم پس از مر باش و هرگز آرزوی مر مکن مگر با شرطی مطمئن واستوار (این شرط که از اعمال خود مطمئن باشی)؛ (وَأَكْثِرُ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَمَا بَعْدَ الْمَوْتِ، وَلَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثَيْقٍ)».۲

یاد مر و زندگی پس از آن انسان را از هوای پرستی و حرص برای اموال دنیا و آلودگی به انواع گناهان بازمی‌دارد و به او هشدار می‌دهد که آماده سفر آخرت باشد و زاد و توشہ لازم را برای آن سفر پر خطر فراهم سازد.

جمله «وَلَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ...» اوّلاً اشاره به این است که انسان نباید بدون اطمینان به ایمان و اعمال صالح آرزوی مر کند و ثانیاً چون برای هیچ‌کس جز معصومان هیچ اطمینانی به چنین شرطی نیست پیوسته از آرزوی مر خودداری کند.

قرآن مجید نیز گواه این معناست آن‌جا که درباره یهود می‌فرماید: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدُّرُرُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ حَالِصَةٌ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَابِقِينَ

۱. بقره، آیه ۲۲۴.

۲. «وثيق» به معنای مطمئن است و از ریشه «وثوق» گرفته شده است.

* وَلَنْ يَتَمَنُّهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْتُ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ؟ «بگو اگر (آنچنان که مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شماست نه سایر مردم پس آرزوی مر کنید اگر راست می‌گویید * ولی آن‌ها، هرگز به‌دلیل اعمال بدی که پیش از خود فرستاده‌اند هرگز آرزوی مر نخواهد کرد و خداوند از ستمکاران آگاه است».^۱

امام علیه السلام در ششمین، هفتمین و هشتمین اندرز مهم خود او را از سه چیز بر حذر می‌دارد؛ می‌فرماید: «از هر عملی که صاحب‌ش آن را (فقط) برای خود می‌پسندد و برای عموم مسلمانان نمی‌پسندد بر حذر باش و (نیز) از هر کاری که در نهان انجام می‌شود و در ظاهر شرم آور است حذر کن و نیز از اعمالی که اگر از صاحب‌ش پرسش شود آن را انکار می‌کند یا از آن پوزش می‌طلبد بپرهیز»؛ (واحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحْبُهُ لِنَفْسِهِ وَيُكْرَهُ لِعَامَةِ الْمُسْلِمِينَ. وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السُّرِّ، وَيُسْتَحَى مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ، وَاحْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحْبُهُ أَنْكَرَهُ أَوْ اعْتَدَرَ مِنْهُ).

امام علیه السلام نخست به همان چیزی اشاره فرموده که در بعضی از آیات قرآن و در روایات به طور گسترده آمده است که انسان آنچه را که برای خود می‌پسندد برای دیگران هم بخواهد و آنچه را که برای خود نمی‌پسندد برای دیگران نخواهد و به این ترتیب میان سود و زیان خود و دیگران فرقی نگذارد.

قرآن مجید از زبان حضرت شعیب علیه السلام می‌فرماید: «وَمَا أَرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ»؛ (من هرگز نمی‌خواهم چیزی را که شما را از آن بازمی‌دارم خودم مرتکب شوم).^۲

۱. بقره، آیات ۹۴ و ۹۵.

۲. این جمله در نسخه «صبحی صالح» به صورت فعل مجھول آمده است در حالی که مناسب و هماهنگ با جمله «برضاه» این است که به صورت فعل معلوم و ثلاثی مجرد در آید و در نسخه کتاب تمام نهج البلاغه بعضی از شروح نهج البلاغه به صورت «ویکرَهَ» با فعل معلوم و همراه با ضمیر مفعولی آمده است.

۳. هود، آیه ۸۸.

در آغاز سوره مطففین می فرماید: «وَيْلٌ لِّلْمُطْفَفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»؛ (وای بر کم فروشان آنان که وقتی برای خود چیزی از مردم با پیمانه می گیرند (حق خود را) به طور کامل دریافت می دارند؛ ولی هنگامی که برای دیگران پیمانه یا وزن می کنند کم می گذارند).^۱ حضرت در توصیه دوم، او را به هماهنگی ظاهر و باطن امر می کند و از اعمال مخفیانه ای که اگر آشکار شود خجل می شود برحذر می دارد. عجیب است که انسان از مردم کوچه و بازار خجالت بکشد؛ ولی از خدایی که «عالی الخفیة والاسرار» است شرم نداشته باشد و این نشانه ضعف ایمان است و عدم توجه به این حقیقت است که همه جای عالم محض خدادست.

در توصیه سوم، او را از اعمال خلافی پرهیز می دهد که نشانه اش این است که اگر از او سؤال کنند تو چنین عملی را انجام دادی؟ اگر بتواند آن را انکار می کند و اگر نتواند به عذرخواهی می پردازد.

به یقین هر کس از این سه کار پرهیز خوشبخت و سعادتمند و اهل نجات است؛ ولی متأسفانه رهروان این راه زیاد نیستند.

آنگاه در نهمین، دهمین و یازدهمین توصیه، حارت همدانی را از سه چیز نهی می کند: نخست می فرماید: «(هرگز) عرض و آبروی خود را هدف تیرهای سخنان مردم قرار مده»؛ (وَ لَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ^۲ غَرَضًا^۳ لِّنَبَالٍ^۴ الْقَوْلِ).

سپس می افراید: «و تمام آنچه را که (از این و آن) می شنوی برای مردم بازگو

۱. مطففین، آیات ۱-۳.

۲. «عِرْض» به معنای آبرو، حیثیت، شخصیت، ناموس و شرف آمده است. شاید به این اعتبار که اینها اموری است که عارض می گردد و ممکن است در معرض زوال قرار گیرد.

۳. «غَرَض» به معنای هدفی است که به سوی آن تیر انداخته می شود.

۴. «نَبَال» جمع «نَبَل» بر وزن «طَبْل» به معنای تیر است.

مکن، زیرا این کار برای آلو دگی توبه دروغ کافی است»؛ (وَلَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِبًا).

در خطبه ۱۴۱ خواندیم که امام علیہ السلام می فرماید: «أَمَا إِنَّهُ أَنِيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ؛ بَدَانِيدَ كَهْ میان حَقْ وَ باطِلْ تَنْهَا بَهْ انْدَازَهْ چهار انگشت فاصله است». کسی از آن حضرت پرسید: معنای این سخن چیست؟ آن حضرت چهار انگشت خود را جمع کرد و در میان چشم و گوشش گذاشت سپس فرمود: «الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ: سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ: رَأَيْتُ؛ باطِل آن است که بگویی شنیدم و حَقْ آن است که بگویی دیدم».

این سخن به قدری مشهور است که به شکل ضرب المثلی درآمده و در فارسی هم گفته می‌شود: میان حق و باطل چهار انجشت است.

سرانجام می فرماید: «(نیز) تمام آنچه را که مردم برای تو نقل می کنند تکذیب ممکن، زیرا این کار برای نادانی تو کفایت می کند»؛ (وَلَا تَرْعَدْ عَلَى النَّاسِ كُلَّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ، فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا).

امام علیه السلام در نخستین مرحله بر این معنا تأکید می‌کند که انسان خود را از مواضع تهمت دور سازد و از اعمال و رفتار و گفتاری که موجب سوء ظن مردم می‌شود و آن‌ها را به غایبت و تهمت و امی دارد بیرهیز د.

در حدیث معروفی که در سنن ابو داود از امام سجاد علیہ السلام نقل شده می خوانیم: صفیه (همسر پیغمبر ﷺ) می گوید: پیغمبر اکرم ﷺ در مسجد معتکف بود. من شب هنگام به زیارت آن حضرت رفتم. مدتی با او سخن گفتم سپس برخاستم که بازگردم او نیز با من آمد. در این هنگام دو نفر از مردان انصار از کنار ما عبور کردند. هنگامی که پیغمبر اکرم ﷺ را دیدند بر سرعت خود افزودند. پیغمبر ﷺ فرمود: آرام تر بروید این زن، صفیه (همسر من) است. آن دو نفر گفتند: سیحان الله ای رسول خدا! (این چه سخنی است که می فرمایید مگر ما درباره تو

شک کردیم؟) پیغمبر ﷺ فرمود: شیطان همچون خون در عروق انسان جریان دارد. من ترسیدم که گمان بدی در شما ایجاد شود». ^۱

وقتی پیغمبر اکرم ﷺ با آن قداستی که داشت و حسن ظنی که همه مردم به او داشتند این چنین رفتار کند تکلیف دیگران روشن است.

این نکته نیز شایان دقت است که جمله «وَلَا تُحَدِّثِ...» و جمله «لَا تَرْوَدَ...» درواقع ناظر به نهی از افراط و تفریط هستند؛ از یکسو انسان نباید آنقدر خوش باور باشد که هرچیزی را که می‌شنود بپذیرد و همه‌جا نقل کند و از سوی دیگر نباید آنقدر دیرباور و دارای سوء‌ظن باشد که در هرچه می‌شنود تردید کند، که اوّلی سبب اشاعه کذب و دومی نشانه جهل است.

سپس امام علیؑ چهار اندرز دیگر می‌دهد که شامل اندرزهای دوازدهم تا پانزدهم است، می‌فرماید: «خشم را فرو بر و به هنگام قدرت (بر انتقام) گذشت کن و در موقع غصب، برداری نما و آنگاه که حکومت در دست توست عفو و مدارا کن تا عاقبت نیک برای تو باشد»؛ (وَأَكْظِمْ^۲ الْعَيْظَ، وَتَجَاوِزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ، وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَاصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ، تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ).

این چهار دستور که قریب‌المعنى هستند با دقت تفاوت‌شان مشخص می‌شود؛ «کظم غیظ» مربوط به آن جاست که خشم وجود انسان را پر کرده گویا می‌خواهد از درون او خارج شود و او گلوی خود را می‌شارد تا خشمش بیرون نریزد. «وَتَجَاوِزْ عِنْدَ الْمَقْدَرَةِ» اشاره به آن جایی است که انسان بر دشمنش پیروز شده و می‌تواند انتقام بگیرد. امام علیؑ دستور می‌دهد انتقام جو مباش.

۱. سنن ابی‌داود، ج ۱، ص ۵۵۱، ح ۲۴۷۰.

۲. «أَكْظِمْ» صیغه امر است از ریشه «كَظْمٌ» بروزن «نظم» که در اصل به معنای بستن دهان مشک است. سپس به معنای فرو بردن خشم به کار رفته، گویی انسان گلوی خود را می‌شارد که خشم از درون او بیرون نماید همان‌گونه که گلوی مشک را می‌بندد تا آبی که درون آن است بیرون نریزد.

جمله «وَاحْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ» مربوط به جایی است که عوامل غصب فراهم شده ولی حلم و بردباری سبب می‌شود که انسان در مقابل کار خلاف، مرتکب خلافی نشود. «وَاصْفَحْ مَعَ الدُّولَةِ» اشاره به کسانی است که به حکومت می‌رسند و بسیار می‌شود که در این هنگام به تصفیه حساب‌های خود با مخالفان می‌پردازند؛ امام علیه السلام می‌فرماید: هرگز چنین کاری را نکن.

جمله «تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ؛ عاقبت نیک در انتظار توست» ممکن است به هر چهار جمله قبل برگردد.

این دستورات افزون بر این که در آیات قرآن و روایات اسلامی به صورت گسترده وارد شده، از اموری است که عقل و خرد به آن حکم می‌کند. زیرا اگر مردم پاسخ بدی را با بدی بدھند و به هنگام غصب طغيان کنند عکس العمل‌ها پشت سر هم رخ می‌دهد و خشونت‌ها شدت پیدا می‌کند و عداوت‌ها ریشه‌دار می‌شود و گاه به خون‌ریزی گسترده می‌انجامد و امنیت از همه گرفته می‌شود؛ اما با حلم و بردباری و عفو و مدارا و کظم غیظ، مفاسد و خشونت‌ها و عداوت‌ها در همان محل دفن می‌گردد و آرامش و امنیت و محبت و دوستی جای آن را می‌گیرد.

تاریخ زندگی پیغمبر اکرم علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام گواه زنده‌ای بر این است؛ هنگامی که پیغمبر اکرم علیه السلام مکه را فتح کرد می‌توانست از تمام جنایت‌کاران جنگی که در طول هشت سال به او آزار رسانده بودند واژ کسانی که در سیزده سالی که در مکه بود انواع مشکلات و اهانت‌ها و آزارها را برای آن حضرت فراهم کرده بودند انتقام بگیرد؛ ولی چنین نکرد و فرمان عفو عمومی صادر فرمود و امنیت و محبت جای نامنی و عداوت را گرفت.

امیرمؤمنان علیه السلام نیز با جنایت‌کاران جنگ جمل همین معامله را کرد و بعد از پیروزی همه را عفو فرمود در حالی که می‌دانست گروهی از آن‌ها آرام نخواهند نشست.

مرحوم مفید در کتاب ارشاد چنین نقل می‌کند که مردی از خویشاوندان امام سجاد علیه السلام (براشر کینه‌ای که داشت) نزد آن حضرت آمد و (در حضور جمع) به آن حضرت ناسزا گفت و دشنام داد. هنگامی که رفت امام علیه السلام به ما حاضران فرمود: شنیدید این مرد چه گفت؟ دوست دارم همراه من بیایید نزد او برویم تا ببینید چگونه به او پاسخ خواهم داد. عرض کردیم: آماده‌ایم؛ در حالی که دوست داشتیم امام علیه السلام پاسخ تندی به او بدهد و ما هم از آن حضرت تبعیت کنیم. هنگامی که امام علیه السلام کفش خود را برداشت و به راه افتاد این آیه را تلاوت می‌کرد: «وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱ فهمیدیم که نمی‌خواهد سخن تندی بگوید. هنگامی که به در خانه آن شخص رسید فرمود: بگویید علی بن الحسین است. آن مرد بیرون آمد در حالی که آماده بود دربرابر سخنانی که گفته از آن حضرت و همراهانش رفتار سوئی ببیند؛ ولی امام علیه السلام به او روی کرد و گفت: برادر! تو به مجلس ما آمدی و چنین و چنان گفتی اگر آنچه گفته‌ای در من بود من از خدا طلب آمرزش می‌کنم و اگر در من نبوده از خدا می‌خواهم که او تو را ببخشد. آن مرد پیشانی آن حضرت را بوسید و گفت: آنچه گفتم در تو نبود، بلکه در من بود (و به این ترتیب غائله مهمی فرو نشست).^۲ آن‌گاه امام علیه السلام در شانزدهمین و هفدهمین و هجدهمین اندرز خود می‌فرماید: «از هر نعمتی که خداوند به تو داده است به طور صحیح بهره‌برداری کن و هیچ نعمتی از نعمت‌های خداوند را ضایع و تباہ مساز و باید اثر نعمت‌هایی که خداوند به تو داده است در تو دیده شود»؛ (وَاسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةً أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ، وَلَا تُضِيِّعْ نِعْمَةً مِنْ نِعْمَةِ اللَّهِ عِنْدَكَ، وَلَيْرَ عَلَيْكَ أَثْرٌ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ).

این سه اندرز مربوط به نعمت‌ها و موهابت‌اللهی است؛ نخست دستور می‌دهد

۱. آل عمران، آیه ۱۳۴.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۱۴۵.

که از آن‌ها خوب بهره‌برداری شود و این‌که هر نعمتی در جای مناسب خود قرار گیرد؛ شکر آن قولًا و عملاً به جا آورده شود و بندگان نیازمند خدا از آن بهره‌مند گردند، زیرا عدم بهره‌برداری صحیح، موجب زوال نعمت است، همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ».^۱

بنابر این آیه، تغییر انسان‌ها که یکی از مصادیق آن، تغییر جایگاه نعمت و عدم استفاده مناسب از آن است، تغییر خدا را به دنبال دارد، که یکی از مصادیق آن، زوال نعمت است.

اندرز دوم، نقطه مقابل آن است و آن این‌که به عنوان تأکید، او را از ضایع کردن نعمت‌ها و مصادیق آن؛ مانند ناشکری، اسراف و تبذیر، بخل و تنگ‌نظری بر حذر می‌دارد.

در سومین دستور می‌فرماید: آثار نعمت خداوند باید در تو ظاهر باشد که این خود نوعی سپاسگزاری است؛ نه مانند ثروتمندانی که لباس کهنه می‌پوشند و همه‌جا اظهار فقر می‌کنند تا مبادا کسی از آن‌ها چیزی بخواهد.

* * *

۱. رعد، آیه ۱۱.

بخش دوم

وَاعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ نَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ، فَإِنَّكَ مَا نَقَدْمُ مِنْ حَيْرٍ يَبْقَى لَكَ ذُخْرٌ، وَمَا ذُوَّخْرٌ يَكُنْ لِغَيْرِكَ حَيْرٌ وَاحْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَفْيِلُ رَأْيُهُ، وَيُنْكِرُ عَمَلُهُ، فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبِرٌ بِصَاحِبِهِ، وَاسْكِنِ الْأَمْهَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ، وَاحْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَالْجَفْنَاءِ وَقَلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَأَوْحُزْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيَكَ وَإِيَّاكَ وَمَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ، فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ، وَمَعَارِيضُ الْأَفْتَنِ، وَأَكْثِرُ أَنْ تَنْتَظِرَ إِلَى مَنْ فَحْسَلَتْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ، وَلَا دُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَةِ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِلًا فِي سَيِّلِ اللَّهِ، أَوْ فِي أَمْرٍ تُعْذَرُ بِهِ، وَأَطْعَمَ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ، فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَأَضْلَلَهُ عَلَى مَا سِوَاهَا، وَخَادِعَ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَةِ، وَأَرْفَقْ بِهَا، وَلَا تَقْهِرْهَا وَحْدَهُ عَفْوَهَا وَدَشَاطِهَا، إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيْضَةِ، فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهِدَهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا، وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ آيِقُّ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا، وَإِيَّاكَ وَمَصَاحِبَةَ الْفُسَاقِ، فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقُ، وَوَقَرِ اللَّهُ، وَأَحْبِبْ أَحِبَّاءَهُ وَاحْذَرِ الْغَصَبَ، فَإِنَّهُ جُنْدُ عَظِيمٍ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسِ، وَالسَّلَامُ.

ترجمه

بدان که برترین مؤمنان کسانی هستند که خود و خانواده و اموالشان را تقدیم پروردگار می‌کنند (و رضای او را جلب می‌نمایند؛ آن‌ها از همه در این راه پیشگام‌ترند). از کارهای خیر هرچه از پیش بفرستی برای تو ذخیره خواهد شد

و آنچه (از مال و ثروت) باقی بگذاری خیرش برای دیگران خواهد بود (و حسابش برای تو) از همنشینی با کسی که فکرشن ضعیف و عملش زشت است بپرهیز، زیرا معیار سنجش شخصیت هر کس، یارانش هستند. در شهرهای بزر مسکن گزین، زیرا آن جا مرکز اجتماع مسلمانان است و از اماکن غفلت زا و خشونت‌آفرین و جاهایی که یاران مطیع خدا در آن کم‌اند بپرهیز و فکرت را به چیزی مشغول دار که به تو مربوط است. از نشستن بر دکه‌های بازارها اجتناب کن چون آن جا محل حضور شیطان و معرض فتنه‌هast است. بیشتر به افراد پایین تر از خود نگاه کن، زیرا این کار درهای شکر را به روی تو می‌گشاید.

روز جمعه پیش از آن که در نماز جمعه حاضر شوی مسافرت مکن مگر برای جهاد در راه خدا یا برای کاری که به راستی در آن معذور هستی. در تمام کارهایت فرمان خدا را اطاعت کن، زیرا اطاعت خداوند بر سایر امور برتری دارد و در انجام عبادت، نفس خود را بفریب (و آن را رام ساز) و با آن مداراکن و خویشتن را به عبادت مجبور نساز، بلکه بکوش آن را در وقت فراغت و بانشاط به جا آوری. مگر فرایضی که بر تو مقرر شده است که در هر حال باید آنها را به جا آوری و در موقعش مراقب آن باشی و بترس از آن که مر در حالی گریبانی را بگیرد که در حال فرار از خدا و در طلب دنیایی. از همنشینی با گنه‌کاران بپرهیز که بدی به بدی ملحق می‌شود (و معاشرت با آلودگان انسان را آلوده می‌سازد) خدا را بزر دار و محترم بشمار، و دوستانش را دوست بدار، از خشم و غصب بپرهیز که لشکری بزر از لشکریان شیطان است. والسلام.

شرح و تفسیر

راه رستگاری

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود به «حارث همدانی» و در نوزدهمین اندرز به او، از فدایکاری‌هایی که ذخیره یوم المیاد می‌شود سخن می‌گوید، می‌فرماید:

«بدان که برترین مؤمنان کسانی هستند که خود و خانواده و اموالشان را تقدیم پروردگار می‌کنند (و رضای او را جلب می‌نمایند؛ آن‌ها از همه در این راه پیشگام ترند)»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِيمَةً^۱ مِنْ نَفْسِهِ وَأَهْلِهِ وَمَالِهِ). منظور از این تقدیم، تنها جهاد در راه خدا با جان و مال و اهل نیست، بلکه هرگونه خدمتی را که انسان بتواند به آیین حق و بندگان خدا کند و از جان و مال و خانواده خویش مایه بگذارد شامل می‌شود؛ مانند اصلاح ذات‌البیان، شفاعت در نزد ظالمان، پرستاری بیماران و دردمندان، تعلیم و تربیت مردم، صرف نظر کردن از خواسته‌های نفس و مانند آن‌ها.

آن‌گاه امام علی^ع دلیل روشنی برای این سخن آورده، می‌فرماید: «از کارهای خیر هرچه از پیش بفرستی برای تو ذخیره خواهد شد و آنچه (از مال و ثروت) باقی بگذاری خیرش برای دیگران خواهد بود (و حسابش برای تو)»؛ (فَإِنَّكَ مَا تُقْدِمُ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَى لَكَ دُخْرٌ، وَمَا تُوْخِرُهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرٌ).

پس عاقل کسی است که از موهب و سرمایه‌های خدادادی به نفع خود و برای سعادت جاویدان خویش بهره گیرد نه کسی که برای دیگران ذخیره می‌کند که گاه کمترین چیزی از آن را برای او خیرات نخواهد کرد.

این همان چیزی است که قرآن مجید می‌فرماید: (وَمَا تُقْدِمُوا لَا نَقْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا)؛ (و) (بدانید) آنچه از کارهای نیک برای خود از پیش می‌فرستید آن را نزد خدا به بهترین وجه و بزر ترین پاداش خواهید یافت).^۲

نیز در جای دیگر می‌فرماید: (مَا عِنْدُكُمْ يَنْقُدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ)؛ (آنچه نزد شماست از بین می‌رود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند).^۳

۱. «تقدیمة» به معنای هدیه و چیزی است که پیشکش و تقدیم می‌کنند.

۲. مزمول، آیه ۲۰

۳. نحل، آیه ۹۶

آنگاه امام علیه السلام در بیستمین اندرز به مسأله مهم دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «از همنشینی با کسی که فکرش ضعیف و عملش زشت است بپرهیز، زیرا معیار سنجش شخصیت هرکس، یارانش هستند»؛ (وَاحْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَفِيلُ^۱ رَأْيُهُ وَيُنْكِرُ عَمَلَهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبِرٌ^۲ بِصَاحِبِهِ).

این نکته واقعیتی است که قرآن در مسأله ازدواج با صراحةً به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «الْخَبِيثَاتُ لِالْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِالْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِالطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أَوْلَئِكَ مُبَرَّوْنَ مَا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ»^۳ و در روایات اسلامی نیز کراراً به آن اشاره شده است:

در حدیثی از رسول خدا علیه السلام می‌خوانیم: «أَلْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلَيُنْظُرْ أَحَدُ كُمْ مَنْ يُخَالِلُ؛ انسان بر دین دوست خویش است، بنابراین هر یک از شما ببیند با چه کسی دوستی می‌کند».^۴

در حدیث دیگری از حضرت سلیمان علیه السلام نقل شده است: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَتَظَرُّرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ فَإِنَّمَا يُعْرَفُ الرَّجُلُ بِاْشْكَالِهِ وَأَقْرَانِهِ وَيُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَأَخْدَانِهِ؛ درباره هیچ‌کس حکمی نکنید تا زمانی که به دوستانش نگاه کنید، زیرا هرکس به وسیله همانند و دوستانش شناخته می‌شود».^۵

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تَصْحِبُوا أَهْلَ الْبَدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَصَيِّرُوا عِنْدَ النَّاسِ كَوَاحِدٍ مِنْهُمْ؛ با بدعت‌گذاران دوستی و همنشینی نداشته باشید که در نظر مردم همچون یکی از آنان خواهد شد».^۶

۱. «یفیل» از ریشه «فیل» بر وزن «میل» به معنای نادرست یا ضعیف بودن است و «رأی» در اینجا به معنای عقل و فکر است.

۲. «معتبر» به معنای وسیله آزمایش و معیار سنجش است و از ریشه «عربت» گرفته شده است.
۳. نور، آیه ۲۶.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۲، ح ۱۲.

۵. همان، ص ۱۸۸، ح ۱۷.

۶. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۳.

در وصیت امام علیہ السلام به فرزندش امام حسن علیہ السلام نیز پیش از این خواندیم که می‌فرماید: «قارِنْ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنْ أَهْلَ الشَّرِّ تَبِينْ عَنْهُمْ؛ به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آن‌ها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آن‌ها جدا گردد».

شاعر عرب نیز در شعر خود زیبا سروده است:

عَنِ الْمَرءِ لَا تَسْئَلْ وَسَلْ عَنْ قَرِينِهِ فَكُلْ قَرِينٌ بِالْمُقَارِنِ يَقْتَدِي
مطابق آن را شاعر فارسی زبان نیز آورده است:

تو اول بگو با کیان زیستی پس آن گه بگویم که تو کیستی
دلیل همه این‌ها یک چیز است و آن این‌که مجانست جاذبه‌ای دارد که افراد را
به هم نزدیک می‌کند و مجالست سبب انتقال صفات افراد به یکدیگر می‌شود.
سپس در بیست و یکمین توصیه، یکی از مسائل مهم اجتماعی را عنوان
می‌کند، می‌فرماید: «در شهرهای بزر مسکن گزین زیرا آن‌جا مرکز اجتماع
مسلمانان است»؛ (وَاسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جِمَاعٌ^۱ الْمُسْلِمِينَ).

شک نیست که زیستن در شهرهای بزر، روح و فکر انسان را گسترش می‌دهد، زیرا افکار بلند و کارهای عظیم و مراکز علمی و دانش و کتابخانه‌های بزر و حتی تجارتخانه‌های گسترده و کارخانه‌های عظیم، در این شهرها و اطراف آن‌هاست و این سبب نمو فکر و رشد استعداد انسان‌ها می‌شود. به عکس، زندگی در دهات و روستاهای هرچند از جهاتی آرام‌بخش‌تر و سالم‌تر است؛ ولی جلوی نمود و رشد و پرورش انسان را می‌گیرد.

از آن‌جا که در شهرهای بزر ممکن است مراکز فساد و افراد آلوده و ناباب باشند، امام علیہ السلام در ادامه این سخن در اندرز بیست و دوم خود می‌فرماید: «از

۱. «جماع» در این‌گونه موارد به معنای وصفی به کار می‌رود و به معنای محل اجتماع است.

اماکن غفلت‌زا و خشونت‌آفرین و جاهایی که یاران مطیع خدا در آن کم‌اند پیرهیز»؛ (وَاحْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَةِ وَالْجَفَاءِ وَقِلَّةَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَةِ الله).^۱

بنابراین، توصیه به سکونت در شهرهای بزر به این معنا نیست که انسان در مراکز آلوده آن سکونت یا رفت و آمد کند، بلکه با نیکان و پاکان و علماء و دانشمندان و اهل خیر که در این شهرها فراوان‌اند همنشین باشد.

بعضی از شارحان جمله «واحدَر...» را اشاره به روستاهای و مناطق کم جمعیت و کوچک دانسته‌اند؛ یعنی در نقطه مقابل شهرهای بزر؛ در حالی که ظاهر عبارت امام علیه السلام چنین نیست، بلکه همان‌گونه است که ذکر کردیم.^۲

سپس در بیست و سومین دستور می‌فرماید: «فَكُرْتْ رَا به چیزی مشغول دار که به تو مربوط است»؛ (وَاقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ).^۳

بعضی از افراد - به اصطلاح ما - آدم‌های فضولی هستند و در همه چیز دخالت می‌کنند و این، دو زیان مهم دارد: اول این‌که آن‌ها را از امور لازمی که مربوط به آنان است غافل می‌کنند. دیگر این‌که مخالفت‌ها و عداوت‌هایی را در کسانی که در امور مربوط به آن‌ها دخالت شده برمی‌انگیزد.

امیر مؤمنان علیه السلام مردی را مشاهده کرد که سخنان اضافی و غیر مربوط به خود، می‌گفت امام علیه السلام فرمود: «إِنَّكَ تُمْلِي عَلَى حَافِظِيَّكَ كِتَابًا إِلَى رَبِّكَ فَتَكَلَّمُ بِمَا يَعْنِيكَ وَدَعْ مَا لَا يَعْنِيكَ؛ تو با سخنانت (که به وسیله فرشتگانی که مأمور تو هستند) نامه‌ای برای پرودگارت می‌نویسی. از آنچه به تو مربوط است سخن بگو و آنچه را که به تو مربوط نیست و به کارت نمی‌آید رها کن».^۴

۱. «الْجَفَاءُ» مصدر و در اصل به معنای دور شدن است. سپس به معنای خشونت آمده است و با مفهوم «جفا» که در فارسی امروز است و نقطه مقابل وفا به حساب می‌آید متفاوت است.

۲. «يَعْنِيكَ» از ریشه «عَنَّی» و «عِثَابَیَّ» به معنای قصد چیزی کردن است و «ما يَعْنِيكَ» (چیزی که تو را قصد می‌کند) اشاره به اموری است که مربوط به انسان است در مقابل «ما لا يَعْنِي» که مربوط به انسان نیست.

۳. بحار الانوار، ج ۲۷۶، ص ۲۷۶، ح ۴.

در حدیث دیگری از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامٍ الْمَرءُ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ؛ از نشانه‌های اسلام صحیح و خوب یک انسان این است که آنچه را که به او ربطی ندارد رها سازد».^۱

در بیست و چهارمین دستور می‌فرماید: «از نشستن بر دکه‌های بازارها اجتناب کن، چون آن‌جا محل حضور شیطان و تیرهای خطرناک فتنه‌هاست»؛ (وَإِيَّاكَ وَمَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ، فَإِنَّهَا مَحَاطِرُ الشَّيْطَانِ، وَمَعَارِيضُ الْفَتْنَ).

در زمان‌های گذشته در بازارها دکه‌هایی بود مخصوص نشستن کسانی که اهل آن بازار نبودند و می‌خواستند معامله‌ای صورت دهند یا واسطه‌گری کنند؛ ولی در بسیار از اوقات افراد فاسد، مفسد، چشم‌چران و بد اخلاق در آن‌جا حضور می‌یافتد و آن را به صورت مرکز فسادی در درون بازار درمی‌آوردند. به همین دلیل امام علیؑ آن‌جا را محل حضور شیطان و ظهور فتنه‌ها می‌شمرد.

اصولاً بازار در عین این‌که می‌تواند مرکز فعالیت سالم تجاری باشد، محل لغزش و گناه است، زیرا ممکن است در آن معاملات حرام و آمیخته با ربا، تقلب، دروغ و قسم‌های ناروا صورت گیرد و حداقل این است که انسان را در مادیات فرو می‌برد و از خدا غافل می‌سازد به همین دلیل در روایات اسلامی کراراً درباره بازارها هشدار داده شده است.

۱. بخار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۶، ح ۲۸.

۲. «**مقاعِد**» جمع «**مقعد**» به معنای محل جلوس است و در این‌جا به معنای دکه‌هایی است که در بعضی بازارها بوده و افراد متعدد روی آن می‌نشستند.

۳. «**معارِض**» جمع «**معراض**» بر وزن **مِفتَاح** به معنای تیرهایی است که با کمان پرتاب می‌کردند؛ ولی در آخر آن پر نبود و وسط آن ضخیم‌تر از دو طرف بود و به همین دلیل نوک آن اصابت نمی‌کرد بلکه از عرض اصابت می‌کرد و محل مورد حمله را می‌کوبید. توضیح این‌که اگر می‌خواستند کسی را با تیر، هدف هلاکت قرار دهند از تیرهایی که آخر آن پر داشت و از نوک اصابت می‌کرد استفاده می‌کردند و اگر می‌خواستند کسی را بکوبند و از کار بیندازند بی‌آن‌که بدنش متروک شود از «**معراض**» استفاده می‌کردند. امام علیؑ در این عبارت اشاره به این نکته می‌فرماید که تیرهای فتنه‌ها از دکه‌های بازارها به سوی افراد پرتاب می‌شود.

در حدیثی از رسول خدا علیه السلام می‌خوانیم: «السُّوقُ دَارُ سَهْوٍ وَغَفْلَةٌ فَمَنْ سَبَحَ فِيهَا تَسْبِيحةً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا أَلْفَ أَلْفَ حَسَنَةٍ؛ بازار محل سهو و غفلت است کسی که آن‌جا به یاد خدا باشد و تسییحی بگوید خداوند هزار هزار حسنے برای او خواهد نوشت».۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم «... وَشَرَّبَ قَاعَ الْأَرْضِ الْأَسْوَاقُ وَهُوَ مَيْدَانٌ إِبْلِيسَ يَغْدُو بِرَأْيِتِهِ وَيَضَعُ كُرْسِيَّهُ وَيَبْعِثُ ذَرَرَيَّتَهُ؛ بدترین میدان روی زمین بازارهاست که میدان ابلیس است. صحّگاهان پرچم خود را به بازار می‌آورد و کرسی خود را در آن‌جا می‌نهد و فرزندانش را در تمام بازار متفرق می‌سازد (برای این‌که مردم را فریب دهند تا به معاملات ناروا بپردازند)».۲

البته این احادیث بدان معنا نیست که در بازار افراد بالایمان و متعهد و مقید به حلال و حرام وجود ندارند، زیرا قشر مهمی از بازاریان، افرادی متعهداند، بلکه هشداری است درباره این‌که در بازار لغشگاهها فراوان است؛ لغشگاه‌هایی که در جاهای دیگر کمتر یافت می‌شود، بنابراین همه مسلمانان باید مراقب آن باشند. اضافه بر این در اطراف بازار نیز گاه مراکزی برای افراد بی‌بندوبار و آلوده دیده می‌شود که مشکلات را افزون می‌کند.

آن‌گاه امام علیه السلام در بیست و پنجمین اندرز، توجه او را به نکته مهم دیگری معطوف می‌کند، می‌فرماید: «بیشتر به افراد پایین‌تر از خود نگاه کن، زیرا این کار درهای شکر را به روی تو می‌گشاید»؛ (وَأَكْثِرُ أَنْ تَنْظُرُ إِلَى مَنْ فُضِّلَ عَلَيْهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ).

بدیهی است که وقتی انسان به زیردست خود نگاه کند و فزونی نعمت‌های الهی را بر خود بنگرد، از فضل و رحمت الهی بیشتر خشنود می‌شود و زبانش به

۱. کنزالعمال، ح. ۹۳۳۰.

۲. بحارالانوار، ج. ۸۱، ص. ۱۱، ح. ۸۷.

شکر پروردگار گشوده خواهد شد و عملش نیز نشانی از شکر دارد؛ اما هرگاه به برتر از خود نگاه کند ممکن است خود را از محرومان جامعه تصور کند، هرچند امکانات زیادی داشته باشد و این امر سبب می‌شود در دل به خداوند معارض گردد، و سوشهای شیطان شروع و درهای ناسیاپسی به رویش باز شود.

شبیه همین سخن از رسول خدا ﷺ در وصایایش به ابوذر غفاری رض دیده می‌شود که فرمود: «أُنْظُرْ إِلَيْ مَنْ هُوَ تَحْتَكَ وَلَا تَنْظُرْ إِلَيْ مَنْ هُوَ فَوقَكَ فَإِنَّهُ أَجْدَرُ أَنْ لَا تَزَدِّرِي نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكَ؛ به زیر دستانت نگاه کن و به بالادستان منگر که این سبب می‌شود به نعمت‌های پروردگار اعتراض نکنی». ^۱

متأسفانه غالب مردم دیدشان برخلاف این دستور است؛ پیوسته به بالادستان نگاه می‌کنند و زبان به اعتراض می‌گشایند و شکر پروردگار را فراموش می‌کنند؛ نه تنها وظیفه خود را در مقابل خداوند انجام نمی‌دهند، بلکه این امر سبب سلب آسایش و آرامش از آن‌ها می‌شود و هر قدر امکانات بیشتری پیدا کنند باز هم از زندگی خود راضی نیستند و خود را خوشبخت نمی‌دانند و این بلای بزرگی است.

البته اگر این کار درمورد مسائل معنوی صورت گیرد بسیار خوب است؛ مثلاً انسان هرچه عبادت انجام می‌دهد خود را با کسانی مقایسه کند که از او عابدتر و زاهدترند و عمل خود را ناچیز بینند نه این‌که به افرادی نگاه کند که رابطه آن‌ها با خدا بسیار ضعیف است و خود را خوشبخت بینند و از عمل ناچیز خود اظهار رضایت کند.

سپس در بیست و ششمین توصیه خود می‌فرماید: «روز جمعه پیش از آن که در نماز جمعه حاضر شوی مسافرت مکن مگر برای جهاد در راه خدا یا برای

۱. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۴، ح ۱.

کاری که به راستی در آن معدور هستی»؛ (وَلَا تُسَافِرْ فِي يَوْمٍ جُمُعَةً حَتَّى تَشَهَّدَ الصَّلَاةَ إِلَّا فَاصِلًا^۱ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، أَوْ فِي أَمْرٍ تُعْذَرُ بِهِ).

نماز جمعه از مهم‌ترین عبادات اسلامی است واقمه منظم و مرتب آن سبب بیداری و آگاهی مسلمانان و اتحاد و فشردگی صفواف آنها می‌شود، مشروط به این‌که خطبای جمعه حق دو خطبه را ادا کنند و مسائل ضروری معنوی و مادی مردم را برای آنها تشریح نمایند.

البته نماز جمعه باید به صورتی باشد که پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام آن را به جا می‌آورند یعنی در هر شهر فقط یک نماز جمعه باشد نه آن‌گونه که بعضی از برادران اهل سنت انجام می‌دهند که در هر مسجدی آن را برقیا می‌دارند و گاه در یک شهر ممکن است نماز جمعه‌های متعدد برقرار شود که درنتیجه چندان تفاوتی با نمازهای روزانه معمولی نخواهد داشت (هرچند جمعی از فقهای آن‌ها مانند فقهای شیعه اجازه نمی‌دهند که در یک شهر بیش از یک نماز جمعه خوانده شود و یا تنها در صورتی که نیاز و حاجتی باشد و یا شهر بزر باشد نماز جمعه‌های متعدد برقرار می‌کنند).^۲

در حدیثی از رسول خدا علیه السلام می‌خوانیم: «مَنْ أَتَى الْجُمُعَةَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا اسْتَأْنَفَ الْعَمَلَ»؛ کسی که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت جوید (گناهانش بخشووده می‌شود و) برنامه عملش را از نو آغاز خواهد کرد.^۳

در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که شخصی خدمت رسول خدا علیه السلام آمد و عرض کرد: یا رسول الله! بارها آماده حج شده‌ام اما توفیق نیافته‌ام

۱. «فاصلاً» از ریشه «فصل» به معنای جدا بی‌گرفته شده و در اینجا به معنای کسی است که از شهر برای هدفی خارج می‌شود.

۲. برای توضیح بیشتر به الفقه الاسلامی و ادلته، نوشتة وہبة الزحلی، ج ۲، ص ۱۲۹۹ به بعد مراجعه شود.

۳. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۱۹۲، ح ۳۳.

فرمود: «عَلَيْكَ بِالْجُمُعَةِ فَإِنَّهَا حَجُّ الْمَسَاكِينَ؛ بِهِ سَرَاغٌ نَمَازٌ جَمْعَهُ بِرُوْكَهُ حَجَّ مُسْتَمْنَدَانٌ اسْتَ».^۱ اشاره به این که برکات حج در نماز جمعه وجود دارد.

توجه به این نکته لازم است که نهی از مسافرت که در کلام امام علی^{علیه السلام} آمده نهی تحریمی است، بنابراین زمانی که نماز جمعه واجب تعیینی باشد مسافرت حرام است مگر این که نماز جمعه را بخواند جز در مواردی که عذری شرعی باشد. مرحوم صاحب جواهر بعد از اشاره به این مسئله می‌گوید: اختلافی در این مسئله نیافته‌ایم که بعد از زوال خورشید، سفر کردن قبل از ادائی نماز جمعه حرام است. تنها از «قطب راوندی» کراحت نقل شده که ممکن است او هم منظورش از این تعییر حرمت باشد.^۲

سپس در بیست و هفتمین توصیه می‌فرماید: «در تمام کارهایت فرمان خدا را اطاعت کن، زیرا اطاعت خداوند بر سایر امور برتری دارد»؛ (وَأَطِيعِ اللَّهَ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ، فَإِنَّ طَاعَةَ اللَّهِ فَأَضْلَلَهُ عَلَىٰ مَا سِوَاهَا).

این دستور جامعی است که همه مسائل زندگی انسان را فرامی‌گیرد و دلیلی که امام علی^{علیه السلام} برای آن ذکر کرده دلیل بسیار روشنی است، زیرا وظیفه اصلی ما اطاعت خداوند است و تمام اطاعت‌های دیگر مانند اطاعت از پیامبر علی^{علیه السلام} و اولو الامر و در مواردی اطاعت والدین، همه به اطاعت خداوند بازمی‌گردد و این که امام علی^{علیه السلام} می‌فرماید: «از هرچیزی برتر است» برای این است که سبب سعادت انسان در دنیا و آخرت و سامان یافتن تمام امور زندگی می‌گردد.

امام علی^{علیه السلام} در بیست و هشتمین و بیست و نهمین توصیه درباره عبادات واجب و مستحب دستور دقیقی می‌دهد، می‌فرماید: «در انجام عبادت، نفس خود را بفریب (و آن را رام ساز) و با آن مدارا کن و خویشتن را به عبادت مجبور نساز،

۱. تهذیب، ج ۳، ص ۲۳۶، ح ۷.

۲. جواهرالکلام، ج ۱۱، ص ۲۸۲.

بلکه بکوش آن را در وقت فراغت و با نشاط به جا آوری؟؛ (وَخَادِعٌ تَفْسِكَ فِي الْعِبَادَةِ، وَأَرْفُقْ بِهَا وَلَا تَقْهِرُهَا، وَخُذْ عَفْوَهَا^۱ وَنَشَاطَهَا).

منظور از فریتن نفس در عبادات (مستحبی) فریب به معنای دروغ و خلاف واقع نیست، بلکه به معنای تشویق کردن خویش به آن عبادات است؛ مثلاً به خود بگوید: انجام این عبادت مایه سلامتی و وسعت رزق و حسن عاقبت و دفع کید دشمنان می‌شود و به این ترتیب خویشن را به عباداتی همچون تهجد و نماز شب یا روزه‌های مستحبی و امثال آن وادر سازد.

جمله «وَأَرْفُقْ بِهَا...» اشاره به این است که انسان نباید در عبادات مستحب به خود فشار آورد، مباداً از آن دل‌زده شود، بلکه باید در اوقات فراغت و حالت نشاط به سراغ آن‌ها برود تا همیشه آتش عشق و علاقه به عبادات مستحب در او روزان باشد. در روایات اسلامی نیز به این معنا ترغیب شده است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم علیه السلام در کافی می‌خوانیم: إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالًا وَإِذْبَارًا فَإِذَا أَقْبَلَتْ فَتَنَفَّلُوا وَإِذَا أَذْبَرَتْ فَعَانِيكُمْ بِالْفَرِيضَةِ؛ برای قلب انسان اقبال و ادبیار (روی آوردن و رویگردانی) است هنگامی که اقبال کند به سراغ نوافل (نیز) بروید و به هنگام ادبیار به واجبات قناعت کنید.^۲

در روایات متعدد دیگری نیز وارد شده که نه خود و نه دیگران را به اعمال مستحب اجبار و اکراه نکنید، بلکه بگذارید از روی میل و شوق آن را انجام دهند تا همیشه به عبادت علاقه‌مند و برای آن پرنشاط باشید.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن واجبات را استشنا کرده، می‌فرماید: «مگر فرایضی که بر تو مقرر شده است که در هر حال باید آن‌ها را به جا آوری و در

۱. «عَفْو» در لغت معانی مختلفی دارد، یکی از معانی آن مقدار اضافی چیزی است و در اینجا اشاره به اوقات فراغت است.

۲. کافی، ج ۳، ص ۴۵۴، ح ۱۶.

موقعش مراقب آن باشی»؛ (إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوبًا عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَةِ فَإِنَّهُ لَا يُبَدِّلُ مِنْ قَضَائِهَا وَتَعَاهُدُهَا^۱ عِنْدَ مَحَلِّهَا).

این سخن برای این است که مبادا بعضی، از گفتار قبلی سوء استفاده کنند و به بهانه این که مثلاً حوصله و نشاط لازم را برای ادائی نماز واجب روزانه ندارند آن را ترک کنند.

حضرت در سی امین توصیه به نکته سرنوشت‌سازی اشاره کرده، می‌فرماید: «بترس از آن که مر در حالی گریبانت را بگیرد که در حال فرار از خدا و در طلب دنیایی»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ آبِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا).

«آبیق» به معنای برده گریزپاست و امام علی^{علیه السلام} در اینجا اسیران دنیا را به برده‌گان گریزپایی تشبیه کرده که از مولای خود؛ یعنی ذات پاک پروردگار گریخته و اسیر دنیا گشته‌اند و از آن‌جا که مر خبر نمی‌کند و انسان حال خود را در یک ساعت بعد بلکه یک لحظه بعد نمی‌داند باید از این موضوع برحدتر باشد. در حالی که بهترین حالات انسان به‌هنگام وداع با این دنیا آن است که در حال اطاعت پروردگار و در مسیر رضای او باشد.

آن‌گاه در سی و یکمین اندرز به مسئله دوستان و مصحابان انسان اشاره کرده، می‌فرماید: «از همنشینی با گنهکاران پرهیز که بدی به بدی ملحق می‌شود (و معاشرت با آلودگان انسان را آلوده می‌سازد)»؛ (وَإِيَّاكَ وَمُصَاحِبَةَ الْفُسَاقِ، فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ).

این حقیقت را، هم تجربه ثابت کرده و هم دلیل عقل که انسان از همنشین خود تأثیر می‌پذیرد و بر اساس «محاکات» صفات و رفتار او را تکرار می‌کند. در روان‌شناسی امروز این مطلب تا آن اندازه پیش رفته است که بعضی معتقدند

۱. «تعاهد» به معنای وارسی کردن و مراقبت نمودن از چیزی است.

دوستانی که معاشرت تنگاتنگ با هم دارند تدریجاً از نظر قیافه نیز به یکدیگر شباخت پیدا می‌کنند!

بعضی از شارحان ملحق شدن شر به شر را در اینجا به این معنا دانسته‌اند که اگر عذابی از سوی خدا نازل شود افرادی را که در یک مجلس جمع‌اند فرامی‌گیرد و افراد غیر فاسق برای معاشرت با فاسقان به سرنوشت آن‌ها گرفتار می‌شوند، روایاتی نیز در این باره وارد شده است.^۱

به هر حال مضمون کلام امام علیه السلام در روایات بسیاری از همان حضرت و سایر معصومان علیهم السلام نقل شده است؛ از جمله در کلمات قصار غررالحكم آمده است: «لَا يَصْحُبُ الْأَبْرَارُ إِلَّا نُظَرَاءُهُمْ وَلَا يُؤَادِّ الْأَشْرَارُ إِلَّا أَشْبَاهَهُمْ»؛ نیکان با افرادی همانند خود مصاحبیت می‌کنند و بدان با کسانی همچون خود طرح دوستی می‌ریزند.^۲

در حدیث معروف پیغمبر اکرم علیه السلام می‌خوانیم: «أَلْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِيبِهِ؛ انسان، دین دوست و همنشینش را پذیرا می‌شود».^۳

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: «فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَةِ السُّفَهَاءِ وَصَلَاحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَافَسَةِ الْعُقَلَاءِ»؛ فساد اخلاق به سبب معاشرت با سفیهان حاصل می‌شود و اصلاح اخلاق از طریق همنشینی با عقلاً.^۴

در قرآن مجید نیز آمده است که در روز قیامت بعضی از دوزخیان فریاد حسرت بر می‌آورند که چرا با فلان فرد آلوده و بی‌ایمان دوست شدند: «يَا وَيْلَتِنِي لَمْ أَتَخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي».^۵

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوستری، ج ۹، ص ۵۰.

۲. غررالحكم، ح ۹۷۲۴.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۲.

۴. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۸۲، ح ۷۸.

۵. فرقان، آیات ۲۸ و ۲۹.

سپس در سی و دومین وسی و سومین اندرز می‌افزاید: «خدا را بزر دار و محترم بشمار، و دوستانش را دوست بدار»؛ (وَوَقْرٌ اللَّهُ، وَأَحْبِبْ أَحِبَّاءَهُ). منظور از بزر داشتن خداوند این است که در سخن گفتن درباره پروردگار رعایت ادب کند و در عمل او را همه‌جا حاضر و ناظر بداند و قدمی برخلاف رضای او برندارد.

قرآن مجید اعتراض شدید نوح پیغمبر ﷺ را به قوم کافرش، چنین نقل می‌کند: «مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا»؛ «چرا شما برای خدا عظمت قائل نیستید؟!».^۲

جمله «أَحَبْ أَحِبَّاءَهُ» همان چیزی است که به طور گسترده در آیات و روایات به عنوان «حب فی الله» و «بغض الله» و «حب اولیاء الله» و «بغض اعداء الله» آمده است.

قرآن مجید می‌گوید: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤْدُونَ مَنْ حَادَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا أَبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أَوْ لِئَكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمْ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَاضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أَوْ لِئَكَ حِزْبَ اللَّهِ أَلَّا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ «هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و پیامبر شدوستی کنند، هر چند پدران یا پسران یا برادران یا خویشاوندانشان باشند آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تأییده فرموده و آن‌ها را در باغ‌هایی بهشتی وارد می‌کند که نهرها از پای درختانش جاری است؛ جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آن‌ها خشنود است

۱. «وَقْرٌ» از ریشه «وَقْرٌ» بر وزن «فقر» در اصل به معنای سنگینی است و «توقیر» به معنای تعظیم و بزرگداشت است.

۲. نوح، آیه ۱۳.

و آنان نیز از خدا خشنودند آن‌ها حزب‌الله‌اند، بدانید که حزب‌الله پیروزان و رستگاران‌اند». ^۱

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام علیه السلام آمده است که فرمود: «لَا يَكُمْلُ إِيمَانُ امْرِئٍ حَتَّىٰ يُحِبَّ مَنْ أَحَبَّ اللَّهُ وَيُغْضِبَ مَنْ أَبغَضَ اللَّهَ؛ إِيمَانٌ كَسِيٌّ كَامِلٌ نَمِيٌّ شَوْدٌ تَا زَمَانِيٌّ كَهْ دَوْسَتْ بَدَارَدْ كَسِيٌّ رَاكِهْ خَدَا دَوْسَتْ مَيْ دَارَدْ وَدَشَمَنْ دَارَدْ كَسِيٌّ رَاكِهْ خَدَا دَشَمَنْ مَيْ دَارَدْ». ^۲

آن‌گاه امام علیه السلام در آخرین (سی و چهارمین) توصیه مهم می‌فرماید: «از خشم و غضب بپرهیز که لشکری بزر از لشکریان شیطان است. والسلام»؛ (واحدَ الرَّعْضَبَ، فَإِنَّهُ جُنْدُ عَظِيمٍ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسِ، وَالسَّلَامُ).

تعییر «لشکر» آن هم با وصف «عظیم» نشان می‌دهد که غضب یک عامل معمولی در وجود انسان نیست، بلکه بهمنزله عوامل متعدد و فوق العاده مؤثری است و به راستی چنین است؛ هنگامی که انسان خشمگین می‌شود درهای قلب خود را به روی لشکر شیطان می‌گشاید و آن‌ها وارد روح او می‌شوند و در این حال روح و جان انسان بهمنزله کشور اشغال شده‌ای توسط دشمن است که در هر طرف آن، آثار ویرانی نمایان است. به هنگام غضب مهار عقل برداشته می‌شود و انسان دست به کارهایی می‌زند که هرگز در حال عادی دست نمی‌زد و عیوب پنهانی اش در لحظات غضب کاملاً آشکار می‌گردد.

از این‌رو در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ كَفَّ غَضَبَهُ سَتَرَ اللَّهُ عَوْرَتَهُ؛ كَسِيٌّ كَهْ دَوْسَتْ خَوْدْ جَلْوَگَيرِيٌّ كَنَدْ، خَداونَدْ عِيوبَشْ رَاكِهْ مَيْ پَوشَانَدْ». ^۳

۱. مجادله، آیة ۲۲.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابيالحديد، ج ۱۸، ص ۵۱.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۰۳، ح ۶.

ویرانگری‌های غضب بسیار زیاد است از جمله این‌که گاه انسان در حال غضب عملی را انجام می‌دهد که تا آخر عمر به سبب آن نادم و پشیمان است و به خود لعن و نفرین می‌کند که چرا چنین کرد.

در حدیث دیگری از امام باقر علیہ السلام می‌خوانیم: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا عَغَضَبَ احْمَرَتْ عَيْنَاهُ وَأَنْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ فَلُيَلْزِمِ الْأَرْضَ فَإِنْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ؛ این غضب قطعه آتش سوزانی از سوی شیطان است که در قلب فرزندان آدم برافروخته می‌شود و (از این‌رو) هنگامی که یکی از شما خشمگین می‌شود چشمانش سرخ شده ور های گردنش پرخون می‌شود و شیطان در وجود او داخل می‌گردد. هنگامی که یکی از شما از چنین حالتی برای خویش بترسد (هرگاه ایستاده است) بنشیند، در این حالت پلیدی شیطان از او می‌رود».^۱

و گاه عاقل‌ترین افراد در حال غضب کارهایی انجام می‌دهند که جاهم‌ترین افراد انجام نمی‌دهند، لذا در حدیثی از امام صادق علیہ السلام می‌خوانیم: «الْغَضَبُ مَمْحَقَّةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ وَمَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ؛ غضب، عقل خردمند را از کار می‌اندازد و کسی که بر غضب خویش مسلط نباشد مالک عقل خود نخواهد بود».^۲

نکته

حارث همدانی کیست؟

حارث بن عبدالله از طایفه «بنی همدان» است که قبیله‌ای معروف در یمن بودند و از شیعیان امام علیہ السلام محسوب می‌شدند و «حارث» یکی از بافضل‌ترین

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۴، ح ۱۲.

۲. همان، ص ۳۰۵، ح ۱۳.

آن هاست. دانشمند معروف علم رجال «ابن داود» در مورد او می‌گوید: «إِنَّهُ كَانَ أَفْقَهُ النَّاسَ؛ وَدَرَ زَمَانَ خَوْدَ ازْ فَقِيهٍ تَرِينَ مَرْدَمَ بَوْدَ». آن‌هاست.

طبری دربارهٔ او می‌گوید: «حارث از باسابقهٔ ترین یاران علیه السلام و مردمی آگاه در فقه و علم حساب بود» و شعیی از فقهای تابعین از اهل سنت می‌گوید: «من حکماً ارث و محاسبة آن را از او آموختم». ^۱

در حدیثی می‌خوانیم که «اصبغ بن نباته» می‌گوید: خدمت امیرمؤمنان علیه السلام بودم که «حارث هَمْدَانِي» با چند نفر از شیعیان وارد شد. «حارث» نزد آن حضرت مقام و منزلت خاصی داشت و در آن هنگام بیمار بود. امام علیه السلام پرسید: حالت چطور است؟ عرض کرد: روزگار، من را پیر ساخته است (و بیمارم) و اختلاف یاران تو در جلوی درب منزل بر ناراحتی ام افزوده است.

امام علیه السلام پرسید: در چه چیزی اختلاف دارند؟ عرض کرد: دربارهٔ شما و آن سه نفر که پیش از شما عهده‌دار خلافت بودند. گروهی دربارهٔ شما غلوّ می‌کردند، گروهی تفریط، گروهی حد وسط بودند و گروهی هم در تردید و حیرت باقی مانده بودند.

امام علیه السلام فرمود: همین (ناراحت بودن) تو را کفايت می‌کند (و مایهٔ نجات توست) و بدان بهترین شیعیان من گروه حد وسط اند؛ غالیان باید بهسوی آن‌ها بازگردند و عقب ماندگان به آن‌ها برسند.

آن‌گاه امام علیه السلام بعد از سخنان دیگری فرمود: ای حارث! تو را بشارت می‌دهم که هنگام مر ، در کنار صراط، در کنار حوض کوثر و به هنگام تقسیم، مرا خواهی شناخت. حارث پرسید: منظور از تقسیم چیست؟ فرمود: منظور این است که من جهنم را به درستی تقسیم می‌کنم و به آتش می‌گویم این دوست من است رهایش

۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۹، ص ۳۳.

کن و این دشمن من است او را بگیر (این چیزی است که خداوند در اختیار من گذاشته است).

سپس امام علی^ع بشارت‌های دیگری به حارت داد و او آن‌چنان شاد شد که از جا برخاست در حالی که عبایش به زمین می‌کشید، گفت: بعد از این من ناراحت نیستم که مر به سراغ من بیاید یا من به سراغ آن بروم.^۱

همچنین در حدیث دیگری آمده است که حارت می‌گوید: روزی نزدیک ظهر خدمت امام علی^ع رسیدم فرمود: برای چه اکنون آمدی؟ گفتم: والله محبّت تو مرا به این جا آورد. فرمود: اگر راست می‌گویی مرا در سه جا خواهی دید: هنگامی که جان به گلویت می‌رسد و در نزد صراط و در کنار حوض کوثر.^۲

سید حمیری، شاعر معروف، در شعر خود به این ماجرا اشاره می‌کند:
 یا حارُ هَمْدَانٍ مَنْ يَمْتُثِ يَرَنِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبْلًا^۳
 «ای حارت همدان هرکسی می‌میرد مرا دربرابر خود می‌بیند؛ خواه مؤمن باشد یا منافق، مؤمن شاد می‌شود و منافق بر ناراحتی اش افزوده می‌گردد».

در بعضی از کتب آمده که شیخ بهایی گفته است: من از نوادگان حارت همدانی هستم.^۴

حارت در سال ۶۵ هجری یعنی چهار سال بعد از واقعه کربلا چشم از جهان فرو بست و اگر در واقعه کربلا حضور نداشت به این دلیل بود که مدت‌ها بیمار و بستری بود و ظاهراً سن زیادی داشت، زیرا در روایات مذکور خواندیم که خدمت امام امیرالمؤمنین علی^ع عرض کرد: پیرم. در حالی که این سخن در سال ۴۰ هجری یا پیش از آن بوده است.

۱. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۲. سفينة البحار، ج ۲، مدخل حارت همدانی.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۸۰.

۴. سفينة البحار، ج ۲، ص ۱۴۱.

در کتاب الفتوح ابن اعثم از ابن عباس چنین روایت شده است: هنگامی که علی علیه السلام از صفین بازگشت و جنگ نهروان با خوارج نیز پایان گرفت، حارث همدانی خدمت آن حضرت رسید. امام علی علیه السلام فرمود: ای حارث! از دیشب بسیار غمگین و اندوهناکم. حارث عرض کرد: یا امیرالمؤمنین چرا؟ آیا از جنگ با اهل شام و بصره و نهروان پشیمانی؟ فرمود: وای بر تو ای حارث! نه من از این جهت خوشحالم. چیزی که مرا غمگین ساخته این است که در خواب، سرزمین کربلا را دیدم و مشاهده کردم فرزندم حسین علیه السلام در حالی که سرش را بریده بودند بر روی زمین افتاده و درختان را دیدم که در آنجا فرو ریخته بودند و آسمان شکافته بود و بارها بر زمین افتاده بود و شنیدم منادی از آسمان و زمین ندا می‌دهد: ای قاتلان حسین! ما را به وحشت انداختید خدا شما را به وحشت بیندازد و بکشد. در این هنگام بیدار شدم و از آنچه در خواب دیدم نگرانم. حارث عرض کرد: ای امیرمؤمنان! حتماً خیری در انتظار توست. علی علیه السلام فرمود: هیهات هیهات! این امری حتمی است و حبیبیم محمد علیه السلام نیز به من خبر داده که یزید فرزندم را به قتل می‌رساند. خدا عذابش را در آتش دوزخ زیاد کند.^۱

* * *

٧٠

وَمِنْ كِتَابِ رَبِّهِ عَلَيْهِ الْسَّلَامُ

ا ب ح ا ا ا د
ا ا د ا ب ا

علیه السلام

۲

نامه در یک نگاه

همان‌گونه که در عنوان نامه آمده است، گروهی از اهل مدینه در زمانی که «سهل بن حنیف انصاری» از سوی امیر مؤمنان علی^{علیه السلام} فرماندار آن جا بود برای مال و منافع دنیا به معاویه در شام پیوسته بودند و ظاهرًا «سهل بن حنیف» نگران

۱. «معنی»: معادل این واژه در اینجا تعبیر «درباره» یا «در رابطه» می‌باشد.

۲. سند نامه:

این نامه را پیش از سید رضی، بلاذری (متوفای ۲۷۹) در کتاب انساب الاشراف در شرح حال امیر مؤمنان علی^{علیه السلام} آورده است و یعقوبی (متوفای ۲۸۴) نیز بخشی از آن را در تاریخ خود نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۹۶).

شده بود. امام علیه السلام برای رفع نگرانی او این نامه را برای او نوشت و به او یادآور شد که از فرار آن گروه ناراحت نباشد، زیرا برای گمراهی آنان همین بس که از هدایت و حق به گمراهی وکوری پناه برداشتند. امام علیه السلام آنها را دنیاپرستانی معرفی می‌کند که برای رسیدن به لذات دنیا، به معاویه پیوستند در حالی که مرکز عدل را می‌شناختند. آنگاه اظهار امیدواری می‌کند که خداوند به لطفش مشکلات را حل فرماید.

, Ä½ Å¼ aV T qLc j -½ B n ¼A «ÄM Üi ,kÄMÄ
ù ù , j k ½ ½ «ÅK m , j kÅj ½ Uù B½ aÅò wEJ ù
A ÅB A ,Öd oA k oÅ ½ nÅù ,BùK «½ o ,Bô o
k c ,B Å¼ Äa ½ ,B aÅ¼ qÜ/Bj Ñ A B,A ;Ñ \ oA -ÅoA
ù Bk « ÅtB «oÅAA -aÅ , Å Ä-w , A ñkÄoÅùoÅ
o&A »ABÜ w oÅÄLù , o Y A qAMù , wAÖd oA
¼o ½ Añ ù i -ä « oB A ,ñkÄMÄÜl a o ,n] j ½Aoù«
/i v oA ,&A {B/A »qé B oÑ v , IÄ B o&AÑm

ترجمہ

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به معاویه می‌بیوندند؛ هرگز به خاطر این تعداد که از دست داده‌ای واژ کمک آنان بی‌بهره شده‌ای تأسف مخور. این گمراهی برای آنان بس و برای آرامش خاطر تو کافی است که آن‌ها از هدایت و حق بهسوی کوردلی و جهل شتافته‌اند، از این‌رو (غم مخور زیرا) آن‌ها فقط اهل دنیا هستند و به آن روی آورده‌اند و با سرعت بهسوی آن می‌شتابند در حالی که عدالت را به خوبی شناخته و دیده بودند و گزارش آن را شنیده و به خاطر سپرده بودند و می‌دانستند که همه مردم نزد ما حقوق برابر دارند، پس آن‌ها از این «برابری» بهسوی «تبیعیض‌های نارو» گریختند. خداوند آن‌ها را از رحمت خود دور کند و هلاک سازد؛ به خدا سوگند! آن‌ها از ستم نگریختند و به عدل نپیوستند و ما امیدواریم که در این راه، خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد و سختی‌ها را بر ما هموار کند، إن شاء الله، والسلام.

شرح و تفسیر

فراریان دنیاپرست

از پاره‌ای از جمله‌های اضافی که در کتاب تمام نهج البلاغه ذیل این نامه آمده استفاده می‌شود که این نامه امام علیه السلام در واقع پاسخی بود به نامه‌ای که «سه‌هل بن حنیف» به امام علیه السلام نوشته بود و از گروهی از مردم مدینه که به شام فرار کرده بودند شکایت کرده بود. امام علیه السلام در پاسخش او را دلداری داده، نخست می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به معاویه می‌پیوندند؛ هرگز به خاطر این تعداد که از دست داده‌ای و از کمک آنان بی‌بهره شده‌ای تأسف مخور»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغْنِي أَنَّ رِجَالًا مِّمَّنْ قِبْلَكَ ۱ يَتَسَلَّلُونَ^۲ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفْوُتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ، وَيَذْهُبُ عَنْكَ مِنْ مَدِدِهِمْ).

آن‌گاه برای این‌که روشن سازد این‌گونه افراد کسانی نیستند که بتوان از آنان در مشکلات یاری جست و به آنان اعتماد کرد و از دست رفتن آن‌ها هرگز مایه تأسف نیست می‌افرادید: «این گمراهی برای آنان بس و برای آرامش خاطر تو کافی است، که آن‌ها از هدایت و حق به سوی کوردلی و جهل شتافته‌اند»؛ (فَكَفَى لَهُمْ غَيَّاً، وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَإِيْضَاعُهُمْ^۳ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهَلِ).

اشاره به این‌که آن‌ها افراد بی‌شخصیت، کوردل و فاسد و مفسدی بودند که اگر در کنار تو می‌مانند نه تنها به حل مشکلات کمک نمی‌کردند، بلکه چه‌بسا مایه فساد در منطقه حکومت تو می‌شدند.

۱. «قِبْلَ» معانی متعددی دارد؛ به معنای نزد، حضور و همچنین به معنای توانایی آمده و در اینجا معنای اول اراده شده است.

۲. «يَتَسَلَّلُونَ» از ریشه «تَسَلَّلَ» به معنای خارج شدن مخفیانه است و از ریشه «سَلَّ» به معنای برکندن و جدا ساختن گرفته شده است.

۳. «إِيْضَاع» به معنای شتاب کردن در انجام کاری است. این واژه به معنای فاسد کردن هم آمده است و در این‌جا همان معنای اول یعنی شتاب اراده شده است.

این دلداری شبیه مطلبی است که قرآن مجید درباره کارشکنی منافقان برای پیغمبر اکرم ﷺ بیان می‌کند: «لَوْ حَرَجُوا فِيْكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأُوْضَعُوا خَلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ»؛ (اگر آن‌ها همراه شما (به‌سوی میدان جهاد) خارج می‌شدند جز اضطراب و تردید و فساد چیزی بر شما نمی‌افزو و دند و به سرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی می‌پرداختند).^۱

جمله «وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا» را جمعی از شارحان نهج البلاغه به این معنا دانسته‌اند که امام علیؑ می‌فرماید: برای آرامش خاطر تو و شفای درونت همین بسن که بدانی آن‌ها از هدایت به ضلالت فرار می‌کنند؛ ولی بعضی دیگر معتقد‌اند این جمله اشاره به این است که این‌گونه افراد همچون جرثومه‌های بیماری هستند؛ چه بهتر که فرار کنند و پیکر جامعه از وجود آن‌ها پاک شود و شفا یابد و اگر امام علیؑ می‌فرماید: «برای تو اسباب شفاست» برای آن است که رئیس حکومت نماینده تمام مردمی است که تحت فرمان او هستند.

البته به اعتقاد ما که استعمال لفظ را در اکثر از یک معنا جایز می‌دانیم جمع میان هر دو معنا رواست.

آن‌گاه امام علیؑ در توضیح بیشتری می‌فرماید: «غم مخور زیرا) آن‌ها فقط اهل دنیا هستند و به آن روی آورده‌اند و با سرعت به‌سوی آن می‌شتابند در حالی که عدالت را به‌خوبی شناخته و دیده بودند و گزارش آن را شنیده و به خاطر سپرده بودند و می‌دانستند که همه مردم نزد ما حقوق برابر دارند، پس آن‌ها از این «برابری» به‌سوی «تبیيض‌های ناروا» گریختند. خداوند آن‌ها را از رحمت خود دور کند و هلاک سازد»؛ (وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَمُهْطِعُونَ^۲ إِلَيْهَا، وَقَدْ

۱. توبه، آیه ۴۷.

۲. «مُهْطِعُونَ» به معنای کسانی است که در انجام کاری شتاب می‌کنند؛ شتابی آمیخته با ترس.

عَرَفُوا الْعِدْلَ وَرَأَوْهُ، وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أُسْوَةٌ^۱،
فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثْرَةِ^۲، فَبَعْدًا لَهُمْ وَسُحْقًا^۳).

بدیهی است که هیچ کس برای حق و هدایت و درک حقیقت اسلام به سوی معاویه نمی رفت؛ آن‌ها می دانستند که او در تقسیم بیت‌المال هرگز مساوات را در میان آحاد مردم رعایت نمی کند، بلکه گروهی را که برای او کار می کنند و سنگ او را به سینه می زنند بر دیگران مقدم می دارد. به این ترتیب اگر نزد امام علیه السلام بمانند سهم کمی به آن‌ها می‌رسد و اگر نزد معاویه بروند صاحب آلاف و الوف می‌شوند.

مشکل دیگر آن‌ها این بود که آن‌ها جاهلانی نبودند که از حق و عدالت بی خبر باشند همه آن‌ها عدالت پیغمبر اکرم علیه السلام را یا دیده و یا شنیده بودند و با این علم و آگاهی به سوی باطل رفتند و از حق چشم پوشیدند، بنابراین هرگز فرار آن‌ها نباید اسباب تأسف باشد و چه بسا ماندن آن‌ها سبب فساد در جامعه اسلامی می‌شد و چه بهتر که به مقتضای «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ» به شام رفتند. آن‌گاه امام علیه السلام در پایان این نامه بر این حقیقت تأکید می‌کند که آن‌ها از باطل به سوی حق و از ظلم به سوی عدالت نگریختند، می‌فرماید: «به خدا سوگند! آن‌ها از ستم نگریختند و به عدل نپیوستند و ما امیدواریم که در این راه، خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد و سختی‌ها را بر ما هموار کند، إن شاء الله، والسلام»؛ إِنَّهُمْ وَاللَّهُ لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ، وَإِنَّا لَنَطَمْعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلِّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَةٌ، وَيُسَهِّلَ لَنَا حَزْنَةٌ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ).

۱. «أُسْوَةٌ» در این جا به معنای مساوی است.

۲. «الْأَثْرَةِ» به معنای برتری دادن شخص یا چیزی بر دیگری است. گاه در مورد تبعیضات ناروا به کار می‌رود و گاه در مورد ایثار با نفس و در عبارت بالا معنای اول اراده شده است.

۳. «سُحْقٌ» در اصل به معنای ساییدن و نرم کردن است سپس به معنای دور ماندن و یا دور ماندن از رحمت خدا آمده است.

۴. «حَزْنٌ» بر وزن «متن» به معنای چیز ناهموار است و عرب بخش‌هایی از زمین را که ناهموار است «حَزْنٌ

بنابراین امام علیه السلام تحلیل روشی از فرار این گروه دنیاپرست و بی‌ایمان ارائه کرده و اگر از این نظر مشکلاتی برای بعضی از ساده‌دلان روی داده و تزلزلی در آنان به وجود آورده است حل آن را از خداوند بزر می‌طلبد.

نکته‌ها

۱. سهل بن حنیف انصاری کیست؟

در عظمت سهل بن حنیف همین بس که از یاران خاص رسول خدا علیه السلام و امیر مؤمنان علیه السلام بود. به گفته ابن عبدالبر در استیعاب او از کسانی بود که در جنگ بدر و تمام غزوات اسلامی همراه پیغمبر اکرم علیه السلام شرکت جست و از معدود اشخاصی بود که روز احد فرار نکرد و با پیغمبر علیه السلام بیعت نمود که تا سرحد مر از ایشان دفاع کند. هنگامی که مردم مدینه با علیه السلام بیعت کردند و امام علیه السلام می‌خواست برای خاموش کردن آتش فتنه شورشیان جمل به بصره بیاید، سهل را به عنوان فرماندار مدینه انتخاب فرمود. او مدت‌ها در مدینه بود سپس در جنگ صفين به خدمت علیه السلام آمد و بعد از صفين امام علیه السلام او را والی فارس کرد و سرانجام در سال سی و هشت هجری در کوفه بدرود حیات گفت و امام علیه السلام بر او نماز خواند و در نماز او شش تکبیر گفت.^۱

در روایتی که قاموس الرجال (در شرح حال سهل بن حنیف) از کافی نقل کرده آمده است که امام علیه السلام پنج تکبیر بر او گفت و نماز را پنج مرتبه تکرار کرد و در هر مرحله پنج تکبیر می‌گفت.

در کلمات قصار نهج البلاغه می‌خوانیم: هنگامی که سهل بن حنیف انصاری

→ می‌نامد و غم و اندوه را به این علت «حزن» بر وزن «مزد» می‌گویند که نوعی خشونت و ناهمواری در روح انسان است.

۱. استیعاب، ج ۲، ص ۶۶۲ و ۶۶۳

در بازگشت از صفين بدرود حیات گفت امام علیه السلام سخت ناراحت شد و فرمود: «لو أَحَبْتِي جَبَلُ الْتَّهَافَتَ؛ حتی اگر کوهی مرا دوست بدارد از هم می‌شکافد و فرو می‌ریزد». ^۱

همچنین در خبری آمده است که سهل از دوازده نفری بود که به بیعت ابویکر ایراد گرفتند ^۲ و جزء شرطه الخمیس و محافظان خاص امیرمؤمنان علیه السلام بود ^۳ و در کتاب مستدرکات علم الرجال آمده است که امیرمؤمنان علیه السلام بهشت را برای سهل تضمین فرمود. ^۴

نیز در روایتی آمده است: هنگامی که علیه السلام خلافت را به دست گرفت، سهل بن حنیف را به عنوان والی شام به آنجا فرستاد و این نشان می‌دهد که فوق العاده مورد علاقه و اعتماد امام علیه السلام بود، هرچند طرفداران معاویه جلوی او را گرفتند و اجازه ندادند وارد شام شود و او برگشت. ^۵

از نکات جالبی که در منابع تاریخی درباره سهل آمده این است که امیرمؤمنان علیه السلام هنگام هجرت از مکه به مدینه چون به قبا آمد و به رسول خدا علیه السلام ملحق شد، به مهمانی خانواده‌ای رفت که سرپرست خود را از دست داده بودند. امام علیه السلام ملاحظه کرد که زن آن خانه نصف شب به در خانه می‌رود و کسی می‌آید و چیزی به او می‌دهد. حضرت سؤال کرد: چه چیز از او می‌گیری؟ گفت: او «سهل بن

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۱.

۲. این دوازده نفر طبق روایت خصال عبارت اند از: «خَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ بْنِ عَاصِ»، «مُقْدَادُ بْنُ أَسْوَدٍ»، «أَبَيُّ بْنُ كَعْبٍ»، «عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ»، «أَبُو ذَرَ الْغَفَارِيُّ»، «سَلْمَانُ الْفَارَسِيُّ»، «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْوُدٍ»، «بَرِيْدَةُ الْأَسْلَمِيُّ»، «خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ دُو الشَّهَادَتَيْنِ»، «سَهْلُ بْنُ حُنَيْفٍ»، «أَبُو أَبُو ظَهَبِ الْأَنْصَارِيُّ» و «أَبُو هَيْثَمَ بْنُ تَبَاهَانِ». (خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۶۱، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۰۸، ح ۷).

۳. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۵۴.

۴. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۵، ص ۲۱۳.

۵. شرح نهج البلاغه علامه شوستری، ج ۶، ص ۴۵۷.

حنیف» است که هر روز مخفیانه می‌رود قسمتی از بتهای قبیلهٔ خود را می‌شکند و شکسته‌های آن را برای من می‌آورد و می‌گوید: این‌ها را به عنوان هیزم بسوزان واستفاده کن. هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام این مطلب را دربارهٔ «سهل بن حنیف» شنید احترام خاصی برای او قائل شد.^۱ و این نشان می‌دهد که «سهل بن حنیف» از همان ابتدا مخالف بتپرستی و موافق توحید بود.

۲. فاریان به شام چه کسانی بودند؟

از کتب تاریخی و روایات به‌خوبی استفاده می‌شود که گروهی از یاران علی علیه السلام را صحابهٔ مهاجر و انصار تشکیل می‌دادند و همان‌ها بودند که حضور چشمگیری در میدان جمل، نهروان و صفين داشتند و اطرافیان و نزدیکان معاویه غالباً طلقاً (مشارکانی) که در فتح مکه به فرمان پیغمبر علیه السلام از مجازات آن‌ها صرف‌نظر شد و اسلام را در ظاهر پذیرفتند) و فرزندان طلقاً و در مجموع بازماندگان دوران جاهلیت بودند، کسانی که برای او فعالیت گسترده‌ای می‌کردند و به فریب مردم شام مشغول بودند.

اما در این میان عده‌کمی از صحابه که دنیای معاویه و بذل و بخشش‌های بی‌حساب او از اموال بیت‌المال قلب و روح آن‌ها را تسخیر کرده بود نه تنها از مدینه که از کوفه و حتی در ایام جمل و صفين به او پیوستند. از جمله آن‌ها «نعمان بن بشیر انصاری» است که دینش را به هر شیطانی که به او مال هنگفتی می‌داد می‌فروخت. او از مقریین درگاه عثمان بود و هنگامی که عثمان کشته شد پیراهن او و انگشتان قطع شده همسرش «نائله» را به شام برد و به معاویه فروخت، معاویه نیز آن‌ها را در مسجد آویخت تا مردم شام را بر ضد علی علیه السلام بشوراند. هنگامی که معاویه بر اوضاع مسلط شد به «نعمان» پاداش داد و او را

۱. ر.ک: بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۷۹.

امیر کوفه کرد. پس از معاویه نیز از طرف یزید امیر بود؛ اما با ورود مسلم بن عقیل به کوفه، یزید نعمان را عزل کرد و «عبدالله بن زیاد» را که مرد سفاک و خون‌ریزی بود به جای او برگزید.^۱

همین نویسنده در جای دیگر کتاب خود می‌نویسد: در میدان صفين دوهزار و هشتصد نفر از صحابه همراه امام علیه السلام بودند که در میان آن‌ها هشتاد و هفت نفر از بدريين و نهصد نفر از کسانی بودند که بیعت رضوان را درک کرده بودند.^۲

مرحوم محقق شوستری در شرح نهج‌البلاغه خود بعضی از کسانی را که در ماجراي صفين از لشکر امام علیه السلام جدا شدند و به معاویه پيوستند نام برده است. ازجمله: «بشر بن عصمة المزنی» و «قیس بن قرة التمیمی» و «ذو نواس عبدی» و «قیس بن زید کنذی».^۳

همین نویسنده در جای دیگر، نامه‌ای را از عقیل به علی علیه السلام نقل می‌کند که می‌گوید: من از مدینه برای عمره به سوی مکه می‌رفتم. «عبدالله بن ابی سرح» را با حدود چهل جوان از فرزندان طلقا دیدم که از قیافه آن‌ها آثار شوم می‌بارید. به آن‌ها گفتم: به سوی معاویه می‌روید؟ (آن‌ها سکوت کردند و پاسخی نگفتند و به راه خود ادامه دادند).^۴ از پاسخی نیز که امام علیه السلام به برادرش عقیل می‌دهد استفاده می‌شود که آن‌ها از همان دشمنان قسم خورده اسلام بودند که فقط در ظاهر اسلام را پذیرفته بودند.^۵

۱. فی ظلال نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۷. در تاریخ طبری (ج ۳، ص ۵۶۱) نیز بخشی از ماجراي نعمان بن بشیر آمده است.

۲. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۶.

۳. شرح نهج‌البلاغه علامه شوستری، ج ۱۰، ص ۲۷۳. بخشی از این افراد را طبری در تاریخ خود و قسمتی را هم نصر بن مزاحم در کتاب صفين آورده است.

۴. شرح نهج‌البلاغه علامه شوستری، ص ۶۰۷. این ماجرا را ابن ابی الحدید در شرح خود ج ۲، ص ۱۱۸ آورده است.

۵. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۱۹.

۷۰

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا ا ذ ب ا ج ا د ا ب د ، د خ ا ب ا ا ا

عَلِيَّ اللَّهُمَّ

۱

نامه در یک نگاه

این نامه زمانی برای «منذر بن جارود» نوشته شد که والی اصطخر (از نواحی فارس) بود و اخباری از سوء استفاده وی از اموال حکومت به امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید. امام علی علیه السلام با تمجید از پدرش «جارود عبدی» این فرزند را سرزنش کرد و فرمود: درستی و پاکی پدرت سبب خوشبینی من به تو شد و گمانم این

۱. سند نامه:

این نامه را نیز مانند نامه سابق دو نفر از مورخانی که قبل مرحوم سید رضی می‌زیستند در کتاب خود نقل کرده‌اند: اول یعقوبی در تاریخ خود و دوم بلاذری در انساب الاشراف و قابل توجه این‌که جمله‌هایی که مرحوم سید رضی در پایان این نامه به صورت جداگانه آورده است (نه به صورت نامه) در همان دو کتاب نیز دیده می‌شود (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۲).

بود که تو پیرو او هستی؛ ولی معلوم شد تابع هوای نفس شده‌ای و آخرت خود را به دنیا فروخته‌ای. آنگاه در تعبیری شگفتانگیز می‌فرماید: اگر اقوالی که درباره تو به من رسیده صحیح باشد، شتر خانواده و بند کفشت از تو بالارزش‌تر است. در پایان نامه فرمان عزل او را صادر کرده، می‌فرماید: هنگامی که نامه من به تو رسید به سوی ما بازگرد.

av U, k i LU »AS «ä , «½ »oo Mb ¼ Bi,k ÄMBA
ÜLU , AjEÜ»A A o i k U «Å Ä cn B-ùS »ABi , a Iw
Äa ÜM U z ÅÑ U , IdiC JAoh M Bj o-ÄU AjEÅ Idi
o i aÄ»i v { a AN-ä o,Eë «Å «ÆMB ½ Bi o / «j
Ao ¼ A Mñu« AoÄY Mv ¼ AN BM ù Tü M4Bi ½ , «½
i e ÄNlçBi , IJ B aÅ i ½ A »PA ù oz Ankç o aÄ
/& A {B/A An MB qÑ

قَالَ الرَّضِيُّ: وَالْمُنْدِرُ بْنُ الْجَارُودُ هُذَا هُوَ الَّذِي قَالَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُ لَظَّاَرٌ فِي عِطْفَيْهِ، مُخْتَالٌ فِي بُزْدَيْهِ، تَفَالُ فِي شِرَاكَيْهِ.

ترجمہ

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، شایستگی پدرت، مرا به تو خوشبین ساخت و گمان کردم تو هم پیرو هدایت و سیره او هستی و راه و رسم او را دنبال می‌کنی. ناگهان به من گزارش داده شد که تو در پیروی از هوای نفست چیزی فروگذار نمی‌کنی و برای سرای دیگرت ذخیره‌ای باقی نمی‌گذاری، با ویرانی آخرت دنیايت را آباد می‌سازی و به بهای قطع رابطه با دینت با خویشاوندانت پیوند برقرار می‌سازی (و به گمان خود صله رحم می‌کنی) اگر آنچه از تو به من رسیده است درست باشد شتر (بارکش) خانوادهات و بند کفشت از تو بهتر است و کسی که دارای صفات تو باشد نه شایستگی این را دارد که حفظ مرزی را به او بسپارند و نه کار مهمی، به وسیله او اجرا شود، نه قدر او را بالا ببرند، نه در حفظ امانت،

شريکش سازند و نه در جمع آوري حقوق بيت المال به او اعتماد كنند. به محض رسيدن اين نامه، بهسوی من حرکت کن! إِنْ شاءَ اللَّهُ.

مرحوم سيد رضي مي گويد: منذر بن جارود همان کسی است که امير المؤمنان علی علیه السلام درباره اش فرمود: او آدم متكبر است؛ پيوسته (از روی تكبر) به اين طرف و آن طرف قامت خود می نگرد و در لباس گران قيمتی که پوشیده همچون متکبران گام برمی دارد و مراقب است حتی بر کفشهش گرد و غبار ننشيند!

شرح و تفسير

تو شايسته اين مقام نيسطي

همان گونه که گفته شد «منذر» از طرف امام علی علیه السلام به فرمانداری بعضی از مناطق ايران منصوب شده بود و دليل انتخاب او افزون بر حسن ظاهر، سابقه بسيار خوب پدرش «جارود عبدي» بود که از افراد بسيار بالاستقامات و مدافع اسلام در عصر پيغمبر علیه السلام و اعصار بعد بود؛ ولی «منذر» مانند بسياري از افراد که وقتی به مقامي می رستند خود را گم می کنند، از مسیر حق خارج شد و به پيروي از هوي و هوس پرداخت و از موقعیت خود غافل شد و اموال بيت المال را بي حساب وكتاب خرج می کرد. هنگامی که اين خبر به امام علی علیه السلام رسيد، نامه شديد اللحن مورد بحث را برای او فرستاد و او را به شدت توبیخ کرد و از مقامش عزل فرمود.

امام علی علیه السلام در آغاز نامه چنین مى فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهى)، شايستگي پدرت، مرا به تو خوش بین ساخت و گمان کردم تو هم پيرو هدایت و سيره او هستي و راه و رسم او را دنبال مى کنى»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِيكَ غَرَّنِي مِنْكَ وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هَذِهِهَا، وَتَسْلُكُ سَبِيلَهَا).

به يقين امام علی علیه السلام در امور مربوط به زندگي، مأمور به در نظر گرفتن ظاهر بود

۱. هَدِيٌّ به معنای طريقه و روش است.

و بر طبق آن عمل کرد و به هنگام انتخاب «منذر» نیز برای این مقام، قرائناً خلافی وجود نداشت؛ او هم ظاهر الصلاح و بدون سوء سابقه بود و هم جزء خانواده‌ای معروف به صلاح و درستکاری، و این مقدار برای انتخاب او کافی بود؛ ولی همان‌گونه که گفته شد افرادی هستند که در حال عادی به ظاهر صلاح و درستکارند؛ اما هنگامی که به مال و مقامی برسند خود را گم می‌کنند و گاه مسیر زندگی شان به‌طور کامل دگرگون می‌شود و «منذر» از این افراد بود.

سپس امام علی^ع در ادامه این سخن می‌فرماید: «ناگهان به من گزارش داده شد که تو در پیروی از هوای نفست چیزی فروگذار نمی‌کنی و برای سرای دیگر تذخیره‌ای باقی نمی‌گذاری، با ویرانی آخرت دنیايت را آباد می‌سازی و به بهای قطع رابطه با دینت با خویشاوندان پیوند برقرار می‌سازی (و به گمان خود صله رحم می‌کنی)»؛ (فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُقِيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدَعْ لِهُواكَ أَنْقِيَادًا، وَلَا تُبْقِي لِآخِرِتِكَ عَتَادًا^۱. تَعْمَرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرِتِكَ، وَتَصُلُّ عَشِيرَتَكَ بِقَطْعِيَةِ دِينِكَ).

امام علی^ع در این عبارات به منذر می‌فهماند که تو مرتكب چهار کار زشت شده‌ای، اول: پیروی بی‌قید و شرط از هوی و هوس، به‌گونه‌ای که در حالاتش آمده است: او در آن ایام، خوشگذرانی را به حد اعلا رسانده بود؛ پیوسته مشغول گردش و تفریح و صید لهوی و بازی با سگ‌ها و کارهایی از این قبیل بود.^۲ دوم: از دنیا که مزرعه آخرت است بهره‌ای برای خود ذخیره نمی‌کنی. سوم: نه تنها از این دنیا چیزی برای آخرت نمی‌اندوزی، بلکه آخرت خود را با آباد کردن دنیا ویران می‌سازی و چهارم: اموال بیت‌المال را در بین خویشاوندان خود تقسیم می‌کنی و پیوند با خویشاوندان را به بهای قطع رابطه با دینت دنبال می‌کنی.

۱. «رُقِيٌّ» از ریشه «رَفِيٌّ» بر وزن «سعی» به معنای بالا رفتن است. سپس به گزارش‌هایی که از مقامات پایین به مقامات بالا داده می‌شود اطلاق شده و در جمله بالا همین معنا اراده شده است.

۲. «عَتَاد» به معنای ذخیره و شیء آمده است.

۳. تمام نهج البلاugu، ص ۸۱۵

آنگاه امام علیه السلام او را به طور مشروط، به علت اعمالش شدیداً تحقیر می‌کند، می‌فرماید: «اگر آنچه از تو به من رسیده است درست باشد شتر (بارکش) خانواده‌ات و بند کفشت از تو بهتر است»؛ (وَلِئِنْ كَانَ مَا بَلَغْتَيْ عَنْكَ حَقّاً، لَجَمْلُ أَهْلِكَ وَشِسْعُ نَعْلَكَ خَيْرٌ مِنْكَ).

این دو تعبیر نهایت حقارت «منذر» را به سبب خیانتش اثبات می‌کند. در بعضی از نقل‌ها آمده است که تشییه به «شتر اهل» از این‌جا ناشی شد که پدر خانواده‌ای از دنیا رفت و شتری از خود به یادگار گذاشت. خانواده او هر کدام، از آن برای بار کشیدن و مانند آن استفاده می‌کردند و این شتر بینوا هر روز دست کسی بود، و این ضرب المثلی شد برای ذلت.

تعبیر «شیسْعُ نَعْلٍ؛ بند کفش» نیز مثالی است برای نهایت خواری و حقارت. این تعبیرها از آن‌جا ناشی شد که به امام علیه السلام خبر رسید او چهارصد هزار درهم از بیت‌المال اختلاس کرده^۱ و - همان‌گونه که گذشت - مشغول عیاشی است، در حالی که خود را نماینده امام معصوم و خلیفه بر حق مسلمانان می‌داند.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن لیاقت و اهليت او را برای پنج موضوع مهم نفی می‌کند، می‌فرماید: «کسی که دارای صفات تو باشد نه شایستگی این را دارد که حفظ مرزی را به او بسپارند و نه کار مهمی به وسیله او اجرا شود، نه قدر او را بالا ببرند، نه در حفظ امانت، شریکش سازند و نه در جمع آوری حقوق بیت‌المال به او اعتماد کنند»؛ (وَمَنْ كَانَ بِصِفتَكَ فَلَيَسَ بِأَهْلٍ أَنْ يُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ^۲، أَوْ يُنَفَّدَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ يُعْلَى لَهُ قَدْرٌ، أَوْ يُشَرَّكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَى جِبَابَيْهِ^۳).

۱. «شیسْعُ» به معنای تسمه و قطعات باریکی است که از چرم می‌برند و «شیسْعُ النَّعْلِ» به معنای بند کفش است.

۲. بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۲۳.

۳. «الثَّغْرُ» در این‌جا به معنای مرز و در اصل به معنای هرگونه شکاف است.

۴. «جِبَابَيْهِ» به مانند جمع آوری زکات و اموال بیت‌المال و مانند آن است و در اصل از «جِبَابَة» بر وزن «عداوة»

این امور پنج گانه از وظایف مهم فرمانداران مناطق مختلف اسلام است: حفظ مرزها، انجام کارهای مهم، سپاس از کارهای مهم او، سپردن امانت به او و جمع آوری اموال بیتالمال. کسی که خائن و عیاش و هوی پرست باشد شایسته هیچ یک از این امور نیست و هرگز نمی‌توان به او اعتماد کرد.

امام علیہ السلام در پایان، دستور عزل او را صادر کرده، می‌فرماید: «به محض رسیدن این نامه، به سوی من حرکت کن! إن شاء الله»؛ (فَإِقْبِلُ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ). « حينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا» تأکید بر فوریت عزل او و کناره‌گیری اش از این مقام والا است.

* * *

مرحوم سید رضی در پایان، این جمله را نیز اضافه می‌کند: «منذر بن جارود همان کسی است که امیر مؤمنان علی علیہ السلام درباره‌اش فرمود: او آدم متکبری است؛ پیوسته به این طرف و آن طرف قامت خود می‌نگرد و در لباس گران قیمتی که پوشیده همچون متکبران گام بر می‌دارد و مراقب است حتی بر کفشش گردوغبار نشینید!»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَالْمُمْذُرُ بْنُ الْجَارُودُ هُذَا هُوَ الَّذِي قَالَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا: إِنَّهُ لَنَظَارٌ فِي عِطْفَيْهِ، مُخْتَالٌ فِي بُزْدَيْهِ، تَفَالٌ فِي شِرَاكَيْهِ).^۵

→ به معنای جمع آوری کردن گرفته شده است. در بعضی از نسخ نهج البلاغه به جای «جیانة» «خيانة» آمده که معنای درستی برای آن تصور نمی‌شود.

۱. «عِطْفَيْهِ» تثنیه «عطف» بر وزن «کبر» به معنای پهلو و جانب است و کسی که پیوسته به این طرف و آن طرف خود نگاه می‌کند معمولاً از خود راضی و متکبر است.

۲. «مُخْتَال» به معنای متکبر مغرور است از ریشه «خیلاء» بر وزن «جهلاء» تخیلاتی است که انسان براثر آن خود را بزرگ می‌بیند و ریشه آن از خیال گرفته شده و اشاره به کسی است که با خیالات خود برترین می‌شود.

۳. «بُرْدَيْه» تثنیه «برد» بر وزن «ظلم» است که اضافه به ضمیر شده و به معنای لباس زیبا و خط دار است.

۴. «تَفَال» کسی که بسیار آب دهن می‌اندازد از ریشه «تغل» بر وزن «عمل» گرفته شده است. در بعضی از کتب

بديهی است که اين سخن را امام علیه السلام بعد از اين ماجرا درباره منذر فرموده و اگر قبل از آن چنین صفاتی از او دیده می شد حضرت او را برای اين مقام مهم انتخاب نمی کرد. اين سه جمله که امام علیه السلام درباره او فرموده دليل بر نهايت عجب، خودبيني و خودبر تربيني اوست و چون در خانواده اى اشرافى پرورش يافته بود اين حالت را از آنها به ارث برده بود.

مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود از تاريخ يعقوبی^۶ درمورد شأن ورود اين جمله نقل می کند که اين سخن را امير المؤمنان علیه السلام بعد از آن فرمود که به ديدن «صعصعه» (يکی از دوستان خاص آن حضرت) رفته بود. صعصعه در ضمن سخنان مختلفی که بین امام علیه السلام و او رد و بدل شد گفت: دختر جارود (خواهر منذر) همه روز نزد من می آيد و برای اين که برادرش را زنداني کرده اي اشک می ريزد. اگر مصلحت بداني آزادش کن من بدھي او را (مربوط به اختلاس بيت المال) تعهد می کنم. امام علیه السلام فرمود: چگونه او را تضمين می کنى در حالی که او منكر سرقت از بيت المال است. قسم بخورد (که اختلاس نکرده است) تا او را آزاد کنيم. صعصعه گفت: سوگند می خورد. امام علیه السلام فرمود: من هم گمان می کنم (به دروغ) سوگند ياد کند. آنگاه امام علیه السلام را درباره او فرمود.^۷

نکته

«منذر بن جارود عبدي» کیست؟

«جارود» پدر «منذر» همان گونه که امام علیه السلام در نامه مورد بحث اشاره فرموده

→ لغت آمده است که «تفل» بر وزن « طفل » به فوت کردنی که آمیخته با کمی از بزاق باشد اطلاق می شود بنابراین جمله «تفال فی شراكیه» به معنای کسی است که کفش خود را فوت می کند یا با آب دهان تمیز می کند تا غباری بر آن نباشد.

۵. «شراكیه» تثنیه «شراك» به معنای بند کفشه است.

۶. تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۴

۷. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۸، ص ۱۰۸

مردی شایسته و صالح بود. او که قبل از آیین مسیح علیه السلام پیروی می‌کرد در سال نهم یا دهم هجری با گروهی از طایفه «عبد قیس» خدمت پیغمبر صلوات الله علیہ وسلم رسید و اسلام را به طور کامل پذیرفت و سپس در بصره ساکن شد و در سال بیست و یک هجری در یکی از جنگ‌های اسلامی که در ناحیه فارس صورت گرفت شرکت کرد و به افتخار شهادت نائل گردید.

«جارود» در میان قبیله‌اش مورد احترام خاصی بود و هنگامی که پیغمبر اکرم صلوات الله علیہ وسلم از دنیا رحلت فرمود و گروهی از اعراب مرتد شدند، او برای قبیله خود سخنرانی کرد و گفت: «اگر محمد از دنیا رفته خدایش نمرده است در دین خود محکم باشید و اگر در این فتنه‌ای که بر پا شده به کسانی صدمه‌ای برسد من دو برابر آن را ضمانت می‌کنم». به همین دلیل از طایفه «عبد قیس» کسی مخالفت نکرد.

از عجایب این‌که نقل شده عمر درباره جارود می‌گفت: اگر از پیغمبر نشنیده بودم که می‌فرمود: خلافت در قریش خواهد بود من «جارود» را برای خلافت پیغمبر برمی‌گزیدم؛ ولی با این حال روزی عمر نشسته بود و تازیانه‌ای در دست داشت و مردم در اطراف او بودند. ناگهان جارود وارد شد. کسی با صدای بلند گفت: این بزر طایفه «ربیعه» است. هنگامی که جارود به عمر نزدیک شد تازیانه را حواله او کرد. جارود گفت: چرا چنین می‌کنی؟ گفت: شنیدی آنچه را که درباره تو گفته‌اند؟ گفت: آری شنیدم. گفت: ترسیدم در میان جمعیتی بنشینند و بگویند امیر تویی لذا خواستم ابهت تو را بشکنم.

اما فرزندش «منذر» که در زمان حیات پیامبر صلوات الله علیہ وسلم متولد شد در جنگ جمل در لشکر علی علیه السلام شرکت کرد و ظاهراً مرد صالحی بود و به دلیل صالح بودن پدرش امام علیه السلام او را فرماندار «اصطخر» (یکی از نواحی فارس) کرد؛ ولی متأسفانه به دلیل حب جاه و مقام و عشق به مال و ثروت ولذات دنیا آلوده انواع انحرافات شد و همان‌گونه که اشاره شد امام علیه السلام او را عزل کرد.

این مرد مسیر نادرست خود را ادامه داد تا آنجا که بعدها از طرف یزید بن معاویه فرماندار یکی از مناطق اسلامی شد.

از کارهای بسیار زشت او این بود که امام حسین علیه السلام در میان نامه‌هایی که به اهل کوفه نوشت، نامه‌ای نیز به منذر نگاشت و به وسیله شخصی به نام «سلیمان» برای او فرستاد و او را به یاری خود دعوت کرد اما منذر نه تنها پاسخ مثبت نداد، بلکه نامه امام علیه السلام را به «عبدالله» داد و فرستاده امام علیه السلام را تسلیم چوبه دار کرد، در حالی که رسولان و نامه‌آوران در هر قوم و ملتی در امان‌اند و این نخستین رسولی بود که در اسلام به دار آویخته شد.

هرچند بعضی خواسته‌اند این عمل را بدین‌گونه توجیه کنند که منذر خیال می‌کرد این رسول را «ابن زیاد» فرستاده تا از عقاید او درمورد همکاری با امام حسین علیه السلام آگاه شود. در حالی که این توجیه بسیار نادرستی است، زیرا او می‌توانست نامه را به رسول برگرداند و با تندی با او سخن بگوید تا اگر آن شخص فرستاده ابن زیاد هم باشد، این برخورد را به اطلاع امیر خود برساند. لزومی نداشت او را دستگیر کند و همراه نامه تحويل ابن زیاد و سپس تحويل چوبه دار دهد، زیرا ابن زیاد باخبر شد که او فرستاده امام علیه السلام است.

یکی دیگر از بدبختی‌های منذر این بود که در همان ایام دختر خود را به همسری «ابن زیاد» درآورد.^۱

به هر حال، منذر با آن سابقه پدرش و همراهی نخستین خود با امام به علت پیروی از هوای نفس و کبر و غرور، عاقبت خود را تباہ کرد.

* * *

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۵۵۵ تا ۵۵۷؛ مصادر نهج البلاغه، ج ۳ ص ۴۷۰. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۸ ص ۱۰۹.

۷۲

وَمِنْ كِتَابٍ لَّهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا ب د ا ش ب ا ب ا

علی اللہ

۲

نامه در یک نگاه

این نامه که دقیقاً معلوم نیست امام علیؑ در چه شرایطی آن را برای عبدالله بن عباس مرقوم داشت، حاوی نصایح مهمی است و در مجموع هدف آن بازداشت

۱. عبدالله بن عباس، عموزاده پیغمبر اکرم ﷺ و امیر مؤمنان علیؑ، از دانشمندان بزرگ امت و از علاقه مندان به امام علیؑ است. شرح حال او را به طور مبسوط ذیل نامه ۴۱ آورده ایم.

۲. سند نامه:

به گفته صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه در ذیل حکمت ۳۹۶، این کلام را صاحب کتاب تحف العقول (حسن بن علی بن شعبه) که کمی پیش از سید رضی می زیسته با تفاوتی آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴) و جمله «الدھر یومان...» به صورت ضرب المثلی در میان ادبیات عرب در آمده است. در کتاب تمام نهج البلاغه این نامه با اضافاتی آمده است که بخشی از این اضافات در کتاب نشر الدر محقق آیی و بخش دیگری از آن در کتاب اسعاف الراغبین که در حاشیه کتاب نور الابصار شبنجی آمده، چاپ شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۷۷۱).

مخاطب آن که درواقع همه انسان‌ها هستند از حرص و آز و دنیاپرستی است و نیز پیام آن تسلیم مقدرات بودن و بی‌تابی و جزع و فزع نکردن دربرابر حوادث ناخواسته و بیرون از قدرت ماست.

* * *

۱/۴M aÅA; °u °B/žy po½ , a] AÖMBS v ° »Bi,kÄMA
 B« ½/¼Bf B-ù,ñ j nÅBkºA/4A , aÅ¿ ° ¿ :¼B2 o kºA
 / UÜMÄkU ° aÅB«½/¼BB½ , uÅå aÅ EA °

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی، بدان که) تو هرگز بر اجل و سرآمدت پیشی نمی‌گیری (و نیز) آنچه قسمت تو نیست روزی تو خواهد شد. بدان که دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. این دنیا سرای متغیر و متحولی است (و هر روز به دست گروهی می‌افتد) آنچه از موهب دنیا، قسمت توست به سراغ تو می‌آید، هرچند ضعیف باشی و آنچه به زیان توست گربیانت را خواهد گرفت (هرچند قوی باشی) و نمی‌توانی با قدرت آن را از خود دور سازی.

شرح و تفسیر

ابن عباس! غمگین مباش

به نظر می‌رسد حادثه ناگواری برای «عبد الله بن عباس» روی داده بوده و یا انتظار مهمی داشته و برآورده نشده و به همین علت غمگین بوده است؛ امام علیهم السلام این نامه را برای دلداری او و متوجه کردنش به طبیعت زندگی دنیا و مقدرات الهی می‌نگارد تا آرامش پیدا کند.

امام علیهم السلام در این نامه کوتاه به پنج نکته مهم اشاره می‌کند:

نخست می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی، بدان که) تو هرگز بر اجل و سرآمدت پیشی نمی‌گیری»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكَ لَسْتَ بِسَابِقٍ أَجَلَكَ).

اشاره به این که تا اجل قطعی انسان فرانرسد، حوادث خطرناک نمی‌تواند او را در کام خود فرو برد و هنگامی که فرارسده تأخیر در آن ممکن نیست. همان‌گونه که قرآن فرموده است: «**مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ**»؛ «هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی‌گیرد واز آن عقب نخواهد افتاد».۱

البته این اشاره به اجل حتمی است و به آن معنا نیست که انسان در مقابل اجل معلق بی‌پرواایی به خرج دهد و خود را گرفتار کند و بی‌دلیل در کام خطر فرو رود. در دومین نکته می‌فرماید: «(و نیز) آنچه قسمت تو نیست روزی تو نخواهد شد»؛ (وَلَا مَرْزُوقٌ مَا لَيْسَ لَكَ).

اشاره به این که اگر انتظار نعمتی داشتی و به سبب عوامل ناخواسته از آن محروم شدی نگران نباش، چون روزی تو نبوده است و حتی با تلاش و کوشش هم به آن نمی‌رسیدی، هرچند گمان می‌کردی امکان وصول به آن وجود دارد. این سخن تسلی خاطری است برای تمام کسانی که گرفتار محرومیت‌هایی ناخواسته در زندگی می‌شوند و چه بسا صفحهٔ زندگی آن‌ها تیره و تار شود. اگر به این نکته توجه کنند که چنان چیزی هرگز برای آن‌ها مقرر نشده بوده و امکان دسترسی به آن نبوده، نگرانی آن‌ها بر طرف می‌شود، هرچند این سخن به آن معنا نیست که انسان سعی و تلاش و مدیریت و تدبیر را برای رسیدن به نعمت‌های بیشتر فراموش کند.

قرآن مجید می‌فرماید: «**أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**»؛ «آیا آنان رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟! ما معیشت آن‌ها را در زندگی دنیا در میان آن‌ها تقسیم کردیم».۲

در سومین اندرز به نکته مهم‌تری اشاره می‌کند، می‌فرماید: «بدان که دنیا دو

۱. حجر، آیه ۵.

۲. زخرف، آیه ۳۲.

روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو»؛ (وَأَعْلَمُ بِيَوْمَ الدَّهْرِ يَوْمَانِ
يَوْمُ لَكَ وَيَوْمُ عَلَيْكَ).

سراسر تاریخ بشر گواه این معناست که غالب انسان‌ها به خصوص شخصیت‌ها و صاحبان مقامات بر جسته دوران‌های مختلفی در زندگی داشته‌اند؛ گاهی در اوج قدرت بودند و گاه در نهایت ضعف و ناتوانی. به هنگامی که در اوج قدرت بودند هرگز باور نمی‌کردند روزی گفتار چنان زندگی نکتباری شوند و زمانی که ضعیف و ناتوان بودند به فکرشان خطور نمی‌کرد که روزی بر اوج قدرت بنشینند.

توجّه به این حقیقت سبب می‌شود که انسان از حوادث روزگار و فراز و نشیب آن هرگز نگران نشود و کاسهٔ صبرش لبریز نگردد و زمام اختیار از دست ندهد و بداند که هیچ‌یک از حوادث روزگار پایدار نیست.

این جمله به قدری در کلمات دانشمندان و ادب‌مشهور شده که به صورت ضرب المثلی درآمده است.

شاعر فارسی زبان می‌گوید:

روزگار است آن که گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

شاعر بلندآوازهٔ دیگر می‌گوید:

چرخ گردون گر دو روزی بر مراد تو نگشت

دائماً یکسان نماند حال گردون غم مخور

«ابویعقوب خرمی» در این زمینه اشعاری دارد که مطلع ش این است:

هَلِ الدَّهْرُ إِلَّا صَرْفُهُ وَنَوَائِبُهُ	وَسَرَاءُ عَيْشٍ زَائِلٍ وَمَصَابِيهُ
يَقُولُ الْفَتَى ثَمَرْتُ مَالِي وَإِنَّمَا	لِوَارِثِهِ مَا ثَمَرَ الْمَالَ كَاسِبِهِ
يُحَاسِبُ فِيهِ نَفْسَهُ فِي حَيَاةِهِ	وَيَتُرْكُهُ تَهْبَا لِمَنْ لَا يُحَاسِبُهُ

آیا دوران زندگی جز تغییرات و حوادث ناگوار و شادی‌های زوال‌پذیر و مصیبت‌ها چیز دیگری هست؟

جوان می‌گوید: اموالم را به ثمر رساندم در حالی که آنچه را که به ثمر رسانده برای وارث می‌نهاد.

خودش با دقت در حیات خود اموالش را محاسبه می‌کند؛ ولی آن را به صورت اشیای غارت‌شده‌ای برای کسانی می‌گذارد که حساب و کتابی در آن ندارند.^۱

سپس در چهارمین نکته برای تأکید بر نکته قبل می‌فرماید: «این دنیا سرای متغیر و متحولی است (و هر روز به دست گروهی می‌افتد)؛ (وَأَنَّ الدُّنْيَا دَأْرُ دُولٍ^۲).»

همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُذَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»؛ (و ما این روزها (ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می‌گردانیم (و این طبیعت زندگی دنیاست).^۳

تاریخ جهان و حتی تاریخ معاصر و آنچه با چشم خود در زندگی کوتاه‌مان دیده‌ایم گواه این معناست؛ پیرمردهایی را سراغ داریم که گاه چندین شاه، نخست وزیر و رئیس جمهور را در عمر خود دیده‌اند که یکی پس از دیگری بر اریکه قدرت تکیه زدند.

آن‌گاه در پنجمین و آخرین اندرز می‌فرماید: «آنچه از موهاب دنیا، قسم توست به سراغ تو می‌آید، هر چند ضعیف باشی و آنچه به زیان توست گریبانست

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۶۰.

۲. «دول» جمع «دَوْلَة» به معنای چیزی است که در حال تغییر و گردش و انتقال از کسی به دیگری است و حکومت را به این علت دولت گفته‌اند که هر چند صباحی دست شخص یا اشخاصی است.

۳. آل عمران، آیه ۱۴۰.

را خواهد گرفت (هرچند قوی باشی) و نمی‌توانی با قدرت آن را از خود دور سازی»؛ (فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ، وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْعُهُ بِقُوَّتِكَ).

این سخن درواقع برگرفته از قرآن مجید است که می‌فرماید: «وَإِنْ يَمْسِسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفٌ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرْدَكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادٌ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ (و اگر خداوند (برای امتحان و مانند آن) زیانی به تو رساند، هیچ‌کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف کند، و اگر اراده خیری برای تو کند هیچ‌کس مانع فضل او نخواهد شد، آن را به هرکس از بندگانش بخواهد می‌رساند و او آمرزنده و مهربان است».^۱

اشتباه نشود! همه این تعبیرات برای این است که از حرص و آزمندی انسان پیشگیری کند و در محرومیت‌ها به او دلداری دهد، زیرا بخش مهمی از زندگی انسان در مسیر حرص و آز صرف می‌شود و بخش دیگری صرف تأسف بر پاره‌ای از محرومیت‌ها می‌گردد. این نصایح عامل بازدارنده‌ای دربرابر این حالات است.

امام ع در موارد دیگری نیز همین معنا را به صورت‌های مختلفی بیان فرموده است، از جمله در کلمات قصار نهج البلاغه می‌فرماید: «الرِّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقُ تَطْلُبُهُ وَرِزْقُ يَطْلُبُكَ فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ؛ روزی دو گونه است: روزی‌ای که تو به سراغ آن می‌روی و روزی‌ای که به سوی تو می‌آید حتی اگر به سوی آن نروی به سراغ تو خواهد آمد».^۲

شاعر عرب در این باره می‌گوید:

لِكُلِّ امْرِيِ رِزْقٌ وَلِلرِزْقِ جَالِبٌ
وَلَيْسَ يَفْوُتُ الْمَرءَ مَا حَطَّ كَاتِبٌ^۳

۱. یونس، آیه ۱۰۷.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۹.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۶۱.

هر انسانی روزی دارد و هر روزی ای روزی رسان و آنچه دست تقدیر برای انسان نوشته است از بین نخواهد رفت و به او خواهد رسید.

این در حالی است که در آیات و روایات دیگر به تلاش و کوشش معتدل و عاقلانه برای تأمین نیازمندی‌های زندگی دعوت شده است تا افراد به امید این‌که روزی، مقدر شده و تقسیم دقیقی برای آن است تن به بیکاری و وادادگی ندهند و دست از تلاش و کوشش بازندارند، سربار جامعه نشوند و جامعه را به رکود و عقب‌افتدگی نکشانند.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَأَنْ لَيْسَ لِإِنْسَانٍ إِلَّا مَا سَعَى»؛ «برای انسان چیزی جز (حاصل) سعی و کوشش او نیست».^۱

در روایت معروفی نیز آمده است: «از کسانی که دعا‌یشان مستجاب نمی‌شود کسی است که سالم و قادر باشد، در خانه بنشیند و عرضه دارد: خدایا! به من روزی ده. به او گفته می‌شود: مگر به تو دستور تلاش معاش داده نشد؟؛ ثالثه تردد عَلَيْهِمْ دَعَوْتُهُمْ ... وَرَجُلٌ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَقَالَ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي، فَيَقَالُ لَهُ: أَلَمْ أَجْعَلْ لَكَ السَّبِيلَ إِلَى طَلَبِ الرِّزْقِ».^۲

* * *

۱. نجم، آیة ۳۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۵۱۱، ح ۳.

۷۳

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

۱ ۱

علیل

۱

نامه در یک نگاه

امام علیل در این نامه پس از نامه‌های مکرری که در پاسخ به نامه‌های معاویه نوشته و تأثیری در او نگذاشته است اظهار نگرانی می‌کند. آن‌گاه او را به کسی تشییه می‌فرماید که در خواب سنگینی فرو رفته و رؤیاهای کاذب می‌بیند سپس به او هشدار می‌دهد که شیطان به تو اجازه نمی‌دهد به کارهای خیر بپردازی یا به اندرزهای من گوش فراده‌ی.

۱. سند نامه:

تنها منبعی که کتاب مصادر نهج‌البلاغه این نامه را از آن نقل کرده کتاب الطراز امیریحیی علوی است که گرچه بعد از سید رضی می‌زیسته ولی تفاوت در بعضی از تعبیرات نشان می‌دهد که وی آن را از منبعی غیر از نهج‌البلاغه گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۳).

i -o, MB ÑB-Tw A, MÀ ùjj oTºAº »Bi,k ÄMBA
 ,n à vºA «Ä]AoU n ½ A «º dU A »A / TwAù à h ½ , A
 , ½ ß ½ è L ÜBA dTºA, ½ e A M U ßA ÜW -ºB
 &BMv cA / L M»Ao ô , M vº , Ä¿A BB ½ ºA nk
 è ÄºA oÜUj nA c « ½ »AS a o, ÜEW Aü ÄM o »A
 i ve A]Ao U/Aj Å à LYk c ¼B zºA/4A aÅA! d a o A a U
 / a vºA, Tl »ñBÜ -ºA B U , n ¼A

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، من برای اینکه مکرر به پاسخ نامه‌های تو پرداخته و گوش به آن فراداده‌ام خود را سرزنش می‌کنم و هوشیاری خود را تخطیه می‌نمایم (چراکه سخنانم همچون میخ آهنینی است که در سنگ فرو نمی‌رود و یا همچون خطاب به دیوارها و اشیای بی‌جان و بی‌روح است). در آن هنگام که تو از من خواسته‌هایی (مانند حکومت شام یا حکم ولایت‌عهدی) داری و پیوسته نامه‌نگاری می‌کنی به کسی می‌مانی که به خواب سنگینی فرو رفته و رؤیا (های آشفته) می‌بیند که به او دروغ می‌گوید و یا همچون شخص سرگردانی که ایستاده است و ایستادنش او را به مشقت افکنده (زیرا نمی‌داند به کدام راه ببرود) و نمی‌داند که آینده به سود اوست یا به زیانش. البته تو آن شخص نیستی (که چنین خواب آشفته‌ای دیده و سرگردان شده باشد) بلکه او شبیه توست! به خدا سوگند! اگر علاقه به باقی‌ماندن (مؤمنان پاک‌دل و آثار اسلام

و نتیجه زحمات پیغمبر اکرم) نبود، ضربه‌های کوبنده‌ای از من به تو می‌رسید که استخوانات را خُرد و گوشت تو را آب می‌کرد و بدان که شیطان تو را از این‌که به کارهای خوب بپردازی بازداشت و به تو اجازه نمی‌دهد به اندرزهایی که به سود توست گوش فراده‌ی وسلام بر آن‌ها که شایسته سلام‌اند.

شرح و تفسیر

خواب آشفته می‌بینی!

این سیزدهمین نامه‌ای است که در نهج البلاغه از امام علیه السلام به معاویه نقل شده است و با نامه ۷۵ که بعداً خواهد آمد در مجموع چهارده نامه می‌شود. تعبیرات این نامه نشان می‌دهد که از آخرین نامه‌های امام علیه السلام به اوست. می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، من برای این‌که مکرر به پاسخ نامه‌های تو پرداخته و گوش به آن فراداده‌ام خود را سرزنش می‌کنم و هوشیاری خود را تخطئه می‌نمایم (چراکه سخنانم همچون میخ آهینی است که در سنگ فرو نمی‌رود و یا همچون خطاب به دیوارها و اشیای بی‌جان و بی‌روح است)؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي عَلَى التَّرْدُدِ فِي جَوَابِكَ، وَالْإِسْتِمَاعِ إِلَى كِتَابِكَ، لَمُوْهِنُّ رَأْيِي، وَمُخْطَطٌ فِرَاسَتِي).

این جمله شبیه تعبیری است که قرآن مجید درباره نصایح پیغمبر علیه السلام به مشرکان بیان کرده است، می‌فرماید: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ «مسلمًا تو نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی برگردانند و دور شوند!». ^۳

۱. «التردد» گاه به معنای شک و تردید است و گاه به معنای رفع و آمد و تکرار و در این‌جا به قرائتی که در کلام است معنای دوم اراده شده است.

۲. «مُوْهِنُّ» از ریشه «توهین» به معنای سست کردن آمده است و گاه به معنای سرزنش نیز می‌آید.

۳. نمل، آیه ۸۰.

طبعی است که وقتی انگیزه‌های شیطانی و هوی و هوس وجود انسان را پر کند روح او دربرابر سخنان حق طلبان غیر قابل نفوذ می‌شود و چیزی از سخنان آن‌ها در او اثر نمی‌گذارد.

آن‌گاه امام علی^{علیه السلام} به درخواست‌های معاویه درباره سپردن حکومت شام به او یا نوشتن فرمان ولایت عهدی برای وی پاسخ کوبنده‌ای می‌دهد و او را با دو تشبیه، از این درخواست‌های نامعقول مأیوس می‌سازد می‌فرماید: «در آن هنگام که تو از من خواسته‌هایی (مانند حکومت شام یا حکم ولایت عهدی) داری و پیوسته نامه‌نگاری می‌کنی به کسی می‌مانی که به خواب سنگینی فرو رفته و رویا (های آشفته) می‌بیند که به او دروغ می‌گوید و یا همچون شخص سرگردانی که ایستاده است و ایستادنش او را به مشقت افکنده (زیرا نمی‌داند به کدام راه ببرود) و نمی‌داند که آینده به سود اوست یا به زیانش»؛ (وَإِنَّكَ إِذْ تُحَاوِلُنِي أَلِامُورَ وَتُرَاجِعُنِي السُّطُورَ^۱، كَأَلْمُسْتَقْلِ النَّائِمِ تَكْذِبُهُ أَحْلَامُهُ، وَالْمُتَحَيِّرُ الْقَائِمِ يَبْهَظُهُ^۲ مَقَامُهُ، لَا يَدْرِي اللَّهُ مَا يَأْتِي أَمْ عَلَيْهِ).

امام علی^{علیه السلام} در تشبیه اول به او می‌فهماند که آنچه تو از من می‌خواهی خواب و خیالی بیش نیست؛ خوابی پریشان و دروغین. مگر ممکن است زمام مسلمین به کسی سپرده شود که نه تقوایی دارد و نه عدالتی، نه سابقه‌ای در اسلام و نه درایتی؟

در تشبیه دوم او را به فرد گم‌کرده راه تشبیه فرموده که سرگردان ایستاده است؛ نه توان اقامت در جایش را دارد و نه قدرت بر تصمیم‌گیری برای حرکت به سوی

۱. «تُحَاوِلُنِي» از ریشه «مُخَاوِلَة» به معنای طلب کردن چیزی یا طلب کردن توأم با «حیله» آمده است و در عبارت بالا معنای دوم مناسب‌تر است.

۲. «السُّطُور» جمع «سَطْر» به معنای سطرهای نامه است و در اینجا «با» در تقدیر است؛ یعنی با سطور نامه خود پیوسته به من مراجعته می‌کنی و مطالبه مقامات داری.

۳. «بَهْظُهُ» از ریشه «بَهْظٌ» بر وزن «محض» به معنای سنگین کردن و فشار آوردن است.

مقصدی. اضافه بر این از آینده نیز نگران و بیمناک است و از سرنوشتی که در انتظار اوست بی خبر.

امام علیه السلام در پایان این تشبیهات می فرماید: «البته تو آن شخص نیستی (که چنین خواب آشفته‌ای دیده و سرگردان شده باشد) بلکه او شبیه توست!؛ (وَلَسْتَ إِنْهُ غَيْرَ أَنْهُ إِلَّا كَشَبِيهُ).

این تعبیر لطیفی است که امام علیه السلام بیان فرموده است؛ به جای این که بگوید: تو شبیه چنین شخصی هستی می فرماید: او شبیه به توست. اشاره به این که تو در این گمراهی و سرگردانی و خیالات خام اصل و اساس محسوب می شوی و گمراهان شبیه تواند.

راستی عجیب است که شخصی مانند معاویه انتظار خلافت و جانشینی پیغمبر علیه السلام را داشته باشد؛ او به گروهی تعلق دارد که پیامبر علیه السلام تا آخر عمرش با آن‌ها مبارزه کرد و از آخرین کسانی بود که به ظاهر ایمان آورد. آیا کسانی که تا آخرین نفس در صف دشمنان پیغمبر اکرم علیه السلام بوده‌اند سزاوار است بعد از پیروزی رسول خدا علیه السلام و تحکیم پایه‌های حکومت اسلامی بخواهند بر جای او بنشینند و به نام او حکومت کنند؟ کدام عاقل چنین چیزی را می‌پسندد؟ ولی با نهایت تأسف در صدر اسلام وبعد از پیغمبر اکرم علیه السلام و شهادت علیه السلام چنین امری رخ داد و این نبود مگر به علت سستی و ناآگاهی جمعی از مسلمین آن زمان. به گفته ابن ابی الحدید آیا تعجب آور نیست که کسی که از طلقاً و آزاد شدگان در فتح مکه است و اگر ایمان آورده باشد در آخرین خط قرار دارد، هرگاه در مجلسی وارد شود که بزرگان مهاجران و انصار در آنجا حضور داشته باشند بخواهد همه را عقب بزنند و در بالای مجلس - بالاتر از همه - بنشینند؟^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۶۴.

سپس در بخش دیگری امام علیه السلام او را به شدت تهدید می‌کند، می‌فرماید: «به خدا سوگند! اگر علاقه به باقی ماندن (مؤمنان پاک‌دل و آثار اسلام و نتیجه زحمات پیغمبر اکرم علیه السلام) نبود ضربه‌های کوبنده‌ای از من به تو می‌رسید که استخوانت را خرد و گوشت تو را آب می‌کرد»؛ (وَأَقْسِمُ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَوْلَا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ، لَوَصَلَتِ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعٌ، تَقْرُعُ الْعَظَمَ وَتَهْلُكُ لِلَّحْمَ).

اشارة به این که اگر از جنگ با تو چشم می‌پوشم و فعلًاً مدارا می‌کنم نه برای این است که عِدَّه و عُدَّه کافی ندارم، بلکه به این علت است که بیم دارم در این درگیری مؤمنان بالازشی از میان بروند و اعتقاد مردم متزلزل شود و زحمات پیغمبر علیه السلام کم‌رنگ گردد. منظور از جمله «لَوْلَا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ» همین است.

بعضی دیگر از شارحان نهج‌البلاغه مانند ابن ابی الحدید برای این جمله احتمال دیگری ذکر کرده‌اند و آن این که منظور از این ضربات کوبنده که استخوان را خرد و گوشت را آب می‌کند سخنانی از پیغمبر اکرم علیه السلام درباره فجایع بنی امیه و رسوایی‌های آنان است که اگر امام علیه السلام فاش می‌کرد آن‌ها را درهم می‌کویید.

سپس می‌افزاید: امامیه معتقد‌نند که پیغمبر اکرم علیه السلام امور مربوط به زنانش را بعد از رحلت خود به دست علی علیه السلام سپرد و به او اجازه داد که ارتباط هرکدام از آنان را که (مسیر خلافی پیمودند و) آن حضرت مصلحت دید، با پیغمبر اکرم علیه السلام قطع کند. از جمله می‌توانست ارتباط «ام حبیب» (همسر پیغمبر علیه السلام و خواهر معاویه) را از پیغمبر علیه السلام قطع کند تا از حالت ام‌المؤمنین خارج شود و ازدواج با او

۱. «استيقاء» به معنای باقی گذاشتن چیزی است و گاه به معنای رحم کردن نیز آمده است.

۲. «قوارع» جمع «قارعة» به معنای حادثه سخت و کوبنده است، از ریشه «قرع» به معنای کوبنده گرفته شده است.

۳. «تهلیس» از ریشه «هَلْس» بر وزن «درس» به معنای بیماری سل است، بعضی از ارباب لغت نیز «هلاس» را به معنای بیماری‌هایی که سبب لاغری می‌شود گرفته‌اند و از آن جایی که بیماری سل شخص مبتلا را کاملاً لاغر می‌کند، در مورد این بیماری به کار رفته است.

برای مردان امت جایز باشد و این را مجازاتی برای معاویه برادرش و مجازاتی برای خودش (ام حبیبه) قرار دهد، زیرا ام حبیبه همانند برادرش معاویه بغض علی علیه السلام را در دل داشت و اگر علی علیه السلام این کار را می‌کرد معاویه را در انتظار عموم درهم می‌کویید. سپس ابن ابی الحدید می‌افزاید: امامیه از روات خود نیز نقل کرده‌اند که علی علیه السلام عایشه را نیز به چنین چیزی تهدید کرد؛ ولی ما چنین اخباری را نمی‌پذیریم و کلام علی علیه السلام را در نامه مورد بحث، طور دیگری تفسیر می‌کنیم و می‌گوییم: گروه کثیری از صحابه با علی علیه السلام بودند که پیغمبر اکرم علیه السلام معاویه را حتی بعد از آنی که اسلام را پذیرفت لعن کرد و می‌فرمود: او منافق کافر و اهل دوزخ است و اخبار در این زمینه مشهور است.^۱ امام علی علیه السلام می‌توانست خط و گواهی این گروه از صحابه را در این باره به شام بفرستد و به گوش شامیان برساند؛ ولی این کار را به مصلحت (امت) ندانست و اگر این کار را می‌کرد معاویه را درهم می‌کویید.^۲

عالمه شوستری بعد از نقل این کلام شدیداً به ابن ابی الحدید اعتراض می‌کند که هیچ یک از امامیه معتقد نیستند که علی علیه السلام قادر بود رابطه ام حبیبه یا عایشه را از پیغمبر علیه السلام چنان قطع کند که نکاح آنها برای مردان امت جایز باشد، بلکه تنها می‌توانست احترام ام المؤمنین بودن و رابطه معنوی آنها را از پیغمبر علیه السلام قطع کند و این مطلب چیزی نیست که تنها علمای امامیه به آن قائل باشند؛ بلکه بعضی از علمای اهل سنت نیز مطابق نقل ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح^۳ چنین روایتی را نقل کرده‌اند که پیغمبر علیه السلام این اجازه را به علی علیه السلام داده بود.^۴

۱. روایات مزبور را می‌توانید به عنوان نمونه در کتاب صفين نصر بن مزاحم که از مورخان مشهور است، ص ۲۱۶ مطالعه فرمایید.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۶۵.

۳. فتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۴۰.

۴. بهج الصباغه، ج ۴، ص ۲۸۶.

ولی همان‌گونه که گفته شد تفسیر مناسب برای کلام امام علیه السلام در این نامه همان تفسیر اوّل است.

آن‌گاه امام علیه السلام در آخرین جمله‌های خود در این نامه صریحاً به معاویه می‌فرماید: «بدان که شیطان تو را از این‌که به کارهای خوب پردازی بازداشته و به تو اجازه نمی‌دهد به اندرزهایی که به سود توست گوش فراده و سلام بر آن‌ها که شایسته سلام‌اند»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ثَبَطَكَ^۱ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ، وَتَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحَتِكَ، وَالسَّلَامُ لِأَهْلِهِ).^۲

جای تردید نیست که گوینده‌ای همچون علی بن ابی طالب علیه السلام و سخنانی همچون خطبه‌ها و نامه‌های او می‌تواند بیشترین تأثیر را در مخاطبان بگذارد؛ ولی هنگامی که محل قابل نباشد چه سود؟ آیا گل‌ها در شوره‌زار می‌رویند و آیا میخ آهنین در سنگ فرو می‌رود؟

به یقین سخنانی مؤثرتر از سخنان پیامبر اسلام علیه السلام یافت نمی‌شود؛ ولی خداوند در قرآن به صراحة می‌گوید: «وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»؛ «برای آنان یکسان است، انذارشان کنی یا نکنی، ایمان نمی‌آورند».۲

نکته

پیشگویی‌های پیغمبر اکرم علیه السلام درباره معاویه

متأسفانه بعضی از برادران اهل سنت به علت عدم آگاهی یا عدم دسترسی به منابع خودشان هنوز معاویه را جزء صحابه و قابل دفاع می‌دانند در حالی که اگر آثار علمای خود را بررسی کنند به اشتباه بودن این فکر پی می‌برند. ما در این جا عین عبارت ابن عساکر را که از او به «الإِمَامُ الْحَافِظُ المَوْرُخُ» تعبیر می‌کنند و از

۱. «ثَبَطَ» از ریشه «تشبیط» به معنای جلوگیری از انجام کاری است.

۲. یس، آیه ۱۰.

علمای معروف قرن ششم است از کتاب تاریخ دمشق و بدون کم و کاست نقل می‌کنیم:

۱. او از ابوسعید نقل می‌کند که رسول خدا علیه السلام فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِنْبَرِي فَاقْتُلُوهُ»؛ هنگامی که معاویه را بر منبر من ببینید او را به قتل برسانید.
۲. در حدیث دیگری از وی نقل می‌کند که پیغمبر علیه السلام فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِنْبَرِي فَارْجُمُوهُ»؛ هنگامی که معاویه را بر منبر ببینید او را سنگسار کنید.
۳. همین حدیث را از عبدالله با تعبیر «فَاقْتُلُوهُ» نقل می‌کند.^۱
۴. رجالی معروف اهل سنت «عبدالله بن عدی» در کتاب کامل بعد از ذکر این احادیث و تضعیف اسناد بعضی از آن‌ها به این حدیث اهمیت می‌دهد که ابوسعید از رسول خدا علیه السلام نقل کرده که فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى هَذِهِ الْأَعْوَادِ فَاقْتُلُوهُ»؛ هنگامی که معاویه را بر این چوب‌ها (اشاره به منبر است) دیدید او را به قتل برسانید». ابوسعید این حدیث رازمانی نقل کرده که معاویه (در عصر عمر) بر منبر خطبه‌ای می‌خواند. مردی از انصار برخاست و شمشیر خود را کشید که به او حمله کند. ابوسعید گفت: چه می‌کنی؟ گفت: این روایت را من از پیغمبر شنیدم. ابوسعید گفت: من هم شنیده‌ام ولی دوست نداریم در عصر خلافت عمر بدون اجازه او شمشیر بر کسی بکشیم. قبول کردند که در این‌باره نامه‌ای به عمر بنویسند اما پیش از آن‌که جواب نامه بباید خبر مر عمر آمد.^۲
۵. طبری این روایات را در تاریخ خود به‌طور گسترده ضمن نامه معتقد عباسی آورده است.^۳

۵. طبری در جلد یازدهم تاریخ خود نقل می‌کند که پیغمبر اکرم علیه السلام روزی

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۹، ص ۱۵۵ به بعد.

۲. کامل، عبدالله بن عدی، ج ۵، ص ۲۰۰.

۳. تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۵۷ به بعد.

ابوسفیان را دید که سوار بر الاغی است و معاویه زمام آن را گرفته و یزید فرزندش آن حیوان را از پشت سر می‌راند. فرمود: «لَعْنَ اللَّهِ الْقَائِدَ وَالرَاكِبَ وَالسَّائِقَ؛ خداوند آنکس که زمام را به دست گرفته و آنکس که سوار است و آنکس که از پشت سر حیوان را می‌راند همه را لعن کند».^۱

۶. مورخ معروف، ابن اثیر در کتاب اسدالغابة فی معرفة الصحابة نقل می‌کند که پیغمبر اکرم ﷺ در حدیثی فرمود: خلافت هرگز به طلقا و فرزندان آنها و کسانی که در سال فتح مکه ایمان آوردند نمی‌رسد. بعد اضافه می‌کند که این حدیث را هر سه نفر (ابن منده، ابونعیم و ابن عبدالبر) نقل کرده‌اند.^۲

خلاصه این‌که از روایاتی که در نکوهش معاویه در کتب مختلف نقل شده و آنچه در تواریخ اسلامی اعم از شیعه و سنی درباره آن آمده که بخشی از آن را ذیل نامه ۱۶ در جلد نهم آورده‌یم، روشن می‌شود که هیچ انسان محققی و حتی افراد عادی نمی‌توانند در انحراف و فساد اعمال او تردید کنند مگر آن‌که مانند بعضی از متعصیین، شدید التعصب باشند که چشم بر تمام واقعیت‌ها می‌بندند و این جمله را تکرار می‌کنند که او از صحابه است و همهٔ صحابه دارای قداست‌اند!!

* * *

۱. تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۲. اسدالغابه، ج ۴، ص ۳۸۷. (شرح حال معاویه بن صخر).

۷۲

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ت ب ب ب ا خ ا ب ا ب

علیکم السلام

۱

نامه در یک نگاه

همان‌گونه اشاره شد این کلام، متن پیمان‌نامه‌ای است که حضرت علی علیکم السلام

۱. سند نامه:

همان‌گونه که در عنوان آمده این قسمت از نامه امام علی علیکم السلام نیست، بلکه متن پیمانی است که حضرت برای دو قبیله از قبایل عرب نگاشته است. صاحب کتاب مصادر نهج البلاغه در ذیل آن چنین می‌نویسد که سید رضی مشکل بحث و گفت‌وگو درباره مصدر اصلی این پیمان‌نامه را برای ما حل کرده، زیرا با صراحة می‌گوید: آن را از خط «هشام بن کلبی» نقل کرده است.

نویسنده مزبور در پاورقی کتابش «هشام بن کلبی» را چنین معرفی می‌کند که نام او «هشام بن محمد» است و از عالمان به تاریخ عرب و اخبار و نسب‌های آن‌هاست. او یکی از کسانی است که سخنان و خطبه‌های امیر مؤمنان علی علیکم السلام را پیش از سید رضی گردآوری کرده بود و در سنّه ۲۰۶ یا ۲۰۵ چشم از جهان فروپسته است (در واقع او از معاصران امام علی بن موسی الرضا علیکم السلام بوده است)، (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۵).

برای اهل یمن و طایفه ریبعه نگاشته و مفاد آن این است که آن‌ها باید دعوت قرآن را پذیرند و هر کس آن‌ها را به سوی قرآن فراخواند اجابت کنند و همه با هم دربرابر مخالفان متحد باشند و یکدیگر را یاری دهند و با هیچ عذر و بهانه‌ای این پیمان را نشکنند. منظور از اهل یمن همان طایفه قحطان بودند که در آن‌جا می‌زیستند و ریبعه از طایفه عدنان بودند.

ابن ابیالحدید در این‌جا سخنی دارد که شایان دقت است. او می‌گوید: در حدیثی وارد شده است: «كُلُّ حِلْفٍ كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ فَلَا يَزِيدُهُ الْإِسْلَامُ إِلَّا شِدَّةً وَلَا حِلْفَ فِي الْإِسْلَامِ؛ هر پیمانی که در جاهلیت بسته شد (و هدف والایی را دربرداشت) در اسلام به قوت خود باقی، بلکه قوی‌تر خواهد بود؛ ولی در اسلام پیمانی وجود ندارد».

مطابق این سخن پیمان‌نامه مورد بحث زیر سؤال می‌رود؛ ولی ابن ابیالحدید در این‌جا می‌افزاید: «کار امیر المؤمنان علیه السلام بر این خبر واحد ترجیح دارد و باید از آن پیروی کرد. به خصوص این‌که عرب بعد از اسلام بارها پیمان‌هایی بست که در کتب تاریخ شرح آن آمده است».¹

افزون بر این، حدیث مزبور با فعل پیغمبر اکرم ﷺ نیز سازگار نیست، زیرا همه می‌دانیم که پیامبر ﷺ در حدیثیه پیمانی با مشرکان بست و شاید به همین دلیل است که بعضی می‌گویند حدیث مزبور بعد از جریان فتح مکه بوده است. به هر حال این حدیث قابل اعتماد به نظر نمی‌رسد، زیرا در تاریخ تمام امت‌ها و ملت‌ها حوادثی پیش می‌آید که آن‌ها را ناگزیر به پیمان بستن با مخالفان خود می‌کند.

* * *

¹. شرح نهج البلاغه ابن ابیالحدید، ج ۱۸، ص ۶۷.

BoâB e Ä M ,B jB MB oâBe i -°Ä A aÄì -T A B/Än
 i ½/4 L\ , M/4 o¹B , Ä/4 Äk & AJBTf aÅ »A B jBM
 k »A , k M M/4 â o ,B«Y M/4 oÈ , M¹A Äj
 U Äj ü ÄL° é ÄMB »A foU q ò °B i ½ aÅ keA
 ,KâB ô Ké AE° ,KUÄ LÄ -° k Ä ¼ é Ük , k eA
 k B q aÅ!B½ c ç c Iv -° ,B½ c ç c ñ mfw
 qmM aÅ/4 Y a JB -æ , -°Ä üw , L ôB
 K°B M M aÅK Tf / v ½/4 B&Ak Ä/4 cB½ &Ak Ä

ترجمه

این پیمانی است که اهل یمن؛ شهربنشین‌ها و بیابان‌نشین‌ها‌یش و (قبیله) ربیعه اعم از شهربنشین و بیابان‌گرد بر آن اتفاق کردند که به آنچه در قرآن است پاییند باشند و به سوی آن دعوت کنند و به آن امر نمایند و هر کس آن‌ها را به قرآن فراخواند و امر کند دعوت او را اجابت نمایند. آن را به هیچ بهایی نفروشند و چیزی را به جای آن نپذیرند.

آن‌ها باید دربرابر کسی که با این پیمان مخالفت کند متحد باشند و او را ترک گویند و (نیز) یکدیگر را یاری کنند (همچنین) همه یک صدا باشند و (در نهایت) هرگز پیمان خود را به سبب سرزنش سرزنش‌کننده‌ای و یا خشم کسی و یا خوار کردن و دشنام دادن به یکدیگر نشکنند. برای حفظ این عهد و پیمان، حاضران و غاییان، کم خردان و عالمان، عاقلان و جاهلان همه متحد خواهند بود. آن‌ها با این پیمان دربرابر پیمان الهی و میثاق او مسئول‌اند (همان‌گونه که قرآن مجید

می‌گوید): «پیمان الهی مورد بازخواست قرار خواهد گرفت». این عهدهنامه را علی بن ابی طالب نوشته است.

شرح و تفسیر

پیمانی میان دو قبیله بزرگ

این پیمان نامه که امام علیه السلام در میان این دو قبیله بزرگ از مسلمانان برقرار ساخته به یقین برای پایان دادن به اختلافاتی بوده که در میان آنها وجود داشته است؛ ولی مفسران نهج البلاغه درباره این که این اختلاف از کجا سرچشمه گرفته ساکت‌اند. تنها مرحوم مغنية در فی ظلال نوشته است که بین این دو قبیله در زمان جاهلیت دشمنی‌ها و جنگ‌هایی بود که اسلام به آن‌ها پایان داد و تأليف قلوب کرد و امام علیه السلام با این پیمان نامه بر آن تأکید نهاد.^۱ ولی بعيد به نظر نمی‌رسد که پس از اسلام نیز درگیری‌هایی داشته‌اند تا نیاز به نوشتن چنین پیمانی باشد. به هر حال امام علیه السلام در آغاز این عهدهنامه می‌فرماید: «این پیمانی است که اهل یمن؛ شهرونشین‌ها و بیابان‌نشین‌هایش و (قبیله) ریبعه اعم از شهرونشین و بیابان‌گرد بر آن اتفاق کردند که به آنچه در قرآن است پایبند باشند و به سوی آن دعوت کنند و به آن امر نمایند و هر کس آن‌ها را به قرآن فراخواند و امر کند دعوت او را اجابت نمایند. آن را به هیچ بهایی نفروشنند و چیزی را به جای آن نپذیرند»؛ (هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ^۲ حَاضِرُهَا^۳ وَبَادِيهَا^۴، وَرَبِيعَةُ^۵ حَاضِرُهَا وَبَادِيهَا، أَنَّهُمْ عَلَى كِتَابٍ

۱. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۶.

۲. «یمن» سرزمینی است در جنوب جزیره العرب که محل ظهور یکی از تمدن‌های بسیار کهن است. این واژه به تمام فرزندان «قططان» که چند قبیله را تشکیل می‌دهند نیز اطلاق می‌شود و عبارت بالا بیشتر ناظر به معنای دوم است، زیرا در مقابل قبیله «ربیعه» قرار گرفته است.

۳. «حاضر» به افراد شهرونشین گفته می‌شود که در شهر حضور دارند.

۴. «بادی» به ساکنان بادیه و بیابان‌نشین‌ها اطلاق می‌گردد.

۵. «ربیعه» نام فرزند «ذیار بن معدن بن عدنان» است و قبایلی از او سرچشمه گرفته‌اند.

الله يَدْعُونَ إِلَيْهِ، وَيَأْمُرُونَ بِهِ، وَيُحِبِّونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَأَمَرَ بِهِ، لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا،
وَلَا يَرْضَوْنَ بِهِ بَدَلًا۔

درواقع امام علیہ السلام زیربنای این عهدهنامه و عامل اصلی وحدت و اتحاد را قرآن مجید شمرده است؛ چیزی که هیچ مسلمانی در آن بحث و اختلاف و گفت و گو ندارد.

ولی نه تنها با خواندن الفاظ قرآن، بلکه با پذیرش دعوت قرآن و گردن نهادن به اوامر آن و ترجیح ندادن چیزی بر آن، آن را پذیرا باشند.

به تعبیر دیگر امام علیہ السلام درباره این حلقه اتصال مسلمانان، یعنی قرآن مجید بر پنج مطلب تأکید می‌کند: نخست این‌که همگان را به سوی قرآن فراخوانیم، دوم این‌که به عمل کردن به قرآن امر کنیم، سوم: اگر کسی ما را به قرآن و عمل به آن فراخواند پذیرا شویم، چهارم: اگر منافع شخصی ما با قرآن هماهنگ نبود قرآن را فدای منافع شخصی خود نکنیم و پنجم این‌که هیچ چیز را جانشین قرآن ندانیم. معنای ظاهری جمله «لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا» این است که بهایی با قرآن نخرند در حالی که منظور این است که قرآن را به بهایی نفروشنند. این تعبیر و این جابه‌جایی بین ثمن و مثمن در کلمات عرب دیده شده و در قرآن مجید نیز وارد شده است آن‌جا که می‌فرماید: «وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا»؛ آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید.^۱ که مفهوم اصلی اش این است که آیات مرا به بهای اندکی نخرید.

امام علیہ السلام بعد از دعوت به قرآن به عنوان عامل اصلی وحدت، بر چهار امر تأکید می‌کند، می‌فرماید: «آن‌ها باید دربرابر کسی که با این پیمان مخالفت کند متّحد باشند و او را ترک گویند و (نیز) یکدیگر را یاری کنند (همچنین) همه یک صدا

۱. بقره، آیه ۴۱.

باشند و (در نهایت) هرگز پیمان خود را به سبب سرزنش سرزنش‌کننده‌ای و یا خشم کسی و یا خوار کردن و دشنام دادن به یکدیگر نشکنند؛ (وَأَنَّهُمْ يَدُونَ وَاحِدَةً عَلَى مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ وَتَرَكَهُ، أَنْصَارٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: دَعْوَتُهُمْ وَاحِدَةً، لَا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْنَيَةٍ عَاتِبٍ، وَلَا لِغَضَبٍ غَاضِبٍ، وَلَا لِسْتِدْلَالٍ قَوْمٍ قَوْمًا، وَلَا لِمَسَيَّةٍ قَوْمٍ قَوْمًا عَلَى ذَلِكَ).

تمام این چهار دستور برگرفته از قرآن مجید است:

در یکجا می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ «همگی به ریسمان خدا [= قرآن و هرگونه وسیله وحدت الهی] چنگ زنید، و پراکنده نشوید». ^۳

در جای دیگر می‌فرماید: «وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى»؛ «(همواره) در راه نیکی و پرهیزکاری به یکدیگر کمک کنید». ^۴

همچنین می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفَسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولئِكَ بَعْضُهُمُ أُولَياءُ بَعْضٍ»؛ «کسانی که ایمان آوردن و هجرت نمودند و با مال و جان خود در راه خدا جهاد کردند و کسانی که (مؤمنان مهاجر را) پناه دادند و یاری کردند، آن‌ها پشتیبان یکدیگرند». ^۵

نیز می‌فرماید: «وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا»؛ «وهنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید». ^۶

۱. «معنیت» به معنای سرزنش از ریشه «عتاب» به معنای سرزنش کردن گرفته شده است.

۲. «مسایی» از ریشه «سب» بر وزن «حد» به معنای دشنام و بدگویی گرفته شده است.

۳. آل عمران، آیه ۱۰۳.

۴. مائده، آیه ۲.

۵. انفال، آیه ۷۲.

۶. نحل، آیه ۹۱.

در ضمن امام علیہ السلام انگیزه‌های نقض عهد را در چهار چیز خلاصه فرموده است: سرزنش سرزنش‌کنندگان، خشم افرادی که دربرابر این پیمان وحدت خشمگین هستند و طرفدار اختلاف و جنگ‌اند و یا خشمنی که در میان دوستان واقع می‌شود که هیچ‌یک از این امور، نباید منشأ بر هم زدن پیمان شود و یا اگر گروهی گروه دیگر را خوار بشمرند نباید سبب پیمان شکنی گردد و نیز اگر به‌دلیل مسایلی شخصی، گروهی به گروه دیگر دشنام دادند این‌گونه امور نباید به حریم پیمان وارد شود و به آن لطمه‌ای بزنند.

سپس امام علیہ السلام بر این نکته تأکید می‌ورزد که این پیمان برای همه حجت و واجب الاجراست، می‌فرماید: «برای حفظ این عهد و پیمان، حاضران و غایبان، کم خردان و عالمان، عاقلان و جاهلان همه متّحد خواهند بود»؛ (**شَاهِدُهُمْ وَغَائِبُهُمْ، وَسَفِيهُهُمْ وَعَالِمُهُمْ، وَحَلِيمُهُمْ^۱ وَجَاهِلُهُمْ**).

شاره به این‌که وقتی نخبگان و افراد سرشناس دو طایفه آمدند و بر مطلبی توافق کردند و عهدهنامه‌ای نوشتند این عهدهنامه برای همه لازم‌العمل است. همان‌گونه که در تمام دنیا و در میان تمام اقوام عهد و پیمان‌ها به همین صورت منعقد می‌شود؛ چنان نیست که همه افراد حاضر شوند و پای آن را امضا کنند. آن‌گاه امام علیہ السلام در پایان این عهدهنامه می‌فرماید: «آن‌ها با این پیمان دربرابر پیمان الهی و میثاق او مسئول‌اند (همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید): پیمان الهی مورد بازخواست قرار خواهد گرفت»؛ (**ثُمَّ إِنَّ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ عَهْدَ اللَّهِ وَمِيثَاقَهُ إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْوُؤلًا**).

شاره به این‌که گرچه این پیمان میان دو قبیله «ربیعه» و «یمن» منعقد شده؛ ولی درواقع نوعی پیمان الهی است، زیرا آن‌ها در پیشگاه خدا متعهد شده‌اند که این پیمان را نشکنند و به آن وفادار باشند.

۱. «حلیم» به معنای عاقل، از ریشه **حُلُم** بر وزن **ظَلَم** و **حُلُم** بر وزن **نَهَم** به معنای عقل‌گرفته شده است.

جمله «إِنْ عَهْدَ اللَّهِ كَانَ مَسْؤُولًا» برگرفته از آیه ۱۵ سوره احزاب است که می‌فرماید: «وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤْتُونَ الْأَذْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْؤُلًا»؛ «با این‌که آنان قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤال قرار خواهد گرفت (و دربرابر آن مسئول‌اند)».^۱

سپس امام علیه السلام در پایان این عهدهنامه برای تأکید و تحکیم پایه‌های آن می‌فرماید: «این عهدهنامه را علی بن ابی طالب نوشته است؛ (وَكَتَبَ عَلَيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ)».

نکته‌ها

۱. چگونگی انعقاد پیمان‌ها در گذشته و حال

پیمان در میان دو قبیله یا دو گروه اجتماعی یا دو کشور هنگامی پذیرفتنی است که از سوی همه افراد آن دو گروه پذیرفته شود. از آنجا که حضور همه آن‌ها به هنگام انعقاد پیمان عادتاً غیر ممکن است باید نمایندگانشان این کار را بر عهده گیرند.

امروزه نمایندگانی که از طریق انتخابات برای این‌گونه مسئولیت‌ها انتخاب می‌گردند عهده‌دار عقد پیمان می‌شوند و حضور آن‌ها به منزله حضور جمیع افرادی است که در طرف پیمان هستند؛ ولی در گذشته که چنین انتخاباتی نبود رؤسای قبایل و سرشناس‌ها و افراد بر جسته و معتبر آن‌ها که به صورت طبیعی به منزله منتخب آن گروه بودند عهده‌دار عقد پیمان می‌شدند و به همین دلیل امام علیه السلام در آغاز این پیمان‌نامه می‌فرماید: «این پیمان مورد قبول تمام اهل یمن و ربیعه است و حاضران و غایبان آن‌ها و عاقل و جاہل را فرامی‌گیرد» و بنابراین یک نوع پیمان الهی و مردمی محسوب می‌شود و در واقع نوعی مردم‌سالاری دینی است.

۱. مسئولیت عهد بر عهده انسان است و این‌که در آیه آمده است: عهد مسئول است به تقدير «عنه» است (مسئول عنده).

۲. احترام به پیمان‌ها

شایان توجه است که همیشه در میان اقوام و قبایل مختلف تنوع هایی وجود دارد که از تخلفات کوچک و بی‌مهری‌ها و گاه درگیری بعضی از افراد و حتی گاهی از سوءظن‌ها ناشی می‌شود. اگر بنا باشد این امور پیمان‌ها را متزلزل سازد هیچ پیمانی دوام پیدا نخواهد کرد.

امام علیہ السلام با تدبیر والایی که دارد، در این عهدنامه مخصوصاً بر این مسئله تأکید کرده است که سرزنش‌ها و خشم‌ها و سخنان ناروا هرگز نباید سبب سست شدن پیمان‌ها گردد و اگر همه مردم به این نکته توجه داشته باشند و دربرابر این مسائل جزئی که همیشه وجود داشته و خواهد داشت خویشن‌داری و آن‌ها را تحمل کنند پیمان‌ها به این آسانی شکسته نخواهد شد.

برای اطلاع بیشتر به نکته‌ای که ذیل بخش بیست و ششم نامه مالک اشتر تحت عنوان «وفای به عهد و پیمان» نوشته‌ایم مراجعه شود.

* * *

٧٥

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عِلْمٌ لِلَّهِ الْعَلِيُّ الْمُسَمِّدُ

ا ا ا ب ، ذ ا ا د تاب «ا ج »

علیه السلام

۱

نامه در یک نگاه

با توجه به این که این نامه در آغاز خلافت ظاهری امیر مؤمنان علی علیه السلام و بیعت

۱. سند نامه:

همان گونه که در عنوان آمده است مرحوم سید رضی این نامه را از کتاب الجمل واقدی (محمد بن عمر بن واقد المدائی متوفای ۲۰۷) گرفته است. قابل توجه این که «واقدی» از کسانی است که خطبه‌های امیر مؤمنان علی علیه السلام و سخنان آن حضرت را گردآوری کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۷). به گفته «ابن نديم» واقدی شیعه بود، هرچند در برابر مخالفان متعصب تقیه می‌کرد. از انتقال شده که گفته است: علی علیه السلام از معجزات رسول خداست، همچون عصابرای موسی و زنده کردن مردگان برای عیسی بن مریم. او اهل مدینه بود سپس به بغداد منتقل شد و در عصر مأمون به منصب قضاوت رسید. او اطلاعات وسیعی از تاریخ اسلام و همچنین حدیث و فقه و احکام و اخبار داشت (مصادر نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۷).

مردم با آن حضرت نوشته شده هدف از آن این بوده است که از معاویه هرچه زودتر بیعت گرفته شود، زیرا اگر کار به درازا کشد مشکلات مهم‌تری در پیش خواهد بود.

* * *

kÄMBA½Biw M M Ä½ A «½-ºA ½ Å&AkIÅ½ ½
 « ½k M B½¼Bf Te , «Å åAoÅA , ù nAAÅS -ÅkÜ
 B½ÑlCA , oÝAB/oÝAkç , o X °A,Ñ ç Wkd °A; °i ÿ
 / ÿ vºA/ MB A½kù ù AÑlCA , ¶ç ½å lBÑlCA

ترجمه

این نامه‌ای است از بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه فرزند ابوسفیان. اما بعد (از حمد و ثنای الهی، ای معاویه!) از اتمام حجتمن درباره شما و اعراضم از شما به خوبی آگاهی داری تا آن‌جا که آن حادثه‌ای که چاره‌ای از آن نبود واقع شد و راهی برای دفع آن نبود (اشاره به ماجراه قتل عثمان است). این داستان، طولانی است و سخن در این جا فراوان است. گذشته گذشته است و آینده روی آورده (بنابراین سخن درباره این‌گونه مسائل را کنار بگذار) اکنون تو مأموری از تمام کسانی که نزد تو هستند برای من بیعت بگیری^۱ و با گروهی از یارانت (برای بیعت مستقیم با من) به‌سوی من بیا، والسلام.

شرح و تفسیر

زودتر بیعت کن و نزد من آی!

این نامه آخرین نامه‌ای است که در نهج البلاغه خطاب به معاویه آمده است

۱. این نکته قابل توجه است که بیعت در لغت عرب امری طرفینی است؛ همان‌گونه که بیعت کردن از سوی مردم با پیغمبر اکرم ﷺ در قرآن مطرح شده، بیعت کردن از سوی پیغمبر ﷺ نیز مطرح است؛ یعنی هم به بیعت و هم به قبول بیعت هر دو بیعت کردن اطلاق شده است. این معنا در آیه ۱۲ سوره ممتحنه در مورد بیعت زنان با پیغمبر اکرم ﷺ به خوبی منعکس است.

و هدف از آن، بیعت معاویه با امام علیه السلام در اولین فرصت بوده است. در آغاز می‌فرماید: «این نامه‌ای است از بنده خدا علی امیرمؤمنان به معاویه فرزند ابوسفیان»؛ (مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيًّا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ). سپس می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی، ای معاویه!) از اتمام حجتم درباره شما و اعراضم از شما به خوبی آگاهی داری تا آن‌جا که آن حادثه‌ای که چاره‌ای از آن نبود واقع شد و راهی برای دفع آن نبود (اشاره به ماجراهی قتل عثمان است)»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتَ إِعْذَارِيٍّ فِيْكُمْ، وَإِعْرَاضِيٍّ عَنْكُمْ، حَتَّىٰ كَانَ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ).

امام علیه السلام در این بخش از نامه به‌طور سربسته به مسائل مربوط به قتل عثمان اشاره می‌کند و تمام بنی‌امیه و خاندان عثمان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: من تا آن‌جا که می‌توانستم تلاش و کوشش کردم چنین حادثه‌ای رخ ندهد، اشتباهات عثمان را به او یادآوری کردم و بارها به او هشدار دادم و هنگامی که نپذیرفت و من مأیوس شدم او را رها ساختم؛ نتیجه اعمالش دامان او را گرفت و شورش بر ضدش چنان شدید بود که راهی برای جلوگیری از آن پیدا نمی‌شد، بنابراین من وظیفه خود را به‌طور کامل انجام دادم که این حادثه واقع نشود ولی چه سود که عثمان و اطرافیانش با من همکاری نکردد.

این سخن به‌اصطلاح، از قبیل دفع دخل است، چون امام علیه السلام پیش‌بینی می‌کرد که معاویه به بهانه خون عثمان از پذیرفتن بیعت صرف نظر کند. با این سخن به بهانه‌های او پایان داد، هرچند معاویه بعداً از طریق دیگری وارد شد، و بی‌آن‌که ابتدا امام علیه السلام را درباره خون عثمان متهم کند قاتلان عثمان را از آن حضرت مطالبه کرد و آن را بهانه‌ای برای سر باززندن از بیعت قرار داد.

۱. «اعذار» به معنای اتمام حجت است.

سپس می‌افراید: «این داستان، طولانی است و سخن در اینجا فراوان است. گذشته گذشته است و آینده روی آورده (بنابراین سخن درباره این‌گونه مسائل را کنار بگذار) اکنون تو مأموری از تمام کسانی که نزد تو هستند برای من بیعت بگیری و با گروهی از یارانت (برای بیعت مستقیم با من) به‌سوی من بیا. والسلام»؛ (وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ، وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ، وَقَدْ أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ، وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ. فَبَأْيُعْ مَنْ قِبَلَكَ، وَأَقْبِلُ إِلَيْيِ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ. وَالسَّلَامُ).

شاره به این‌که فعلًا مشکل مهم مسلمانان مسئله بیعت و تحکیم پایه‌های حکومت اسلامی است؛ مسائل فرعی را باید برای وقت دیگر گذاشت. باید با یارانت به‌طور دسته‌جمعی به صفووف مسلمانان بیوندی که همه (جز اندکی) با من بیعت کردند.

جمله «أَدْبَرَ مَا أَدْبَرَ وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ» شبیه چیزی است که می‌گوییم: گذشته‌ها گذشته و بازنمی‌گردد؛ آنچه مهم است مسائل امروز و آینده است که باید برای آن فکری کرد.

جمله «فَبَأْيُعْ مَنْ قِبَلَكَ» اشاره به این است که تو از طرف من با یارانت بیعت کن.

* * *

۱. «وَفْد» به معنای گروه است.

۷۶

وَمِنْ كِتَابٍ لَّهُ عَلِيهِ الْسِّلَامُ

بـ دـ اـ تـ خـ اـ بـ

الثانية

۱

توصیه در یک نگاه

از کتاب الامامة والسياسة استفاده می شود که امام علی^ع این سخن را پس از

۱. سند این توصیه:

به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه این نامه را پیش از مرحوم سید رضی، ابن قتبیه دینوری در کتاب الامامة والسياسة و مرحوم شیخ مفید در کتاب الجمل آورده‌اند و بعد از سید رضی سید امیر بحیی علوی در کتاب الطراز با تفاوت‌های متعددی آورده که نشان می‌دهد آن را از منبع دیگری گرفته است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷۸).

مطابق آنچه در کتاب تمام نهج البلاغه آمده: آغاز این نامه چنین بوده است: «يَا أَبْنَ عَبَّاسٍ أُوصِيكَ بِتَنْوِي اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَالْعَدْلِ عَلَى مَنْ وَلَّكَ اللَّهُ أَمْرَهُ». و در آخر آن، این جمله آمده است: «وَادْكُرْ اللَّهَ كَثِيرًا، وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ». و با تفاوت‌های دیگر که آن را از الامامة والسياسة نقل کرده است. (تمام نهج البلاغه، ص ۷۴۳).

پایان جنگ جمل و تسخیر بصره در حالی که ابن عباس را به فرمانداری آن شهر انتخاب کرده بود به او فرمود و در مجموع به او مدارا با مردم و خویشتن داری دربرابر ناملايمات و توجّه به خدا در هر حال را درس می‌دهد.

* * *

o ç BùKé ÄEA B , - e v ä ½] MB «oAw
 kÅEMB ½ ,nBºA ½ kÅB &A ; ½ M B ½/A aÅA ¼B zºA ; ½
 /nBºA ½ M Ü &A ; ½

ترجمہ

با چهره‌ای باز با مردم روپرتو شو، و مجلس است را برای خاص و عام گشاده دار
ودر حکم و داوری همه را یکسان بنگر. از خشم و غضب (به شدت) بر حذر
باش، چرا که یکی از سبک‌مغزی‌های شیطانی است و بدان که آنچه تو را به خدا
نزدیک می‌سازد از آتش جهنم دور می‌کند و آنچه تو را از خدا دور می‌سازد به
آتش دوزخ نزدیک می‌کند.

شرح و تفسیر

همه را با یک چشم بنگر

با توجه به اینکه این نامه پس از پایان جنگ جمل و منصوب شدن این عباس به فرمانداری بصره توسط امام علی^ع صادر شده و فضای عصبانیت و خشم و انتقام بوده است، امام علی^ع با این توصیه‌های دقیق و حساب شده می‌خواهد آرامش را به شهر و منطقه بازگرداند و از خشونت‌های احتمالی آینده جلوگیری کند. در اینجا سه اندیز مهم به این عباس می‌دهد:

نخست می فرماید: «با چهره‌ای باز با مردم روبرو شو، و مجلست را برای خاص و عام گشاده دار و در حکم و داوری همه را یکسان بنگر»؛ (سعِ النّاسِ بوجهکَ و مَجْلِسِكَ و حُكْمِكَ).

گشاده‌رویی و اظهار محبت به همه مردم رمز پیشرفت و موفقیت و سبب خاموش شدن آتش فتنه‌هاست. همان‌گونه که در حدیث معروفی از رسول اکرم علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: **إِنَّكُمْ لَنَ تَسْعَوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ**؛ شما هرگز نمی‌توانید با اموال خود همه مردم را راضی کنید (زیرا اموال شما محدود و خواسته‌های مردم نامحدود است) بنابراین آن‌ها را با اخلاق نیک و گشاده‌رویی (که سرمایه‌ای فنان‌پذیر است) از خود راضی کنید».^۱

توسعه مجلس نیز اشاره به این است که نباید در خانه یا محل حکومت تنها به روی گروه خاصی گشوده باشد، بلکه باید همه مردم به ویژه مظلومان به آن راه پیدا کنند و سفره دل خود را پیش تو بگشایند.

این سخن شبیه همان دستوری است که امام علیه السلام به مالک اشتر (در نامه ۵۳) داد، فرمود: «برای کسانی که به تو نیاز دارند وقتی مقرر کن که شخصاً به نیاز آن‌ها رسیدگی کنی و یک مجلس عمومی و همگانی برای آن‌ها تشکیل ده (و در آن جا بنشین و مشکلات آن‌ها را حل کن)».

اما منظور از توسعه حکم که امام علیه السلام در عبارت مورد بحث به آن اشاره فرموده آن است که هرگز نباید داوری و قضاوت تو به نفع گروه خاصی باشد، بلکه همه قشرها باید از حکم عادلانه برخوردار باشند.

سپس به دنبال این دستور، اندرز دیگری می‌دهد، می‌فرماید: «از خشم و غضب (به شدت) بر حذر باش، چرا که یکی از سبک‌مغزی‌های شیطانی است؟»؛ (**وَإِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ**).

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۴، ح ۵۸۳۹.

۲. «طَيْرَةٌ» در لغت به معنای سبک‌مغزی، شیطانی و خفت عقل است و «طَيْرَةٌ» بر وزن «زیره» به معنای فال بد زدن است و در این جا مناسب همان معنای اول است، زیرا در حال غضب، انسان حالت سبک‌مغزی شیطانی پیدا می‌کند.

روشن است که صاحبان مصادر امور در جامعه با صحنه‌های مختلف روپرتو می‌شوند و گاه ارباب حاجت و مظلومان با خشونت با آن‌ها برخورد می‌کنند و حتی گاهی با اهانت. فرمانداران و مدیران حکومت باید خویشتن دار باشند و دربرابر این خشونت‌ها هرگز خشمگین نشوند، زیرا خشم و غصب، آن‌ها را از مسیر حق و عدالت بیرون می‌کند و ممکن است در این حالت کاری از انسان سرزند که سال‌ها مایه پشیمانی شود.

از این‌رو در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخُلُلُ الْعَسَلَ»؛ غصب ایمان را فاسد می‌کند همان‌گونه که سرکه آثار عسل را از بین می‌برد.^۱

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ؛ این غصب شعله آتشی از سوی شیطان است که در قلب فرزندان آدم زبانه می‌کشد، از این‌رو هنگامی که یکی از شما غصب می‌کند چشمانش سرخ ور های گردنش پرخون می‌شود و شیطان داخل وجودش می‌گردد».^۲

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه‌ای که به حارت همدانی نوشت فرمود: «وَاحْذِرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدُ عَظِيمٍ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسِ؛ از غصب بپرهیز که لشکر عظیمی از لشکریان ابلیس است».^۳

در غررالحكم نیز از آن حضرت آمده است: «إِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَأَوْلَهُ جُنُونٌ وَآخِرُهُ نَدَمٌ؛ از خشم بپرهیز که او لش دیوانگی و آخرش پشیمانی است».^۴

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۲، ح ۱.

۲. همان، ص ۳۰۴، ح ۱۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۹

۴. غررالحكم، ح ۶۸۳۹

آنگاه در سومین و آخرین اندرز می فرماید: «بдан که آنچه تو را به خدا نزدیک می سازد از آتش جهنم دور می کند و آنچه تو را از خدا دور می سازد به آتش دوزخ نزدیک می کند»؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَبَكَ مِنَ اللَّهِ يُبَايِعُكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَايَعَكَ مِنَ اللَّهِ يُقَرِّبُكَ مِنَ النَّارِ).

تعییری است بسیار جامع و جالب؛ تمام اموری که انسان را به خدا نزدیک می کند اعم از معارف، گفتار و رفتار و خواسته ها و تلاش ها و کوشش ها به یقین وی را از دوزخ دور می سازد و به عکس، اعمال و رفتار و کردار و نیاتی که انسان را از خدا دور می کند او را به سوی جهنم می برد. آنها که از عذاب الهی و کیفرهای شدید او در جهنم بیمناک اند باید این سخن را همیشه آویزه گوش خود کنند. به بیان دیگر تمام دعوت پیغمبر اسلام ﷺ در این دو جمله خلاصه می شود: به آنچه انسان را به خدا نزدیک می کند فرمان داده است، واز آنچه او را از خدا دور می سازد از آن نهی کرده است، لذا در خطبه مشهور حجۃ الوداع فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ وَاللَّهُ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَايِعُكُمْ مِنَ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ أَمْرَتُكُمْ بِهِ وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرِّبُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُبَايِعُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ».^۱

* * *

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۴، ح ۲.

۷۷

وَمِنْ كُنَّابٍ لَهُ عَلِيهِ الْيَسِّرُ الْأَفْرَادُ

بِدَالَّهُ بِا بَا بَدَ حَتْجَاجُ اخْاج

علی‌الله

۱

توصیه در یک نگاه

امیر مؤمنان علی علی‌الله در این توصیه که به ابن عباس بیان فرموده در آن زمان که او را برای سخن گفتن با خوارج فرستاد، روش استدلال دربرابر آنان را به او پاد می‌دهد، می‌فرماید: به آیات متشابه قرآن که ممکن است تفاسیر مختلفی برای آن داشته باشند احتجاج نکند، بلکه به سنت که بسیار شفاف و روشن است استدلال کند.

۱. سند توصیه:

نویسنده کتاب مصادر نهج‌البلاغه می‌گوید: این کلام علی علی‌الله مشهور است؛ ابن اثیر در کتاب نهایه به مناسبت واژه «حمّال» آن را با تفاوتی آورده است و زمخشری نیز در ربیع‌الاپری آن را با اختلاف دیگری ذکر کرده و همه این‌ها نشان می‌دهد که آنان منابع دیگری جز نهج‌البلاغه در دست داشته‌اند (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۴۶۷).

می‌دانیم که خوارج آیه شریفه «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»^۱ را بهانه کرده بودند و می‌گفتند حکمیت که علیه السلام در مقابل شامیان آن را پذیرفته برخلاف این آیه است، زیرا این آیه حکمیت را فقط برای خدا می‌داند. در حالی که می‌دانیم آیه ناظر به این معنا نیست و حاکمیت خداوند را در احکام کلی بیان می‌کند نه موارد جزئی و شخصی، و تطبیق آن کلیات بر موارد شخصی باید به وسیله حکمین انجام شود؛ ولی آن‌ها بر پندار باطل خود اصرار داشتند اما اگر ابن عباس مثلاً به حدیث معروف «عَلَيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ»^۲ یا حدیث «اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَاللَّهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَأَخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ»^۳ که از پیغمبر اکرم علیه السلام نقل شده استدلال کند، دیگر آن‌ها نمی‌توانند پاسخی به آن بگویند.

* * *

۱. یوسف، آیه ۴۰.

۲. بخار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۵۱، ح ۱۷.

۳. همان، ج ۲۳، ص ۱۰۳، ح ۱۱.

,¼ ° Ü ñ Ü] l ñB-e ¼Ü A Bi , ¼Ü M - BU
/B d ¼B«ÅAk\ i ° »Bi , «vºM \]Be i °

ترجمه

با آیات قرآن با آن‌ها بحث و مجاجّه نکن، زیرا (بعضی از آیات) قرآن تاب معانی مختلف و امکان تفسیرهای گوناگون دارد تو چیزی می‌گویی و آن‌ها چیز دیگر (و سخن به جایی نمی‌رسد) ولی با سنت صریح (پیامبر) با آن‌ها گفت و گو و مجاجه کن که راه فراری از آن نخواهد یافت (و ناچارند دربرابر آن تسليم شوند).

شرح و تفسیر

دربرابر خوارج با سنت پیامبر ﷺ استدلال کن

از تواریخ به خوبی استفاده می‌شود که علی علیه السلام هرگز مایل نبود خوارج به قتل برستند، بلکه حداکثر کوشش را برای هدایت آنان کرد، زیرا آن‌ها با معاویه و یارانش تفاوت روشنی داشتند؛ آن‌ها عمدًاً و از روی هوای نفس به دنبال باطل بودند و به آن رسیدند؛ ولی خوارج به دنبال حق می‌رفتند و براثر نادانی و تعصب گرفتار باطل شدند، ازین‌رو، هم خود امام علیه السلام با آن‌ها صحبت کرد و هم ابن عباس را برای سخن گفتن با ایشان فرستاد و می‌دانیم که سخنان امام علیه السلام تأثیر زیادی گذاشت و اکثریت آن‌ها از راه باطل برگشتند و اقلیتی ماندند و به مبارزه برخاستند و از بین رفتند.

امام علیه السلام در آغاز این سخن می‌فرماید: «با آیات قرآن با آن‌ها بحث و محاچه نکن، زیرا (بعضی از آیات) قرآن تاب معانی مختلف و امکان تفسیرهای گوناگون دارد تو چیزی می‌گویی و آن‌ها چیز دیگر (و سخن به جایی نمی‌رسد)»؛ (لا تُخَاصِّمُهُمْ بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَالٌ ذُو وُجُوهٍ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ) این یک واقعیت است که بعضی آیات قرآن متشابه‌اند که آن‌ها را می‌توان بر معانی مختلف و گاه متضاد حمل کرد در حالی که آیات محکمات و غیر متشابه را می‌توان تفسیر کرد؛ ولی افرادی که دنبال اغراض خاصی هستند بدون مراجعه به آیات محکمات، آیات متشابه را بر اهداف انحرافی خود تطبیق می‌کنند؛ مثلاً قرآن مجید در آیه ۲۲ و ۲۳ سوره قیامت می‌فرماید: «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةُ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ»؛ (آری) در آن روز صورت‌هایی شاداب و مسرورند و به (الطف) پروردگارشان می‌نگرند» گروهی این آیه را چنین تفسیر کرده‌اند که روز قیامت خدا را با چشم سر می‌توان دید در حالی که قرآن در آیه محکمش می‌گوید: «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»؛ (چشم‌ها او را نمی‌بینند).^۱ و در داستان موسی علیه السلام پس از آن که عرضه داشت: «رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ»؛ (پروردگار!) خودت را به من نشان ده تا تو را بینیم» فرمود: «لَنْ تَرَانِي»؛ «هرگز مرا نخواهی دید».^۲

بدون شک قرآن به لسان عربی مبین نازل شده ولی از آن‌جا که آیات قرآن جنبه عمومیت و کلیت دارد و غالباً دست روی مصادیق نگذاشته، افراد مغرض که اهداف خاصی دارند با استفاده از روش تفسیر به رأی آن را بر مقاصد خود حمل می‌کنند و سبب گمراهی خود و دیگران می‌شوند؛ ولی سنت پیغمبر علیه السلام در بسیاری از موارد انگشت روی مصداق‌ها گذاشته؛ مصدق‌هایی که حتی افراد

۱. «حمال» چیزی است که تاب معانی مختلفی دارد.

۲. انعام، آیه ۱۰۳.

۳. اعراف، آیه ۱۴۳.

لジョج و بهانه جو نیز نمی توانند بر آن خرده بگیرند که نمونه آن را در پایان همین وصیت‌نامه ملاحظه خواهیم کرد.

لذا امام علی^ع در ادامه این سخن می‌فرماید: «ولی با سنت صریح (پیامبر) با آن‌ها گفت و گو و محااجه کن که راه فراری از آن نخواهند یافت (و ناچارند دربرابر آن تسلیم شوند)؛ (وَلِكُنْ حَاجِجُهُمْ بِالسُّتْنَةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا^۱).

شاهد این سخن داستانی است که طبری (نویسنده کتاب المسترشد) از امیر مؤمنان علی^ع نقل کرده است و عصاره‌اش چنین است: هنگامی که امام علی^ع ابن عباس را برای گفت و گو با خوارج فرستاد آن‌ها گفتند: ما چند ایراد به علی^ع داریم:

۱. هنگامی که در صلح نامه حکمین عنوان امیر المؤمنین را برای او نوشته‌ند و عمره عاص اعراض نمود آن را محو کرد.
۲. به حکمین گفت: نگاه کنید اگر معاویه از من به خلافت سزاوارتر است او را تثبیت کنید.
۳. او خودش در قضاوت از همه آگاه‌تر بود، چرا کار را به دست حکمین سپرد؟
۴. اصولاً چرا حکمیت را در دین خدا پذیرفت؛ حاکم فقط خداست.
۵. چرا سلاح‌ها و حیوانات آن‌ها را روز جنگ بصره در میان ما تقسیم کرد ولی زنان و فرزندان آن‌ها را به عنوان برده تقسیم نکرد؟
۶. او از سوی پیغمبر وصی بود چرا مقام خود را ضایع ساخت و مردم را به سوی خود دعوت نکرد؟
- ابن عباس خدمت امیر المؤمنان علی^ع آمد و سخنان آن‌ها را بازگو کرد.

۱. «محیص» به معنای راه فرار از ریشه «حیص» بر وزن «حیف» در اصل به معنای بازگشت و عدول از چیزی است و «محیص» اسم مکان به معنای مکان فرار یا پناهگاه است.

امام علیه السلام فرمود: به آن‌ها بگو آیا کلام خدا و سنت رسول خدا را قبول دارید یا نه؟ آن‌ها می‌گویند: آری. سپس تمام ایرادهای آن‌ها را این‌گونه پاسخ بگو: این‌که اجازه دادم عنوان امیرمؤمنان را حذف کنند درواقع اقتدا به پیغمبر اکرم بود که در روز حدبیه در صلح نامه‌ای که با مشرکان نوشتیم من نوشتیم: «هذا ما صالحٍ يَهُ مُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ» نماینده مشرکان ایراد گرفت که ما او را رسول خدا نمی‌دانیم، حذف کن! پیغمبر علیه السلام به من امر فرمود چنین کن و این عنوان محظوظ شد و به من فرمود: ای علی! تو هم گرفتار شبیه همین موضوع خواهی شد. این پاسخ برای خوارج مطرح شد و آن‌ها پذیرفتند.

این‌که گفتید: من در خودم شک کردم چون به حکمین گفتم: آن‌کس را که شما صالح‌تر می‌دانید تثبیت کنید، این شبیه چیزی است که قرآن مجید به پیغمبر اکرم علیه السلام دستور داد که بگوید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدَىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»؛^۱ و ما یا شما بر (طريق) هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم». در حالی که به یقین پیغمبر بر حق بود. خوارج این را شنیدند و پذیرفتند.

گفتید من با این‌که در داوری از همه برترم چرا داوری حکمین را پذیرفتیم؟ این همانند کار پیغمبر اکرم علیه السلام است که درباره یهود بنی قریظه حکمیت را به سعد بن معاذ داد در حالی که خودش در داوری از همه برتر بود و قرآن می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أَسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛^۲ «به یقین برای شما در زندگی پیامبر خدا سرمشق نیکویی بود». من به آن حضرت تأسی کردم. هنگامی که خوارج این را شنیدند پذیرفتند.

این‌که می‌گویید: چرا سلاح‌ها و حیوانات دشمن را پس از پیروزی در جنگ جمل تقسیم کردم اما زنان و فرزندانشان را برده شما نساختم، من خواستم متّی

۱. سباء، آیه ۲۴.

۲. احزاب، آیه ۲۱.

بر اهل بصره بگذارم همان کاری که پیغمبر اکرم ﷺ با اهل مکه کرد. به علاوه کدام یک از شما حاضر بودید عایشه را جزء سهم خود پذیرید و کنیز خود بدانید؟ خوارج این را نیز پذیرفتند.

سپس درباره آخرین اشکال فرمود: این‌که به من ایراد می‌کنید من وصی منصوب پیغمبر ﷺ بودم چرا مردم را به‌سوی خود دعوت نکردم؟ دلیلش این بود که شما مرا نپذیرفتید و دیگری را بر من مقدم داشتید شما مقام وصی بودن مرا ضایع کردید نه من؛ امام و وصی همچون پیغمبران نیست که دعوت به خویش کند او بعد از تعیین پیغمبر بی‌نیاز از دعوت به خویشتن است او درواقع همچون کعبه است که مردم باید به‌سراغ او بروند نه آن‌که کعبه به‌سوی آن‌ها بیاید.

هنگامی که خوارج این پاسخ را شنیدند آن را نیز پذیرفتند و به همین دلیل چهار هزار نفر از آن‌ها بازگشته‌اند (و طبق روایتی دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار نفر از آن‌ها بازگشته‌اند واقليت چهارهزار نفری باقی ماندند که سپاه علی علیه السلام آن‌ها را در هم کوبي‌ند).^۱

نکته

چرا استدلال به سنت؟

این‌که امام علی علیه السلام در این نامه به ابن عباس می‌فرماید: «هنگامی که می‌خواهی با خوارج سخن بگویی با سنت به آن‌ها جواب ده نه با آیات قرآن، زیرا قرآن ذو وجوده (دارای تفسیرهای گوناگون) است» ممکن است اشاره به دو مطلب باشد: ۱. قرآن محکمات و متشابهات دارد؛ یعنی آیاتی کاملاً روشن و آیاتی که ممکن است معانی مختلف برای آن ذکر شود. هرگاه این آیات در کنار هم چیده

۱. شرح نهج‌البلاغه علامه شوستری، ج ۱۰، ص ۴۲۲، این حدیث با تفاوت‌هایی در تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲ آمده است.

شود عربی مبین است و مفاهیمی کاملاً روشن دارد؛ مثلاً آیه «إِنَّ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ»؛ «حکم تنها از آن خداست»^۱ هنگامی که در کنار آیه شریفه «فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا»^۲ گذاشته شود معلوم می‌شود که معنای حاکمیت و داوری خدا این است که هر کس می‌خواهد حکمیت کند باید طبق قرآن و فرمان خدا باشد و لازم نیست خداوند درباره هر قضیه شخصیه‌ای آیه‌ای نازل کند.

ولی بیماردلان و کسانی که به تعبیر قرآن «الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ»^۳ هستند متشابهات را می‌گیرند و محکمات را رها می‌سازند و آیات قرآن را مطابق میل و خواسته نادرست خود تفسیر می‌کنند. به همین دلیل امام علیه السلام به ابن عباس می‌فرماید: «برای رهایی از بحث‌های منافقان و کوردلان به سراغ قرآن نرود، زیرا بحث‌های دامنه‌دارِ محکم و متشابه پیش می‌آید و آن‌ها که فقط به دنبال متشابهات اند به خواسته خود می‌رسند».

۲. قرآن چون به منزله قانون اساسی اسلام است طبعاً مسائل را غالباً به صورت کلی بیان می‌کند و تطبیق کلیات بر مصداق‌ها گاه براثر لجاجت و یا کج فهمی مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد در حالی که سنت در بسیاری از موارد به صورت فعل شخصی پیامبر علیه السلام است و جای هیچ انکار و گفت‌وگویی در آن نیست، مانند این‌که در داستان «بنی قریظه» پیامبر علیه السلام داوری را به «سعد بن معاذ» داد! این خود جواب دندان‌شکنی برای خوارج است که می‌گفتند: داوری مخصوص خداست. آری، بخش مهمی از سنت پیامبر علیه السلام افعال اوست که در موارد خاصی از آن حضرت سرمی‌زد در حالی که قرآن تنها سخنان خداست و این سخنان هرچند برای حق‌جویان ابهامی ندارد ولی برای افراد معرض و لجوح قابل سوء استفاده است.

۱. یوسف، آیه ۴۰.

۲. نساء، آیه ۳۵.

۳. آل عمران، آیه ۷.

۷۸

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

ا اب ا ج باً ا اح ذ د ب ح
ا تاب «ا ا»

علیهم السلام

۱

نامه در یک نگاه

این نامه همان‌گونه که بعداً اشاره خواهد شد پاسخی است به نامه ابوموسی اشعری که امام علیهم السلام پیش از انجام حکمیت به او نوشته و اندرزهایی به او داده است تا از طریق حق منحرف نشود و آنچه رضای خدادست در نظر بگیرد، به شایعات گوش فراندهد و از تهدید یا تطمیع معاویه اثر نپذیرد و حق را بگوید

۱. سند نامه:

همان‌گونه که در عنوان نامه آمد سعید بن یحیی اموی که از علمای قرن سوم هجری بوده، آن را در کتاب معروف خود به نام المغازی آورده است و در کتاب مصادر نهج البلاغه سند دیگری برای آن ذکر نشده است.

وروشن است که با قطع نظر از نصوص پیغمبر اکرم علیه السلام درباره علی علیه السلام، بیعت عمومی مردم مخصوصاً اصحاب پیغمبر علیه السلام با امام علی علیه السلام حق برای کسی مکتوم نبوده و در داستان حکمیت می‌باشد این واقعیت حتی برای مثل ابوموسی مکتوم نمانده باشد، هر چند وی در دام عمر و عاص گرفتار شد و با بغض و کینه‌ای که از علی علیه السلام داشت، نتوانست از حق دفاع کند.

i ½AºBù, è e i ½ºXf i Å «½ºX o Åk¢tB «ºÅBi
 i -T]A,BLÄ½ q«½º½ Ån i ½S q» »Å / °ÅA Ü» ,BkºA
 ¼ ¼ÅöB i ÅBeo ¢ «½ jÅB»Å , v ûÅ TÅ ÅçA cA M
 &A a k-d ½ ½Å ÅB] aÅ oe A aÅB N] nu ° /Å
 JD-ºÅof ,JA XºÅv e 9mM ÅM «/ÅTÅÅ aW oC aÅ
 «TnBù B½cºB i ÅRo ÅEÅ/Å , v û » aÅS A mºÅùÅw
 »Å , M TºÅNÜÅºÅ ½ UABÅ û»oe i ½ ÜzºÅ/Å, aÅ
 B½å k ù/&A d a Åk¢ Å½Åkv ûÅ/Å ,ÑçÅMÅ cÅ Ü ¼ÅkÅ
 /Å vºÅ , vºÅN ÅM Å½ o çÅBÅ «ºÅÅ{ ¼Å, oÅU

تجمه

(آگاه باش!) گروه زیادی از مردم از بسیاری از بهره‌های خود (که براثر اعمال صالح در آخرت نصیب آنها می‌گردد) بازمانده‌اند؛ به دنیا روی آورده و با هوای نفس سخن گفته‌اند و این کار مرا به تعجب واداشت که اقوامی خود پسند در آن گرد آمدند (چگونه ممکن است افرادی که دم از ایمان و اسلام می‌زنند این‌گونه به دنبال هوی و هوس حرکت کنند؟) من می‌خواهم زخم درون آنها را مداوا کنم، زیرا می‌ترسم مزمن و غیر قابل علاج گردد (ولی مع الأسف آنها از معالجه می‌گریزند) بدان که هیچ‌کس به اتحاد والفت امت محمد ﷺ از من حريص تر و کوشاتر نیست. در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می‌طلبم. من به آنچه با خود تعهد کرده‌ام وفادارم (و اگر بر طبق کتاب و سنت داوری کنی

از تو پشتیبانی خواهم کرد) و اگر تو از آن شایستگی که به هنگام رفتن از نزد من داشتی تغییر پیدا کنی (و برخلاف حق و عدالت و کتاب و سنت حکم نمایی راه شقاوت پوییده‌ای) زیرا شقی و بدبخت کسی است که از عقل و تجربه‌ای که نصیب او شده محروم بماند و من از این‌که کسی سخن بیهوده بگوید متنفر و از این‌که کاری را که خدا اصلاح کرده برهم زنم بیزارم (من خواهان وحدت امت اسلام و خاموشی آتش فتنه‌ام) آنچه را که نمی‌دانی رها کن (و به شایعات و سخنان اشرار گوش فرامده) زیرا مردم شرور با سخنان نادرست، به‌سوی تو خواهند شتافت (تا تو را از راه حق منحرف سازند). والسلام.

شرح و تفسیر

از راه حق منحرف مشو و آتش فتنه را خاموش کن

این نامه خالی از ابهامات نیست و متأسفانه شارحان نهج‌البلاغه برای کشف این ابهامات و حل آن‌ها گام مؤثری برنداشته‌اند. در کتب تاریخ نیز متن نامه ابوموسی اشعری نیامده تا معلوم شود او از امام علیه السلام چه می‌خواسته و اشارات نامه آن حضرت به چه اموری است؟ ولی از آن‌جا که غالباً از جواب‌ها می‌توان اجمالاً به اصل نامه پی برد چنین به نظر می‌رسد که ابوموسی قبل از شروع به کار حکمین و بعد از انتخاب شدن به این عنوان، نامه‌ای به امام علیه السلام نوشته و از سرنوشت خود نگران بوده که ممکن است دوستان امام علیه السلام برای او مزاحمت‌هایی ایجاد کنند؛ امام علیه السلام نیز در این نامه او را نصیحت می‌کند که به دنیاپرستی روی نیاورد، از وعده‌های معاویه اثر نپذیرد و از سوی دیگر به او تأمین می‌بخشد که اجازه نمی‌دهد او را اذیت کند.

این خلاصه چیزی است که در جهت رفع ابهام از این نامه می‌توان ذکر کرد. به هر حال امام علیه السلام در آغاز به فضای موجود آن زمان اشاره‌ای کرده و درواقع

به ابوموسی هشدار می‌دهد که «(آگاه باش!) گروه زیادی از مردم از بسیاری از بهره‌های خود (که برادر اعمال صالح در آخرت نصیب آن‌ها می‌گردد) بازمانده‌اند؛ به دنیا روی آورده و با هوای نفس سخن گفته‌اند و این کار مرا به تعجب واداشت که اقوامی خودپسند در آن گرد آمدند (چگونه ممکن است افرادی که دم از ایمان و اسلام می‌زنند این‌گونه به‌دبیال هوی و هوس حرکت کنند؟)»؛ (فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ تَعَيَّنَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظِّهِمْ فَمَا لُوَى مَعَ الدُّنْيَا، وَنَطَقُوا بِالْهَوَى، وَإِنِّي نَزَّلْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْزِلًا مُعْجِبًا، اجْتَمَعَ بِهِ أَقْوَامٌ أَعْجَبَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ). گویا این سخن اشاره به افرادی است که معاویه آن‌ها را با مبالغ کم یا کلان خرید به‌گونه‌ای که دست از دامن امام علیؑ کشیدند و به باطل پیوستند و دین خود را به دنیا فروختند در حالی که به‌ظاهر در صفت مؤمنان راستین بودند و امام علیؑ از این موضوع سخت در شگفتی فرو می‌رود.

سپس در ادامه این سخن می‌افزاید: «من می‌خواهم زخم درون آن‌ها را مداوا کنم، زیرا می‌ترسم مزمن و غیر قابل علاج گردد (ولی مع‌الأسف آن‌ها از معالجه می‌گریزند)»؛ (وَأَنَا أَدَوِي مِنْهُمْ قَرْحًا أَخَافُ أَنْ يَكُونَ عَلَقًا).

اشاره به این‌که زخمه را باید در اولین فرصت درمان کرد که اگر به تأخیر بیفتند عمیق و عمیق‌تر و عفونی می‌شود و قشری از خون و جراحت آن را می‌پوشاند و علاج آن بسیار مشکل می‌شود. منظور از این سخن این است که مردم مسلمان در عهد خلیفه سوم گرفتار انحرافات سختی شدند؛ تبعیض‌های

۱. «قرح» بر وزن «فرد» زخمی است که از خارج بر بدن وارد می‌شود و «قرح» بر وزن «عقل» زخم چرکینی است که به‌صورت دمل از داخل بدن حادث می‌شود؛ ولی ممکن است منظور حضرت در عبارت فوق هر دو معنا باشد.

۲. «عقل» به معنای خون غلیظ بسته شده است که هرگاه روی زخم ظاهر شود زیر آن به عفونت می‌کشد و مداوای زخم مشکل می‌شود و ازین‌رو امروزه سعی می‌کنند که زخم را مرتبًا شست و شو دهند تا چنین قشری روی آن پیدا نشود.

ناروا، بی عدالتی‌ها، حکومت ناصالحان و انواع ظلم و بی عدالتی؛ من تصمیم گرفتم که هرچه زودتر به این امور پایان دهم؛ اما چه سود که هواپرستی‌ها و تمایل به دنیا اجازه نمی‌دهد.

سپس به سراغ این مطلب می‌رود که او از همه بیشتر بر اتحاد و اتفاق مسلمانان پافشاری دارد و هرگز راضی به این شکاف‌ها نیست، می‌فرماید: «بدان که هیچ کس به اتحاد والفت امت محمد ﷺ از من حریص‌تر و کوشاتر نیست!» (ولَيَسَ رَجُلٌ -فَاعْلَمُ- أَخْرَصَ عَلَى جَمَاعَةٍ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلُهُ وَسَلَّمَ وَأَفْتَهَا إِنْتِي).

من اگر تن به جنگ صفين دادم برای این بود که عامل تفرقه را از میان ببرم و اگر حکمیت را به اکراه پذیرفتم باز برای این بود که شاید راهی به وحدت باز شود این در حالی است که دیگران به سوی تفرقه گام بر می‌دارند و می‌خواهند بخش‌هایی از کشور اسلام را جدا ساخته و حکومتی خودکامه برای خود در آن تشکیل دهند.

آن‌گاه می‌فرماید: «در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می‌طلبم»؛ (أَبْتَغِي بِذِلِكَ حُسْنَ الْثَّوَابِ، وَكَرَمَ الْمَآبِ).

اشاره به این‌که اگر برای وحدت والفت امت تلاش و کوشش می‌کنم یا برای اصلاح مفاسد آن‌ها می‌کوشم نه به این دلیل است که بر آنان حکومت کنم، بلکه برای طلب رضای پروردگار است.

سپس می‌افزاید: «من به آنچه با خود تعهد کرده‌ام وفادارم (و اگر بر طبق کتاب و سنت داوری کنی از تو پشتیبانی خواهم کرد)» (وَسَافِي بِالَّذِي وَأَيْتُ أَعْلَى نَفْسِي).

۱. «وَأَيْتُ» از ریشه «وَأَی» بر وزن «رأی» به معنای وعده دادن است.

درباره این که امام علیؑ چه عهدی با او کرده بوده که در اینجا به آن اشاره می‌فرماید احتمالات مختلفی وجود دارد: نخست این که به او فرموده بود: اگر حکمیت تو بر اساس قرآن و سنت باشد من به آن پاییندم. به یقین اگر می‌خواستند بر اساس قرآن و سنت پیغمبر ﷺ داوری کنند حق با علی بن ابی طالب بود، چرا که امت اسلام با آن حضرت بیعت کرده بود و معاویه در حکم باعی بود و قرآن با صراحت می‌گوید: اگر کسی دربرابر حکومت حق اسلامی سر به شورش بردارد و راه بغی پیش گیرد باید او را بر سر جایش نشاند، هرچند راهی جز جنگ نداشته باشد: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوهُا اللَّهُ يَعْلَمُ أَعْذَابَهُمْ»^۱؛ (و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد).^۲

همچنین سنت پیغمبر ﷺ که فرموده بود: «عَلَيْيِ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلَيْيِ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ»^۳ و همچنین جمله «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْيِ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِّيْ مَنْ وَالاَهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاه» که در داستان غدیر همه آن را نقل کرده‌اند دلیل روشنی بر حقانیت آن حضرت بود، هرچند ابوموسی اشعری احمق‌تر از آن بود که این حقایق را دریابد و حکمی برخلاف قرآن و سنت ارائه کرد.

«دینوری» در کتاب اخبار الطوال آورده است که در پیمان‌نامه تحکیم حکمین این عبارت آمده بود که عهد و پیمان الهی و پیمان رسول خدا از عمرو بن عاص و ابوموسی اشعری گرفته شده که قرآن را امام و پیشوای خود قرار دهنده و از آن به‌سوی غیر آن نرونده و آنچه را که در قرآن نیافتند به سنت جامعه رسول ﷺ مراجعه کنند و عمداً گامی برخلاف آن برندارند و با شباهات داوری نکنند. احتمال دیگر این که علیؑ به او وعده داده بود که دربرابر حکمش هرچه

۱. حجرات، آیه ۹.

۲. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۵۱، ح ۱۷.

باشد اجازه ندهد مردم متعرض او شوند و آسیبی به او برسانند، هرچند از راه حق منحرف شده باشد و این احتمال با جمله «وَإِنْ تَغَيَّرَتْ عَنْ صَالِحٍ مَا فَارَقَتِنِي عَلَيْهِ» سازگار است.

احتمال سوم این که جمله «وَإِنْ تَغَيَّرَتْ عَنْ صَالِحٍ مَا فَارَقَتِنِي عَلَيْهِ» به صورت قضیه شرطیه باشد و جمله «فَإِنَّ الشَّقِيقَيْ...» جانشین جزای آن. در این صورت معنا چنین می‌شود: «و اگر تو از آن شایستگی که به‌هنگام رفتن از نزد من داشتی تغییر پیدا کنی (وبرخلاف حق و عدالت و کتاب و سنت حکم نمایی راه شقاوت پوییده‌ای) زیرا شقی و بدیخت کسی است که از عقل و تجربه‌ای که نصیب او شده محروم بماند»؛ (وَإِنْ تَغَيَّرَتْ عَنْ صَالِحٍ مَا فَارَقَتِنِي عَلَيْهِ، فَإِنَّ الشَّقِيقَيْ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعُقْلِ، وَالْتَّخْرِيَةِ).

مطابق این معنا جمله «وَسَافَيْ بِالَّذِي وَأَيْتُ عَلَى نَفْسِي؛ مِنْ بِهِ وَعْدَهَايِ کَه داده‌ام عمل می‌کنم» از جمله‌های بعد جدا می‌شود و امام علیه السلام هم چیزی وعده نداده بود جز این که اگر حکمین بر وفق کتاب و سنت حکم کنند دربرابر آن تسلیم خواهد بود.

تعییر «صَالِحٍ مَا فَارَقَتِنِي عَلَيْهِ» ممکن است اشاره به این باشد که ابو‌موسی در خدمت حضرت قول داده بود در حکمیت خود از قرآن و سنت منحرف نشود ولی همان‌گونه که می‌دانیم منحرف شد و در وادی شقاوت پای نهاد.

آن‌گاه امام علیه در پایان این نامه دو نکته را به ابو‌موسی اشعری گوشزد می‌کند: نخست می‌فرماید: «من از این که کسی سخن بیهوده بگوید متنفر و از این که کاری را که خدا اصلاح کرده برهم زنم بیزارم»؛ (وَإِنِّي لَأَعْبُدُ^۱ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ بِبَاطِلٍ، وَأَنْ أُفْسِدَ أَمْرًا قَدْ أَصْلَحَهُ اللَّهُ).

۱. «أَعْبُد» از ریشه «عبد» بر وزن «أَبْد» به معنای تنفر، بیزاری و غضب از چیزی است. این واژه ریشه دیگری دارد که همان عبادت به معنای بندگی و تسلیم و خضوع است و در جمله بالا معنای اول اراده شده است.

اشاره به این‌که اگر تو در مسئله حکمیت راه صحیح را بر طبق کتاب و سنت پیمامی و سخن، به حق بگویی و راه اصلاح را پیش گیری من از آن دفاع می‌کنم؛ مراقب باش باطل نگویی و امر مسلمین را به فساد نکشانی.

نکته دیگر این‌که می‌فرماید: «(من خواهان وحدت امت اسلام و خاموشی آتش فتنه‌ام) آنچه را که نمی‌دانی رها کن (و به شایعات و سخنان اشرار گوش فرامده) زیرا مردم شرور با سخنان نادرست، به‌سوی تو خواهند شتافت (تا تو را از راه حق منحرف سازند). والسلام»؛ (فَدَعْ مَا لَا تَعْرِفُ، فَإِنَّ شِرَارَ النَّاسِ طَائِرُونَ^۱ إِلَيْكَ بِأَقَوِيلٍ^۲ السُّوءِ، وَالسَّلامُ).

این مسئله مهمی است که در هر جامعه‌ای ممکن است دو عامل سبب فساد گردد: نخست شایعات بی‌اساس است که گاه عمدتاً توسط مغرضان شایعه‌افکن برای برهم زدن نظم جامعه و گل آلود کردن آب منتشر می‌شود و گاه براثر اشتباهات و مبالغه‌ها و کاهی را کوهی کردن، به خصوص این‌که بسیاری از مردم همواره انتظار دارند خبر تازه‌ای بشنوند و عده‌ای لذت می‌برند از این‌که مسائل عجیب و غریب را برای دیگران بازگو کنند و همین امر باعث پخش شایعات زیان‌بار می‌شود.

دیگر این‌که اشرار با دروغ، تهمت و سخن‌چینی سعی می‌کنند ذهن کسانی را که در جامعه در مصدر کاری هستند مشوش سازند و آن‌ها را به مردم یا افراد خاصی بدین کنند و از این ایجاد بدینی و سوءظن و اختلاف بهره گیرند؛

۱. «طائرون» جمع «طائی» در اصل به معنای پرنده است و به کسی که در انجام کاری شتاب می‌کند نیز اطلاق می‌شود.

۲. «أَقَوِيل» جمع «أَقْوَال» و «أَقْوَال» نیز جمع «قول» و در این جا به معنای سخنان دروغین است، هرجند «قول» معمولاً به هر سخنی گفته می‌شود؛ خواه راست باشد یا دروغ.

شاعر عرب در این زمینه می‌گوید:

إِنْ يَسْمَعُوا الْخَيْرَ يُخْفُوهُ وَإِنْ سَمِعُوا

شَرًّا أَذَاعُوا وَإِنْ لَمْ يَسْمَعُوا كَذَبُوا

این (بدسیرتان) هرگاه سخن خوبی درباره کسی بشنوند پنهان می‌کنند و اگر سخن بدی بشنوند منتشر می‌سازند و اگر مطلقاً سخنی نشنوند دروغ می‌باشد.

شاعر دیگری می‌گوید:

إِنْ يَسْمَعُوا رِبَّةً طَارُوا بِهَا فَرَحًا وَإِنْ ذُكِرْتُ بِخَيْرٍ عِنْدَهُمْ دَفَنُوا

هرگاه سخن مفسده‌انگیزی بشنوند از خوشحالی پرواز می‌کنند و اگر مطلب خوبی از من نزد آن‌ها گفته شود آن را همان‌جا دفن می‌کنند.

این بلایی است که در طول تاریخ بوده وهم‌اکنون نیز به‌شدت ادامه دارد و بخش مهمی از نابسامانی جوامع مسلمانان از آن سرچشمه می‌گیرد. امام علیه السلام درباره تمام این‌ها به ابوموسی هشدار می‌دهد، هرچند او نادان‌تر از این بود که این نصایح نجات‌بخش را پذیرا شود.

نکته

ابوموسی اشعری کیست؟

نام او عبدالله بن قیس بود. به گفته بعضی از مورخان در مکه ایمان آورد و همراه با مهاجران به حبشه رفت و در جنگ خیبر به پیغمبر اکرم علیه السلام ملحق شد. به همین دلیل جزء صحابه محسوب می‌شود. در زمان خلیفه دوم به فرمانداری بصره منصوب گردید و در سال سوم خلافت عثمان طبق نوشته ابن اثیر در کامل، عزل شد. علت عزلش این بود که مردم را به جهاد با جمعی از شورشیان فراخواند و خودش برخلاف آن رفتار کرد به‌طوری که مردم ریختند و اموالش را

غارت کردن این خبر به عثمان رسید و او را عزل کرد^۱ بعد از مدتی مردم کوفه از فرمانداری «سعید بن عاص» سر باز زدند و از عثمان خواستند ابو موسی را فرماندار آن جا کند و او پذیرفت و علی^{علیہ السلام} در دوران خلافت خود او را برابر فرمانداری کوفه باقی گذاشت اما هنگامی که امام^{علیہ السلام} برای سرکوب شورشیان بصره به سوی بصره آمد و از مردم کوفه خواست به آن حضرت پیوندند، ابو موسی مانع شد و گفت: در جای خود بنشینید و حرکت نکنید. مالک اشتر به کوفه آمد و او را از فرمانداری عزل کرد و مردم کوفه را برای پیکار با شورشیان بصره (جنگ جمل) بسیج ساخت.^۲ او مردی متظاهر به آداب اسلامی و مقدس ناما بود.

به یقین او بعد از این ماجرا کینه امیر مؤمنان علی^{علیہ السلام} و یارانش را به دل گرفت و منتظر فرصتی بود تا انتقام بگیرد. تا این که بعد از جنگ صفين مسأله حکمین پیش آمد و با این که امام^{علیہ السلام} با انتخاب او به عنوان حکم مردم عراق سخت مخالف بود، اصرار گروهی از ساده‌لوحان یا عوامل مرموز معاویه و یا منافقان سبب شد امام^{علیہ السلام} با انتخاب او موافقت کند. او بهترین فرصت را برای انتقام‌جویی به دست آورد و برخلاف آنچه معروف است که عمر و عاص در ماجراهی حکمیت وی را اغفال کرد و فریب داد و به همین دلیل برای بلاهت و کودنی ضربالمثل شد، بعيد به نظر نمی‌رسد که این کار توطئه مشترک ابو موسی و عمر و عاص بوده است. او مطمئن بود که در حکومت علی^{علیہ السلام} راه به جایی نمی‌برد ولی در حکومت معاویه راه پیشرفت و ترقی مادی به رویش باز است.

به همین دلیل روایات شدیدی در مذمت او وارد شده که نشان می‌دهد مرد بسیار خبیث و جنایت‌کاری بود.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۹۹. شرح این ماجرا را ذیل نامه ۶۳ نوشته‌ایم.

۲. اسد الغابة فی معرفة الصحابة؛ الاستیعاب و کامل ابن اثیر (شرح حال ابو موسی اشعری).

ازجمله ابن ابیالحدید در شرح نهجالبلاغة حود نقل می‌کند که علی علیه السلام بعد از نماز صبح و مغرب گروهی را العنت می‌کرد از جمله آن‌ها ابوموسی اشعری بود.^۱ مرحوم صدوق در کتاب خصال از ابوذر نقل می‌کند که پیغمبر اکرم علیه السلام فرمود: بدترین اولین و آخرین، دوازده نفر بودند: شش نفر از پیشینیان و شش نفر از آخرين. و عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری) را از اين شش نفر شمرد و او را به سامری این امت وصف کرد.

این تشییه نشان می‌دهد که او مرد مرموز و خطرناک و فریبکاری بوده است. در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: بیزاری جستن از ابوموسی اشعری، از اسلام خالص است و او از سگ‌های دوزخ است.^۲

روایات متعدد دیگری نیز در مذمت شدید او وارد شده است و به گفته مرحوم آیت‌الله خویی در کتاب معجم رجال‌الحدیث ثبت طینت و عداوت او درباره امیرمؤمنان علیهم السلام واضح‌تر از آن است که بر کسی مخفی بماند و در رسایی او همین بس که امیرمؤمنان علیهم السلام را در ماجراهی حکمیت (به پندار خودش) از خلافت عزل کرد.^۳

عجیب‌تر این‌که او خود با علی علیه السلام بیعت کرده بود و می‌دانست که عامة مسلمانان با آن حضرت بیعت کردند و این‌که هرکس برخلاف آن حضرت قیام کند گمراه است با این حال به علت عناد و دشمنی و دنیاپرستی و هوای نفس همه این معلومات خود را رها ساخت و به خلع آن حضرت از خلافت حکم کرد درحالی که عمرو عاص و فادری خود را به معاویه نشان داد و رأی به تثبیت او در خلافت داد.

۱. شرح نهجالبلاغة ابن ابیالحدید، ج ۲ ص ۲۶۰.

۲. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۳۵۸، ح ۱.

۳. معجم الاحادیث، ج ۱۰، ص ۲۸۷.

از قرائتی که گواهی می‌دهد کار ابوموسی در مسأله حکمین توطئه بوده داستانی است که طبری در تاریخ خود نقل می‌کند. او در حوادث سنه ۶۰ هجری می‌نویسد: ابوموسی اشعری بر معاویه وارد شد در حالی که جبهه سیاهی بر تن کرده بود. بر معاویه سلام کرد و گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ» معاویه سلام او را جواب گفت. هنگامی که از نزد معاویه بیرون آمد معاویه گفت: این پیرمرد نزد من آمده بود که فرمانداری یکی از ولایات را به او بسپارم ولی به خدا سوگند! این کار را نخواهم کرد (زیرا می‌دانست که او در میان مردم منفور است).^۱

* * *

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۴۵ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۲.

۷۹

وَمِنْ كِتَابِ لَهُ عَلِيهِ الْسَّلَامُ

۱۱ تذکر، ۱۱ جاد

اعیان

۱

نامه در یک نگاه

امام در این نامه بسیار کوتاه و پرمعنا به عوامل هلاکت گروهایی از اقوام پیشین اشاره می‌کند که دو چیز است: بازداشت مردم از حق و تشویق آن‌ها به باطل.

* * *

۱. سند نامه:

صاحب کتاب مصادر تنها مدرکی که جز نهج البلاغه برای این نامه ذکر کرده همان است که ابن عبدالبر (از معاصران مرحوم سید رضی) در کتاب بهجهة المجالس باکمی تفاوت آورده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، چاپ چهارم).

، oT^QB_u Öd^oAB «^oA Ä^{1/2} »A ॥^{1/4} B_i 1/2 a AB→B_i,k ÄMBA
/ k T^QR^{1/2} N^QBL^oM mi A

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، امت‌هایی که پیش از شما بودند تنها دو چیز مایه هلاکت و بدبختی آن‌ها شد: نخست این‌که مردم را از حقشان بازداشتند، از این‌رو مردم ناچار شدند حق خود را (از طریق رشوه) به دست آورند و دیگر این‌که مردم را به باطل سوق دادند و آنان نیز از آن پیروی کردند.

شرح و تفسیر

دو عامل بدبختی

امام علیہ السلام در این نامه کوتاه و پرمعنا به فرماندهان لشکرش هشدار می‌دهد و عوامل زوال امت‌های پیشین را برای آن‌ها در دو چیز خلاصه می‌کند، می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، امت‌هایی که پیش از شما بودند تنها دو چیز مایه هلاکت و بدبختی آن‌ها شد: نخست این‌که مردم را از حقشان بازداشتند، از این‌رو مردم ناچار شدند حق خود را (از طریق رشوه) به دست آورند و دیگر این‌که مردم را به باطل سوق دادند و آنان نیز از آن پیروی کردند»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرُوهُ، وَأَخْذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدُوهُ). اشاره به این‌که وقتی امیران بلاد و فرماندهان نگذارند حق مردم از طریق صحیح به آن‌ها برسد، مردم برای رسیدن به حق خود از طرق فاسد وارد

می‌شوند. در این صورت بازار رشوه‌خواری داغ می‌گردد و فساد و بی‌اعتمادی و ظلم همه‌جا را فرامی‌گیرد و امت‌ها در سراشیبی سقوط وارد می‌شوند.

دیگر این‌که وقتی اُمرا و زمامداران برای رسیدن به اهدافشان از طریق باطل و نادرست وارد شوند مردم نیز به حکم «النَّاسُ عَلَىٰ دِينِ مُلُوكِهِمْ» به آنان اقتدا کرده و در مسائل مربوط به رابطه آن‌ها با حکومت و رابطه خودشان با یکدیگر به‌سوی باطل می‌روند و تمام روابط اجتماعی شکل باطل به خود می‌گیرد و از آن‌جا که باطل بی‌راهه است و انسان را به پرتگاه سوق می‌دهد، جامعه رو به فنا می‌رود.

اما اگر زمامداران حق را به حق‌دار، خواه قوی باشد یا ضعیف برسانند و برای رسیدن به اهدافشان راه صحیح پیش گیرند نه رشوه‌خواری و فساد، جامعه را فرامی‌گیرد و نه رابطه‌های مردم با حکومت و با خودشان در مسیر باطل می‌افتد. جامعه نیز امن و امان می‌شود و در مسیر پیشرفت و ترقی قرار خواهد گرفت. نمونه این مطلب را نه تنها در زندگانی پیشینیان همچون فراعنه و نمرودیان مشاهده می‌کنیم، که در این عصر نیز همین مطلب را با چشم خود در روابط میان کشورها ملاحظه می‌کنیم.^۱

سخن پایانی بخش نامه‌ها

اکنون که شرح و تفسیر بخش نامه‌های امام امیرمؤمنان علیه السلام پایان می‌گیرد با تمام وجود خدا را شکر می‌گوییم که توفیق الهی را شامل حال مجموعه ما کرد که توانستیم این دین را تا بدین‌جا ادا کنیم. امیدواریم برای همه علاقه‌مندان به

۱. مطابق تفسیری که در بالا آمد ضمیر جمع «اشْتَرَوْهُ» و «اَفْتَدَوْهُ» به امت‌ها و مردم بازمی‌گردد (الناس) هرچند بعضی از شارحان احتمال دیگری نیز داده‌اند که این دو ضمیر به اُمرا و زمامداران برگردد ولی بسیار بعید است و در این صورت «اشْتَرَوْهُ» به معنای «بَايُوْ» است شبیه آنچه در قرآن درباره برادران یوسف علیهم السلام آمده است: «وَشَرَوْهُ بِشَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ» (یوسف، آیه ۲۰).

اسلام و مکتب اهل بیت ﷺ مفید و سودمند باشد و خوانندگان عزیز چه ما باشیم
یا نباشیم از ما یاد و در حق ما دعا کنند.

* * *

بارالها! این خدمت ناچیز را از ما بپذیر و ذخیره روز معاد قرار ده و توفیق
عمل را به این دستورات گرانبها و برنامه‌های حیات‌بخش مولا امیر مؤمنان
علی ﷺ به ما و دیگران مرحمت فرما «إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِالْأَجَابَةِ جَدِيرٌ»
و در اینجا در پیشگاهت سر به سجدۀ شکر می‌گذاریم. (همه برادران در اینجا
سجدۀ شکر به جا آوردنند).